237. Histoire de Nadir Schah (Thamas Kouli Khan), en persan. Gr. in-8. maroq. n.

Beau manuscrit donné par le roi de Perse à M. Jaubert, en 1806.

M. S. Persan – N°. 1

Djounrëi nadéri – histoire de Nadir chah

beau manuscrit qui m'a été donné par le Roi de

Perse en 1806. R. Penné [signature]

بسم الله الرحمن الرحیم

بر دانایان رموز آگاهی و دقیقه‌شناسان حکمت الهی واضح است که در هر عهدی و اوانی اوضاع جهان
منقلب و پریشان و چرخ ستمگر بکام گسسته‌شان گشته خداوند یگانه به تدبیر این کارخانه منقلب اوضاع زمانه
از فیض مرهمهای حکومت سعادتمندی بیدار نموده و در عرصه گیتی مبسوط الید کند که بمرهم مراحم و رافت بالتیام جراحات قلوب ستم
دیدگان پردازد و بدار الملک امان هر حادثات بلا شهید عدالت شه بن سبا لو مصداق این معنی همانا این اعلیحضرت
قدر قدرت قضا توان سکندر حشمت دارا دربان داد کشی عرصه جهانگیری سلطان نام نیک مظهر الهی مطلع
دهنده سکه شاهی فرازنده رایت شوکت بر ارابه تخت جهان آرایی و روز بازو خصم افکنی و دلیری و جوهر شمشیر
گیتی ستانی و مملکت گیری سروری از سهم خدنگش سطح زمین از چرخ برین سپهر سر کشیده و بلند اختری
ه از نسیم رمح فلک فرسایش سپهر برین شکم بر خرمن زرین و فتح ظفر تیغ تو تیغ چنین عرض بکوه متصل دار بندی حیف
خونریزی صورت از نیمه منفصل در قبضه بر دوش توب اعدا کالبد روح در دار و درگاه قدر شد داخل شاه

المدبوح حاجبان بارگاه جلالش بصلای دریوزه خدمت بسته ولی نعمت نوید امیدواری بخشش جهانیان مژده رسانند و خوانین سالاران انجمن بزم نوالش از موائد احسانش گونه گونه لذات کام بخش بکام جان نزدیک میبخشند سر افرازی ده دیهیم صاحب کلاهی شعشعه طراز لوای شاهی پیوسته تقدیر و اورنگ قاآنیه قهرمان سلسله جلیله ترکمانیه ضرغام الدهر غضنفر العصر الخاقان الاعظم و القاآن الاکرم شهنشاه دوران تاج بخش ملوک ممالک هندوستان و توران خدیو جهان خسرو نامدار نظر کرده لطف پروردگار ابو السیف السلطان نادر پادشاه افشار است ام ید بیضای پاشش در زرفشانی و طبع مهر اثرش در ذره پروری خورشید اشتهار و بس قدر در زمره ایلات از باثر کرم تربیت و کیمیاگری آفتاب مکرمتش طلای دست افشار رشته عنایات ازلیه و مشیت لم یزلیه گوهر ذات اقدسش را باقتضای مصلحت سنجی در نهانخانه ابداع دست پرورد صنع جمیل و قابل استفاضه فیض جلیل ساخت و بمقتضای حکمت بالغه باستعداد ماده قابلیتش سر در جهت بامنگامی [illegible] اهل ایران امتحنه خمیسم و در عرصه ایران هر سرکشی بگردن فرازی و صاحب لوایی علم گشت چنانکه شاعر گفته است

ز جور ظلم کار اهل ایران بسکه درهم شد
بجای تیغ اعدام افغان مخذولان محتشم شد

تمکن سروری پایمال دشمن و تیغ جور رسیده و مخالف از هر طرف بحرمان مستی سر و خشک شعله افکن سر بریده و رسم ملوک طوایف شیوع و فتنه و شغب از رجاله و سافل وقوع یافت چنانکه از قندهار الی اصفهان طایفه غلجه و در هرات ابدالی و در شیروانات لکزیه و در فارس صفی میرزا نام مجهول النسب و در کرمان سید احمد نواده میرزا داود و در [illegible] حسن خان و سمت بنادر سلطان محمد نامی مشهور بخر سوار و در خانه عباس نام و در گیلان اسمعیل نام و در خراسان ملک محمود سیستانی صاحب داعیه و استعداد گشته گروه رومیه نیز از آذربایجان بلاد ازکمیت از اردبیل تا سلطانیه و ابهر دارند یکطرف الی کرمانشاهان اکثر را متصرف شدند و روسیه هم از دربند تا مازندران جمیع دار المرز را بحیطه تصرف در آوردند و همچنین ترکمانیه صاین خانی استرآباد از اکراد و قاجاریه نغمه انگیز شورش معتاد بودند و الوار بختیاری و فیلی و اکراد اردلان و اعراب حویزه و بنادر حتی کوه نشینان بسیان و ولایت از

اطاعت بارز ظهور رسانیدند بمفاد کریمهٔ سیجعل الله بعد عسر یسرا و بعنوان

تا پرتوان نشوه کار ایشان تا رسید حکمت بالغهٔ داور دادگر اقتضای ظهور طلیعهٔ صبح نجات و فریدون فری از لطف

و قهر مظهر آثار جلالیه و جمالیه فرمود دار عقل سحرآفرین نقش غریب هیکل بدایع نگار صنع حضرت باری لیکن

نمونه کوکب بخت سعید شده را که بر آرایش عرصهٔ جهان و پرتو طلعت مهر گستر تسلی دل رمیدگان بخشید ایده بر

و جمله حضرت الحق گنج نهانی بود و از هر غایت اندیشه از ابنای روزگار به حسب ذخیره گذاشته و با صعید نام آوری

استقلال قضا با ابنای دفع حوادث درکمین بار داشته بود چون سلسلهٔ حوادث عالم گذشت فیما بعد کمر بسته

قبل از شروع بذکر صادرات احوال این برازنده تخت و تاج بایراد حکایتی چند احتیاج است لهذا نگارنده

این شگرفنامه و لبید بسر و طرازندهٔ این تاریخ بی نظیر محمد مهدی استرابادی عفی عنهما از چاکران حضور و بضبط وقایع مامور لیکن

باظهار مجمل اموری که در ایام سلطنت خاقان سعید شهید تا آغاز دولت این پادشاه صاحب تایید بوقوع پیوست

شروع می نماید تا بر عالمیان منکشف شود که ایران چگونه ایران و ممالک قسم ویران بود و آنحضرت بمعمار عزم

متین این ویرانه را درست کرد و گلهای این گلشن افسرده را از هجوم سبزهٔ بیگانه بیهمال و لگدکوب گلچین حوادث

زمان بود چه آب و رنگ تازه به عرصهٔ ظهور آوردند — سرگذشت عهد گل اسلام از نظیر شنوید

عندلیب انعقت ترم میگوید این فسانه را هذا کتاب ینطق بالحق علیکم از جمله شورشی که در عهد سلطنت خاقان

مغفور بهم رسانده مهمی که ملک ایران شد اول طغیان میر ویس غلجه و مقدمه قندهار بود که در ماه صفر سال هزار و

صد و بیست و یک مطابق اودئیل بوقوع پیوست — زنگه گرگین خان ملقب بشاهنوازخان والی گرجستان

در آن اوان بیگلربیگی بشغل قندهار بود که بر جمعیه ما نعاقق او در قندهار جمعی بعنوان ابواب اغبدالی بازدست تسلط را

بر افاغنه دراز گشته میر ویس غلجه حاکم انگروه از جان بستوه و از روی تظلم بدرگاه فلک شکوه آمده چون در ارکان بار شاهی

کسی که در مه اسرار سلطنت داد رسی نیافت روی ارادت بر تافت و بکعبهٔ معظمه شتافت و در آن حین

مراجعت تتبع امور و ملاحظه اوضاع نزدیک در اگرده وارد قندهار و در وقتی که گرگین خان بعزم تنبیه مطالعه

کالری

کاکری در زمان وی شیخ خارج قندهار بود به سر او ریخته او را دستگیر ساخت و مرادخان نام افغان را که حسین نیز بود مأمور
نموده تا به اتمام کارش پرداخت بعد از این واقعه کیخسرو خان برادرزاده او سپهسالار منصوب گشته بحکم خواهش عجم
با لشکر بسیاری از عجم و افواج مختلفه از طوایف کرج و عرب و عجم به تسخیر قندهار رفته مدتی متحصن شده جماعت
ابدالی قندهار را با افاغنه غلجه معاند بودند جمع و قلعه را محصور کرده شکست بالاخره در بیست و ششم ماه رمضان سال هزار
و صد و بیست و سه مطابق توشقان ئیل از دست میرویس بر سر دربار قلعه کشته شد بعوض خویش پیوست بعد از آن محمد زمان
خان شاملو قورچی باشی به این امر مأمور گشته در زمان جدید طی مراحل کرده تا به سرحد قندهار رسید در زمان عمرش به سر رسید بعد از
او دیگر تکاهل در قندهار نبرد اخشید تا مقدمه هرات و شورش ابدالی پدید آمد میرویس بعد از شش سالی در قندهار حکومت
نکرد بعد از او عبدالعزیز برادرش بجای او نشسته یکسال با مر حکومت پرداخت بعد از او محمود ولد میرویس با چند نفر
از خاصان او رسید موافقت ریخته او را مقتول ساخته لوای حکومت برافراخت دیگر شورش افاغنه
ابدالی و سکنه هرات بود در سال هزار و صد و بیست و نه بوقوع ظهور آمد آنکه آن طایفه در
مدت از علیه ارمیش سابقا شصت هزار خانوار از ترکمانیش مسموع به عبدالله خان ابدالی صاحب سلطان صدور ای
بعد از رشید اینان واقعه قندهار با تفاق اسدالله ولد محمود از ملتان به مرد کیخسرو خان شاقه حاکم ابدالی تا آنکه
به تقدیرات الله که تغییر و تبدیل را در آن راه نیست مقدمه قندهار را به آن نحو شد و عبدالله خان با ولد خود وارد هرات
شده در آن اوقات ایالت هرات با عباسقلی خان شاملو بود چون از ناصیه حال عبدالله خان آثار فساد
باطن ظاهر شد عباسقلی خان او را با ولدش محبوس ساخت در خلال این حال قزلباشیه هرات بر عباسقلی خان
شوریده او را اید حل کردند بعد از آنکه این خبر بعرض امنای دولت رسید جعفرخان استاجلو را به ایالت مأمور و
روانه هرات ساختند مقارن این از کفر بسمی شهر با جعفرخان حاکم هرات جنگ کرده او را دستگیر و شهر را
محصور ساختند بعد از چندی محصورین از امداد مأیوس گشته در خفیه دشکاره سازش و طریق اطاعت با افاغنه
گشوده در بیست و ششم ماه رمضان سنه ۱۱۲۹ چند نفر از اهل قریه به بلده خز محال اعمال هرات که

عراق در دربار قبلیاه مشهور برج ارگ طلوع ترتیب داده با افاغنه همداستان بوده و در حضر و محصور شهر ادار

کلیه و بعد از اشهد حصار شهر و غارت تعدی از آنکه بعد از شده استیلا کشید بتیغ افاغنه بالا و افاغنه بالا واقعیت

ربابان عور بسویه کنگ افتی با اندک توقف در شهر هرات آمده در زیر افاغنه بعضی افاغنه شبیه لیباس وجوه از شهر

قبل از ابراهیم قلعه تسخیر تکلف اسدالله پس نکوید تصرف تا مادام غیبی دیال بر غارت و سرحدات

حصار و فرار حیله بسلم درآمده پیالمرد نمیه صعب قلعه بسبع بازبان و اغار نقطه الفغا علی شبی اقتاده لبو آمده عجله افاغنه تصرف

صفویه دولت از جانب ترکمان خان فتحعلی شاه آن از کرده حاجت مراجعت نموده ضبط را الولایت آمده بر معصوم

عزیز سربیت و مغلوب افاغنه بجنب گشته واقع فرتعین لاقی سویه کو در تلابع شده مامور سرداری

نکهت سر بی تهی کمیت ایشان متعاقب با فوجی سردار بود مقصد رماغ در زینداری عدوکی تا مطالع انجام از گشته بر

چون بر ایشان تاختند بیگانه برایشان خوردی بر افغان طایفه بر رنگ مشهور صحرای بس چراغ عاقبت

شده کشیده اندرمیان خونریز تیغ افغان را تیر که نوتس دیده تیره زرد غبار از را بصیرتش چشم و خیره حریف

فراه استرداد بعزم بیس سرو دلیر [illegible] غارت سستی از لباس سرداران از جمعی با را سردار

را فراه قلعه تصرف چنین محمود و رسیده بقتل اسدالله بام لارام بدلا موسوم محلی در زاور بنی و فراه یابی کرده حرکت

موکب مقر قزوین در حین و شتافت هارون قندهار بصوب کرده اکتفا اسدالله قتل بجهان و بعد استماع از خبر

بیتش بند دولت اند اعیان و عرض پادشاهی دربار بعد شمرده خدمات جلایل از ابیت هم بود شهید خاقان

قزوین سبحان نکته و دادند خطاب خان حسینعلی ساخته لعت ضمیر صافی بصوفی او و کرده فرض او را صدق و

دولت از خان زمان نیت چه آن از بعد ایران شاه انکه اسد ه شده منتهی را اسدالله قتل تاریخ

آن از گرفتار دیگر و خان جعفر کانی زنده نهال ساخته محبوس را اسد پسر خان عبدالله و تصرف را هرات گشته

غلجه طایفه حسن پادشاهی حالت اعیان دند در آورد بی ارباب سیات خونریز بیداد ناخ باغبان رضا درسر بشته قزلباش

علی را حکمران عبدالعلی خان صفی شده استنا گشته خلاصی افغان موالد محمود شده دیگر کار اشغول را ابدال و

بسرداری تعیین نموده با جمعیت شایان و تدارکات فراوان روانهٔ ولایت خشد در صحرای کافر قلعه فیمابین او
و زمان خان تلاقی واقع شده سردار مزبور نیز بسر و همین شتر باعث قوی دستی افاغنه بی پا و سر گردید
پس افاغنه در آن ولایت اقتدار کلی بهم رسانیده چند سال این نواحی را در تصرف داشتند تا آنکه بارقه تیغ
جهانگیر ظل الهی از ظلمت زدایی این بلاد دمار از وجود این نادره قالع بنیان فتنه و فسادها گردیدند و دیگر شورش ترکمانیه
صاین خانی استرآباد است که به تابع خوارزمیه اعاد در نواحی جرجان و دشت قپچاق سکنی دارند اکثر بعض اوقات
بنابر حرفه خود طغیان را پیشه و تغیار حکام استرآباد میکردند لیکن در اغلب اوقات از نشاء تخت و تاج و سرکشی و
افساد بوده‌اند و در سوالف ایام سرداران صاحب شوکت تنبیه ایشان تعیین گشته طرفی نبستند و
دور برو فتنه ایشان تزایدی یافت تا آنکه خورشید ذات جهان آرای اقدس از افق سروری طلوع کرد
سر طغیان بزانوی خمول کشیدند و دیگر شورش لکزیه داغستان و انقلاب حدود شیروان بعد

جماعت جارتله لکزیه که اهل شیروان را بمصداق والجار الجنب بعوذ ابلیجاری
و با طایفه زاخور در حدود شکی سکنی دارند اتفاق ورزیده تمرد بنیاد کرده حسینعلی خان حاکم شیروان
با جمعیت خود در صدد دفع آن طایفه برآمده بعد از ورود بمحال شکی آن جماعت شیخ اوغلی حاکم شیروان را
با جمعی مقتول و بقیه لشکر شیروان را زنده مرده جسته اموال ایشان به تصرف آن طایفه در آمده و بعد از چندی حاجی
داود نام سکوری با محمد خان لزگی قیطاق و سرخای لکزی همداستان گشته اولاد احمد خان حاکم قبه را از میان بر
داشته متوجه تسخیر شیروان شدند مقصود ایشان بحصول پیوسته معاودت شاهی الحال بدون
رفاقت اوسمی آمده شماخی را متصرف و حسین خان بیگلربیگی جدید شیروان را گرفته بقتل آوردند و بضبط
شیروان و نواحی پرداخته انهزامات سلیم بدولت عثمانی عرض نموده راه انتساب با آن دولت سعادت
اکتساب کشودند از دولت عثمانی فرمان ایالت باسم حاجی داود صادر و سارو مصطفی پاشا
بتمکین و امداد او مامور گشته راه مضیقیت سرخای مسدود شد چنین سرخای در جمعیت از حاجی داود رنجش

و بجهت قوت و درشتی که بود رسایل سر انگیخته فرمان ایالت باسم خود حاصل نموده در آن بلاد رایت اقتدار
بر افراشت و سپاه روم مصطفی پاشا مامور بکیخه گردید و دیگر تمرد ملک محمود سیستانی است توضیح اینمعنی آنکه
در سال هزار و صد و سی و هجری خبر قتل صفی قلیخان سردار بدربار گردون مدار شاهی رسید اسمعیل غلام بمرتبه سپهسالاری
خاین و مامور بتسخیر هرات گردیده و الوارض اقدس شد و چون ملک محمود حاکم تون بنا بر استیلای باده غرور
و استکبار چندان اقبال باوامر و نواهی خواقین ارض اقدس نمیکرد سپهسالار مزبور فتحعلی خان قاجار بیگلربیگی مشهد مقدس را
با فوجی از قزلباشیه بر سر قلعه تون مامور و ملک محصور گشته یکماه ایام محاصره امتداد یافت تا اینکه شبی
بر محمد نامی سرکش ملازمت در خانه فتحعلیخان گستره بود از فتحعلی خان رنجیده خاطر گشته خود را
بقلعه رسانیده ملک را از ضعف حال قزلباشیه آگاهی داد و روز دیگر ملک محمود عرب بر آمده جنگ کرده
فتحعلیخان بزخم گلوله از پای در آمد و اینمعنی سبب اقتدار ملک شده بهمان منوال در آخر زمان
دم از خود سری میزد تا اینکه مقدمه اختلال اوضاع سپهسالار رو داده ملک از مشهد مقدس
فرمان روا شد تبیین اینمعنی آنکه بعد از وقوع قضیه قتل فتحعلی خان مزبور سپهسالار ایالت
ارض اقدس را بعلیقلی خان شاملو که در آن اوان بیگلربیگی مرو در مشهد مقدس مقیم بود تفویض
اما روز بروز اختلال کار سپهسالار زیاد و ماده انقلاب اشتداد یافته سپهسالار چون اطوار علیقلی خان را
موافق شیوه نیکخواهی نیافت از و سرگران بود و جهت او را اسلوب الاختیار ساز علیقلی خان
از مضمون آیه کریمه ولا یحیق المکر السیئ الا باهله غافل گشته جمعی از اوباش را که با او
همداستان بودند بمنزل اسمعیل خان فرستاده کشان کشان او را از میان خیابان برده محبوس
ساخت و خود بالکل زمام ایالت پرداخت و در روز پانزدهم محرم سنه ۱۱۳۵ که افاغنه بر اصفهان
مسلط گشتند این واقعه نیز در همان روز در مشهد مقدس بوقوع پیوست سبب نزدیکه کار زند
الوار مشهد افتاده علیقلی خان نیز به سلطنت فرد جیده بود بر چید تا اینکه در ماه جمادی الاول همان

سال

سال الواط نجابه علیقلی خان بگنجه اودرا مقبول اسمعیل خان را از محبس برآورده بالشعل [illegible] شدند اما از جلو

بر سمتی بازنبوده والواط محو برتق و فتق مهمات ملکی میرود چند جمیع حرکات انجماعت نامسلم طبع سپهسالار بوده بک محمود

مرانسیده و او را تکلیف بارض اقدس کرده ملک محمود چنین روزی را از خدا خواهان بود بتعجیل داخل ارض اقدس گشته مسند

تمکن گسترده اگرچه الواط را [illegible] خاطر آن بود که در روز ورود ملک با تمام کار ایشان پردازند اما چنین هنگام اشتر بدو شدند

مکافات عمل اینده دفعه چرخ بکینه جوی طالب انتقام از آن گشته ملک را در تنبیه ایشان [illegible] پیشی دلو

محمود ولد میرویس در سالی که با اسدالله خان کهدا را بقتل آورد از نهب بلاد دولت صفویه عرض داشت عا

کوه چنین این خدمت محض از راه هواخواهی این دولت از من بظهور رسیده و موکب پادشاهی از این طرف عازم

خراسان شود من هم از قندهار بسمت هرات حرکت کنیم که از هر طرف بدفع ابدالی کوشیده شود امنای ساده لوح

دربار دستان تمیز معقول صحیحه ایشان [illegible] نقطه از خط و درست از غلط نمیکردند اقوال روی اندود او را

بسمع قبول اصغا و آلات قندهار را [illegible] و انتعاکه خلعت و شمشیر برای او فرستاده حسینعلی خان خطاب دادند محمود نیز

به بهانه تنبیه ابدالی [illegible] وارد سیستان و [illegible] کردند از خلال [illegible] شهداد ابوبج عازم ناحیه کرمان گشته اهل

کرمان قلعه را خالی که متمسک مقدم محمودی شده محمود نیز داخل کرمان گشته [illegible] بضبط آن ولایت پرداخت تا اینکه

خبر [illegible] نادری [illegible] بمحمود رسیده باعث انصراف بقندهار گردید محمود در حین

آمدن از قندهار یحیی سلطان [illegible] را در فراه ساکن [illegible] نایب قندهار کرده عازم کرمان شد یحیی سلطان

مزبور قلعه را از افاغنه خالی دیده با ملک جعفرخان [illegible] در قندهار محبوس بود توطئه و تمهید کرده با

طلب [illegible] سپاه صفویه سردار کرمان [illegible] آورده [illegible] پارسی زبانان صلای [illegible] در داده

جمعی از افاغنه را که در قلعه بودند مقتول و جمیع افاغنه بیرون [illegible] واقف گشته جمعی از آن سمت داخل قلعه

گشته یحیی سلطان و ملک جعفرخان را بدست آورده با فارسی زبانان قلعه بقتل آوردند محمود

بعد از آن شنیده این خبر کرمان را تاراج و اسیر کرده آهنگ قندهار کرده و در سال دیگر باز به شوق تسخیر قندهار به کرمان آمد

غنیمت کشی به شهر ارکس [illegible] از افاغنه قندهار و بلوچ و سردار نیمت جمع که این قلعه کرمان را محصور و قتل و غارت غیر

محصور که چون از هیچ طرف احدی بامداد قلعه نیامد [illegible] اهل قلعه با چار طلب امان و متعهد پیشکش گشته در باب تفویض

قلعه بانجام کار اصفهان استمهال که به از کرمان عازم اصفهان شد اعیان آنجا به تهیه اسباب قتال مشغول و در

جبه خانه را گشوده مردم روستایی و بازاری را که از فنون جنگ عاری بودند به سیف و سنان و درع و خفتان مکمل و در باب و

کوپال هر یک را ثانی رستم زال ساخته بجمعیت تمام بمیدان کارزار شتافتند در روز دوشنبه پنجم جمادی الاولی

سنه ۱۱۳۴ مطابق [illegible] ئیل در گلون آباد چهار فرسخی اصفهان تلاقی فریقین واقع و [illegible] لشکر مغلوب رستم خان

قوللر آقاسی ثابت قدم و در زیده با [illegible] خان توپچی باشی جمعی از اعیان در آن گیر و دار مقتول گشتند و عالم [illegible]

و اسباب اهل اردو بتصرف افغان درآمده بقیة السیف وارد شهر اصفهان و بنای [illegible] در ورود و محلات

گذاشتند به اردو روز محمود آمده فرح آباد را [illegible] از [illegible] سپهسالار [illegible] در الجمعه دوم غره جمادی الاخری سنه

مزبور مطابق پارس ئیل سلطان دار القرار جهان یعنی مهر عالم آرا به عزم تسخیر شهرستان حمل رایت اعتلا افراخته

لشکر بهار [illegible] هنگامه و غارت شهر در گذشت و افغان [illegible] دستان شور افزای [illegible]

عندلیب و بلوچ خار [illegible] پایتخت [illegible] گردید محمود افغان در کمال شوکت و استقلال [illegible] و تار

در اردو بود [illegible] شده اینکه امداد از اطراف با اصفهان [illegible] جمعیت [illegible] اعیان [illegible]

فکری [illegible] شوکت خصم [illegible] شدند [illegible] سلطان محمد میرزا نام ولد اکبر خان [illegible] شهر

رجب ولیعهدی [illegible] بعد از چهار روز [illegible] میرزا [illegible] برادر [illegible] ولایت عهد

[illegible] ولیعهد [illegible] هفتم رجب [illegible] صبح خلعت [illegible] قرعه این فال را بنام شاهزاده والاگهر

طهماسب میرزا زدند و در شب [illegible] سیم ماه مبارک رمضان در ظلمت اللیل او را روانه کاشان [illegible] شده بود

در سمت قزوین [illegible] جمعی [illegible] لشکری [illegible] بعد از خروج طهماسب میرزا افاغنه بنای [illegible]

[illegible]

گذاشته اطراف شهر را سیبه بندی و راه آمدن آذوقه را یکبارگی مسدود ساختند پس از تمام مجال خاص و عام را با فتنه روز
بروز قوت ضعیف و ضعف قوت بدن فرسوده آتش غلا و نایره بلا بالا گرفت بحدی که هر دم جانها از گرسنگی میمیرند
و بزرگان در اسواق محلات اطفال خردسال را از زنده ذبح کرده میخوردند و لهار ابلیس گندم چه گندم سینه
چاک مینمود و طایر جانها در غم دانه گرفتار دام هلاک بلی کرده ماهی در دریا چو تنور به آتش حسرت می‌تافت و
چشم مردم فرسنگ در ایام بهاری سوادی بنجه کش خورشید نمی‌یافت از تنور چشم نشانه عهدی شد که شیر در پستان بیمار
شکر نبات میمکیدند و شکر بیان بجای شیره قند نباتات می‌جاییدند بعضی مبهوت از مردم زنده کی بسر میکشیدند
و بسا انگور خاک تاک از پیش پستان حسرتنا عقد بچشم میکشیدند که از رحابه نسیم
تن نمیبود شدند چنین گرم سیه جوانان تفتیدند جمعی از لغزش و گورینه کام الفوز از شدت جوع مسوده در خصال انغلادند
اگر دانه از هر مشدند با پای بجوع مثبت ستادند و اگر حبه جاودانی میسایید اند در تعظیم آن منت بر جسیماش
می‌نهادند کسی روی پیاز را سیر نمی‌دیدند و دانه ماش از شاه دیبج عدسی عزیزتر گردیده سالیان از تنور آسمان نان ترکی
دهنی میخوردند و دیوانگان حسرت خوردن سنگ طفلان بار چنین مید با کلوخ میخوردند و لاله بلی کباب داغ بر
دل بریان میکرد اشت و قمری در حسرت شاخ گرنبود نالان میگشت اوجاق مطبخها کور و چراغ ماه مهتاب نور صفهان
یکباره ویران گردید و قحط علاوه قحطان اعیان سررشته طاقت گسیخته خاک عجز در دیوان
برفرقتان ریخته تا آنکه بدار مصمم گشته در بیست و هم محرم سنه ۱۱۳۵ مطابق پارس ییل خاقان شهید را
بفرح آباد برده لشکر سرور بر سر تخت حسرت تاج و افسر زدند و محمود ضبط حرم
و کارخانجات پادشاهی روانه اصفهان ساخت و خود در چهاردهم ماه مزبور با فر دیبد
داخل شهر گشته سکه و خطبه بنام محمود واقعه اصفهان در آخر ماه محرم در دار السلطنه قزوین
طهماسب میرزا بر اورنگ شاهی جلوس کرده نکته سنجان آخر ماه محرم را تاریخ جلوس
او یافته شد و در ماه صفر بعضی از افاغنه برای کار حضرت شاه طهماسب مامور گشته بعد از ورود

افاغنه بعد از صلح قزوین شاه طهماسب با قبیله اهمال داشت سر خویش در راه آذربایجان پیش گرفته افاغنه قزوین حرکت نموده بلد

در رود شمیلان سر زده دیدند که بعد از مصالحه و استیمال افاغنه به اهل شهر حکم شده و با افاغنه دست تعدی بر آنها گشودند برآورده

از کوتاهی دست درازی مردم اهالی شهر را حوصله قزوینیان سر رفته شمشیر حمیت کشیدند و هرکس بمهمان خود درآویخته

جمعی از ایشان بخاک هلاک انداختند افاغنه که در باغات و خارج شهر بودند سراسیمه عازم گریز روی بجانب

اصفهان نهادند گروهی از ایشان اشرف محمود باطلاع این خبر به دفع قزلباشیه افتاده در روزی که افاغنه از قزوین برگشته وارد

اصفهان میشدند شروع بملاحظه حال اعیان معزول معارف کرده یکصد و چهارده تن از ایشان را یک یک از تیغ

بیدریغ گذرانیده و هر جا که جماعت اهل سلاح و معروفی دیده بنوعی در پرده انکار نهان نقبی بسته جمعی از افغان شیراز مامور ساخته

ایشان رفته تمامی را از رسالت و چهره نمود بتصرف درآوردند محمود تربیت دولتی در اصفهان و ولایت مزبوره را

حکمرانی اختیار کرده بعد از آن دیوانگی بر او مستولی گردید و دفع شاهزاده گان اندیشه جمیع اولاد و احفاد خاقان مغفور را

صغیرا و کبیرا یک نفر نبود معروض تیغ جهالت شاه بنشین اشرف را بقم فرستاده و بعد از چندی جنون قوی

و فالج شدید بر او طاری شده دیوانه وار خود بخود گشته امروزی او بحکم جنون از نفاذ و جریان عاطل گردید و در دوازدهم

شعبان سنه ۱۱۳۷ مطابق سیلان ییل اشرف با نظارت بزرگ او تربیت جمعی از افاغنه بانجمن امرای آن گروه از کنج

زعفران برآمده اولیت سلطنت بنام خود بنمودار ساخته کس فرستاده محمود در او خفیه هلاک کرده من حیث

الاستقلال بجای سریر حکمرانی نشسته در ایام سلطنت خود کرمان و یزد و ساوه و قم و قزوین و طهران را تا بول کوریکی

وارستی الی عراق و جمهالات بخطه تصرف درآورده و دیگر علیه از دست برادر الملک گیلانات توضیح

رشته اتصال رنگه در حینی که شاه طهماسب در قزوین بسر برده سروری میکرد اسمعیل بیک با سمت وزیر اعظم را

برسم سفارت شاه و خدمت احمد لویک روس فرستاده جمعی از روسیه بحسب طلب و اشاره طهماسب سپرده گردید

سردار روسیه آمده سعادت ایشان در فرصه رشت لشکر تقاضا بخت و در بیرون رشت در بندر انزلی دفعه در

آمده مغلوب و روسیه رباطی را به رجب شهر رشت واقع است محل اقامت ساخته باز توقف کردند و حرف

روسیه امکه

روسیه آنکه بخواهش ایشان دولت اللهاصر رود در ارسال ایلچی که ایلچی شاه طهماسب بوکالت او حکم دار المرز را از بیار آبادی

حد استر آباد بدولت روسیه بعوض بعضی تحف و صیبات ایشان دولت که بدفع دشمن سردار ایم و بنای آن دعا آلات داخل در ولایات دار المرز

میخواهند شد آن دولت تعرض بلاد ارکشیده داشته به هیچ وجه بجا نمی آید و تبلیغ و عزه اینک گشتند تا آنکه متعاقب

سردار بزرگ ایشان با ده هزار کس آمده تصرف جمیع دار المرز الی استر آباد بموجب نوشته اسمعیل بیک بوکالت علیحضرت صفویه

روسیه دلجوئی سواحل خزر از طرف شاه طهماسب حسن بیدفع روسیه مأمور گشته از خارج رشت تلاقی فریقین

واقع و پس از آن برگشته یافته فرار در روسیه رشت دگر دم بلا تصرف و بدون ممانع و ... دار نیلی بضبط و

اخذ و عمال و وجوهات دیلمان پرداخته شدند تا آنکه معدوده فرستند بتهور با سمعیل میرزا ازدیاد چنانکه مذکور شد الحاق و اخذ

در روسیه بدون جنگ و نزاع آمده تا لاهیجان و تیمان بلا نسبه در تصرف قلعه ربود متصرف گشتند و بفاصله چندی نظر بآن

روسیه از راه حاجی طرخان از سمت قلعه قراباغ بیشمار داخل و در بند را که ... اسم علیه ... بعد از عهد و جوهات بند

در بند آن در ضمن اعیان ... بجمع ارباب اطاعت در آمدند و بعد از تخلیه بادکوبه قلعه در بند که هزار

نفر نفنگچی روسیه ادرا اولاد آن ... بند با استحفاظ آن گماشته ... بر سیاله ... متصرف و بهمان اخذ متعلقه بلهجات

حدث اتفاقیکه معاودت بمقر سلطنت ... دیگر بسلط و استیلای روسیه است در ممالک آذربایجان بیان

استیلای لشکر بعد از حرکت شاه طهماسب از قزوین بجانب تبریز از دولت عثمانیه ابراهیم پاشای

حاکم ارزن الروم با کثرت ... و عارف احمد پاشا با برادران عبدالله پاشای کوپریلی اوغلی ... تبریز و حسین پاشای والی بغداد

کرمانشاهان و همدان مأمور گشته هر یک با عساکر بیشمار از حدود خود روانه عزیمت آن دیار شدند و آن دیار

لشکر آذربایجان ... جهت ... حضرت درآنجا شدند ابراهیم پاشا ... خطبه ضبط در آورد و عارف

احمد پاشا نیز بجمعیت تمام گیلان آمده چهار ... محصور ... ارمیان ... آن ... اهالی

انجا ... شده قلعه را سپردند و عبدالله پاشای کوپریلی اوغلی هم ... در همان ... تسخیر تبریز ...

حرکت نکرده ... موکب شاهی ... توقف ... تبریز آمده ... صورت تسخیر ... آن

مراد روانی ایله عطف عنان ایلکه دركوی پس قشلاق و در سال دیگر بار کشته تبهر و غلبه ایله قزوینه مستولی اولکشته اهالیسنی اعلامتا

ز تیغ شمشیر گذرانیده و حسین پاشا داماد بغداد در رایت عزیمت کاینک کرمانشاهانه اولر اشته کرمانشاهان مقصود حسین پاشا

بغداد حسین بر بار نیت همان بعد الالتقاء قتعه احمد پاشا لرزشی الرلت عثمانیه عسکر و عازم تسخیر همدان بیشد فریدون خان

عسکری در زمین آدران حاکم همدان بهانه جنک سپرون فرشته احمد پاشا بمتوت قتل اهالی همدان بغداد مدت شش ماه

قلعه داری ایلکده ایکن احمد پاشا عسکر نعلبه قلعه تسخیر ایله لازم قتل و غارت ظهور رسانیده و بغداد اردو سارو مصطفی پاشا

تسخیر گنجه و پاشا تسخیر اردبیل مامور شده بعد از جنک و محاصره ممتده گنجه شیر ضبط روسیه در آمده بعد از انکه روسیه متوجه

اردبیل شده موکب پاشا اردبیل عازم طهرانه کردید روسیه آمده اردبیل و مقامات و رکان سلطانیه و کیلانی کنار

حیطه تصرف در آورده و وقت سال از جلوس حضرت شاه طهماسب انقضا یافته شرف حضرت جلال ادر بکان و مرا جمعیت

طهماسب بلی بر طهران شنیده از عزم عازم طهران اولکه بیره قریه لندران ده رجب طهران واقع حضرت جنام

سلطنت مجموع عسکر و لهاسی بقاعده سر رجخته در سلمان آباد طهران قرین واقع شده قره لیغاسی باقی یافته لوازم

بر شیاقتیه شد شاه طهماسب از اندران عازم مازندران استرآباد اشرف جمعیت و محاصره طهران رسیده اتمام سردار اشرف

تسخیر قزوین مامور ساخته از جنک صعوبت اولکه اهالی قزوین تاب دادن مقام اطاعت در آمده بعد از انکه موکب اشرف وارد

مازندران اولمشدی از عزیمت استرآباد اولکه فتحعلی خان قاجار ایله حکومت سیمنان سیزده فرسنگ مابین ترکمانیه و قاجاریه ایله اتفاق

طهرانه اوردی ساخت سردار ایله ابراهیم آباد طهران قرین و لندران کشته اطلاق الاشداد ترتیب غبار کارزار بسیار

روانه استرآباد ظهر ایشان شیر مانوسی ایله امداد و افغان مطیع و منقاد کشته اهالی ساده و قسم شهره تا زمان اشرف طریق

مخالفت مسیر و ندراه مطابقت کشوده شهر را تسخیر کرده در بیان محاربه ازلجانب اشرف و کیفیت جنگ و صلح عثمانیان اد

دردمه بوقوع پیوست در سال سیم از جلوس اشرف احمد پاشا والی بغداد از دولت عثمانیه سرداری منصوب و با فوج عظیم

بانتزاع خالک ایالت حاکم همدان قره مصطفی پاشا حسین پاشا حاکم موصل بطلب خاقان مغفرت سلطان حسین و تسخیر ممالک

متصرف قبیله افاغنه مامور گشته دار همدان والدلری جمع ایله بدیار اراده شهر کرده فرمان ایلچی نزد اشرف فرستاده پیغام داده

کرانه طاغیه یاغی دستبرد بدون اهمیت ممالک تسخیر و تصرف بخش یارانشان ما بلدت ایشان ما مهیا شدند خاقان شهید را بایشان
سپرده لشکر ما در سلطنت عارضی کناره نمود و اشرف میرزا از اصفهان عازم کلپایگان گشته چاپار فرستاده هارون مغفور را
به دار صفحه‌ات میعود از دم سیع جفا شربت شهادت نوشانیده سر او را با ایلچی روم فرستاده و جواب ایشان را سرنمان
نمود سیف سنان محول ارسات انقضی بایره لشکر در خشم رومیه گشته احمد پاشای سردار روم با پاشایان و عساکر لشکر روم از
همدان راهی لشکر افغان بهجوم شده در شهر کرد تلاقی عساکر بین اشتعال نایره شورش بین الفریقین گردیده رومیه مغلوب و
مقهور شده رجعت عزیمت بولایت بغداد نیت کشیدند اشرف میرزا عازم اصفهان شد در این بعد مجدد العهد پاشا همدان بولایه
عزم افواج و طرح مصالحه لذا جند افواج ممالک و تعیین حد حدود و کدیدند نمود با این نهج مسیح و دستور گردیدند ولایت کرمانشاهان و حجور سلطان
قبلی … و زنجان و سلطانیه و … واردبیل بدولت عثمانیه و ولایات سمت شرق عراق و دارالمرز بالافغانیه
مقرر و متعلق شد و در بین عهد و … اتفاق و رفع عداوت و نفاق که هر یک عازم مقر و مقام خود گشتند در سال چهارم
جلوس اشرف را از نهایات … از جانب سلطان احمد خان پادشاه روم بر رسم سفارت جهت تاکید بنیان صلح و صلاح و تهنیت
جلوس اشرف والا به اصفهان و از جانب اشرف میرزا محمد خان بلیغ با پیشکش روم مأمور و همراه ایلچی مزبور روانه دربار
عثمانی که به ازبیست چند نفری که در ایام فتنه ایران با دعای شاهزاده گی اظهار خودسری و آزاده گی کرده‌اند بر
مرصب اول صفی میرزا نامی بود در سمت بختیاری بهم رسید حقیقت احوال او اینکه مومی الیه شخصی بود از طایفه
کرانه بود در سنه ۱۱۳۳ از خیل آل بختیاری ملبس شده ادعای شاهزاده گی و پسری خاقان سعید شهید کرده گفته که من اولاد ابو المعصوم
میرزا … با نام این اسم را گذاشته بود محمد حسین خان حاکم بختیاری از راه ساده لوحی با سر خیلان بختیاری وجود او را مغتنم و
مقدم او را گرامی و محترم داشته سر بر بقعه … لشکر کشیده دعوی ایشان را بلا از شاه در اصفهان بنا نهاد … جانب … ظاهری
در یکی ملوکات اصفهان که گشته بود از خیل آل احرار سرالقوم رفته او را به سر حکام آورده و در آنجا کار فتاح کار کرده از تمام
باطراف … خطبه را در منابر و مساجد باسم شاه طهماسب خوانده و اسم خود را با
اسم او گردانیده و حکام شوشتر و کهگیلویه و روسای ایلات سمت … نزد او جمع آمده که مراحل می‌شدند و امرای حف

تعیین که در آن نواحی حکامی کلی بهم رسانیده بالکلیه از جانب حضرت ظل اللهی در حینی که شاه طهماسب از صفاهان [illegible]

توقف داشت بارکان دولت علی صفی میرزا را مع والا صدور ریاست حضرت شاهزادگی نصرت شاه طهماسب تشخیص

خلاف واقع است او را گرفته بسلطی راه در آورده اند مجددا بعد از رفتن شاه و اولاد از جنس [illegible] صفی میرزا

بعد او را گرفته بقتل رسانیده اند و این قضیه در اواسط شهر محرم سنه ۱۱۴۱ روی نمود دیگر سید احمد نواده میرزا داود متولی

سابق مشهد مقدس است   بعد از واقعه صفهان شاه طهماسب عازم آذربایجان گردید سید احمد

بکاشت امیر [illegible] قسم محصول شهر تعویض خدمت شاه طهماسب [illegible] کرمان [illegible] شاه طهماسب باسم [illegible]

و عوام کالانعام را ضمیر از این جنس [illegible] جمعی از اوباش را فراهم آورده عازم ولایات [illegible]

اهل [illegible] شیراز واقع است [illegible] افغان از جانب محمود [illegible] شیراز [illegible] سید احمد فرستاده

در سر راه [illegible] واقع شده سید احمد منهزم گشته بار [illegible] آمده مردم [illegible] احلاف [illegible] حکم

بحوالی [illegible] حاصل شده او را گرفته [illegible] فرار کرده [illegible] جمعیت

[illegible] سید احمد [illegible] ضبط در آورده [illegible] کرمان [illegible]

کرده در چهاردهم ربیع الاول سنه ۱۱۴۰ مطابق [illegible] اسم پادشاهی بر خود [illegible] سکه زده [illegible]

[illegible] اشرف [illegible] او مامور [illegible] سید احمد [illegible] محصور و بالاخره گرفتار گشته او را باصفهان آورده [illegible]

[illegible] اشرف [illegible] محمد علی خان نام [illegible] کرمانی مشهور

بصفی میرزای ثانی است   در ماه محرم الحرام سنه ۱۱۴۲ مطابق [illegible]

[illegible] گشته [illegible] چشم [illegible] جمعی از اوباش [illegible] چشمهای [illegible] شخص در نظرها

بچشم [illegible] صفی میرزا [illegible] جمعیت [illegible]

[illegible] فرار کرده [illegible] بصره [illegible]

[illegible] قیصری [illegible] شاهزاده [illegible] شاهزاده [illegible]

او را هند

اتصدیق نمود موسی الیه سالها بعد بار عشایر اخصار و بعد از ورود او بحوالی اسلامبول مهدار تعیین و در اسکودار سکنی و اخراجات
بیلیق بقدر دلو نموده و بعد از خلع سلطان محمدخان پادشاه روم باعتبار رصد و بعضی حرکات او را از شهر سلانیک
بجده میراث الزمان طرف قسطنطنیه و نزدیک بسرحد فرنگیه فرستادند و بعد از چندی از جزیره ایرای مسیر او را
بجزیره بیم فرستادند که او را در حصن حصین محبوس شدند و تتمه احوال او در بیان وقایع سال ۱۱۸۵ شصت نگارش خواهد
یافت دیگر سید حسین نام قاضی بود از فراه بقندهار رفته مدتی در قندهار در ... که دولتی ... با عیوه و از آنجا
همراه افاغنه در کسوت درویشی صفوی آمده بعد از قتل صفی میرزای کرمانی بیان ... خراسان رفته خود را بعباس
میرزا موسوم و لوای برادری خاقان مرحوم لکه شمار سروری گذشته کلاه جهی ... و بر مسند ابن دعوای
ریاست نشست و از طوایف ... و مردم طرفی جمع گرد آورده چون کار ... پایه نداشت چاپ ... بهوای ریاست
سری آورده بار دیگر بار عدم کشیده و شمع دروغ چراغ از صدق فروغی نداشت زود بیابان رسید دیگر شخصی
از سمت سمنان بنهم رسیده بادعای پسر خاقان مغفور و خود را سلطان محمد میرزا نامیده شاهزاده کی خود را که گرفت
یافت و در سمنان چهار صد پانصد نفر از اعراب بنا در سرحد جمع گه از آنجا نزد عبدالله خان حاکم بلوچ رفته
جمعی از بلوچ باعانت او بر جهاد شد و از آنجا بمیانه طایفه با ... آمده از طایفه تفنق و عزیمت ... بندر کشه
با سید محمد نواده میرزا داود در اوان او نیز در سمت آن طرف رایت استقلال بر افراشته بود مجادله نمود سید محمد را
منهزم ساخت و بندر را با محال سمنان و بعضا کجطله تصرف در آورد ... از جانب شرف جمعی
بدفع او مامور گشته با او محاربه و موسی الیه شکست یافته بجانب هندوستان گریخت و بندر با محال متصرفه
او ضمیمه ولایات افغانی گردید دیگر زنبیل نام قلندر گشت که در لاهیجان بظهور رسید و او ولد ابراهیم نام طلوجی
بود با چند نفر قلندر درویشان در روزی که قلندران مراحل نوروز ... گشته در قریه تکامین اعمال
دیلمان بمضمون اینکه مصرع بعد درویشی اگر هیچ نشان شاهی شاه از کلاه نمد اوست نمت بهوای
درویشی افسر و سر برافراز جریده ... نفیر نفک علم و نفیر انشاد و از چادر قلندری بارگاه دارایی سلطنت

گذاشته با دعای شهریار سلطان حسین خود را اسمعیل میرزا نام نهاده جماعت صوفیان شنیدند و دیلمان را فریفته رایت حکم
برافراشت و دیلمان رشت را بار دیگر تصرف نمود در اوایل محمدرضاخان عبدللو قورچی باشی از سپاه روم صاحب اختیار
گیلان بود در لاهیجان توقف داشت چون خبر را شنیده و با سه هزار نفر عازم دفع ایشان گشته در کوهستان دیلمان با ایشان دچار
شده شکست یافته به تنکابن برگشت و ایشان همان روز داخل لاهیجان گشته لاهیجان را با سپاهیان ضمیمه متصرفات
خود کردند محمدرضاخان چاره جمعیت خود را منعقد ساخته عازم لاهیجان شد در کنار کوه ملاقی واقع و ایشان مقهور شده
بجانب کهدم برگشت و از آنجا محمد و اسمعیل جمعیت او از رشت بمول و بر جانب انتظام یافته با لوله گرم اعمال
رشت را با محمد شفیع ساخته و جمعی از اعاظم اهل تقارب رفته با علیقلی خان شاملو ابواب اظهار خواهی انقیاد
روسیه میزد جنگ نکه بار مغلوب گشته با سولات آمده با علی حمزه جمعی از رشت اسمعیل نیز با روسیه اتفاق داشتند
با جماعت ماسوله که از آن جانب بودند به تنگ آمده بودند بر دفع ایشان مصمم گشته در ماسوله بر سر او ریخته او را
کشته سرش را برای سرکردگان از روس فرستادند **در بیان نسبت و مولد جناب نادری** بر
آگاه دلان دقیقه رس و هوش زادگان آبای علوی و امهات سفلی اند واضح خواهد بود که سعادت تائیدی
که از اراده لطف خدای یگانه و گرامی فرزند مادر زمانه باشد نه مفاخرتش به نسب کیست و نه مباهاتش سلطنت
سلطنت نکند زیرا که بمدلول نص کتاب ان اکرمکم امر در پیشگاه نظر بلندهمتان بیت برترین پایه سلم
اعتبار است و نازنین مرتبه از مدارج افتخار تیغ برنده را فخر بجوهر خداداد خودش است نه
بمکان آهن و گوهر شاهوار را بار زینش آب و رنگ ذاتی خود است نه بصلب معدن خصوصا
این برگزیده خدا و بزرگ کرده لطف ایزد توانا را که بعد از فضل الهی عنصر ارشد پشته خودش است نه
زور بازوی اهل عشیره و یگانه دودمانش که دمانه ار نسبت بر دامنش چراغ در دامان افروخته اند و نهادها
از دولت خاندانش خاندان اندوخته نام صمصام حدیدش را جوهر ... در استخوان شکست و در تار
خم کمندش سلسله چنگیز و تاتار حلقه نشین **بیت** ز سهم خدنگش قضا تیر بیر ما ما

از سهم تیغ

زتیغ کجش بارش تیغ ظفر ؛ اگر بارد از فر و لواز قهر چهر ؛ چو چنگش شود آتشی بندد در سپهر ؛ اگر چهره از عارضش دم زند ؛
دم صبح آتش بعالم زند ؛ در آتش گریزد دشمن در زمین ؛ نهند سر بکوه بیابان نسیم ؛ در این صورت که سخن
سنج بلند ار نگارش این مطلب بار دشتن اول است را پیش عرض مورخ ضبط کلیات احوال ضبو بیهای و ذکر آن
نیز از لوازم انتعاش است برسم لعان نگاشته بعد باد که آن حضرت از ایل قرقلو که نوعی از انواع افشار
وافشار از ضمن ترکمان همیشه مسکن قدیم ایل مزبور ترکستان بوده در ایام چنگیز مغول بتوران استیلا یافته از
ترکستان کوچ کرده در آذربایجان توطن جستند بعد از ظهور خاقان گیتی ستان شاه اسمعیل صفوی بتقریبات کوچ کرده در سر
چشمه سار کوبکان من اعمال ابیورد و خراسان در سمت شمال مشهد مقدس طوس در جهت [illegible] واقع و در قرب
جاد سروات توطن جسته تابستان در آنجا ییلاق میکنند زمستان در دره جز و دستجرد قشلاق میکنند تولد آن حضرت در
یوم یکشنبه بیست هشتم شهر محرم سال هزار و صد هجری مطابق تنگوز ئیل در قلعه دره جز در دستگرد که بالفعل عمارات
عالیه در آنجا احداث و مولودخانه زینت یافته اتفاق افتاد باسم جد خود ندر قلی بیگ موسوم گردید و
در پانزده سالگی قدم بر معارج رشد گذاشت چنین در بیت با پدر بزرگ خود بزرگ مظهر کارهای سترگ گشته
در مبادی حالی آثار رشادت و فروغ ذکاوت از ناصیه احوالش ظاهر و امور عظیمه از ذات مبارکش صادر میشد
و در عالم خود بار از آفاق بعد بین الامم سیاد [illegible] مشهود در بیان آغاز کار جناب نادری از آنجا که نقشبند
کارگاه وجود رابطه پیوند مزاوجت را با زرینه و سبات بقای بنی آدم بر شته و با این چنین اکنون طراز جامه قوام و دوام بر پیرویش
نوع بشر انداخته تجرد مخصوص خداوند صمد گشت و تفرد شایسته ایزد یگانه الذی لم یلد و لم یولد
و لم یکن له کفوا احد حضرت ظل اللهی در اوان آغاز ایام شباب و جوانی دو بهار
گلدسته از زنده گانی [illegible] از ریحان رحیان عیش و کامرانی بعد [illegible] گشته چهار با بعلان کوس احمدلو
هزار روسای [illegible] ابیورد همیشه در آن ولایت با بیگهای و از بلکه سرکه آرای رزم و [illegible] از خانه
خانه نسبت خویش [illegible] ذات شریف [illegible] معاصرت در [illegible] ذات آن حضرت طالب پیوند از غنی

بخواستگاری صبیه آن سعادت [illegible] شد نشانه اثری از عهد ملک افشار رسالت طریق امتناع و مکابره از راه جنگ و نزاع گشته جمعی از
روسای آن طایفه با جمعیت [illegible] هم عیش شایسته [illegible] و همراه به رنج بحال شدند و بالاخره بحکم قضا امر مواصلت صورت وقوع یافته
از آن بعد ره ملاد و عفاف در سال هزار و صد و بیست و یک در بیست و سیم جمادی الاولی دو ساعت و نیم از
شب گذشته شاهزاده رضاقلی میرزا بوجود آمد و بعد از پنج سال این مستوره رخ بنقاب خاک کشیده
صبیه دیگر او در سلک پرده گیان حریم عفت انتظام داده نصرالله میرزا و امامقلی میرزا که برادران این خجسته
در اوایل ظهور کوکب اقبال این خدیو جهانستان وقایع ابیورد در سمت دره جز و ابیورد و در مشهد مقدس و قلعجات
آنچه در هر ناحیه شده از آنحضرت بانواع رسیده و ترکمانیه و اکراد و لر و افغانیه و سایر طوائف اهل عناد بصورت وقوع
و کوششی که از بداندیشان در ضلال کار ایشان بظهور آمد و جنگهائیکه با هر روز در یک و ترک و تاجیک واقع شد
تا آن طایفه آرام و سرحدات را قرین اسلام کردند اگر شمه از هر یک تحریر یابد تاریخ مطول خواهد شد بیرون از اندازه
و کتب بسیط ملخص خارج از حوصله قبول و تدوین شیرازه نگنجد چون در روزنامه ظفر باقتضای مامور بغرض اصل ضبط کلیات
امور گشته لهذا در هر جا برسم لطائف و اکثار و احتراز از آن گشته قلم سخن را بجانب اختصار عنان گردانید بسابقه
بعد از آنکه بزم آرائی جهانیان در عشرت سرای ایلات نار بنارنگی که در هر گوشه از مخالف و موافق نوا پای
از هر سری خس کاسه طنبور صداهای برخاسته ترک و تاجیک چنگ آسا سینه بناخن حسرت خراشیده بودند و کوچک و
بزرگ مانند خم رنگرزی دل در دایره محنت کف زنان افسوس گشته بهر جا قوی دستی بود سر از گریبان
خودسری و گردن فرازی در آورده پا از اندازه بیرون گذاشته هر جا خنک مغزی بود مانند چوب قد علم کرده شاخ سر
بلندی بر افراشته از آنجمله ملک محمود سیستانی بطریقی که مذکور شد روز از جاده اطاعت بر تافت و بمشهد مقدس
استیلا یافت حضرت ظل اللهی بانی آن ایلات در صدد ابیورد و کلات و باقی سرحدات نیست مشغول ملک
آرائی و کشورگشائی خود بسر جلادت شاهباز اوج دشمن شکاری بود مانند شیر صیاد بیشه نخجیر و طعمه بخش کام نهنگان
جوشن پوش بود [illegible] ساقی چرخ مینا سای از ساغر ماه و مهر خونابه غم بر اهل ایران همچو [illegible] ظرف زمانه

از بدمستی که بر سر صفاهان شکست در ایران فتنه جوی دهر دست تطاول گشوده بلاد ایشان بر وی زنند دیگر بار
اینمعنی باعث حرص غیرت آنحضرت گردیده بالهام خداوندی پیرایه زوال از بنای ظلم فرخنده طراز دینداری عزم بلند و
قوت همت ارجمند طوایف افشار و اکراد و باقی ایلات را که ساکن ابیورد و دره جز و کلات بودند بخدمت
احضار و کلات را که احصن حصین و قلعه دستجرد را که ابیورد همیشه جولانگاه اشهب گیتی نورد و مسکن و ماوای لیوا انان
اخلاص پرور بود بعلم افراختن بیرق حکم ابن خیمه و بسیاری گرد کار آغاز کار گردیده در عضد عضو دولت و مهابت
صلابتش در میدان شیران کند کی جوصد و در زده هر یک اغماض خصلتی بر روباه بازی جنگ صبح بیلک جوبد عوای شیر مردی
گردن افراز و سروری همیشه گردن فرازان گردن بطوق حرم داشته اند گیرودار دارد که گوهر اطاعت بدیگری
حم سان و ایلات عمده که بهمراهی توفیق سر قدم ساخته سالک این طریق شده هر فرقه بودند که از افشار به شرف
انتساب بالکمال داشتند و دیگر اکراد ساکن دره جز و ابیورد بودند از ایلات معظم خراسان عنان پیچ شدند هر چند
طوایف دیگر نیز در میانه بهره لندند از خدمت خدیو فرزانه مسلک شدند اما هر فرقه در بدو حال بهمدستی بایشان
خدای تعالی بازوی اقبال خسروی را بفر آن که دست خصم را بگسل و مساعد گشت فیروزی را بمساعدت
سعادت اینجمله دشمن شکن بودند و بعد از چندی بعضی از افشار و اکراد صحرا که دولتخواه بودند بهوای شیطان مختلف الآرا
گشت از افشار به فرقه صاحب قلعه جمعیت بودند بمتحصنات مکان و عدت خود مستظهر شده با حضرت در مقام
کاوش و بعضی نیز دست محمود در رشته بار و در الفت و مبارشی درآمده بر اکراد دره جز و ابیورد جمعی اکراد خبوشان نیز شدند
و گروهی با ترکمانیه عقد موالفت بستند و هر یک بقدر امکان رنگهای رکنه و شعبده هابر انگیخته با کشمکش اینجمله بحکومت
درآویختند سیصد چهارصد خانوار ایل جلایر که با طهماسقلی بیگ افشار و محمد علی بیک ترخان بیگ نام
دو ماهی را روسای خود قصوری در اعتقاد ایشان در اخلاص قوی بنیاد در راه بنداده در شدت و رخا ملتزم رکاب نصرت
آثار بودند در سبحه دوستی با ایشان دنباله رو چتر خورشید قباب بودند لکن آنحضرت با قلت اعوان و کثرت خصمان
دامن همت بر میان زده با تفاق همراهان گزین جولانگاه را خانه زین ساخته رایت عزم افراشت

و با هر فرد بنای کینه داری گذاشت **در بیان توجه موکب همایون بساحت فیض بخش خراسان بعزم دفع مخالفان**

رای منیر منشیان بدر انور روشن است که جلوه جنود کواکب و انجم تا ظهور کوکب آفتابست و بلند پروازی شپره طبعان

با طلوع طلیعه مهر جهانتاب منتهی چنانچه در مقدمه کتاب سمت گذارش یافت بعد از آنکه ملک محمود در ارض اقدس

آغاز خودسری کرده روسای ایلات خراسان از راه ضعیف نفس و قوت واهمه بطریق خدمت او کردن نهادند و در اطاعت

بر رویش گشادند از آنجمله قلیچ خان نام بابا پور و امامقلی ابیوردی قرقشار بودند هر دو از آن حالت بازیافته بودند و دلتنگ مستاصل شدند

مجدد انگیخت از ارفع رتبه طبع غیور خدیو جهان ملازم زمان اقتدار به چاره جویی آن نیک خیال با هر طرف

روانه و در تدبیر این امر طالب بهانه شد تا اینکه ملک وسایل بر انگیخته جمعی در ممالک خراسان هیچ از جانب اکناف اندیشه مند

و اهالی آنسامان پیوسته متعهدی را انتظار میبردند و از روانه کرده پیغامات موکد بعهد و پیمان فرستاده ما را از آمدن بارض

اقدس نیز از صیانت حال مسلمانان منظوری نیست اگر در عالم ایلی رسم موافقت رعایت شود فتح متوجه خواهد شد

و باعث انعقاد او بر افساد غیر خالق آنحضرت نیز قبول مسئول ملک کرده عازم ارض اقدس شد و بهادری با ملک

اظهار صداقت کرده خواست او را رفع و در خلوت با سگار گاه شر و جوش را دفع کند نخست با فرزانه و جلادت

خدمت آنحضرت بیعت نموده عهد کرده فرموده در جرید بازی جلوه بازی کرده جمعیت شنیدند منظور اینکه آنحضرت در اثنای بازی

و دست بازی جلوه عجب ملک ربیعه با تمام کار شکسته پرداخته از اطراف نیز هر یک گریبان او را در انداخته ایشان را

از کثرت دستی در انداخته در میدان کار دستوک جمع شدند با ملک که هم جرید بازی بودند بعزم غافلگیری ملک دست

انداخته چون زمام توسن امور در دست رای اقتضای قضا است پشت دست هر یک تا رسیدن آن همه شیر از پنجه اقبال نشست

دست بر زمین گذاشته بر دمان اسب ملک خوابگه برنشسته بدر مرتبه تا از آنجا بسرعت بازگشت بخلوت

نفس پس اجتماع نکرده بعد از انقضای میدان بجانب منزل عطف عنان کرده او را آنحضرت بسته در کمین وقت میبود

تا آنکه بمصلحت مشفقانه رماله قلیچ خان و امامقلی خان که باظهار انتقام ایشان را بامر رخصت و بعد از آن

ملک را به فرمان مشهد مقدس عنقبت گذار که ملک کوه دشت آنحضرت بنگر و در بستر حرکت در حضرت ظل اللهی

روز دیگر

روز دیگر ابقاء و قلیچ خان با تصرف لشکر همراه بجنورد بعد از تعزیه باهالی اعمال مشهد بعد تسخیر چند دام ایستاده را
از دست رها کرده مقتضای عقل جدا دلو بنور لیمن نفر بلاد در ظاهر چمن قبضه تیغ شیع لاف بستیاری و دریا طرب
شمشیر دم از جو تکراری سر زدند از میان بیرون شدند و از آنجا عازم ابیورد گشته ایلات آن ناحیه را جمع کرده بدفع
کینه جهان کماشتند در بیان آغاز جناب نادری با ملک محمود سیستانی ملک محمود بعد از وقوع این واقعه و تحصیل
انگیز چنین دانست که از شهر خلاف این آزاده سرو حدیقه ز نیستی جز برگ بید بیکان بری نخواهد خورد و باد
کین را باده بیری را ابر حسن داد در دست منزل نجات نخواهد برد عید ببست حالش نوع بسیج اشتعال کرده

بیت روز اول او دید نشین که عظیم با رنگه روز رزم سینه کند هیئت با بیکر از جنگ که زنت تا نام

متفق شده بدفع جناب نادری بر دارند با کار جنگ را آماده سازند اکراد با وجواب دادند که کفایت کردن
قرار ست تردید دلاور ست هبوط ایلند جمعیت لشکر بسیار و استحکام مکانش در غایت استوار تصور انمعنی از
حوصله ما بیرون و این حال از حیز قدرت ما افزونست ملک حسن عدد ایشان منسوب بکه
دانسته از کل رعنای جناب آن گروه بیشتمام را که در رکه نمود عزم تنبیه از طایفه کجه چمن راه کلات و جهه
متمکن بکاستنامات عظیم و مجتوی بر قلعجات محکم بود عزیمت نشست را معقود بمصلحت ندانسته با
بیج نشینهار از کش از راه زاده کان متوجه خبوشان بکه در منزل سر نور رسید داکراد کس بعذر ست خواهی نزد ملک
فرستاده پیغام کردند که حرکت او باعث وحشت اکراد و موجب شیاع فساد گشت لذن ما ضرار اکر در
از انجاه ملک محمود دلبا باده خون مینی دماغی شده بود فرستاده اکراد را قطع بینی کرده باز گردانید از ین معنی سبب ماطم
اکراد گشته باستیاف لوازم سرکشی پرداخته بترم مدافعه پیش آمدند و از اماساعدی بخت منکوب گشته فراری و
تعقیبات خود متواری شدند ملک ملال مانع داخل خبوشان گشته بنای آن کشت که قلاع اکراد را اما ابیته حمل از عورات
واطفال ایشان را بر رعه بای در ارض اقدس ساکن ساخته زمام اختیار ایشان را بدست گیرد اولا
تاخت قلعه زیدانلو را مورد ... در فرسخی خبوشان واقع و بستعاق الجماعت بود شهار خاطر ساخته محاصره

که در ظلال اجلال حضرت بودند ما بقی کهان بسر وقت ایشان رسیدند بیان انتقال بکه بعد از وصول خبر
عزیمت ملک بسمت خبوشان حضرت ظل اللهی با شوکت و شأن چون بحر خروشان با فوجی از رزم کوشان از راه تعقب ایشان
بعزم اعانت اکراد و ایغار در ابتدای کار در وادی خبوشان بفوجی از اتباع ملک که اسباب توپخانه او را از مشهد
مقدس می آوردند دچار گشته اکثری را مقتول و معدودی از آن گروه از ورطه هلاکت جان بسلامت بدر بردند ملک
محمود از این واقعه خبردار گشته قلعه گیر را تاب و تب بر خاطر گشته را آب دلش گرم گرفت و گرد قلعه در شرف تسخیر بود در این اثنا
حضرت ظل اللهی با جوانان صف شکن و دلیران مرد افکن عرصه جوی نبرد از آن کنار رود اترک گذشته بحملات رستم شکاف
قلب شکن لشکر محمودی را شکافته و خود را بپای قلعه و سران قلعه خود را بپای بوس رسانیده اند تنگنای محصوری نجات یافتند
ملک چون چنین دید از دست نیم هراس در حوالی قلعه لشکر ترتیب داده بود بعد از وقوع تلاقی و ظهور شکست از آن
قلعه فرار کرده در لشکرگاه خود تحصن جست حضرت ظل اللهی عورات و اطفال رعیت قلعه را با مال ایشان از قلعه برآورده در بیرون
قلعه در جانب دیگر نزول و در آن شب اکرادی که از خوف ملک شعله ایشان منطفی گشته بود بعد از مژده ورود موکب اقدس
صورت تازه و بهجتی بی اندازه یافته با رؤسا سر قدم ساخته بخدمت والا شتافتند و تجدید از روی مصادقت عهد بندگی
بستند روز دیگر ملک نیز در زعم خویش جمشید جهان افروز از قلعه افق تیغ کشیده با جنگ خود بالکوه ملک محمود
بلوای عزم از سر خرگاه و طرح جنگ انداخت چون حریف را با سپاه دست سعی از ادراک مطلب قاصر یافت عنان شکسته سنان
روی برتافت و تفنگچی و توپخانه را انحصار خود ساخته بجانب ارض اقدس شتافت آنحضرت نیز بجانب عشرت آباد
جد مشهد و خبوشان از اطراف ملک که اکثری کرده بودند شتافته ملک از پی توپخانه بجنگ آمد [illegible]
افشار و اکراد از زبان صف برای تفنگ تیغ و سنان خصم افکن میدان جنگ میشوند آنحضرت در
اوکیش [illegible] توپخانه و تفنگچی منافی حزم دانسته ترک رزم و در عشرت آباد اکراد را مرخص ساخته خود بجانب
ابیورد صرف عنان عزیمت نمودند ملک نیز عنان را بجانب منعطف ساخته وارد ارض اقدس مقام گزید در بیان تسخیر
صدر از
بنگی تنوره باقی قلعجات ابیورد بزور بازوی ظفر نمون چون بیگی قلعجات ابیورد در تصرف افشار بود

بیوه محمودی شده در صدد محاصره بوده از آنجمله جماعت ابرکوهی که سکنه بیشه قلعه اند در خوردن قبیحی اسیر بودند واقع شد هر چند هجوم
رستم و لشکر برما غارتگری باب وتیلی بودند کین حضرت ظل اللهی از ارتکاب همه سرگرم شاه اسید بوده شدت یکه
ازاین عزم ظفر پرده لوای افسرده دستگیر شده با دلیران عرصه نبرد قلعه نور را احاطه و اطراف انرا از نبکک خاک انباشته
عین رکوه آب رودخانه را بقلعه بسته شد آبی سردی کار نیامد پس جاده و برکوب بسته قلعه کیان را هدف تیر تفنگ
… شد بعد از اینکه چند روز بهم صواعق بلا بچرخ … آتش افروز بود اهل قلعه بحبل المتین استیمان تشبث جسته
معذرت … ذات … برتیغ اطاعت گذاشتند الحضرت التماس قلعه را بر کنده و اهل قلعه را کوچانده با همه
دیار محال … کنده … چنین اهل قلعه باخانواده … طایفه … در زمره اتباع ملک انتظام یافته
رخ از اخلاص … گشته بودند بعد از … کار نیکی قلعه را … اعراض … مدت سه ماه از قلعه تا
بمضیق تحصن … لذا … از طرف … قلعه خاک ریخته بلند ساخته … نقب زدن و چاهی با
خارانشکن آغاز نقب زدن نمودند … وصول نقب بزیر حصار … قلعه از گچ کاوی … کلنگ … بکار برده
پرده … نقب را … اهل قلعه … شده آب … آتش … افروختند …
که نقب را … آتش … چند نفر از قلعه کیان … در میان نقب بودند … برآمده … بادل
سوخته … روانه دیار عدم شدند دیوار قلعه منهدم گشت اما قلعه کیان بار چوب و خاک … ریخته
راه دخول به سپاه نصرت پناه بستند چون به نقب کاری ساخته … از اطراف جمع آورده
چهار جانب قلعه را بفاصله صد ذرع … از خاک … بمثابه تل بلند … ذرع عرض و نه ذرع ارتفاع آن
رسید … آب بر آن جاری … در عرض … ساعت آب احاطه حصار قلعه … اساس ثبات
و قرار دیوار … قلعه … سیل … شده و در بروج و بیوت
خاویه علی عروشها ظاهر گردید مردم … طالع … آب منقلب … از جان
شسته … اضطراب … چشم … سر …

رکیک شده بود که چهار نفر از روسای آن طایفه بلاد با سرمایه فساد بود بعرض سمع [illegible] رسانیدند که [illegible] شرط پیشه

بودکه بتعاقب آن [illegible] تیر فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ ساخته [illegible] احوال [illegible] آتش کینه [illegible] انکار را

بقلاع دیگر فرستاده اند بسی کتاب [illegible] تحریر [illegible] ظهور نموده اند از چند روز بهمت بلند عزم تسخیر قلعه را عزیمت

که چون قراخان [illegible] بزرگ قلعه مزبور بود جمعی از ترکمانیه را با [illegible] ساخته [illegible] آتش فتنه [illegible] فرود

حضرت ظل الهی در حینی مشغول محاصره با عساکر [illegible] و کمال جلادت [illegible] جمعی از دلیران [illegible]

با طوائف [illegible] مامور ساخته شده [illegible] آب [illegible] از چهار [illegible] کلات [illegible] با مامورین از سر

هم آب [illegible] توقف [illegible] گذاشته بعضی [illegible] داخل قلعه [illegible] قراخان [illegible] جمعیت

خود بعزم مدافعه برسر برج آمده با مامورین مجادله و [illegible] جمعی [illegible] خانه

روشن [illegible] در خدمت آنحضرت [illegible] این خبر [illegible] بعرض اقدس رسیده

[illegible] همت [illegible] جلادت [illegible] مشغول حرکت

[illegible] جمعی [illegible] عزیمت

جلوه [illegible] برق جهنده گشته جمعی از پیاده گان جلادت [illegible] قلعه [illegible] اقدام

[illegible] قلعه قصد فرار نمایند اعلام [illegible] از اتفاقات

در همان [illegible] قراخان آمده قراخان با جمعی از قلعه برآمده [illegible]

بقلعه بازگشته [illegible] قلعه [illegible] از قلعه [illegible] فرار [illegible] رسانیدند

آنحضرت [illegible] صبح [illegible] چهار [illegible] عزیمت [illegible]

شدند قراخان [illegible] از قلعه برآمده ترکمانیه از سمت میمنه [illegible] از جانب میسره از

[illegible] از طرف [illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] وَإِن يَكُن مِّائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا از [illegible] گروه [illegible]

[illegible]

طرخان چمن آنطایفه جمعیت زیادی در اندک زمانی بر زدند و پیکار و حرب آلات باستعمال دست زدند و قرار ثبات پای

از جمعی مقارن این گشتند بکارزار ظفر و فتح و نصرت بالا والا موکب پس شدند گرفتار سپهداری تمامی ترکمانیه و تاتار

بر سر مسند بیت انحضرت بمحمود بیک چراغ با گرفتاران معاوضه عالی سپهدار رانده کامکار خدیو خدمت از اعتدار رسم باداری تاتاریه

کشته گرفتاران را از طرفین مرخص و همانست تاتاریه خایب و خاسر عازم مرو شدند روز دیگر بسلطان این نظام

از قلعه چهارم رایت اقلیم گیری برافراخت و قراخان شب در مقابله از قرص بیرون لنور سپهر ایزد جهت خدیو از جمند

بعزم اتمام کار قلعه ارجمند اعلای بلوای ظفر مونه کهیه قراخان هنجار ... بدستا و رو مراد بیا شاید دست بر

دامن استیمان زده از قلعه برآمده و متعهد خدمتگذاری متقبل رسم فرمانبرداری شد انحضرت نیز سابق اعلال

او را بعفو مقرون و ترکمانیه قلعه را کوچ داده بصوب ابیورد توجه فرمودند و از انجا بقصد تصرف نسا بهدف که هزار

دراغمش نسبائی یکی بیموبرد اشند چنین ترکمانیه ... ایلات و یموت ... در صدد توانا و در دن بیمو بند در جهاد

این حالت بانعوای سعید سلطان کلانتر درون پا از جاده انقیاد بیرون گذاشته ولایت را تصرف کرده بودند حضرت

ظل الهی بعزم تنبیه ایشان از ابیورد با یکه تازان عرصه نبرد وارد درون شده محمد و محمد حسین بیگ ولد امام بیک ولد سام بیک

وکیل حسین که بزیور اطهار یکرنگی و اخلاص ها این حرمان الت بیاسی سکوحب الاشاره اقدس با جمعی از اکراد

و بنو احداده از بغض ایشان بمرکب معدس بپوست سعید سلطان بر حقیقت حالت واقف گشته چنین طاقت

مقاومت بموانست با تمامی ترکمانیه سمت و ارد با عشایر تسه منحرف و از انجا با جمعی نمک بسعید با جمعی از

روسا و الوس اقبال امرای ایران اطهار ندامت و شرمندگی دگرباره بعهد صداقت و بنده گی گرویدند پس

زمام عزیمت بجانب ابیورد انعطاف و محمد حسین بیگ رخصت انصراف یافت در خلال این احوال باز

قراخان از عهد بیرون سر پنجه خذلان گریبان گیر حال گشته با جمعی نفر در خاطر رشته بی سر رشته گی تخمیر گرده علم العفنه

گردن بزیارت معدس رسانیده از اخلاص کیشان عذر و کید بیاید و بنده خواه برمی خوابید نیل رسانیده برملا ال

معرض تیغ سیاست و زمرگ امرای رسانیت شدند در بیان نسب رضاقلی خان از دربار پادشاهی بابر

سرداری خراسان و تتمهٔ کار او بآنجا در اثنای این احوال رضاقلی خان که از دربار پادشاهی بسرداری

خراسان تعیین گشته از عرض راه در حینی که عازم خبوشان گشته سلسلهٔ جمعیت را باکراد انعقاد داده تتمهٔ ملک

سردار و چمن سرای دولت معلوم است ماده اتفاق اکراد با آنحضرت ممتنع الوقوع است تنهای با سرداران کریم و رزم

از ملازمان حضرت قرین لوای توجه بجانب ارض اقدس افراخته بمنزل موسوم بمهر گهر در یک فرسخی مشهد مقدس در

سمت خیابان علیا وقعت [illegible] که با پای [illegible] رضاشه ملک نیز باستعجال و استعداد تمام بمقابله شتافت

فیمابین نایرهٔ حرب اشتعال یافت پس از دلاوری ها ظفر توام تیغ تیز پادشاهان [illegible] حاکم و جمعی از اعیان

دستگیر کرده [illegible] روانه دیار عدم ساخته ملک از صدمهٔ چنگال شهباز [illegible] مانند صید زخم خورده شکسته بال

خود را به پناه شهر کشید و چون پهلوانان [illegible] روز اطراف شهر را محصور [illegible] در حرم [illegible]

قلعه طبس [illegible] بقلعه [illegible] در سه فرسخی مشهد مقدس طوس از جانب غربی واقع [illegible] آنحضرت

[illegible] میدادند

و زخمهای کاری [illegible] بر روی [illegible] محمود [illegible] میدان داری [illegible]

و معلوم [illegible] میدان [illegible] قلعه [illegible] بسیاری [illegible] و

[illegible] حضرت آنحضرت [illegible] چاردیوار شهر [illegible] رضاقلی

خان و اکراد خبوشان گشته [illegible] رضاقلی خان [illegible] رضاقلی

خان [illegible] سرداری [illegible]

و نقص [illegible] رضاقلی خان بعد از استماع این سخنها [illegible] بجانب [illegible]

فرستاده پیغام [illegible] شنیده [illegible]

[illegible] بعد از وصول فرستاده او و ابلاغ این پیغام آنحضرت نیز [illegible] بانتظار ورود

سردار بهمان قلعه [illegible] سردار نیز [illegible] سر راه اکراد خبوشان را جمع کرده

عازم مشهد و مرحله پیمای وادی مقصد گشته ملک بعد از آنکه شنید که سر رشته کار در نظام اختیار بدست سردار در آمده چون
حالت اردو و لشکر پاشیدگی معلوم ملک بود بدر برده ظفر چشم روشنی گرفته با خاطر آرمیده از مشهد مقدس بعزم مقابله با تفنگچی و توپخانه
از راه سر ولایت روانه گشته بود و در اندک راه دو سه منزل طی مسافت کرده ضابط سردار نیز بنه و اغروق را در قلعه
حاجی سراب گذاشته از راه دارینه باتفاق اکراد متوجه ارض فیض بنیاد گشته در باغ خاصه ربیع تکیه گاه مشهد
مقدس نصب خیام اقامت نمود در آن شب ضرر و دخول با اهل مشهد اعلام و ایشان را باطاعت خود و گشودن
دروازه ترغیب کرده هنگام صبح اهل مشهد برخلاف ملک اتفاق کرده دروازه را گشوده باتباع ملک در میان
شهر و بازار بجنگ در آمده ایشان را بقتل رسانیده چند نفر و چند نفر از اعیان اعزه و بزرگان بیرون آمدند ابلاغ نویدای فتح الباب
نزد سردار فرستادند از امور اتفاقیه آنکه ملک بعد از ورود بکناباد مطلع میگردد که سردار از راه دیگر عازم آن صوب بهمین
زودی عازم ارض فیض انتساب و احمال و اثقال اردو و لشکریان در قلعه حاجی سراب گذاشت در ضابط ملک تکیه
سمت قلعه مزبور روانه و سردار هم بیرون از باغ خاصه بسمت مسکوفه آمد و جهت اخذ از خاطرش گذشته
با جمعیت خود بسر راه ملک نهضت و تلاقی فریقین واقع و قشون سردار دسته دسته از اطراف بجمعیت ملک حمله ور
گشته اما چون ملک توپخانه و تفنگچی را بمحیط لشکر خود مسافت زر قشون سردار از آنقدر تفنگچی و استعداد جنود حملات
انفوج رخنه بر بنیان ثبات و قرار ملک نگشته کاری پیش نرفت سردار هم از جنگ دست کشیده موقوف و عنان
بجانب شهر طوس معطوف مسافه بستر بستر جهت گسترده بر بالین غفلت تکیه کرده لشکریان نیز شیوه
سپهداران حرص پیش گرفته هر یک در گوشه جهت آسایش افکندند فرستادگان اهل مشهد بعد از ورود
بباغ مزبور جای سردار را خالی دیدند متعاقب او شتابان گشته در مرحله مزبور در اردو معسکر سردار
و مژده رسان این اخبار گشته سردار نیز با میل خان حاکم اسفراین و کاظم بیگ کریش خود با جمعی از
قشون در کمال تعجیل بجانب شهر گسیل کرده بضبط شهر سپرده شد و چون ملک محمود ضبط حرم
و مستورات جمع بلند را بمشهدی نام مشهدی در آن اوقات تکمیل مهمات و تنسیق امور ملک محمول داشته او را در ارگ

گذاشته بود مهدی اسب حرم و سپاه ملک را برداشته بجمیع اطراف دروازه لشکر متواری مشغول دماغ جمعی داری شده همان

وقت کشتی سرساده ملک بالا ازین واقعه آگاهی بخشیدند ملک غفور یا بوکانه جمعیت جمعی بخت شهر اینجا رفته از در دروازه

لشکر به تصرف مهدی بود داخل شده ارباب صنایع که شهر قزلباشیه بیلهای ثبات از جای رفته و داغ صبر و قرار از

شهریار اند اشته قرار گذاشته محمود ملک بار شهر را متصرف گشته با شهریاران نفاق پیشه راه مواخذه و مصادره

پیش گرفت حضرت ظل اللهی هر چند که ازین آغاز کار صورت انجام را بعین الیقین دیده میدانست که تمامی کار سردار

ناپایدار بجای قرار نخواهد رفت رابطه از کف نخواهد رسته این امر مبهم در کمین سوالی کل محمود معلوم نظاره کنان این حرم گروه

حرکه رفاقت آن طایفه را خیر نمی دانست با یکدیگر استماع احوال شهر را بهاری بدون آنکه سردار را اطلاعات

نماید عزم ابیورد کرده سردار نیز متوجه خبوشان شده از راه بازتهیه سردار بر از سر و قزلباشیه اکثر دنبال گرفته از حوالی جنگ

و اطراف رجعت اعاده این عمل کرده رفتند که به مشهد آمده با ملک محمود مقابله آن سردار جنگ ولی

بسمت خبوشان گریزان ساخت این دفعه کار سردار را بالمره از حیثیه انتظام عاری گشته اکثر اقتدارش علم سکه

در بیان سرداری محمد خان ترکمان و ظهور داعیه سلطنت از ملک محمود و مجاربات آن قبایل با ملک و صیانت

بادوردی روی نمود در آن اوان ابدالیان تصور کرد که بادشاهی ملک محمود چنین این خبر بسمع اعیان ایندولت رسید رقم عزل صفیه

اجلال رضاقلی خان کشیده محمد خان ترکمان به سرداری خراسان منصوب شد و ... که محمد خان

داد خراسان شده ملک عرصه ملک را خالی دیده اولاد ... نیشابور را با شهر ملک اسحق برادر زاده خود را

به سر نیشابور فرستاده جماعت بیات ساکن نیشابور ... ترکمان سلطان خان بادوردی کسی امید یاری

و توقع مددکاری از دو توان داشت ... استعانت در آمده حقیقت حال ... اعلام آنحضرت

بنموده توجه موکب والا و استدعید وکم من فئة اهلکناها فجاءها باسنا بیاتا

مژده رسان گوشمالی اعدا گشته خود را ستوده مسلک جمعیت را از اطراف و اکراد کلات در وجه درود ابیورد

منعقد ... گشته ... دفع اعدا را ... روانه گشته اکراد خبوشان نیز بموجب اشاره ... بمسکه

همانا نیز پیوسته بعد از ورود به نیشابور ملک اسحق مغلوب و مقهور و جمعی از اتباع او از مرحله حیات در گذشته خویش
در باغی متحصن شد بعد از وقوع این امر ملا محمد زنجانی که از سکنه ارض اقدس و سرآمد فضلای عصر بود از جانب ملک برای
اصلاح ذات البین وارد نیشابور گشته چون شیمهٔ جوانمردی و فتوت اقتضای حمایت طرف عاجز و
زبون نمیکرد مروت کریمانه مقتضی این شد که ملک اسحق را از تنگنای تحصن مرخص و روانه ارض اقدس
سازند و بمعامله رسم عاجزنوازی ملک را رهین احسان و سرافرازی ساخته استکشاف رای و اراده او نیز
در ضمن کرده باشند طلیعه جنبش لشکر اکراد و بنا بر واقعات زمان ماضی که سمع بسمع رسیده قصد کردن
مال و ایذای حال ملک اسحق نکرده اراده ایشان چنین بود که از ایشان بر ضای خاطر ملک باری در
دست نداشت در عقده و امتناع مانده در تشکی می‌پرداخت اندیشه که چون خاطر اکراد کشیش
نایره شرارت انگیز جهالتی گشته آزاری نمل آهای در دیوان شان باو در آتش داشت ملک محمود از حقیقت حال
واقف و بسرعت تمام عازم نیشابور گشته در منزل قدمگاه باقی سردار افسرده از حضرت نیز با قشاریه
و اکراد از نیشابور برابر رایت مجادله برافراشت چون ملک از نیم تیغ دشمنان جانستان دلیران مهابت
کیش پیکانه با امن خویش ساخته با چند نفر از خواص جام هر کس تنگ میدان قدم ننهند دکاری از پیش او
نرفته اگرچه اساس قرارش منهدم و بعضی از لشکر با اینش منهدم گشته اما چند نفر از افشار به اکراد
نیز رخت بسر منزل نیستی کشیده ابراهیم خان برادر آن حضرت زخمدار گشته و چند نفر از لشکر کشته
تن بکشتن داده اکراد از شربت جانگداز آب بی لگام خونبها بر میان خود بر کوه کامل ابری بنا نهادند
با لجه اسبان ابدیت آنکه بود از صدمت ملک و غلبه لشکر سر بر آستانش و در ماتم خویش کرده شد
دل از رفاقت ایشان کنده بجانب ملک بعد از وقوع این حال نیشابور را معمور ساخته اهل شهر خود را در معرض
محاظره و تشکیلاتی محاصره نیز نشده از در عجز درآمده قبول طاعت و تسلیم ملک حکومت آن ولایت را بنعمتخان بیات
حاکم سابق تفویض نموده آهنگ ارض اقدس کرده بعد از ورود بارض فیض معین در خوش گمانی استعداد آغاز

فرماندهی وابسته بود که از سکه جنود بلامنازع که سلطنت بر سیم و زر زده چون ملک محمود بیکسان بهدایت کلاه کیانی بر تاج

خود ترتیب داده بود هاتف قضا از کنگره لسان الغیب بگوشش میخوانده

نه هر که چهره برافروخت دلبری داند
نه هر که آینه سازد سکندری داند

نه هر که طرف کله کج نهاد و تند نشست
کلاهداری و آیین سروری داند

چون ایلات و تیمچه قصبه آستانه بین مشهد مقدس و ابیورد بود از اطاعت اولیای دولت سر باز زده بودند بحکم آهنگ تسخیر آن گروه ملک اسحق را با این امر مأمور ساخته محمود تو تسخیر را انصراف گرفته نیز از حضرت ظل اللهی استمداد نموده تا وصول آن حضرت بسر منزل ابیورد کار از کار گذشته و ملک اسحق تسخیر را انصراف گرفته برگشته بود آنحضرت بعزم جولکای مشهد بسمت زادکان نهضت فرموده ملک نیز از مشهد مقدس بیرون آمده بعد از دفع آنحضرت بر دو فرسخ از آنجا بسر خبوشان آمده در استیرانه از مواضع مشهد مقدس تلاقی فریقین اتفاق افتاده بتدبیر مخالف تقدیر برد دولت نفر مقتول و از اتباع آنحضرت قتیل و دستگیر گشته بقیه فرار و عزم دیار خود کردند آنحضرت باز دیگر نفر دارد کلات و ملک عازم تخت خبوشان گردید و بعد از صدور این امر جمهور افشاریه و ارباب جنود غنا فرصت افشاریه از ساده صدور اعتبار رفته از ترکمانیه بسمت وردان استمداد و آن طایفه نیز بتسویلات ایشان تارک عهد انقیاد گشته آمده بودند با حضرت بساط ملحق گسترده ابیورد را تصرف نمایند آنحضرت باز از کلات عازم ابیورد و خارج قلعه جمعی که از ایشان نبرد گشته افشاریه مزبور با ترکمانیه شکست داده فرار و جمعی از ایشان را در سیر الی متواری ساخت و از آنجا بعزم مدافعه ملک بسمت خبوشان تا وصول گوکچه بسبب جنگ الکا در آنامضه و شکست جمعیت ایشان را متفرق ساخته رایت مراجعت افراشته بود آنحضرت بار دیگر بسبب ابیورد عطف عنان اشهب گیتی نورد نمود بعد از وقوع این مقدمات محمدخان ترکمان که از دربار شاهی بسرداری مأمور بوده وارد خراسان گشته فتحعلی خان بیات که از جانب ملک محمود بحکومت نیشابور اقدام داشت بسبب وصول خبر آمدن آن سردار جری و ملک در تعاقب خود اسیری از آن شده ملحق ساخته ملک درباره او از اعلام آهنگ نیشابور کرده فتحعلی خان بمقابله پرداخت و باقتضای تقدیر دستگیر گردیده او عرضه ضرب شمشیر گشت و ملک محمود در شهر استیلا یافته ملک اسحق را

بحکومت تعیین و عزیمت عرض فیض قرین نموده و بعد از تسخیر نیشابور داعیهٔ مدافعه با آنحضرت جاگیر ضمیر گشته ملک

اسحق را با لشکر آن از نیشابور بطلب دعوت نموده با کوکبهٔ وارد و حام آباغ خارج مشهد مقدس نقل کرده از اتفاقات حسنه بود

سپهسالار نیز بالهام الهی متعال رایت عزیمت از جلال آنجانب ارض خلد نشان گشته و ادو ضابط در آنجا میر محمد نامی

بر قتل آن بر محاربه از فتح خان و کردان شده بملک پیوسته در آن روز از جانب او سردار و مستحفظ آن نواحی بود

بمدافعه پیش آمده مغلوب گشته قلعه بتصرف در آمد و الا نیز بارض اقدس عزیمت نموده بعد از ورود ملک

محمود ... مشهد از عزم ملک واقف گشته حرکت ملک را دلیل آمد کار و علامت لطف پروردگار دانسته

بسمت کوه سنگین یکفرسخی مشهد نهضت نموده از آنجا بتهیه شکار رفته در سرانجام اسباب ... این خدیو

جهاندار بدولت روز ... پیکر ... سعی ایران در دلدهی حاجت ... این خسرو نیک اختر از کوکب ... زیر

... بحسن اتفاق و تایید خداوند لفظ ... ملک اسحق ... از نیشابور بهمان روز وارد منزل طرق

... مشهد ... طرف ... ملک اسحق از سمت ... با قدرت و ملک محمود از طرف باغ ... با قدرت

و شوکت ... حضرت ظل اللهی نیز با دلیران ... از ... بهر طرف

... از ... و ... مره از ... سلطان روز ... تیغ جهان ... از نهاد ... خبر

و ... ایشان ... جمعی کثیر ... شمشیر ... و جمعی را گرفتار ... ایشان را

تصرف نمودند ملک اسحق و ملک محمود ... روانه معرکه ... آن جانب ... تخصن جستند

و از ... آن معرکه ... خدیو سپهسالار ... ایشان ... جمعی ... حاصل

کرده ملک ... مأمور ... گشته ... کلات ... انصراف یافت ... ملک محمود بعد از

وقوع این شکست ... در ... وجهت ... در سلسلهٔ ... بودند ... از

درون ... و اکراد ... ایشان ... ایشان ... بعد ... کهه

... ایشان ... ملک محمود ... گشت

دستاویز سرنوشته اخلاص سلسله انداز آنحضرت گسسته آنحضرت ممجد و استماع این خبر تنبیه ترکمانیه پیدا و اشتهار ضمیر انور منضم

همینکه صبح از ترکش تیغ شعاع مهر گیتی فروز در جلوه گری میدان روز گردید از اردوی همایون سوار و در شبانه روز سپهر هشتاد فرسنگ راه

ایلغار نموده صبح روز دیگر در باغ عباد به ساعت نزول ترکمانیه رکینه لوازم قتل و غارت بظهور رسانیدند و از این جا مردم بسیار را

جمع و دلالت قتیبه شمار نموده است که از راه بیابان کوهکان بکاب ارض اقدس جلوه فرمای شدند عزم ثبات و دارا

افسر اعلی رزم گشته جلادت کیشان از سهم خدنگ شکن اعقاب سر پیچیدند هر دسته که در گوشه کمان کمین از

کین به کوه به جهار صد پنصد نفر سکه و سرار سیم سحر و الو قلعه سوم بهار و ملک محمود شهر از شهر بعزم مدافعه سوار شده

همینکه ملاقی فریقین نزدیک شد آنحضرت بقصد اینکه ایشان را کمینگاه دلیران کشانند و لختی چند جنگ کرده را

سرو رسانده جنگ کنان بر اعقاب نموده کمیت برق پیکر را بو سقوکرم عنان و دلیران کمین را کار بالا تا ظاهر قلعه مار دو دار علم

سبک جولان شتافتند ملک چنین بدو خالصه بهیات مجموعی متعاقب رسیده و بار از گیر و دار گرم نموده و بهره و گریز

از طرفین بعمل آمده چنین در آن زمان اردوان بشدت به جنگ را از صد بعد و دلهایی نشان از نزول بهرف مانده آب در

جوی بالش افسرده بود که جنگ بالا سورت گرمی شکسته ملک جهانبانی ارض اقدس و حضرت ظل اللهی کامیاب

ایمن بود روی آورده بود از این بنا بر انقلاب اوضاع و منتوجه این ناحیه گشتند **توضیح اجمالی آنکه** از قدیم الایام جماعت

قاجاریه مرو در اصل مرو و طایفه تاتاریه و اعراب در خارج قلعه مسکن داشتند و جماعتی قاجاریه بجهتی از جهات مقتضیات

عالم کون و فساد از مکتب احداث نفاق و نزاع شده اجتماعت دیده خرد از ملاحظه عاقبت کار بسته و هر یک تفرقه از تاتاریه

پیوسته بجانب ایشان بدفع یکدیگر برداخته شدند تاتاریه تمیمی را سعی شیر شیم بعد در صدد تقویت سالاری شدند انکحا عت در

آمدند تا رفته رفته قاجاریه قوی گشته آن طایفه بعد از ظهور آثار انکسار در احوال قاجاریه جماعت یموت سالها از

خوارزم آمده در محل موسوم بقرا قوم بدست گرفته بودند بالنحوه متفق ساخته از معام تاخت و تاز در آمده قاجاریه چند نفر

از روسای یموت را تعلق بجمع محبوس و غیظ بر ایشان ابلاغ نموده جمعی را مقتول ساختند بعد از وقوع این حال جماعت

تاتاریه و اعراب کوچ نموده بموضع مشهور بکال از درد وارده مرتجی مرو و اقع و سراب و زراعت سکنه مرو بود رفته اقامت و از

اویماقیه ها روحانی و ترکمانیه استعانت که آب را از قلعه گیان مقطوع و اهل قلعه را از کشت و زرع ممنوع ساخته شدند

مهدی از انفصال اوضاع مروبان واقف گشته بر طبق استدعای بابا ربیه یکنفر از ارباب خدمات را بحکومت انولات تعیین و

حاکم مزبور باتفاق اشرار بادروحانی و ترکمانیه دست تطاول دراز نموده راه آب را بسته چنین ساختند و کار بجهت اهل

قلعه بالا از قلت آب و آذوقه کار بتنگ رسیده و زنده گی بسر حد هلاکت انجامید دست توسل بر ذیل یاری و دادخواهی مروت

و مددکاری آنحضرت زده بعرض احوال خویش پرداخته شدند و آنحضرت نیز از راه تعصب ایلیت بعزم تنبیه

آنجماعت از راه طرق ابیورد عزیمت بانضوده ... متوجه شدند در بیان مقدمات سرخس و کیفیت حالات آن

موکب والا بعد از ورود بطرف ... باعتبار طغیان آب عبور از رودخانه میسر نگشته در سمت آن رودخانه واقع حصن ارخنگی

عزیمت بادیت تهی باز گشتن ناگوار ... طلیع عبور و مخالف طایفه روحانیه سرخس که موجه قلیجان خجندای

حاکم انجا در اینسته و افواه بقوه مذکور از کنار طرف انیک تاخته سرخس که از راه متوجه مقصد شدند شب سوم

آمده باران شدیدی شد ... لباس سیه فام ظلمت در تمامت شب برنگ آبی مبدل گشته و سبز خنگ سپهر

که در ... زمین از کثرت سیل و آب باران ... گل مجهول انسیل گرچه رها ... آنان اوج فوج فوج

بگذارد ... موج ... ستمی افتاده ... باران و کثرت گل حالت رکوب ... قدرت

نزول ... جاده ... بیک نگاه ... همان طرق ... رودخانه ... برده ... هنگام طلیعه لشکر

فجری ... قلعه رسیده موجه قلیجان خجندی ... بر در رخانه ... العیاد چاره ندیده الباب ... گشاده

خود با ... فرستاده سرکرده گان قلاع دیگر از اطراف طریق استقبال سپردند

چون ... همراه ... قلعه ... بعضی از ایلات ... صدور ... سلطان

... اقدام داشت در مقام مخالفت در آمده ... تحصن

... از اهل قلعه ... اطاعت در آمده ... بخدمت ...

با سه هزار خانوار از ایلات سرخس و توابع کوچانیده بسمت کلات و ابیورد فرستاده ... ابیوردیان

در بیان محاصرهٔ قلعهٔ قورغان تپه و پناه بردن بابا علی بیک و وقایع ایام آن از جمله چلبی سلطان طایفهٔ افشار قرخلو که ابیورد متعلق

به عاشور بیک پاپالو والی آن سامان استحکام پیدا نموده و در عقده باخرز مانده بود چون عاشور بیک با وصف اسباب بابی حدود دهان نکتهٔ حکم مخالفت

در زمین دل کشته حق ایل و اولکا ان لم یکن انگاشته جعفر خان که سابق از بیر و ازرمایی لشکر که جزو خراسان بود در مخالفت این

اشتباه با او همداستان گشته با عاشور اراده بود لهذا ایل ظهیر الدوله الجانب قورغان منتقم گشته در اطراف قلعه بر جهای

متین و سپهای مستحکم ترتیب یافت تحصن جعفر خان در اظهار اعتماد که مرحمت خطابش ... با طایفه او حرکت عبور از را

داشتند عاشور بیک تنهایی با جمعیت خود بر اسم قلعه داری برخاسته از سر یورت اقبال ... در ایام توقف که کوکبهٔ منصور

در خارج قلعه بر نور اتفاق افتاد در ایکی چمن در ازمنهٔ سابقه بنابر عدم مبالات اعیان دولت صفویه سرحدات خراسان

اکثر اوقات جولانگاه ترکمن او زبکیه خوارزم و ترکمانیه بود و شیر غازی والی خوارزم در منصور ایام ما بین در مبادی عهد الحضرت اظهار

خصومت جویی در رسم سابق دیار خراسان چنانچه در این ولا ... ترکمانی که هر دفعه اوزبکیه مغلوب ... اسیر و متعهد نگه دارنده آن

ممالک سرحدی گشتند پس شیر غازی ترک تعدی ولیدست درازی کرده به دیار خراسان رسل و رسایل آمد شد

تجار و قوافل باز گشت و در همان اوقات جمعی از تجار خراسانی ولیعهد وارث شیر نگه بنابر اینکه ولایات ... درجهٔ

واقع و محوم انجا بودیست ملک را تابع بودند ملک باشان اعلام که بدرقه همراه کرده قافله را در الطریق برسانند اهل خیوه

مطالبه باج از تجار خواست که نهب شوند ... اموال ایشان متصرف گشتند چون در آن اوان آوازهٔ شوکت و اقتدار

الحضرت ماده الحیوة عالم خلیج ... ملک خوارزم ... نیمه ... سامعهٔ ... اولهای نزدیک ... در ایشان ... مسامع

دشمن رسیده در باب ... تعلیه انام و رحیح خاص و عام بود و شیر غازی بیدار گشته بدان حضرت ایلچی به خدمت ابراز و

فرستاده شنای استرداد اموال منهوبه بخدمت الحضرت ... مهربانی بنسبت فرستاده که مندوب وی در استخلاص

مال استرضای تجار شرایط التفات معمول داشتند ابتدا ... رفع غائله شور و فتنه عبث ... الصیام ثنا

بیش شد با پانصد نفر از غلامان خاص موسوم بالتزام جلو را بر سم خدمت ... روانه موکب ظفر نشان ساخته بود که جماعت

درباری قلعه قورغان از بیم لشکر ظفر اثر و از زوار شاهانه ... بهره ور گشتند و نیز سبب انقلاب اوضاع ...

ردبار قاجار

رویان قاجاریه را که چون پای تحمل و قرار از جا رفته بود روی امیدواری به دربار این زمین سپهر شهریاری آورده در پای قلعهٔ مزبور نیز [illegible]
بلندی جسته شده داخل [illegible] شاهزاده طهماسب میرزا در این اوقات در پای بندر [illegible] سر بر سر جمع [illegible] معسکر [illegible]
در استقصا و تحقیق کار این کوکب جلیل الانوار که از افق خراسان طالع شده روز بروز در فروغ و ضیا و افروزش بر در و دیوار
شبستان گوشه‌نشینان می‌تافت مأمور گشته در ایام محاصرهٔ این قلعه [illegible] سرمهٔ سلیمانی غبار مقدم والا نورانی دیده [illegible]
که از خدمت والا بچیدن گلهای رنگارنگ سعادت [illegible] ساحت آنحضرت فرستادهٔ مزبور را گرامی داشته
بعد از چند روز او را مرخص و کوکبهٔ پادشاهی را به سمت خراسان تکلیف و تحریص فرموده چون ترکمانیه [illegible] ایلی [illegible] یکدیگر
مخالفت که بر عادت سابقه سر از گریبان کج‌منشی بر آورده بودند تنبیه این طایفه را مجدداً وجههٔ همت مصروف [illegible]
[illegible] خان با جمعی از اکراد [illegible] نصرت قرین به محاصرهٔ قلعهٔ قورخان مأمور ساخته [illegible] و جمعی از جان
بازان خاص [illegible] القلعه [illegible] ترکمانیه [illegible] اموال و دولت آن طایفه را عرصهٔ غارت ساخته
[illegible] نیز از قلعه بر آتش مهمات جنگ و جمعی از ارباب شهامت [illegible] هدف تیر گلوله تفنگ گردیده دو سال [illegible]
قلعه [illegible] بتصرف [illegible] قلعه در شرف تسخیر در آمده اهل قلعه [illegible] آورده که حضرت ظل اللهی [illegible]
از اعمال ایشان [illegible] انصراف فرموده شد بعد از ورود کوکب والا [illegible] قورخان [illegible]
قلعه داری را [illegible] قلعه را تسلیم [illegible] انقیاد [illegible] در رکاب همایون سالک
طریق [illegible] بودند [illegible] خلعت نوازش [illegible] مرخص ساخته شد [illegible] ضمیر انور [illegible]
خان [illegible] آثار رحمت مرو را مطرح فروغ [illegible] شد [illegible] فرستاده آنجماعت سر از طاعت
بر تافته شد آنحضرت متوجه ایشان گشته [illegible] بمحاربه [illegible] آنجماعت [illegible] تنبیه [illegible] جمعی از ایشان معرض
تیغ بیدریغ گشته [illegible] سمت مرو [illegible] قلعه [illegible] الطایفه
تصرف در آورده [illegible] حضرت ظل اللهی [illegible] عزم [illegible]
آنجماعت از ارباب اطاعت در آمده آنحضرت [illegible] در اصل [illegible] فرقهٔ قاجاریه [illegible]

دلاوری هر گروه سپاه بر لوح طبع عشا و روسای قزلباش سپاه ترکان که رکاب والا رفته اعراب پیش سپاه تاجیک با میر قلی ستاده

عازم ارض اقدس شدند ❊ از مشهد مقدس بنوشته مخبر رسانان توجه موکب معلی گشته شد **در بیان توجه اعلیحضرت شاه طهماسب بعزم مقابله با ملک محمود بجانب خبوشان و ورود حضرت بادی موکب شاهی و وقایع این ایام میمنت نشان**

بعد از حرکت موکب همایون بجانب مرو ملک محمود حاکم سیستان جمع سپاه از جنگ خصم قوی دست رها دیده بمضمون اینکه **بیت**

مهر از خشنده چو پنهان شود ❊ شب پره بازیگر میدان شود ❊ فرصت یافته از مشهد مقدس بجانب خبوشان و اسفراین

مرحله پیما گردیده ولایات را پناه حضرت شاه طهماسب تسلط یافته با حصار کار رشتن پرداخته و سر رشته ترتیب را از انتظام انداخته دست

پیش مردمان فریب از کثرت در صدد خراسان عبدالواره که از قبیله ابدالی را از زرال چون همیشه جمیع ابدالیان

تا نوع مباره قرین طراوت بی اندازه گشته ولایت تیلجی ایشان طلیعه لوای فتح کوبند آنحضرت بیدار شاه طهماسب در

آنجا از رشته هر روز بسط معمول توقف داشت سپهدار از استماع حرکت محمود کوشید سپهدار ایشان قاجار با مید یاری و حفظ امرت

اعانت و مددگاری ایشان رسیده سپهر سپهداری از راه جاجرم و اسفراین روانه و در حین حرکت حق تعالی میر الملک را

کذبت والا دستاره شاهی تقدم اقدس سیر در قزلباشیه دیار را بنام محمود ملک محمود کرمان سلطان چون سپاه در سر راه حاکی همره

کرده تصرف مشغول تسخیر سایر ولایات بود آوازه اطراف مرکب بادی از مرو و عزیمت آنحضرت بجانب ارض اقدس حشمت

از فراخی خاطر ملک گذشته رخت از کربلان سیاحت از رشته تسلیم مشهد مقدس شتابان گردیده و بعضی از جمیع سپاه از

جانب حضرت شاهی که بدست والا پیوسته حضرت اعلی شاه طهماسب باستماع توقف و اتفاق جمعیت اینست بسمت عزیمت مشهد را موقوف

و عزیمت گلستان جهان همایلی بجانب خبوشان معطوف و منعطف شد اما عرض بلاد همه از خاطر خطیر خطور میکرد که حین فتحاهی آنحضرت اکراد آنجا نیز

شرایع و غبار نفاق در ولایت از انتقاع گشت احمال داشته سپهدار از راه موکب والا بجوشان از لطایف زمانه احداث فتنه نیز

و کار آنحضرت در آن شاه طهماسب بنیاد سازی تسخیر کردند از این جهت خداوند سبب الاسباب وسیله اینکه سپاه و جماعت کفار نقض عهد نموده ابرو

تعدی بر صورت ظلم رخ نمود **بیت** صد بار ایلان طفل سر برده شد ❊ تا کلیم از حسب دیده شد ❊ شرح این اجمال آنکه

نسیم خان بهادر دروغ شاه طهماسب که پدر از آن جمیع بعضی از طوایف اطراف روی بدرگاه شاهی آورده و از اکثر اکراد طایفه اکراد

جمعیتی کامل و سلسله جنبانی ایشان شده با علاجان نیز به شکست تفرقه میان الطایفه اندازند و چون بار در امور دولت مقدر رسانیده بر یک قلعه
شاه او را با رعیت بین حمیت گریز کرده نور ساخت با اتفاق ایل جو تهیه با سرعت مشهد رفته با عنهای هنگامه جنگ گرم
کنند تا کوکبه شاهی وارد مشهد شود چون عقل رخ رسید از قبول این دعوت تکلیف ابا نمی داشت تخفیف سپاه اعتبار از پیش آورد
شاه طهماسب تبع نیز فتحعلی خان او را که عین بود با عقد به با عنف و خشونت این حرف حسن عقیدتمندان گشته حسن ابواب قلعه را برروی
خود بسته به هجوم عام وارد جام شاهی قلعه را شکافته بهبات محمد علی خان سه بقیتی رفته از آنجا جمعیت کرده باشند
در این علیه و غوغا در پیش آن اکراد و قسمتی از استراباد مسند بود هر جا گردی استیعا باشند در قلعه عبادان حج
میکردند اگرچه از رهگذر بعضی امور عیار نعار نمائی اعلیحضرت و اکراد متصاعد بود لیکن در بندوق الطایفه حسن بستار ازدم
جارکسته اند بهادر بنام سه جمعی از زرد ساری ایشان آن کفایت حکایات عازم خدمت اعلیحضرت نشسته از منزل سیاب در حینی که
انجناب متوجه خبوشان بود برکات بسط اشتر بود شنید و تکلف و بیان عهد بنده کرده شد و جسته به نام بیگ وکیل
جمشگزک را برای تولید نتایج اهتمام در همان مجمع با مضمون آن مراتب که برای رفع شکر ابشر بینی حق بودند
و بمفاد اَلْعَبْدُ یُدَبِّرُ وَاللّٰهُ یُقَدِّرُ با اینکه بنده نیز فتحعلی خان صورت سوالی عکس مطلوب لو دعلس رخ
صورت مقصود آنجناب گردید محمد حسین بیگ ولد بنام بیگ وکیل نامور دی سنخوان نو فرستاده با مصدر خبر نیز شده
منتظر ورود موکب والا باشند و از جانب اعلیحضرت معیر الممالک را نزد شاه طهماسب و فتحعلی خان فرستاده پیغام کردند
اگر چه پیش از این نوع سلوک و نماز در جنس این بختی ما نیز هنگام دلالت و ترغیب دلیران عازی و بعارکی سرداری
معروف به صلاح بود حال نیز چون حکم تقدیر چنین اتفاق افتاده که این هم متعاقب وارد شده اکراد را می آرم
روز دیگر چتر خسرو سپاه کان بزم فلک رتبه نور حضور خورشید سر از رات اعلیحضرت تا بوکه نام وارد حصور شاهان
و شاه طهماسب را ملاقات نموده عذرخواه گناه اکراد شده رفع ماده نفرت از جانبین نمودند و در آنجا فکرت
جنوشان بموجب اشاره اعلیحضرت محمد حسین بیگ بر بنور تفویض یافته بخطاب خانی مامور بسیار جهانگشا در
بیست و سوم محرم سنه ۱۱۳۹ مطابق توریسیل از خبوشان بعزم تسخیر ارض اقدس نهضت نموده اعلام ظفر اعلام را از عرض راه با عاطفت

دعوت کهن حضور اولیای دولت بهیه غفلت کرده بیکبار در کشته بحر لطف ملک تعذیب گشته بود و سرداران جوانب حوالی دولت به لشکر گشته

و در ارک نشسته و راه تمرد گشوده از شهر بیرون رفت و موکب مظفر در حریم باصفهان و الوجانب شهر مشهد مقدس وارد گردیده از ارک از جانب کوه

سنگین در کمال غرور و تمکین عبور در اراده نمود و به خلاف ترتیب سابق بلا توقف منصور نشده و در حین عبور از کنار شهر

ملک محمود از برج ارک با صدای پیغام با فرمانی و بلند پرداز اینکه همه کس استماع نماید جناب ظل اللهی با فوجی از لشکر شکست داد تا وقت

غروب در پای حصار ارک با محمودیان آتش فتنه افروز شده حرب و ستیزه حروب شده هنگام شام مانند مهر عالمگیر عازم اردوگاه گشتند و ملک

محمود از ظهور طلیعه طبیعت صد تو سپاهی که هر روزه مانند خورشید انوار از کنار شهر مستمر برده و ملک اضطراب

محمودیان زیاده در کشتند و حیرت سرگشته اما هر روزه چند نوازند با طایفه اشرار دو یا سه نفر متوالیا بالای حصار شهر بلند از

از قلعه بیرون آمده جمعی بر آمده نشسته بقلعه حکم فرمی بسیار کردند تا آنکه قصه قتل فتحعلی خان بوقوع پیوست **در بیان مقتول گشتن فتحعلی خان قاجار**

حضرت در حین توقف شاه طهماسب در بسطام حضرت آمدن ملک محمود بنجر ساسع اصفهان رسید و لشکر قاجاریه استرآباد را

تدارک استعداد اتفاق کرده در ایام شغور استعداد و حیره و لشکر استعداد یافته سپاهیان اطراف نیامد قرار هر چند فتحعلی خان

در خدمت مقصد حمیدی شده در آن اوقات سر پیش رفت کار سلطنت منصور میدانست اما حضرت شاه طهماسب از استقامت و سعی رسیده

دارکلمان الهی صدای صدای اطمینان نیست با قاجاریه تمام لشکر را رسید که او را از حضرت شاه طهماسب سعی و جهت که به ساعت استرآباد رفته

تهیه لشکر نماید ارادتی حرمت خاطر خود از این حضرت او در چنین وقتی موجب است بعد هر چند حضرت بساز کار ظاهر اظهار

انتساب حسین حجت را در باطن تفکر دفع او نماید که چون بیدلی از لشکر جناب نادری از عهده گرفتن او نمی توانستند بر آمدند شاه طهماسب در خلوت

ملکی زده درون اندیشه با آنحضرت در میان آورده آنحضرت فرمودند کشتن او با شیوه مروت منافی و همان حبس و قید او در اکابر خاطر

در این معنی متعلق باشند او را گرفته در قلعه کلات نمایند مشروط بر آنکه بعد از فتح مشهد مقدس بار خص باشد شاه طهماسب هیچ

لیکن در آنوقت روز چهارشنبه با شوق و فیض حال حکم ارباب تمیز قاجاریه در دربار پادشاهی حاضر بودند گرفته فتحعلی خان را در خیمه

آنحضرت محبوس ساخته شاه طهماسب چون رسید آنحضرت بقتل فتحعلی خان رضا نداد لهذا اظهار اراده وحوف

که طرف عنصره آنحضرت بر فوق دست فتحعلی همان منتظر بوده در دربار پادشاهی مشغول قتل فتحعلی امورات رعیت و سپاهی بعضی

از نزدیکان

از آنوقتیکه شاه طهماسب که نسبه فتحعلیخان را از سنه محمد در مشهد مقدس به قتل رسانید در حضور محمد نجفی بی نام قاجاریه را با فتحعلی خان
خونی بود از جانب شاه طهماسب بقتل او مأمور شد که انتقام آنحضرت را بگیرد اینکه شاه طهماسب خود سر بی‌کسی این امر گشته
باشاره آنحضرت که از حرکات منع نمود مأمورین با تمام کار بردند هنگام ... را بحضور آوردند پس حضرت ظل اللهی مشغول
امور سلطنت و مهمات ملک خراسان گشته ایشیک آقاسی باشی دیوان بیگلربیگی و ... بیگ و نقشی آقاسی باشی سکر ... بیست و ده تخت
سپهر دار را با ... امور تفویض یافت **در بیان تسخیر ارض اقدس** بعد از وقوع قضیه فتحعلیخان
حضرت ظل اللهی با ستمداری ... بودند که بموجب تسخیر ارض اقدس هر روزه بر سر قلعه رفته معرکه ... دلیر
افسرده ... اما همین ... قتل خان ... مطلع شد ... تازه یافته ... موجب ... جهت
دانسته دلیرانه مصمم بعزم جنگ بر سر ... آمد آنحضرت از ... بیقه ... رزم و قصد
ارض اقدس ... ربیع ... تکبیر ... نیز ... و ... بمقابله شتافت و در نیم فرسخی خارج قلعه
نشین ... واقع گشته شکست عظیم ... جمعی کثیری از ... و اعیان او با ابراهیم خان ...
... باشی ... قلعه ... و تحصین جستند ... در رکاب ... مدت
ماه قلعه محصور دلیران ... در ... حیرت و تشویش ... معلوم ... نزدیک شد که او
روی ... دکار ... نزدیکان او رفته ... ازو ... از الجمله میر محمد ... در ... تن
... سردار ... الملک ... حضرت ... اب ... علیخان نام
... حضرت ... ارباب ... بیند ... فرستاده پیغام نمود که اگر ...
... کامل از جانب آنحضرت حاصل شود ... دروازه سمت میر علی ... دروازه را ... ایام
جمعی از ... بدون ... و اعلام من داخل شهر شوند پس در ... سیزدهم ربیع الثانی سنه ۱۲۶۶ مطابق
... ظلمت ... پرده غفلت ... غنوده ... خاک ... سپهدار ... افواج
... و ... به تسخیر شهر ... آنحضرت با دوازده هزار ... پیاده ... از آنجمله ... آهنگ

قسیلو جمعه از سمت دروازه معهود در بلندی ایستاده ظهور وعده میر محمد را انتظار داشتند میر محمد بی‌درنگ شهبند نشیب بسیاری با جمع از کشته

سرهای ایشان را بپای قسیلو افکنده دروازه را گشاده خود را آزاده بنیروی بخت خداداد با سپاه و کلانتر تیغ زن و بهادران

صف‌شکن داخل شهر گشته این خبر به خلد برین را با جمعی معدودی در چهارباغ متصرف شدند محمودیان که در محلات و بروج

مشغول محارست بودند از مشاهده این حال برسم چون را بارک رسانیده متحصن گشتند محمد حکام طلوع صبح از

در طرف یکی از سمت خیابان چهارباغ دیگری از سمت خیابان سفلی در کمال جلادت شورش نور تشش بشهر افکنده

حضرت نادری نیز با سپاه و کلانتر رزم پوشیده و سرداران جوشن پوش آتش آسا با شمشیرهای آخته از هر طرف بجنگ سرداران

و تاتار ارک نخل حیات بسیاری از ایشان را بی‌بار ساخته بجماعت دیگر ارک گریزانیده و از روز تمام شهر متصرف

لشکر نصرت قرین در آمده بعد از آن اعلیحضرت شاهی از جلالت بسیع عازم زیارت و طواف سعادت اندوز تقبیل آستانه

مقدسه ملایک مطاف گشته با زمامداری جنود اشراف کوکو و دیگر حضرت نادری با نیک نور تسخیر ارک که بهمینه خاقان در سیاه

نیست از بیم تسلط قهرمان جمشید زر شهر بند جهان بار که عدم گرفت و چون راه تدبیر بسته و دست چاره در شکسته دید از

استیمان در آمده چهره راه سپری و راه رسم چاکری را از سر گرفته و امانت سلطنت را که بهمراه آورده بود سپرد

اما مهدی خان در بدحال تن که در مشهد و مناسبت آن عمل در ایام حکومت ملک محمود گرم چهره این

اوقات سند وکالت اعوان و انصار رسانیده تا بر متحد و اعوان ملک محمود عفو ولات گشتند

و ملک از راه خلوت تحصیل بعادت ترک الدنیا للدنیا ترک ریاست تارک تجرد ساخته

سنگ قناعت بر خلوت و تخت را بر پشت تخت از خرگاه دارای سلطنت به خیمه قلندری برده و خبر تعلل و تحویل تحفه از

از جواهرات آستانه مقدسه بر سر حمول شد و میر محمد در ازاء این حکومت حاکم ولایت جام و حرو جام مرام گشته

بخطاب سلطانی فایز گشت در بیان توجه موکب نادری بجانب خبوشان و صادرات این ایام فرخنده نشان

بعد از آنکه کلید فتح مشهد مقدس بزور بازوی دلاوری تصرف آن بخشنده این سر سروری در آمد و چندی ایام

مبنی بر آمد عزیمت توقف در ارض اقدس روح پرور در خاطر انور تصمیم یافته مواد و ولیعهد

محافظت

می‌فرمود که حدود این ولایت که داشته بقیه ولایات شاهزاده ضیاء میرزا و حرم محترم بارض اقدس آورده که انتخاب شده بسیار مظهر و محوی
احسنت مستقرا و قرارا بوده است ساری توقف و قرارگاه او است شده چون در میان جانب مینوی و مشهد و ضمیر اقدس
این بقعه بود از تسخیر ارض فیض نمود و صفه و مناره استاد معین شده صفویه بادشاهت ورزی الدوله و کعو لهذا احکم والا بانکام این امر خیر و فرجام
صادر گشته مناره که بشند مبارک چمن مستقر به بود مناره دیگر در نگارات این باوج عیوق افراخته شد که نشیب جمیع بر این را
عموم دیده مهر و ماه را و میل زر اندود و باشد الی الحال حضرت باری بعد از فراغ ارض و عقد امور خراسان کسب رواج عقد گوهر مقصود
بر نقاط در راه تنها خواهش مند معامله این شده بود از آن راویه جنبش آن چون بعضی از جماعت عراقی وارد بارگاه حضرت بساط
سلطنت بوده از جانب آنحضرت تمکینی تمام یافته شد و اقتدار آنحضرت در مهمات ملکی تا ملائم طبع ایشان بود خفیه
در صدد و اتصال بر آمده نزد شاه طهماسب را بخواستکاری مطلوب این مطلب ترغیب و کفایت آمده در ترقیب تخمه کردند وما
یلفظ من قول الا لدیه رقیب عتید الطایفه بیت عهد نیز بهمین سجع سجیت تنیده فرستاده
حضرت باری پیش مقصود باز کردانید نه چنین تحمل از تقسیم امور حوصله مردم بازاری بار از عار و حمیت عاری باشند بر مفتاد
تا که چنین سرور عنبوی چه رسد آنحضرت قطع و فصل این امر را بقبضه شمشیر تیز آبدار کند که کار ملک داله بادست جمع در دم
با همه خواهان نقش عازم خبوشان گشته به فرمانی خبوشان با مصر جنیاب عم غوشان باختند منظور اسکه از خبوشان
پیش شاه طهماسب و اکراد همه حاضر باشند بر نحو مقرر یکشنبه عاشن این کار فیصل یابد متعاقب این شاه و بردی بیگ شیخوانلو
حاکم اسفرار ن نیز از اسفرار ن وارد خبوشان گشته محمد حسین خان حاکم آنجا نوشته آن حضرت پادشاهی در
خصوص این مطلب باد گر بر دیجی بانه کشف نقاب از چهره شاهد مافی الضمیر کج بود نمیه کرد نزد آنحضرت
ارسال داشت با وصف اینکه آنجناب حضرت ایشان را در پرده خفا داشته نظاره بگذشت انتقام مهر خسرو تیز رو
مهر از منازل سپهر در طلوع دیده تن تنها بسوی خبوشان عرب گرم شتاب شد شاه طهماسب بر عهامی برید تیز تر مهتران
رکاب و مقتضای راه شتاب بدون اطلاع حید یونس بیک جناب بسر سواره همگی از اسطبل باد رنیق گشته
دیار گشته بر به دو تنها در لباس تواری چو هلال شهر رسانده صبح که حرکت ادبیر را جهان ارا انکشاف یافت

اسباب و کارخانجات سرکار را در بلده در معسکر ظفر و ارض اقدس بجا گذاشته با ایل بیست و یک هزار نفر متوجه تعرف
امکنه مضبوطه ملبوس و امکنه جای بالای رود در کار بود بحکم بنیان ایشان و مقدمه ارض اقدس بر گردانیده از منزل مزبور حرکت
و بیوسف آباد در سمت غربی حصون ایشان واقع و معبر اکراد بود نزول و راه آمد شد را بر قشله کیان مسدود نموده شدند و در حین عبور
موکب والا از حوالی حصون ایشان جمعی از اکراد سر راه بر گرفته جلادت بنیاد کرده به ساز جنگ پیکان تیر و گلوله تفنگ اشتعال نایره
جنگ نموده انهزام یافته شدند طهماسب بیگ جلایر به تدبیر شاهوردی و بانی عیب [illegible] حسب مقتضی مزاج ارباب
پرده از روی کار برداشته از تمامی اطراف ممالک خصوصا [illegible] حضرت
نادری با لشکر ظفر اثر بسمت [illegible] ملک محمود و [illegible] سپاه در [illegible] ایام
فرستاده به ترک وفاق [illegible] زنده ازرق که راه نفاق پیش گرفته ملک محمود اگر چه [illegible] فرمان شاهی
لیکن چون در [illegible] ظاهر نمود بعد از چندی نظر ارض اقدس [illegible] هر چند که [illegible] نقاره خانه والا گردید
رها از [illegible] آن سپاهی کابل [illegible] بعد از چندی جمعی از ایلات اطراف با بدلو قلعه کیان آمده ایشان از طرف
بیرون قشله کیان نیز به جهات مجموعی با سواره و پیاده از اندرون بهجوم آورده مستعد جدال گردیدند حضرت
نادری با دلیران [illegible] را اخلاص [illegible] جان نثار بمعرکه کارزار در آمده فریقین بهم درآویختند و غبار عرصه هیجا
بچرخ دوار بر انگیخته شد جعفر خان بیگ شاملو از معارف جنگلر بود در آن روز [illegible] زنبورک کشته گشته جمعی
کثیر عرصه شمشیر آبدار و بقیه [illegible] گرفتار و بقیه ایشان [illegible] بمیدان فرار شدند و روز دیگر جماعت قراچورلو [illegible] در
میان طوایف اکراد صاحب شمشیر و به بهادری ممتاز و مشهور بودند جمعیت نموده بنوم امداد شاه طهماسب
آهنگ قلعه گرفتند حضرت نادری بعد از ظهور سپاهی [illegible] طریق سپاهی سر راه بر ایشان گرفته از آن جماعت نیز جمعی
قتیل و اسیر گردانیده چمن در صحرا و دشت [illegible] ان الطایفه جمعی [illegible] نبودند [illegible] چاه طلبیده [illegible]
با بکان [illegible] شدند بعد از چند روز زنهاری ایشان را [illegible] داشته به مقتضای فتوت و رعایت [illegible] مرخص ساختند
با وصف آنکه [illegible] کوه و صحرا متصل [illegible] آن

اکراد اسیر

اگر از نسبتی حاستمر بدر میکرد بر جانی که پیش برده شده بیم و جهتی بنا بر ادراک شدت محصور و تنگ شده بنابر ابلهای حرکت

اند چنین شده انجامت بعد از چندی سابط بر انگیخته آنحضرت را بترک مطلب تکلیف آنحضرت هر دفعه بزبان سیف قاطع جواب

رنگرف سنجیده میداد و طایفه مزبور چون دیدند که از توسط کاری از پیش نیافت متشدد عرض بعد از انفر مصر افغان از یوسف آباد

حرکت و عزیمت ارض اقدس کرده این نیز متعاقب شاه طهماسب را اضطرار بارض فیض بنیان کشیدند و بعضی امور صورت

دهند که خراسان ابدولت را عرض اینکه شاید از خارج از حکام و ولایتی در مقدمه جنرشان از آن انسان مستمد لوکه بود

مددی رسیده و از قرار نحو قول امر مزبور را بطلبی شاه طهماسب عنیمتی مناسب شش جمیاره کش نشق انضباط بود صورت حصول

الکیه داد و ارکان از بسکه بکرم رضا جنس آنحضرت بعونه برف زمستان را استقرار تا قیم تصور که از خدمت اظهار دستبردی

نمیتکهو راه حجت داد و برکت از انشار سرما در موسم تلف بود محافظه حالی کار دکا امر احرکت و عزیمت ارض فایض

الرکت که بعضی از اسباب خاصه شاه طهماسب را از ارض اقدس بحالی اودفرستاده بار حضرت شاهی عزیمت ایشان اندو نیست

بنا بر مدافعه که انشته باه نامی بهمونه مقدمه کرایا یا لانوع دار رسیده کو کی تا نیز کشته تبیین اینمعنا آنکه

بقا محمد علیخان قوللر آقاسی سابق و پدر اصلان خان که در ایام استیلای فتحعلیخان قاجار از دربار شاهی

وارث قرب مهجور گشته در مازندران میبود بعد از قضیه قتل فتحعلیخان از جانب شاه طهماسب مامور شده که خزینه

و اسباب سلطنت را که در ایام تدبیر آن بیعهد بارگاه شاهی نقل نمایند مشار الیه بر وفق فرمان عمل و جمعی از غلامان

خاصان خزینه را برداشته روانه درگاه شاهی و به سمت فتحعلیخان در قشلاق مازندران متواری بودند در هنگام ورود دل از

ایام دیده رفتاری شده همراه مشار الیه بعزم لمعلوم اراده انها که حرمان کمونه بعد از درود کارم حرمان اعمال کرم

رحیم خان حاکم انکاء علی الغفله جمعیت کرده شب بسر منزل شرف الدین میرزا زن هار جکام استراهای درایام

هرج مرج رحیم جمعیت تشخیص شده لوشده محمد علیخان بوسته بوده که بسابقه نزاع زد و انقلیل

رسانیده روز دیگر هنگام صبح از اسباب همه چون بکره جمع جمع نرسیده اینکه منزل محمد علیخان که نه

خزینه و اموال سلطنت را گذاشته فرار و رحیم خان همگی آنها را بحوزه تصرف خود در آورده انجمن متواتر تمتع

طهماسب را که او رسیده بس کلی در احوالات شان بالله با فتح لامع شده طهماسب از جوشان حرکت نموده در حوالی نور روز

[illegible] پس حضرت باری [illegible] خان ارکان دولت و تمامی خراسان [illegible] استرداد [illegible] کار

شاهی [illegible] شده در همان آن حضرت باری بعد از تجرد [illegible] چنانچه [illegible] و القای مجردات علویه

[illegible] استظهار از انوار [illegible] در عالم رویا دیده [illegible] نمودار گشته [illegible] حضرت

[illegible] در دست [illegible] آن [illegible] زخمی [illegible] بعد از آن [illegible]

[illegible] در آمده در برابر [illegible] چشمه و حوضی در میان حوض ماهی [illegible] سبز رنگی [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] صبح [illegible] خواب [illegible]

اگر در خواب بیند [illegible] ماهی **ماه** [illegible] پادشاهی **ماه** و تعبیر این خواب حقیقت [illegible]

[illegible] معنی وحی و الهام [illegible] فی الحقیقه [illegible]

اعظم [illegible] سلطنت [illegible] و صد ماهی [illegible]

[illegible] خانه ایران و هند و ترکستان و خوارزم [illegible] در آمد **در ذکر وقایع قوی ییل مطابق سال**

همایون فال هزار و صد و سی و نه هجری سنه ۱۱۳۹ روز پنجشنبه ششم شهر رجب خسرو سیارگان رخت

[illegible] حمل کشیده شاهد گلبدن بهار در شبستان چمن و دامان [illegible] جلوه گری [illegible]

[illegible] ریحان [illegible] لاله [illegible]

غنچه [illegible] گل [illegible]

سرو [illegible]

مانند [illegible]

در حالی [illegible] محمود [illegible] عسکر [illegible]

کرده جمعی از قاجاریه سردار معقول قلعه را اطراف قلعه نظاره نمام تهیه محقق بود از شش در آورده بسیر آنحضرت ظهیر الدوله ابراهیم
خان را فرستاده که ابرا دادره حر تعیین و انطایفه سر شر سرکشیده با ابراهیم خان از در ستیز در آمده جمعی از لشکریان
مغفور لشکر اکثری شکست خورده بودند از یکطرف کلانتر درون با ملاحظه بمراد و عیالش دار کیمت محمد حسین
خان رعفرانلو شاهوردی خان شیخوانلو سلسله جمعیت را انعقاد داده عدت و استعداد و معاونت ابراهیم خان ابراهیم
خان را در دره جر محصور ساخته بودند حضرت ظلی بعد از رسیدن این واقعه در کلدار شاه طهماسب اهنگ دره جر که در راه
جر رسیده جمعی از اکراد با کوچ و بنه خود در قلعه خود شان شدند آنحضرت شاه طهماسب را در میانه مشهد و خبوشان در قلعه
موسوم به سمنه در هر کرده قلعه بکنجشان اعتبار تسیر و بانطایفه ستاری کشته الکه بمراعات رئیس ایلی
متعرض اسیر شان این را ملاحظه کرده بانی متعلق ایشان باقی اکراد و اطفال خبوشان باتابع عارتی و کام بشیر ملازمت
اندرون ارادت شد دارانکه متعلقه در جر کشته انطایفه را که تابع تشنه تبیع جمعی را معروض تشیع بیدار تبع شدند
تمشیت مقاومت بنیاد دره باسر کرده کان خبوشان راه حرمان اختیار کرده شد جمعی از دلیران عرصه ستیز در جلو
آنحضرت متعاقب مرزبان تا حوالی خبوشان تکادو اکثر را دو تیر پیشاره ده الالی احراق حرمن حیات ده هم بسیاران
جمعیت ایشان را بمهب عزیمت را برق تک و صرصر ضرب ضبه امیر بن خان را انطایفه عرصه تاب و سپهر ستیز و
سرکرده ایلجات را سلیمان نام شیخوانلو بود دستگیر نموده بجنس از جمع بعیت بهم خلادی بحضرت حسیم سید شده بعد
بحکم والا چشمهایش را دور اعبرة للناظرین از حدقه بر آورده قلعه خبوشان را محاصره کرده سرکرده کان از قلعه بر آمده
هر باره متعهد تقدیم امر معهود شدند آنحضرت بمراد را تمام حجت قبول و رعایت جانکاری را ایجاب ارض اقدس
مراجعت فرمود و وصول بمشهد را لزای ابراهیم خان باشاره والا روانه مرو شدند تسلط مرور شکسته تا تاریخ کار
مقام طغیان بودند از پی ای عاجز شده قلعه مرو را اسپرده در صدد اطاعت در آمدند اما اکراد خبوشان
باز از عهده خود نکول نموده راه بسته پیش گرفتند آنحضرت بمعنی لا تثنی الا و فیه ثلث سیم باره
بار دیگر عزیمت را بجانب خبوشان جولان دادند شاه طهماسب هرچند در باطن طالب انهدام آن طایفه بود اما در

ظاهر باز رفت که بعد از ورود بخبوشان جمعی از ترکمانان خصوصا پیر ابوالخان بابت بود آن شان ناظر سرکار شاه جهان
بود چنین دیدند از بهر نیز که نقش مخالف تمنای ایشان از پرده خفا صورت ظهور نمود به تهدید که مو اشتند اکراد بهانه
اصلاح میان ایشان و آنحضرت داخل که باید وسیله کاری از پیش برند اکراد هر چند ایشان را در طریق صادق و
آنحضرت مشتاق می‌دیدند اما جرات بقبول آن امر نکرده به مبادا آنحضرت بعد از ورود دیار ایشان معسکر نصرت
اثر درین باره سبقت گرفته قضیه برعکس نتیجه بخشد بر منعلی خان و یاران او چون این تدبیر از مزاج
اکراد پی نبرد و کل تمهید را بی‌ثمر دیدند حضرت شاهی را بجانب نیشابور رغبت نمود شاه طهماسب به تهیه سپاه ای
عزیمت در راه پیرایه تیز رو و سبک خیالش از نشیب و فراز وادی اخلاص در تک و دو بود چنین قدم سعی را قبر کفو
رنج خود بلا بیهوده یافت از جناب باری عذر خواه گشته بجانب نیشابور شتافت حضرت باری را بند جمعه کم
کرده بعزم محاصره اکراد بسته قلعه را محاصره که محصورین چون صورت حال را چنین دیدند از طایفه شاملو
قراچورلو همه شمشیرزن و بهادر صف شکن ایشان بودند اعلام وارث ایشاد که فیض عظیم از آنجانب تکوی محصورین
نوشته بود سر انگیخته شدند اهل قلعه نیز با جلادت بمیدان جهاد از قلعه برآمده به حضرت باری فتح و ظفر همه
اسبه در رکابش دوان و تدبیر اقبالش در معرکه رزم از دوان جرات اولا با قلعگیان گرم ستیز گشته بعد از آن
ایشان را پی سپر وادی گریز ساخت و بعد از آن متوجه اکراد بیرونی شده قلب جمعیت ایشان را بحمله
شکاف از هم درید و جمعی از ایشان را به زخمهای سنگ تیغ تیز از جهان برابر آمده و بعضی باز گردانیده بیفی
بطریق عدم روان و بقیه بی‌تاب را فراز نشیبهای سراب ساخت و جمعی از آن جماعت را گرفتار قید اسیر شده اورد
در سوره خبوشان ... اند اشتند اکراد چون خود بلاد در ورطه عجز و زبونی دیدند از در استیمان درآمده بخدمت والا
نایل شده استدعای انصراف موکب مسعود بجانب مشهد و تعهد اتمام امور متعهده گردیدند پس آنحضرت کرمانشاه بنا
بر عادت راه و رسم ایلی مرخص و محمد حسین خان حاکم خبوشان را با ولد شاهوردی بیک و سرکردگان را ملازم رکاب ساخته
از راه سلطان میدان بعزم ملاقات شاه طهماسب روانه نیشابور و کس ... این امر بر دقیق ضابطه ...

بمشهد مقدس

بمشهد مقدس و جنوشان هر سال بعد از زیارت شاه طهماسب علیین ارض اقدس که در این محال کثرت جمعیت مقصود از جنوشان و الوند شده
است به مطلوب بسیار کشته بحصول رسانیدند اگرچه در حین روزنامه ظفر و نوعروس دلارای اثر وقایع ملاحظه تطویل مقال
جمله آن علیه حضرت سلطان نگشته در پرده اجمال مینماید و اگر اینگونه امور از فایده عاری و خارج از دایره مطلب نگارش است اما چون
مقدمه مواصلت ما علیه است و بعد از آن اینگونه صلت به حکم ولیمه آن اثر غازه آرا اثر و تتبع نقش نگارش اثر بعد از منسوبات اینده
ابد پیوند شمرده میشد نگارش قلم نقاب خفا از چهره آینده عالم کشود اما حکمت بالغه الهی مقتضی این بود که بوسیله این دولت تولید ساحت حرمت
دکوی بموالید قدرت و شوکت آنحضرت نشده بر آن و اگر اراده عظیم الشأن اینقدر بعد از خوف آرزوی بر عجز خود اقرار و باخذ بولر اراده عقده
بنده کی بسته طریق خدمت اختیار نمایند والاقبال این ماده قابلیت نمود لیکن تاکید این همه قسمها و جوهر و ابرات سراغ نشسته
انگیزی کیند ذلک تقدیر العزیز العلیم **در بیان کشته شدن ملک محمود و ملک اسحق باشاره قهرمان آفاق** در خلال این احوال
بوضوح پیوست که تا زینه او در هنگام ملک محمود نقاره عصیان فرو کوفته قلعه را ضبط کرده بودند در خبر هر روزه سرکشی یا ب
رشته انطاعه را گسیخته بعادی حسین در مقدمه جنوشان نیز چنانکه مذکور شد ارتکاب از جانب شاه والاجاه شعر
مخالفت آنحضرت صدور می یافت محکی خاطر انور از ین رهگذر غبار الود کلفت میبود در ین وقت بمرور این ضمایم ضمیمه
احوال سابقه گردید انتقام آمده محمد خان ادلا العصاص حسن محمد حسین بیک چون از
کشتگان تیغ بیدریغ ملک محمود ملک اسحق رسانیدند و ملک محمد را برادر کوچک ملک محمود نیز بر فسرد
خان بیات فرستادند او را در عوض خون فتح علی خان بسیع انعام نموایند **بیت**
هر سر درین رشته تاج بزرگی کجا بود **ـــ** کسر سر در سر کود **ـــ** و بعد از قتل ایشان ملک اسد الله خان حاکم
سابق سیستان را در آن اوقات از سیستان بخدمت والا آمده بود با اولاد و اقارب و کوچ و منسوبان ملک محمود
در روانه وطن مالوف ساختند **در بیان نهضت موکب والا گهر فتح علی خان بعزم تسخیر حسین سلطان و کیفیت قتل سلطان**
در اثنای توقف رایات جهانگشا در ارض فیض بخش حسین سلطان از اعیان سیستان و در حدود قاین
با جمعیت بسیار بتشبث ملک محمود سیستانی دعوای سلطنت اغاز از جانب آنحضرت در

از سنگان سپه افاغنه چون رسیدند بسیر کاری که مأمور ساخته بود جمعی را بر آن داشته حضرت ما که کل مرون درون ارسال ملحوظ اولاد

بر سر افراز هرات تاخته با اهالی والاجاه قوی سیل مطابق سنه ۱۱۳۹ ذی الحجه بعد هم الاولوالعقل و الابصار منظور مرافع خواف

بیمن همایون کوکب مواکب قوه آوازه وصول بمجرد بهرهٔ نصرت اقدس ارض از بیوتات بابید جمعیتی استکشاف حال معرکه این باز

زمان استمدادر که بنقش سپاه از زاده برادر طلیعه لطف ملک محمود با ملک کلبعلی داده میرفته را راه جمعیت الحال حاملات پیشتر نزول

بیمن تحصن تحصیل در قلعه سلطان حسین و اولشند ملازمت کمر و شده بوسیله شرف با رفته صحت با گرفتار لونه

مهام انتظام از بعد قبول نمایند اراده محل ارتش بعد در آمده کی بنده شرمند عجز و صد و بند کی دو بنده مدامت در مقام امانت نصرت درجه روایات

مهرتب رابع رور کشته بیکی عز و اقات سرادق مخیم بقعه قریه روز نه که بر نصرت بیکان بجانب بیکلی کوکبه امرنصی

ایشان و امرا و حشم بر در پیرار طرح و ایالت دار و النفی و جوانب ساقه تعیین و نسق یمین برنشکر الضیا و بیت اول و براول بیت

ایشان از دیوان بجمعی با آنحضرت سپس بکشت در رکاب بیوتکیانه بهم بصحیم ریک کوره و زنده المکان با بهین زنبکه سیت و لباده

تکیانه سیاده کشید کاهی بر نفعه همت و عالی عزم دشتی گشته سوار سپهر بلحی مهر سر مانند شتر بر خود گشته برداشته کوهان

بسیاهی رزندن نفاره بعد الیوم نهیب تنهم آشد بیش بیاب سیف زرم ارض که سقف شدت در و شده شور حمیر

ب شورند چند و گمر ساهدار بعد قلعه در لغاغنه جمعی چون گشته واقع جنین بهادار اجلال نزول صدر شرم در شد شکسته از نیکان توپ زحمت

ولایی همت بعد بلسل مهمان وه ا الکرم با رفتاری های چرخ دل به تنکور انظار کبید راه و از افاغنه مصالحه انتظام در بازر فیروزی که رم

اولا ولایتیان کرده اسیر گرویه عهد برآمده قلعه از غدر حاد اربار به عوض بلا مرسوم تلد جمعی چون الجماعت گشته مصمم افاغنه دفع الهی لطف

مستعهد استقرار بعد ریه نهره قاهره جنود طرف از قلعه ساحت حاضر جامع اقدس رکاب در حاضر سلطان آباد ز تیار قلعه افاغنه رفته

بنده آن گذا سر از تیغ لد وعده صلف لب از بهادان منم آنحضرت بازگشته کرده عهد از رفته بکار تیار قلعه بیرون مرکرده سر

ایشان مواخذه از دلعه امان بودند رنده در افاق افاغنه با که را اطعامی در وزنه رادر اسیر و نهیب عوض در ایشان عیالی مال

کس رونده در و ترد بسوابات اولون از ارکان سکان کلاغنه تحقیم اطاعت اظهار تعلقات از بعضی که اکتفا بیکشی ذوی ساحات بوس با خدا

را کرد قلعه نوت از دیران جمعی رضایت نقاد غر امضا فضا امر پس نمودند بستجد فرستاده بربان وخو ترتوبه ضریا افاغنه نزد

ازارض ...

از ارض ملایک مطاف از راه بالای خلاف بر سر قلعه سنگان که قلعه را محصور و منظور و ورود موکب والا و طلیعه نصرت نواب شد

و رایات همایون در چهاردهم ماه مذکور وارد آمده قلعه سنگان محصور و محاط سپاه منصور شد و از طرفین بانداختن توپ و تفنگ

و هنگامه ستیز و جنگ مشغول شدند سانحه عجیبه در آن روز اتفاق افتاد که در حینی که توپچیان امر والا گرم ترکون و انداختن توپ

بزرگی که در قلعه بود حضرت بنفس نفیس بر سر توپخانه آمده بکار داشتن توپ ایستاده متوجه تعلیم توپچیان شدند در آن اثنا

توپچی توپ را خالی کرده چند باره مشغول پر کردن آن شدند آن حضرت بالهام غیبی عزم مراجعت کرده هنگامی که پنج شش قدم از آن موضع خطرناک

دور شده بودند که آن توپ از حرارت درون در گرفته شراره شرارت افروخت و سعید سلطان کلانتر درون و چند نفر

از توپچیان و ملازمان که در آنجا بودند بصاعقه فنا سوخت اگرچه وقوع این حادثه ملال افزای خاطرها گردید اما از آنجا

که حقیقت سرشت اقدس کوه پایه صبر جهان بود کمال صبر و تحمل بعمل آوردند و نواب ظل‌الله

چون موقع خلوت از جای در نمی‌آمد ظهور این امر را به احراق کوکب طالع خصم بد اختر محمول ساخته شدند و هنگام شام

چون چرخ مهر از موکب سپهر رو بسر منزل غروب گذاشت و ماه زرین کلاه طلایه دار معسکر نجوم بر فلک رایت ضیا برافراشت

طلایه داران سپاه ستاره شمار و جهات اطراف قلعه که چشمه ماننده دیده انجم و اختر از نگهبانی بیدار بودند تا طلوع صبح از نهیب

آتش توپ و تفنگ قلعه سنگان نمونه قلعه ذات البروج سپهر گردید و از شراره آسمان سوز بادرق تا باهی و ضربزن

فضای ما بین عرصه صبح بین گردید در آن شب گلوله توپهای صف شکن بر برج و باره حصار رخنه افکن گشته روز دیگر نیز

بهمین نهج توپهای صاعقه بار آتش افروز خرمن هستی مردودان می‌بود تا اینکه از صدمات توپ حصار قلعه مانند دل قلعه

گیان بزلزال آمده یکطرف برج فرو ریخت دلیران میدان نبرد یورش نموده بر شهر حملی را تصرف نمودند افاغنه بعد از مشاهده

این حالت از در استیمان درآمده روز دیگر که صبح صادق تیغ مهر کشیده از قلعه افق برآمد کلانتر سنگان

با جمعی از ریش سفیدان و بزرگان دست در ذیل امان زده متقبل دادن سیورسات و سپردن قلعه گشته بقلعه برگشت

دربار دیگر بنیاد نهاد این دعوی آتش قهر و غضب اعلی مشتعل گردیده حکم شد که نغمه الیس و قلعه را از میان برگرفته

مشعول تسخیر شدند و در شب هفتم ماه مزبور قلعه بتصرف درآمده مردمان و زنان ایشان عرضه قتل و اسیر گشته السر زمین گلکوب

مستحفظان چهار برج نیز برخود تنقیص قلعه ساخته و قلعه را محکم ساختند بعد از آنکه کار قلعه نوایان کوه بالای سطح حصین قلعه و اسباب و اموال ظفر نشان

مقام نبرد والا نیز کوه قبله گشته با بیا و لیوه سنگان با عانت افاغنه هرات از شهر بر آمده نقب رسیده باطراف قریه

لِكُلِّ نَبَإٍ مُسْتَقَرٌّ معاد قلعه را قرار قرار داد حمل بعد هم صرم مکان محکم و قلعه واقع سنگان سنجر نفر در که را خلاف برآمده

سنجی در اولاد دیری کمال بعد از جرب شد تنگ افاغنه و دیگر روز مرحوم نمودند مقرر بکی منزل و گروه فرقه سیلی

مثنوی پلنگ در مصاف حکمت لیکن **مثنوی** در کرمانی سر بر کند **بیت** ازینکه غازی شدند کشتنی همایی ازدهای

کارگاه زنبور آیا درخت حضرت بعد خراسان سپاه و نفر آلطایفه جنگ اول و امان افاغنه ها از عموما ایلیان قوم خصم چون

بنگاله غازیان هجمه آهسته شده و بیجوا نتیجه مصلحت بمعقول ایشان جنگ نمودند سپاهی و پس لشکر حالات نقد سنج و عیار

نگارای تیشه خصم عرصه در دلیر را ایشان که آنکه بعد از پرداخته ایشان هایی بالهای تقویت تدبیر و بسته انگشت خصم طعمه خود بالای

تفنگ و تیر رزی کاه خوی لشکر سپاهان در که نمودند فرق را لشکریان اندازان دهند جنگ میدان خصت زند بساز کیم شیر

انگلبرت بیش شوند دلاوری تیغ یتیم و کار میدان جنگ در رسانی خونخوار از بعد و حربی رتبه رفته تا باشند هنگامه بازی دست

نصرت معسکر بیش نیز دو سوار و جمعه ار کار دیران از نفر صد نیز با سنکر انتظام استحکام و لشکر ضابطه ترتیب از بعد

آمدند در جا از میدان تمنای غازیان هرچند شدند گشت و بیکار و جنگ نایره افروز اشتر ورد نور خاک بالهای جلوه بینم

توپ و دستبرد آغاز گروه آن با سپاهیانه لحظه ایشان عزم تیس دراز عنان جزم روبه اقتضای با رزم همین بو خدیو

چهار القصه که جنگ ایشان لجام طغر وعلی حرب شمشیر فکنده انداز ره افاغنه از کثیر جمعی لعبه و خرابوخ زده تفنگ و

آمده بعمل جوانسته برو طرف ازین از نصرت و غلبه دفعه هر آراسته قتال و جدال معرکه منوال بهمین روز

فلک دشت انجمن جوم انجم اجسام و اختر اندا سپهر ساله تا دایره از سپهر معرکه در ماه شش مضی پیشتاخته چهارم در شب

الصلاح معدودن را تعاقب نیز آنحضرت گشتند هرات جانب به ساخته بدل هب براه حرب افاغنه گروه هجوم

رکاب ام عنان سمت عزیمت اشهب عنان و موقوف و دیگر بحول وقت را هرات پرسر حرکت آسته ند

در ذکر وقایع بیجی ییل مطابق سال فرخنده فال هزار و صد و [illegible] هجری ارض اقدس معطوف ساختند

چهل هجری

بهجری سنه ۱۱۳۴ دادور زرین کلاه چهره منزل حمل را اظهار شوکت نهضت میمون روز معظم نمود شعبات در حمل گلزار از سحاب
بهاری فیض اساس صولت سلطانی چمن باتیغ شعشعه کاظم لکنی سنگر شعله گون است و خدیو جهانگیر سپاه را هم منشور عزل از دیوان
قضا در ساحت عمر از اشارات یافته بود پاره پاره حکم ازین فتنه های شگرف در دار السلطنه از خزان سرایت
سپهدار بلند مقدار چنار زمانی سر و بازوی قوت نامیه بر مدارک کلدار از دست یافته بسوط ایدی گشت و حکم گلهای اشتین
دختران چمن فرو دین چمن از بسیط زمین جاری شده مجلس تحویل آراسته بیاری جشن عید بالصرت وتا بعید تقدیم
رسید چمن از دولتی **يَفْعَلُ اللهُ ما يَشاءُ وَيَحْكُمُ ما يُرِيدُ** حکم قضا مر زوال دولت صفویه بصدور
لعل السن نگاشته کلک تقدیر شده بود روز بروز امور چندان از ممکن غیب جلوه بروز میکرد که عقل صایب در ای
مستقیم از ادراک اسباب بصنیع الدولت جملی قرار نمیداد و جملی از ان اعمال انکه ارکان دولت پادشاهی والا
جا سنگ مغز را باکر انجی دستمند این را بابت رای جمع کهنه تجربات سبب انگیست جلالی الدولت والا در
میکردند و آنچه منافی مصلحت بود کلوه کا ظهور می آوردند با وصف انکه عکس امر رهنمون شان قدم از جاده لب سرا
بیرون نمیکذاشت بیک جهانگیر وقت طامعه برادر صد جهان پوپه زن دجار به اشتهار را در طلب جلب منافع
نسخه هر کوچه و برزن ساخته سنگ رسوائی در هر ره الا حلقه کوب در حسرت دشمنی میلم بنده و الحضرت شاه رضا
جبین خاطر پادشاه همه وقت مراعات حال ایشان و منع مفسدین و بدر اندیشان و بکفار برزم ما تنیف و لهای ارشت
لین نفاق کیشان میکه مقصود انکه الطایفه دست به اختیار از کریبان حال ولایات کوتاه سازند تا الحضرت با
تمام کار از غنیمه هرات و اصفهان که والی بود از ان لین اقتدار و حکم رانی با ایشان از زانی باشد چون داشت
سر رشته آن دولی غرض و ترک عادت موجب مرض بود از غایت زیرکاری چشم از طمع منظور جفد معلو شدند
و گاه دشمنان را بنکو گذاشته در خلال کار این حرکت با در میکوشیدند الغرض شاه والا در باب تجهیز موکب جهانگشت
بجانب اصفهان مکرر با الحضرت تاکید و الحاح شد در لمحه الحضرت باصد در برابر این گفتگو ها اقامه حجاج بر دبستان مواقع
دعا بر کهنه میفرمودند از نسل ابدالی هرات دشمنی قوی بار درین سرزنگی نکنند از ایشان در باب عزیمت بدفع دشمن درود است

او را شتی رو به حرم و مقتضای سلطنت سال عزیمت اول آستانه بوسی خراسان باید پرداخت بعد از آن کار اصفهان باید درست شود

طهماسب که آنچه روی نماید از بهانه و دفع الوقت مبنی است و اصرار از حد می‌گذرد آنچه فیما بین مهد شد و آنحضرت از ارض اقدس شاه والا جاه

ارادت بود که باید سلطان بابا به تشریف حرکت کرده در ارکان سلسله جمعیت منعقد رشته با ستمداد و تمام متوجه هرات شوند پس حرکت

دارالسلطنه بابا گشته حضرت کاری به تهیه کار پرداخت بعد از آنکه نوکر والا در تشریف فرمائی رخصت درآمد اعیان حرمت شاهی

نغمه دیگر طنبور افزوده ترانه تازه شد نکوید و از دایره موافقت آهنگ گشته عزیمت باز ندران نمود با نجف محمد حسن خان شدند

به انجام کار هرات دامور خراسان بزمه حیدر تهماسب بقیه محمد علیخان ولد آصلان خان نایب السلطنه سردار سمت عراق

و آذربایجان باشند و حضرت بادی پیغام فرستادند به نحوی که تعهد کرده اند متوجه هرات شوند و خود بقصد مازندران

روانه سبزوار شدند پس چند بلند اقبالی از راه خواف و باخرز عازم هرات گشته با جهت توانی فلک مسیر چند منزل

راندنی منازل ماه مسیر حضرت اعیان حرمت شاه والا جاه شروع با خلال کار خراسان و در اندک روز ز جهت خراسان که از آنجمله بابا ها کمک

آنکه خود حضور صاحب کرامان و اهل خبوشان جمعی از ملتزمان عسکر نصرت اثر را در حرکت والا عازم صفو بود به تعدی آغاز دولت سلطان دل

دار الحکومه خوارج شده به این تقریب سنک تفرقه در میان لشکر آنحضرت انداختند آنحضرت چون رخ کار را چنین دیدند از عزیمت

سفر هرات منحرف و جانب ارض اقدس منعطف گشتند اثنای اندولت باز از حرکات ناصواب خود منعقد گشته

بر قلعه کهنه تمکان باین سبزوار و نیشابور واقع و سکنای طایفه ابدالی مخصوص ذات حرکت کرده توضیح این بیان آنکه

چون طایفه ابدالی سکنه آن قلعه سمت هوا خواهی حضرت نادری داشتند و کار که از آن سرکار شاهی به تفریق استیصال این

طوایف همت با قصی الحال شد به تحریک بعضی از اعیان فضل و سر الطایفه الضب البعین ضمیر حسنه با

جمعی همراه داشتند از سبزوار بر سر الطایفه ابدالی روقلعه را الفرف کرده نهب و اسیر قلعه کیان به نحوی که خبر دار

ظلال الخلاف بوض والا رسیده موسی بادکام از روی ابدالها هرات بود با جمعی از اجاغ نشینان ناحیه بیهار جمند را

و حضرت نادری الفور بقصد ابراه الطایفه تحریک نمایند منصور گشته بعد از ورود تقدیمکاه نیشابور بر سر قلعه کهنه تمکان مجموع

بسیع عذوبه جهان گشته شع والاجاه خبر شده بمقصود ایشان شد ابدالی بعد برد جرا الکمل بعمل آمد و چهار بیست

صاحب

تماشای آن اغنه شنید و حال آن طایفه و دست تعدی بدام فتاده و بلیت معموره مملکت پا نهاده اند و در گوشه کنار کاری باقی نمانده
جمعیت خود را بر دو دسته ببر دار پاینده هر سر راه هر موی گرفته شنود شاه طهماسب در جواب نوشت که شما نگاهبانی مشکل
میسر است این است و ما بسبزوار می آییم و علاوه دو خزانه بدست معتمدی از اعیان این دولت از حکایت خود شان بتجربه
اند و در گذشته همان معامله با پیش گرفته مجدداً تمامی ولایات خراسان احکام نوشته و فرستاده اند و آن حضرت را
از جمیع مهمات ملکی مسلوب الاختیار دانند آن حضرت چون از کلمات جواب روی این جواب استشمام رایحه نفاق
کرده اینده هر دم **بیت** ازین باغ بوی مهری رسد ☙ تازه نهال تازه تری می رسد ☙ فی الفور محمد حسین خان حاکم خبوشان را
بخبوشان فرستاده مشغول ضبط قلعه و اکراد و احدی جداً بار دیگر شاهی باعانت شاهوردی الله نمایند بعد
و خود به تهیه سرانجام لشکر انجم احتشام عازم سبزوار گشته از آنجا بار دیگر خوبشان خیرخواهی حضرت شاهی
اعلام کردند و ستره بار رعایای شان با ایشان سلاطین هست از تقصیر آن طایفه در گذرند چون جوابی بر وفق صواب نشنید
روانه کرده مشکلات گذشته و بسر وقت بدعا رسیده اند اتباع پادشاهی بسبع عاطر گشته با تیر و خنجر سپید لو واخر بر صفحه
بعجز قلعه کرم ستیز دار شده بودند اعیان دولت در قلعه را بروی آن حضرت بسته ارباب ممانعت در آمدند حضرت شاهی
کس بقلعه فرستاده علت منع را استفسار و بیان کشف در قلعه عصر امروز چشم براه انتظار نشسته چون کار از
تحمل و مدارا گذشت توپ بحصار دروازه بسته بعد از آنکه سفید کلوله با آواز بلند پیغام جنگ آن طایفه ما خود مصدر شنید
ایشان نیز بهیات مجموعی از قلعه برآمده پشت بدیوار قلعه آغاز شلنک و اندازی زنبورک و توپ و تفنگ کردند
اعلیحضرت شاهی بعد از آنکه فتح گوشه کاب ... دست و سر دگفتن قرار ... دیوار میان ... کرده بر خاکش صرآب
اعتذار بر انگیخته بحضرت شاهی پیوست و شرط کرده که بعد از عهد مصادقت تحمل و از رضای خاطر او ... عدول نورزد
و در اثنای حرص سعی حضرت شاهی را ملاقات ... خفیه در سر ... سپهر ... او را از نعل در آورده بجهه علی ... تسلیم و
او را با اسم نیابت سلطنت مأمور بعراق کرده علاقه آن و مجرمان را با طاعت او توصیه و تاکید نمود شاه
وردی خان شیخ‌اوند محرک این معنی در صدد حصانات ... بیم فرار کرده حضرت شاهی ... را با عزاز و اکرام

در زمین نزدیک خبوشان طعام و در بستر استراحت آرام گرفته بودند امرا و اعیان بلد با محمد علی خان از حضور او بیزار گشته همگی جمعی از علما

و معتبران با شاهی بیعت نموده صیغه انگلیزی که بخت بی تخت ماریا سلطان گشته بحضرت خاقان وجمع و عدم حضور و غیبت الطایفه بلد

متمادی بسیاری استعداد مقرر شده لعدی نوع ایشان تشخیص روز دیگر شاه طهماسب را با اتفاق جمعی از معتمدان زرد

از روی اقدس دخول سرحد راه موسی با جملات الفغار نموده در اکثر رسیدند بعد از چند روز بشتند از میان

قائن و بلوکات گذشته به هرات رفته لهذا موکب والا مراجعت و در حین انصراف والوجه حال قلعه قبض ایلام

متعلق بسرکار مهدی کلانتر بعهده گشته کلانتر مزبور در قلعه بسته در دولت لولویات با تمرد کشته پس غاریان

با سر الکه حضرت گرفتن شهرها مانند هلال در بند نشاره حکم استردی رکاب هجوم آورده شده قلعه را التصرف و کلانتر را استیصال

نمودند و از آنجا به مشهد مقدس مقر دولت که ظفر گوید بار یافته فلک جاه را در امر سلطنت مبسوط الید ساخته شدند در بیان کیفیت

محاربه ابراهیم خان با اکراد و ترکمانیه در حمل و هو سوم بکرمه خان چون بعضی از طایفه جهان طلب طلب فرصت

نموده بودند که با ده فساد و فتنه گر سینه‌ها دولت خداداد شده بودند از آنجمله ترکمانیه و ... ساکن بوده بایدر درون

استرآباد ولایت دست تسلط داشتند بعد از وقوع این وقایع بعد از آنروزه بسمت ... و در درون اغاز دست درازی

میکردند بنابر آن همایون لوای نصرت انتما در موکب شاهی بتقویم ... الطایفه ... در حرکت آمده فرمان

والا بنوعی ... بر اکراد ... که ... ایشان ... خصوص اکراد قراجورلو

تجربه محمد حسین خان حاکم ... سمت ... موضع ... حاکم

نمودند ... جمعیت ... سمت ... و در درون ظهیر الدوله ابراهیم خان ... خان حاکم

کرایلی و ... ازراه کلات و ابیورد ... روانه شدند در موضع ...

... ابراهیم خان و اکراد محاربه ... اکراد مغلوب و جمعی از ایشان مقتول گشته ... هنگام شام

... طایفه اکراد ... هجوم آورده ... شدند

ابراهیم خان ... از غاریان ... و ابراهیم

لعده اند

بعد از جمعی که بلا انحصار امور قلعه نور باشی رسانیده متحصن شده رحیم خان و سرکرده کان دیگر از همان جا رخ قلعه هر [illegible]

نمود عزیمت کلهر نمود ابراهیم خان بعد از سه چهار روز در طلب [illegible] قلعه را از شنیعه حالات [illegible] از جانب قلعه [illegible] رسیده قلعه

را از [illegible] و در خلال این احوال رایات نصرت آیات [illegible] داعی [illegible] قبچاق واقع است رفته از قتل و غارت

ترکمانیه و شرارت [illegible] فراغت و انصراف یافته بعد [illegible] در عرض راه [illegible] بسمع جهاندار رسید با وصف اینکه

حدود [illegible] و دستقان و درون [illegible] سپهر [illegible] راه اهمال [illegible] تردد [illegible] سواره بسیار [illegible]

اعراق [illegible] اراده [illegible] روانه ارض اقدس [illegible] شاه والاجاه [illegible] اکراد [illegible] و هم

جا [illegible] را شکست [illegible] بموجب مامور [illegible] ساخته [illegible] ایشان بصعوبت [illegible] والد

[illegible] خان کشته ابراهیم خان [illegible] بقیه لشکر از [illegible] عازم خدمت [illegible] و از روی [illegible]

[illegible] شدند چنین [illegible] از محمد حسین خان [illegible] بظهور آمده بود بنابر انتظام صوابت

رایت مقتضای قوانین سیاست امر والا [illegible] صادر گشته اکراد [illegible] اصرار ورزیده تا چند

روز بهر روزه از قلاع دستقانات [illegible] بر آمده آتش جنگ می افروختند و از ان معانده [illegible]

[illegible] شدند تا اکثر جمع کثیر از ایشان بقتل رسید ناچار متعهد خدمت و چاکری و متقبل اطاعت گردیدند

بعد از انصراف موکب والا تمامی سرکرده کان [illegible] روانه ارض اقدس شدند [illegible] نیز

[illegible] ارض اقدس رخصت [illegible] در عرض راه ابراهیم خان و محمد حسین خان از حبس مرخص

شدند و تمامی معارف اکراد [illegible] متعاقب [illegible] مشهد مقدس [illegible] اقامت در مقام

اخلاص [illegible] هواخواهی [illegible] و از [illegible] رحیم خان [illegible] کاه [illegible]

و با مالیات استراباد [illegible] سرافراز شدند **در بیان شورش [illegible] استراباد و نهضت رایات [illegible] بان سمت و مقتول شدن**

ذوالفقار خان به تیغ قهر حضرت [illegible] سابقا سمت تحریر یافت [illegible] کهنه [illegible] واقع

شده شاه والاجاه [illegible] آورده [illegible] محمد [illegible] خان [illegible] محمد علی خان [illegible]

ظاهر ساخت و چاکران شاهی صاحب سطوت تاجداری حرب برده و منع در پیش بر ساله گشته بود و از ابواب سلطنت گشته ذوالفقار خان
عم محمد یار بیگ بنیابت مازندران تعیین و از آنجا و الی استراباد گشت و بعد از چندی رونق کار استراباد با خلال انجامید و قسام آنجا مستدعی مهم
او در انولایت رونق یافت ارباب بلده با الله قلی خان قاجار تفویض گشته که نیابت مازندران نیز یافت معارف آن نیز بهم
خان کرایلی از جانب حضرت پادشاهی بایالت استراباد منصوب گشته بود و الی استراباد و الله قلی خان عازم همراهی جنگ
و دو همعنان گشته از آنجا جمعی از قاجاریه را با خود متفق ساخته بر جمعیت و جنگ در میان شهر نیز بنجه پیکار اهل فساد ماده
نزاع اشتعال یافته کار بجائی رسیده بود که اهالی محلات شهر و دیگر بر یکدیگر را اخلال و دست بنهب اموال و
و قتل نفوس و احراق بیوت همدیگر دراز کردند رحیم خان نیابت بنیه نکرده عازم کرایلی و الله قلی خان داخل
استراباد گشته پس روانه مازندران و ذوالفقار خان را که یار و مددکار خود میدانست به دلجوئی گشته او نیز
بجمعیت تمام آمده دست تعدی بر کرد و نزدیک گشته بعد از چندی سر پنجه هوس ایالت بر سیما بکر خاطر ذوالفقار خان
گشته چون الله قلی خان را مخل مدعا میدانست او را کرایلی و شب گوسفند دار مذبوح ساخت بعد از آنکه این حرکت
مذبوح از و بسمع خدیو کامکار رسید بعزم قلع این ماده فساد با جمعیت زیاده بسرعت برق و تندی باد عازم
استراباد گشته چون آوازه توجه موکب همایون سامعه ذوالفقار خان را کر ساخت دل چنانکه در باب بنیاد آن لاف
و محمد قریش خان بی پایه با باز کرد از گشت توپخانه را از راه پیش ساره انداخته خود بعزم استقبال پیش آمده اما
از خارج شهر قنقاج انداز از بیم صلابت گشته راه را کج کرده پیش عاج را بجانب مازندران حسب الامر او رود
موکب جهانگشای سلطنت حضر فراز او بعرض والا رسید کس برای آوردن بار پادشاهی در ارض اقدس توقف
داشت روانه رحمت چون در آن ایام امیر گونه بموت ساکن شب قنقاج اظهار بغی و شقاق مینمودند تنبیه ایشان
را از لوازم گشته تفنگچیان پیاده را روانه استراباد کرده خود از راه دهنه کفشگیری موکب اقبال را بترکمان و
بعد از سلطام و الو کنار رود اترک گشته فوجی از ایشان کرده بزرگ را عرصه هلاک ساخته وارد استراباد شدند
بعد از پنج شش روز موکب شاهی بنیه تعجیل وارد گشته آنحضرت متعاقب مازندران شده طهماسب را در اشرف متوقف

ساخته خود

ساخته خود با جوش بحر خروش عازم بادفرود رشت گشته محمدعلیخان هم از ارادهٔ توجه موکب منصور آگاه شده به
و بسمت اردبیل رفته بود بعفو خطاپوشی حضرت مستظهر گشته باردو در آمده ذوالفقارخان هم از رعایت تهور چند منزل
پیشتر از محمدعلیخان بشتاب صبر و قرار را بکوهستانات تالش کشان و شاه‌حسن متقرر شده بود حکام
و اهالی گیلان بسلام درآمدند خره سر کشیدند و دست را که بجهت کمر بسته یافت روی عزیمت برتافت
و با جمعیت خود بصولت شیر و جرأت مشیر بجانب مازندران شتافت هر چند که درباره او عفو و اغماض
مکنون ضمیر انور بود لیکن آن کم عقل زیاده سر باد غرور از دماغ بدر نکرده با جمعیت اطراف در کمال رعنایی و نخوت تمایل
عزم آمدن کرده در رکاب دولت شکست و اندازه زنبورک و تفنگ بچوخت و طنطنه شوکت خود را گوش
زد و زنزدیک ساحت حضرت آنچه کت از رویه ادب دور بود آثار ناشایست از ناحیه او جلوه گر عرصه ظهور بود بعد از ورود
بیشگاه حضور حضرت او را بمحلی سر گرانی در سر داشت از بار پیشگاه باز داشته شد بنا بر اینکه خوارزم
طهران در آنجا در ضبط و تصرف افغان بود جمعی را بمحاصره و تسخیر آن سمت و جمعی را بسر کرده گی محمد زمان خان
شاملو بمحافظت راه سمنان و جعفرخان زنگنه را بسرداری گیلانات که در تصرف روسیه بود مأمور و مقرر
گشته بود باتفاق اغورلوخان بیاده او شاد در بلوکات ولایت مازندران بمحافظت صدود گیلان سر دارد
چون عزیمت سفر هرات در خاطر اقدس تصمیم داشت بعد از آنکه رخنه گرانی شده حدود را از عرصه ورود اردبیل
و از انتظام مهام خراسان و مازندران فراغ حاصل گردید ایلچی بگیلانات بدولت روسیه فرستاده در حشم خان را
در ایالت استرآباد تمکین داده امر فرموده بودند بایستی تا استرآباد کرایه در ابتدای نوروز بموکب فیروز ملحق شود چون
محترم شاهی در ساری مقیم بودند ارکانات لایق بجهت سرکار خاصه و ابتیاع مخصوص آن سرکار دیده باد شاه
را در مازندران گذاشته متعاقب از موعد معزز بعزم سفر هرات در مشهد مقدس حاضر گشته عطف
بجانب خراسان گرفته توکیل از راه سمنان و خبوشان روانه و خود از راه جاجرم و ... یورتامغانی بارض
اقدس ملحق گرده منصور شده متعاقب اعلیحضرت شاهی و بعد از آن رحیم خان با فوج مأمور در ارض اقدس

بالکجاب هویدا شد در ذکر وقایع تخاقوی ئیل سنه هزار و صد و چهل و یک هجری در هجدهم شهر شعبان المعظم نقل کوکبه

نیر اعظم به برج حمل گشته جدید بهار ربیع از ورق ... گل را که کهن فرسا ... شده الخجوه معنبر غنچه را اظهار دروغ

و جوشش حضرت و خرمی سبز آرایش و بساط شکوفه را مقدمه الجیش لشکر اردیبهشت نموده بلبل خوش الحان را آرای

از سرو سهی بر افراخت نیلان قوی شاخ اشجار را زحمه و غصنان تیر و سنان تیز نمود چهره بوستان خیار ازاد

نار اق مطربی پنجه خصم رنگین کشود بند لاله سیاه تیر خشن رنگ کنده و کلاه عمود غنچه بر دست گرفت تر گشتند حجم در جهان

ارشاد خسارگی نسیم و در پست تیر و کمان ... شدند و تیر دوران چمن بستان بهار مشکین کلاه اعراض شدند و

تعلیمات مینا که پیش از آذری کلوبها قطره بر قالب بران کلی بخشیده شد و آتش باران برق نوبهاری عدیل

بر عراده کرده گشتند بنه جنود فرودین ها و بامان سپهگیر نسیم امداد به لشکر بهمن هر بخشیده شد و خط کلدار

هوا از انقلاب زمان مقام افغان بلاغ و زاغ گشته بود از اصداد او سکن کرد و چشمه حی نغمه سرائی قمری و عندلیب آشنا شده

معموره چمن تیراندازی بحبیبت سلطان بهار معمور و آباد شد کل قدح ... عیش ... سرائی لشکر و عطای ...

ارا گشته بعد از ایام سور و سرور تهیه اسباب سفر و مرافعه خصم خیره سر ... شده ... ولا وران عرصه کین بالعطای نقد

و اسباب سلاح فراخور کمی ... بهره مند نوازش و بخشش ... شدند در بیان احوال طایفه ابدالی

ومقربات سیلات ایشان مجملی از احوال افاغنه ابدالیه هرات در صدر کتاب نگارش یافته سنه ۱۱۳۰ محمود

غلجه به اصفهان ... مستولی شد محمد خان افغان ابدالی در زمان عهد حاکم هرات بعد از هوس تسخیر مشهد مقدس آمده چهار ماه

بمضیق محاصره انداخت بالاخره اطراف و نواحی را تاخته راه ... منکوس ... بعد از ورود او به هرات افاغنه

برادر ... ذوالفقار خان ولد زمان خان را از ... آورده در هرات حاکم ... و در سال هزار و صد

سی و هفت مطابق ... ولد عبدالله خان ... در ایام حکومت زمان خان در هرات بقتل رسیده

بعد از عزم خونخواهی پدر والد ... گشته اسباب نفاق و نزاع ... که تا انکه افاغنه ... ذوالفقار

خان را ... سمت قندهار روانه نموده الله یار خان برادر محمد خان را در سال ۱۱۳۶ از ملتان آورده

بر ممالک حکومت متمکن شد و چون عبدالغنی علیکوزائی بسمت هرات خواهی ذوالفقار خان داشت از الله یار مشوش بعد
چند مدارای دو خبث اینوقت عاقبت کار ازروی کار برداشته ذوالفقار را از باخرز آورده رایت استقلال برافراخت
شمشیر شاه در دایره وصال اشتعال داشت تا آنکه افاغنه دامن از اطاعت در چیده ذوالفقار خان را همراه
الله یار را بسمت مارو چاق فرستاده هر یک جمعی و باجی را مالک شده حاکم و سرکرده بسر میبردند و بعد از آنکه خبر توجه
منصور گشتن بعد ایشان گشت ناچار با یکدیگر رفع کاوش و اغبار سازش نموده فراه را بذوالفقار خان
و هرات را با الله یار خان اختصاص دادند و نفکه تدبیر کار اشتغال دادند رایات جلال بعد از اجتماع عسکر در روز
چهارم شوال ... شش روز از نوروز انقضا یافته بعد از ارض اقدس نهضت نموده اولکه باتو تهی را
هزار ... طلیعه ... فیروز ... دلیران ... از آنجا کوچ ... عازم
مقصد گشته در تربت جام چند روزی ... اقامت ... شدند در ... خبر رسید که هزار نفر
از افاغنه آمده قلعه ... چند ... باخرز را محصور ... آنحضرت ... چهار هزار نفر از دلیران معرکه کارزار
بتعجیل تمام ایلغار نموده بعد از ورود ... معلوم شد که افاغنه برگشته اند از تربت جام حرکت ...
... سالکه ... ترتیب ... قراول ... طرح ... ساقه و ... میمنه و
میسره ... شب ... قراول ... روشن ضمیر ... مدارات سرفراز
... حصر ... جمعی از سپاه کارآگاه ... مامور ... بعد از طلیعه ... منصور
قراولان خبر رسانیدند که الله یار خان با جمعیت تمام ... آنحضرت ... استمزاج
... صلاح ... ارشاد ... جماعت ... شمشیر
... روز دیگر ... ضرب ... طلایه داران ... صلابت ...
... سپاهداری ... جلادت ... افاغنه آمده ... قلعه ... ساخته
... جنگ ... ظفر ... ناچار ... افاغنه

ترتیب سپه و سنگر و آهنگ مقابله لشکر نصرت قرین نموده چون بحری پر جوش در حرکت آمدند طایفه افغان که تا آن وقت قزلباشیه را مثل رو

بروباه بازی شیرگیر شده بر زمین ایران استعلا و بر ولایت استیلا داشتند در آنحضرت متوحش شدند نخست گماشتگان

غازیان سپاه بیگانه با آن طایفه خیره سر دست بازی نموده بعد از چند آزمایش قدم همت اندکی کنار از بیدولتی بر کشیدند

چو دیدند آن بیدار آن رخ کار آن طایفه بر دارند لهذا آن تکانه و تفنگچیان پیاده را در حصار لشکر محیط عسکر بر حصه جمعی از

سواران نیزه گذار دیگر با آن غیر صف گیرودار در برابر قول همایون بعنوان طرح تعیین و بعد ازین سپاه کینه خواه

آراسته معرکه کین شدند اول افاغنه بجانب میمنه حمله ور گشته پیادگان طرح توپ و تفنگ در دادند جنگ درپیوست

در این اثنا فوج دیگر از افغان دست بشمشیر بجانب سپاه گاه طرح یکوبک هجوم آورده داخل ایشان گشته چه

از حد برده پیادگان را پس نشستند و از پیش ایشان دلیران نیز بر سر رشته راه جنگ را از کف گسسته نزدیک بود

که هزیمت بمقدار ان آن پیش آید فتح الهی حضرت نادری با شمشیر تیز بر صف شیر گنگ و دلاوران گشته کمتر از

همیشه بلندی الفعرصه را بخاک هلاک انداخته و بتیغ جانسوز آتش حرارت خصم بادیه را اکثر مبتلا شدند اگرچه ازروی
تهور و شلیک توپ مهیب رفع تلاطم پیاده را بالعمد انداخته سواران افغان را از پیش برداشته بودند اما باز
آنحضرت را سرکوب برکشان جهان بعد زخم نیزه برداشته چون تیپ سر بر سر دست درآمده آن گروه ظفر قرین در همه مکان
و افاغنه نیز در حوالی کافر قلعه نزول کرده بودند باعتبار اینکه الکای از آنجا بعد آب جوشن بجهت خورش ازبهای
اندک میسر نمی شد و بجهت چاه آبی به آتش عطش افتادند روز دیگر سپاه از کافر قلعه طلب سیل کیمیا عمل کرده
بجانب غرب سیل بجهت افاغنه حرکت داد و از زاویه کوسویه گذشته در سمت آب سر بر سر خود دارخی همانجا متعاقب
ایشان رفته در یکطرف فرود آمده امروز از هیچ طرف بجنگ اقدام نکرده و اراده خاطر اقدس این بود روز دیگر لزوم
کوسویه لوای ظفر افراز بد صبحگاهان چمن توپ از دهان اژدها کلوله آتشبار مهر از دهن درانداخت و عرصه
جهان را از سیاهی سپاه ظلمت بجهت معلوم شد افاغنه نیز توپخانه خود را محاذی آن جهت نصرت قرین آورده
مهیای جنگ گشته اند پس الطایفه دسته دسته فوجی از مهر دو جانب و جمعی از جانب میمنه هجوم آور شده بدستور روز
پیش آغاز جنگ و اظهار جرأت کرده تفنگچیان پیاده راه استحفاظ آن سمت بوده از جا برداشتند و در این اثنا
غازیان تاز رسیدند دلاوری و ضابطه پرداز معرکه پیروزی اعنی حضرت شاهی مانند شیر غران با شمشیر بلند خود با ترتیب انکرد
رزه ایشان را از میان برداشتند ... نمودند و معنای لیمیز الله الخبیث من الطیب بظهور در آورند
تا هنگام ظهر نیران قتال اشتعال داشت بعد از ظهر شکست فاحش باحوال الطایفه راه یافته جمعی کثیر از
ایشان بعلت عدم شناخته بقیه السیف روی برتافته عنان و اطفال خود را در قلعجات سر راه بودند بر
گرفته ردیف خود ساخته تا دروازه هرات عنان باز نکشیدند و عساکر فیروزی مآثر داخل کافر قلعه و شروع
بنهب و غارت خیام و اسباب الطایفه کرده توپخانه و نقاره خانه آنجماعت بدست آمد و از منزل رباط
جرمه شاه طهماسب را با اغروق و توپهای بزرگ بقریه شاده رولان گذاشته خود با توپخانه جلو از راه ... عازم
هرات شدند اسدالله خان و افاغنه مجدداً جمعیت خود را درست کرده باین شهر و رباط ... ان

در سنجی شهر شعبان آمده تخت سفری با عریضه مشعر بر طلب صلح تجدید و الا فرستادند بعد از لمحه از سلاله بیرون

برآمده از پشت لشکر نصرت اثر بجانب میسره میلی نقاعده افغانی عده کوه بسیار گشته بجانب شیران بیشه دغا

اندر خشم بعد از جوکشیها بهیات مجموعی با شمشیرها آخته در کمال جلادت بقلب سپاه نصرت پناه تاخته

بنای کمال جلدی در او کجیه شد و جنگ افغان لیوه با آنکه همه کار از تیر و تفنگ گذشته بجنگ کارد و شمشیر رسیده از

ابتدای طلوع طلیعه مهر تیغ فرسرور تا تیره روز بوارق تیغ و خنجر دلدوز جانها سوز مجموع بیرار منجاور از آن گروه

بضرب سیف ابدالی بر خاک هلاک افتاده تتمه با قلب شکسته شدند تیر از بار کجاست با اصحاب شکست قبیه شده

هر چند ره در مقام انتصار توقف میکردند از امتراعات روبه خرم مانع آمده از بیم رخصت نیافته قدم

پیشتر نهادند همان از رمکاه موقف گونه عزو جاه گشته همچنین آنکه شوب جنگ فرو نشست با ابرد بدی برجوا

بهدی که تیره رنگ بود که کره خاک باد و عالم امکان از تنه عنصر از بار دود به شبانه روز از طرفین از کثرت دود

و خاک چشم از جنگ پوشیده بودند در همان مکان مکث کردند روز سیم که شدت غبار تسکین یافت و باد از

از دماغ فلک بیرون رفت باز از جانب اله یار خان آدم آمده طریق مصالحه جست آنحضرت زبان جان فرسا

تکیه بر عهد تو باد صبا شکل تکو اما جمعی از روسای ابدالی از حضور گذشته تعهد خدمت

سکالی کنند رایت مصالحت در آئینه حصول صورت پذیرفت پس از جانب اله یار عبدالغنی

علیکوزایی و چند نفر از معتبرین آمده عهد طاعت بسته آنحضرت نیز مسئول آن جماعت را قبول و بجانب مورک

عطف عنان ظفر شمول کردند روز دیگر فرار اله یار و عبدالغنی ابدالی سرکرده معتبر بود رسید مشعر بر اینکه

ذوالفقار خان حاکم فراه با جمعیت بسیار باعانت ابدالی آمده انطاکیه بابن اطمینان از معاهده استیمان

پشیمان گشته اند بعد از وصول این خبر هزار نفر از دلیران موکب ظفر جوی بسمت فراه به ذوالفقار بود روانه

و شکست آنان نجیم از راه هالی سامان بسیار نیز شد و هر روز در آن مکان شکست انداختند اما ذوالفقار

خان در ظلمت لیل با جمعی از پشت سنگستان گذشته در کمینگاه کمین نشسته روز سیم با جمعیت افغان محقق از

و اللهیار با فوجی از سمت شرقی آتش افروز نایره حرب و پیکار و ذوالفقار خان مامور و اول بتیر ولد در دوستان

جانسوز از سر تیره ... از افاغنه جمعی کثیر هدف گلوله توپ و تفنگ و زخم تیر و شمشیر گشتند و هنگام شام دلیران

طرفین دست از جنگ باز داشته در حوالی قلعه کوسویه سپاه کارزار در مجاری یکدیگر بفاصله نیم فرسخی قرار گرفتند روز دیگر که

زرین خسرو خاوری آغاز جلوه گری کرد آنحضرت به سیاره شاه والاجاه را امر از شاهزاده اولیای ... واقف

و جمعی از تفنگچیان در سر راه تلکسار کمین گذاشته همه روزه بی ... اعلام اعلام نصرت آیات کمین افاغنه

با زنبورکها و باجها تهیه جنگ و بعد از تقارب فریقین بجمعیت تمام و شمشیر حمله ور گشته از اطراف شلیک

توپ و تفنگ عرصه پیکار گشته کان بر صلابت چون تنگ گرفتند مجاهدان آن معرکه زمین نوا ناجیه فلک مرسا

نمودار ... چند نفر از افاغنه و اوزبک از جانب اللهیار خان طالب امان شدند آنحضرت فرستاد که نامه امیر گردانید

پیغام دادند مادام که عظمای افغان ... نکشند ... رسیدند تا یکنفر از غازیان را جان در تن و در درین

دریدن است ترک رزم و فتح این عزم نخواهد شد پس جمعی از روسای آن طایفه ادراک خدمت سروری کردن

فرار و از روی عجز از جهه سایر ... بسیار گشته ... افاغنه غلجه و ابدالی که هر ... قدیم ایران بودند

علی مصدر جنایت گشته اولا قدر را بعد از آن صعوبت را افراز کامکی سلطنت بودند تصرف کرده بودند و ابدالی

مدتها با ... با غلجه در مقام جنگ و جدال بودند اکنون مقتضای ... بر این ... و با ما راضی و در مقام

مراعات اعمال رعایا ... عطف عنان ظفر توام و تنبیه طایفه غلجه را اهم دانسته اقدام نمایند بعد از تنبیه

الحق ... که ابدالی را زیاده بر سابق در صدد اطاعت و انقیاد حلقه بندگی در گوش و غاشیه خدمت بر دوش

خواهند گشت هر چند بعضی مخالف رای شاه طهماسب و اعیان ... آنحضرت مسئول آن طایفه را

موقع قبول بخشیده ایشان را رخصت انصراف و زمام عزیمت بجانب ... انعطاف داده روز

دیگر ... نفر از عظمای ابدالی با پیشکش ... شرف اندوز تقبیل رکاب فیروزی ... گشته

بخلاع فاخره بهره مند و چند نفر از روسای معتبر ابدالی در رکاب ... گشته حکومت هرات بار

بانیه بار جانب استعراز در قسم باسم او عز اصدار یافت پس جارچیان ربایانه از طلبات توابع ایران نمودند با اطلاقه جمعیت

سکنه با رعیت کوچانیده بمحال جام و لنگر و بنالی ارض اقدس فرستادند مقارن این عرض نصیه از جانب اسیه بارخان

رسید مشعر بر آنکه غازیان نصرت نشان از ارسال سکنهٔ سیستان خجسته [illegible] فراه رفته بودند فراه را مفتوح اسیر و غنیمت بدست

آورده از جمله اسرا جمعی زنان اقارب ذو الفقار بودند اسرای مزبور باشان بعد شفو حکم داور در باب اطلاق اسرای مزبور از

مرقف فرمان عز صدور یافته در چهارم ذی الحجه این سال بقدر [illegible] داراوس [illegible] نمایان شدند

و بدت شغر مذکور تا ورود مشهد مقدس شصت روز اتفاق افتاده و از آنجا محمد احلاح فاخره و شمشیر مرصع [illegible]

خان ارسال و او را بنوازشات شفقانه مستمال ساخته شد در بیان حرکت اشرف از اصفهان بعزم

تسخیر خراسان و کیفیت جنگ مهماندوست بعد از آنکه مشهد مقدس مقر اردوی منصور گردید در روز عید

اضحی عساکر فیروزی ماثر از حضرت ملازمت باوطان خود دلو مطمح نظر والا این بود که در زمستان این سال در حرم

ترکمانیه دشت رفته موسم بهار را در استراباد متقضی سازند و در نزدیکی موسم حاصل لوای مملکت گیری بجانب

اصفهان افراز بند بمقدار اِذَا اَرَادَ اللهُ شَیْئًا هَیَّأَ اَسْبَابَهُ حسب حکم قضا در سرانجام

لوازم دولت همه جا بر اراده انحضرت سبقت گزیده و در هر شی بمحض خطور از خاطر خطیر شرف حصول در بر تو قرین

مضمون اینکه صید اجل آید بپای صیاد [illegible] پس تنبیه تقدیر گریبان خاطر عنان عزیمت اشرف را گرفته

نخواهی بسمت خراسان کشید و این خبر [illegible] اشرف

افغان انکه بعد از نهضت لوای [illegible] و وقوع انچه در اطراف ممالک [illegible]

غلبه مقصدی امر سلطنت بود [illegible] را مشغول کار ابدا دیده با جمعیت موفور [illegible] غیر محصور

در روز [illegible] شنبه سیزدهم محرم سنه ١١٤٢ مطابق [illegible] خراسان [illegible] رزم [illegible] و بفاصله چند روز

[illegible] تیغ [illegible] بخشیده و مرکب [illegible] ماده

را در طویله [illegible] باجتماع [illegible]

از راه سرولایت مشهد و سلطان میدان روانه و چون خبر شد چون باتفاق حضرت شاه در هجدهم ماه صفر از دامغان نهضت نمود سردار
تحریک لوای لیلی ارادها بیشتر گردید و اشرف نیز از آن طرف تا سمنان آمده اولا بر سر جوقه سرسید علی قاضی سمنان را در این نزدیکی
بود رفته جوقه اول از آن طرف و قاضی را بدست آورده از آنجا بمحاصره سمنان پرداخت حضرت ثانی بمجرد استماع این خبر بامحتاط
اینکه مبادا اهالی سمنان بنا بر گرفتاری قاضی بدلخوف قلعه را تسلیم شوند بوسیله چند نفر از افشار و قاجار استمالت و امیدواری
ایشان را از اضطراب و تفرقه موکب همایون و قرب وصول اطمینان بخشیده ارتباط و تشوق قدم و تاکید و استحکام از چند قلعه و دیار طرق ایلغار
مرحله پیما گشتند اشرف نیز از آمدن توپخانه و الا مطلع گشته سیدال افغان را با چهار سردار مقدمه الجیش ادلعو بسر توپخانه
روانه و در چینی توپخانه استقبال و الو قلعه مهر دوستی جمعی از اعمال بسطام و از آن طرف نیز حضرت فرمان قلعه مزبور مطلع با جمیع
اعلام ظفرفرجام گشته تو سیدال از بسطام بعد گرفته بیک فرسنگی قلعه رسیده از آمدن کوکبه منصور آگاهی یافت
و از همانجا بی‌بدها گشته رو بر تافت و ملکی شهر بند بسطام مقر موکب انجم احتشام گشت سیم ربیع الاول
دار و جام در خارج شهر قرار گرفته بعد از آن سیدال با افاغنه منتخب بر سر توپخانه آمده کاری نساخت و بجانب اشرف
ولیعهد برگشت پس روز دیگر رایات جهانگشا متوجه مومن آباد دامغان گشته سیدال از مومن آباد بروانه
مهماندوست و اشرف هم از سمنان پیشتر آمده در مهماندوست بسیدال ملحق گشت روز شنبه ششم ربیع الاول
در سیل بلاد در حجی و در بحر مواج در حدود نشیر آمده در کنار آب مهماندوست طرفین دست از جان شسته
بمقاتله یکدیگر شتافتند در این روز حضرت ثانی تمامی لشکر فیروزی را بیک دل قرار و قلعه تفنگچیان پیاده را
در هر یک یام سواره برابر نمودند فوج فوج با توپخانه صاعقه با رکیبات دریای جوکوار حاضر شدند و مغرور ان تواضع
ظفر پرده و دلیلان بخش اسم سکوه بهمان نهج کرده در جای معین در کمال آرام و وقار ضبط عنان
ثبات و قرار گرفته بودن اهرها لغی از جای نجنبیدند و دست بستیغهای آلات حرب نکشیدند الحق زهر خدنگ
هر دو میدان رزم حجب سپهدار حرکت سکینه را اشارت راند موج لشکر قرار طوفان شعله و هنگامه جنبش
کوه کمان امرمانه صخره خارا سنگ زیر بیک بدامن ردان قلعه آرام کین جمع منسع آتش افروز زنند برق اندر

چخماق تفنگ پیشه دور شکسته چون کاملا فرمان داده صبح را جوانب تفنگ کشیده افاغنه نیز جمعی چند را
گروه گروه از یکجانب جلو ریز و تا تیغهای کشیده و سنانهای تیز بجانب قول لکهاور انگریز مشغول ستیز و آویز شده از جمیع
از جوانان نامی ایشان همه و همرکاب جلادت شعار و در عرصه خصم افکنی و رزم ساز بوده نهیب شمشیر النظر پیشه
از پی یکدیگر روبه تیپ حمله ور گشته همچنانکه تیر رسی گلوله رسیدند و چنان فرنگی نژاد آتش دست بند ستاره سوار افتیده
امروالا را بر سر کوبی یکمشت رعد خروش رسانیده زیرا که کارزار ایشان اما یوم یاتی السماء
بدخان مبین آشکار کرده و زبان این یغشی الناس هذا عذاب الیم بر کرده

بدینه اولد

گلوله توپ انگریز که تا ... عرصه ... با چند نفر ... شهر ... بخط مستقیم در محاذات توپ

از طرف قلعه برآمد از نهاد اعتماد لوطی‌خان ترکمان توپ بند این حالت به ده هزار نفر افاغنه که برداشته بیرون آمدند

و ترتیب به همان ضابطه قول ... پس قشون خود بجانب ... آمدند و در آتش ... چهارباغ هجوم آوردند به

و توپخانه را علم کرده ... لوطی‌خان شرف ... درآمد از پای ... علمداران و دیگر توپ ... افغان متوجه

و جنگ تا عصر آن روز ساعتی ... نهاده ... روی ... گشته ... نند ... اکثر ... سپاهیان و تمام

کام ... هرچند ... دستگیر ... ایشان مقتول ... از افاغنه ... قورخانه و ... توپ و تفنگ بیرون

حضرت باری ... جنگ ... رسانیده ... هنوز ... چپ ... جولان ... تعاقب ایشان بقصد ... شوق

تا جزان ... دادند بصلاح ... معقول ... بود ... اقدس ... هر وقت ... نموده ... از ... ایشان

در بیان امورات در اثنای این حال بوقوع پیوست بعد از وقوع شکست افغان هرات خواهیم ساخت

امور ... صورت ... آئینه ... از آنجا به ... افغان ... شد موکب همایون ... عزم

ما لک از وقت ... پنجه ... باشد ... ادراک ... الهام ... خاطر ... مستقبل ... ماضی ... حال ... آینده

برای ... شد ... روانه روم ... سفارت ... کمان ... والیات ... معتمدی ... ازجانب ... دولت ... نام

راه ... اثنای ... متوجه ... عزیمت ... شوند ... اصفهان ... عازم ... کوچ ... تعاقب ... اقصا ... کمی

آمده ... ناگوار ... طبع مبارک ... حضرت ... آن ... گفتگوی ... بودند ... مشغول ... والاجاه ... باشند

حضرت ... روانه ... طرح ... چشم ... از ... چند ... قزلباش ... معسکر ... خاصان ... نقاره‌خانه و

اقامت ... در آنجا ... شده ... نقاره‌ها ... مفید ... اتفاق ... نصایح ... چند ... کالی چند

فَقُولَا لَهُ قَوْلًا ... داشته ... مراجع ... کامل ... علی ... محمد علی‌خان ... حضرت ... اندر

لَیِّنًا ... بیضه ... ماه رمضان ... روز ... ده ... آوردند ... طینت ... از ... روانه ... شده

از ... اعتماد ... بدل ... مشاهده ... آن حضرت ... کلمات ... بازگشته ... شده ... حاصل ... افاقه ... غیظ ... رانیز ... توقف

سمت ... جرجی ... لوطی‌خان ... سردار ... حضرت ... علی‌خان ... خاطر ... نقار ... از

کیلانات بی‌نقص حدود مأمور بودند مقرر کردند که از میانهٔ قزوین و طهران و الوس و جلادت شوند و خود بهمراهی
شاه جمجاه بعزم تعاقب اشرف بجانب کوکبه عزم تشریف کشیدند و سانحهٔ عجیبه که درین اوقات بظهور رسید
اینکه افاغنه طهران بعد از شنیدن خبر شکست اشرف بموجب اعلام معتبرین بلد را بمیان ارک که در کنار شهر اتفاق
کشیده بودند جمع و قصد ... تیغ سر جمعات ایشان را قمع که تتمه ولاجانه کی بجانب اصفهان شتافتند در
حالت و عوام شهر بعد از فرار افاغنه بمیان ارک ریخته مشغول نهب اموال و اسباب ایشان گشتند در اثنا
روز کینه بجبه‌خانه افاغنه ستاره سوختگان دیار نامرادی که گردش چنان روزی را در متخیله روزگار هم
تصور نکرده بودند از فرط نادانی سر از پا نشناخته با مشعل افروخته بجبه‌خانه درآمده ناگهان شراره
از آن مشعل به باروت افتاده چراغ شرارت اینها را که از خاندان افغان یادگار مانده بود روشن کرده هشتاد
نفر متجاوز از آن ... را پروانه‌وار با آتش بی‌پروائی سوخت در بیان سر دره خوار و سرانجام شکست افاغنه
کرت ثانی اما اشرف بعد از واقعه شکست مهماندوست عازم ورامین شد و در آنجا اسلام خان
حاکم طهران را که از طلب گذشته با توپخانه ... و پنجهزار از افغان جنگجو آمده سر دره خوار را که در میان دو کوه
واقع و سمت ... سر راه ... از سرور ... عبور ... بوده ... اینست الغرض گذرگاه
تنگ را با توپهای اژدر شکوه و ضرار که را با تفنگچی انبوه گرفته خود با سواران جلادت آئین در کمین نشست
غافل از اینکه مشت خاشاک راه بر جهانگیر سوران شعله‌تابان نتوانند بست و شیشه به مغز سنگ خاره نتوانند شکست
پس قراولان ... دیده ... صاحب نظر القاء این خبر ... غضنفر ... بعد از
وقوف بر حال ... پنج شش هزار کس از تفنگچیان ...
جنگجوی ... فوج فوج مقدمة الجیش ... و ... کوه ... و توپخانه ... از ... راه ... شتافتند
و ... کوه پا بر جا ... همت ... بر کمر ... ستوار ... بحکم ... توپچیان ...
آتش جنگ از میان این دره تنگ ... برق افروز ... و تفنگچیان

بیشه که پلنگ صولت و دلیران بهرام کین مریخ سطوت از جانبین گرم هنگامه گیرودار و بازار آتش
افشانی گلولههای تفنگ دل آهن چنگ سنگ خصم را نرم ساخته لطائف رحمن به بالای سنگ آمده مانند سیل از فراز کوه
به نشیب هجوم سواران ایشان نیز از میان دره تنگنا به دلاورانه [illegible] گذاشته در [illegible] خذلان و خواری از روی
هزیمت رو به جانب اشرف در ورامین ماهی [illegible] قرار و جمعی کثیر به معوله فنا متواری شدند اشرف بعد از ملاحظه این
حال توپ قلعهکوبی را که همراه از اصفهان آورده بود در ورامین گذاشته بود شکسته توپخانه را نیز در آنجا
صفهان متوجه بود چون حکومت قزوین در آن اوقات از جانب اشرف به سیدال اختصاص داشت و کوچ و
اتباع او با ولد او و جمعی از افاغنه در قزوین متوطن بودند سیدال از استماع خبر ورود اشرف به قزوین رسانید بنابر آنکه حسینعلی خان
و افغور لوخان بیشتر از وقت بامر والا مامور به سمت [illegible] و تسخیر قزوین بودند سیدال [illegible] ورود به قزوین رسیده
با قلعه خایب و خاسر برگشته با اشرف پیوست و ولد او با افاغنه رخت تحصن به درون قلعه قزوین کشیده با امنا موزن
بنا را با مستحفظان [illegible] در توقع الوقت که [illegible] اشرف به جهت تجدید تهیه و تدارک وارد اصفهان و اولا به قتل عام
سکنه آن پرداخته هزار نفر منتی از علما و معارف و سایر رجال از تیغ بیدریغ گذرانیده از این طرف
شاه طهماسب نیز به اشاره والا برای تنظیم و تنسیق مهمات ملکی در طهران توقف و بنابر اینکه عبور توپخانه از
راه خوار و سمنان متعذر بود که همانجا [illegible] عازم اصفهان گردید و در هر منزل قراولان طرفین تلاقی کرده
سروران [illegible] جماعت [illegible] حضور [illegible] اسلام [illegible] در حوالی کاشان با فوج عظیم برخورده
سر از گریبان جلادت برآورده [illegible] قراولان [illegible] عدت ایشان زیاده بر [illegible] نفر بود
دچار افاغنه مذکور در سر کوهی محصور گشته ناچار قراولان [illegible] آن گروه [illegible] از میان
[illegible] شرف خدمت اقدس دریافتند [illegible] امور ترتیب
[illegible] در جلوگیری [illegible]
خامه عنبرین شمیم در میدان جنگ مورچه خورت و مغلوب شدن افاغنه نوبت سیم اشرف حین پیش از

وقت از عسکر روم تا در همدان مطیع استعمال گوکچه عسکر چند نفر از پاشایان جلیل الشان را با جمعیت
شایان بمعاونت او روانه ساخته بود اینمعنی روم را انجر رفیق عزیمت ساخته با گوکبه و استعداد تمام و احتشام
احتشام مالا کلام طریق مقابله سپرده در مورچه خورت سایه نزول داده رایت جهانگیر از آنطرف بیلاغ
میران هم در فرسخی مورچه خورت پرتو وصول افکنده هشت فوج از اکراد و قراچورلو و بغداد و لشکر همراه از
طلیعه نصرت اثر مامور بودند بمقدمه افغان تلاقی دست داده سرکشی کلاه تیغ و سنان تیر گلگون عمر دلیلان … گشته اول
کار زار انجمن اضر بزم سرشار خضت و بیک کمی نشین میدان نبرد جعفان از باده ناب شمشیر تا خاک گرم شده
چهار صد تن از ایشان تربت نکال افتاده و از … گرفتاران جسر و رفع شان … معسکر شرف حضور
خدمت اقدس شده از آنجا دریای عزم آنحضرت بحر محیط توکل پیوسته و در هر امر ضمیر حوصله نشین شیفته امید را
ساحل لطف خدای بیکرانه معسکر تجلی بسته است اینمعنی را نیز از نتایج اقبال دانسته پشت فراغت بر دیوار تمکن
بالش اثناء الحجم حجت … بامداد طلوع طلیعه مهر زرین علم از سپیده صبحگاهان سیم ماه ربیع الثانی سال بود
نهضت از طرف اردوی همایون بکوس طبل رزم سازی بلند آوازه و اعلام جهانگشای فلک فرسا گشته کوکبه سطوت سلطانی
و دبدبه هیبت سلطانی بجانب اشرف روان و همگی نگهبانی بر سر راه طایفه خاک ستیز عنا رضا دادن دیهوان
گوید چنین ثبت مورچه خورت محل نزول افغان گشته کوه بلندی در آنموضع واقع است راه را بر میدان
جنگ بسته بود آنحضرت اراده کرده که بر سر اردوی ایشان رفته از رباط کوه متوجه جانب صفاهان شوند تا
از جانب ارشت در روز معرکه رزم آورند بعد از آنکه موکب نصرت پژوه مقارن آن کوه فلک شکوه گردید سر
جمعی در جنگ مهمات دست باعتقاد خود از نسبه آرایی آنحضرت کار امور و از طریقه جنگ حیدر بوجهان تجربه اندوز شده
بود اینمعنی در مقام معارضه نشئ در آمده بضابطه آیین در معامله مهمات دست از شهریار کشور کشا دیده بود
رنگ جنگ ریخته افواج لشکر خود را در یک سلک انعقاد و انتظام داده اطراف اتر اتو کجا به کوه بنیان
استحکام داده توپهای شعبان مهابت را از جای … رسم گلوله داخل فوج لشکر رزم آرای … شد از اعدا

را شکسته

حشم شده جمعی از کتیبه بادلی کرمن افغان هم قدم بمیمنت الهی گذاشته بدفعه پرداخته شدند لشکری از آنجا هم
خداوند عالم را یار و مددکار دانسته فراز جهان را در نظر همتشان هموار دیدند بعد بیمن تائید الهی کار نشسته
بجای بیتان آتوند چمن شهریار جلیل بخت را بازبان چتر خسرو در انتهای الهام خداوند صمد در هر جنگ بمقتضای
مصلحت وقت روبه خاص و اسلوب علیحده گرفته درین حال جداگانه در جنگ ریخته اولا الکتهمان سه سر اهم
کین را او ساده روش لشکر فیروز جنگ و مانند شیر دلنهنگ در قلاده انتظار حکم خدیو با فرهنگ بوسیله چهارداری ار کردن
بر گرفته با جنگ چنگال دلیری بر بسته توپخانه روان و متعاقب ایشان اعلام ظفر نشان را انقلاب حشه قول
نصرت قرین را حرکت دلوند پیادگان دلاور صدای زنبورک و تفنگ را دار خفانه جنگ آتش افروختنی توپهای فرنگی
نژاد را که در بازار جان فروشی توپ اطلس گلنار روم و فرنگ تصور گشته در دریای آتش نهنگ آسا غوطه ور گشته
گوهر شاهوار ظفر را بدست آورده بودند بی میدان محابا در رنگ نور شبر برده توپخانه افغانی را تسخیر دستی ازپای خدیو
جهان تصرف گشته با شمع آتشبار ایشان شعله جهانسوز را از زبانه آتشی بزبان ما میرسید فرو نشانیدند و جانبازان
عرصه کین بر سم طرح دلیری سواره مهیای امر و اشاره بودند باذن والا سوران الله جنه مرکب عزیمت برانگیخته

جهان شد جهنم ز تابان جحیم | چو دریای جوشنده هم رشت و داغ | و از هر جانب تیغ کین در کشیدند

و در ایشان گرد دار ره شعشعه سیف و | نه خورشید پیدا نه تابنده ماه | زادار سنان و کرد سپاه | چراغ

بارو قه سنان ضیره کن چشم کار زار دولت اعلی سیلان چهره روزگار بود سیلاب فتح عظیم ارشت
به لشکر ظفر شعار و جمعی از افاغنه هم از سمت دیگر بجانب قول حمله ور گشته آتش حرب و ضرب بر افروختند
اما لطف باری و اقبال خدیو کامکار مددکاری و دلیران چیره دست پا قائم داری نموده بسیاری از ایشان را
از کسوت حیات عاری و بقیه را مرحله پیمای وادی ذلت و خواری ساختند و اسباب نصرت اندوخته شدند
بعد از آنکه اشرف کار خود را تباه و در روز روشن را سیاه دید جمیع توپخانه و اثاثه سلطنت را گذاشته با دل
آدکار ز خاطر آتشی در کلبه خذلان پیش سر خویش و راه اصفهان پیش گرفت و امر دو زاد ساعتی روز

تا هنگامی که عرصه سیلی فنا اشتعال داشت برونده بسیاری از اراذل افاغنه در رومیه بدست آمده آنچه از رزم میدان بدر

و گرفتار کمند قید ادبار نگردیدند بعنف تنها رسته بود همی را از حرص و هول تو آرزش حشمه هر یک از آن سیل بطریق رایت

راه نورد وادی وَيَنْقَلِبُ إِلَىٰ أَهْلِهِ مَسْرُورًا گشتند و قومی که چون در روز جنگ غازیان

مشغول ستیزه و آویز بودند و کار فرمای سیف خونریز بودند جمعی از سنگ مغزان نهنگ پایه در بند هستی

خریدار متاع کالای تن پرستی میباشند از صیل توپ بتوپ اطلس شکفته و از لوله تفنگ بلوله قماش

فرو غنچه گشته بکیفیت و اخر مه برداخته مطالبات اهالی چون که آنها را غنیمت ساخته بودند مراعات

این معنی را سبب افاغنیان طمع کار از افزونی مال گرانبار و از فکر جنگ باز مانده بدخیره اندوزی سرمایه

اعانت دشمن جانی است گرفتار گردیدند تمامی نفایس ملبوسات و فروش و خیمه و خرگاه و دارایی و شقراط

و اسباب نفیسه راه از ان قریه تا خیمه برجا مانده فضای هامون از آنها مشحون و قیمت آنها از میزان قیاس

بیرون بود یکجا جمع گشته در نظر همت والا خوار بود مانند خار آتش را اند چنانکه شاعر گفته بیت مال

دشمن ار همی خواهی باید اول شد دشمن هلاک زانکه منقول از اهل توقف مال دشمن

مال هست دشمنیها

در بیان تسخیر اصفهان و رجوع موکب والا بان شهر جنت بنیان و فرار

اشرف از مورچه خوار بسرخچه بی‌سبب صفهان رفت هنگام شام با دو سه هزار نفر داخل اصفهان گشته با قبول

با افاغنه بار بربسته بکشتی نشسته بسمت شیراز فرار کرده وقت صبح قریه تشنیان حوالی شهر وقوف گشته

شهر هجوم آورده با اهالی محلات افاغنه را از خانه‌ها در رفت هر که نیافته بودند اسیران زنده گی

بیرون کرده به نهب و غارت و تاراج اموال افغانی مشغول شدند بعد از ظهور مبارک اصفهان در روز

شهر البته حقیقت حال را بحضرت نادری عرضه داشت شد و در ۲۳ ربیع الثانی سنه ۱۱۴۲ کوکبه منصور

عازم اصفهان بود آنحضرت نوعی سید کسی برای ضبط خزاین و غنایم تعیین و بخود رایت سعادت بجانب شهر

افراشته شد بعد از آنکه اصفهان بیمن قدوم میمنت لزوم همایون در نظرها حکم گرد صفاهانی فیضیت و پرتو طلعت خود

افغان از مردم اصفهانیان هجوم آورده فوج فوج گرفته از فیلسان ماندگان اطراف بازار معلوم قتل اندبار دیوار دیوار آثار دلاوری
میکشتند ایشان را بشمشیر و کالو و تبر روانه ملک عدم ساخته بفحوای ولکم فی الحیوة قصاص
جانی تازه می یافتند و بعد از سه روز هر اموال افاغنه بحیطه ضبط در آمد شروع باسان سپاه و ملاحظه لشکر
نصرت پناه که غنایم مالاکلام از نقد و جنس و اسباب طلا و نقره و غیره برسم جوایز و انعام بذل غازیان ظفر فرجام گشته
کس برابری القاب این محمد ولید میرزا آدم حضرت شاه روانه طهران شدند بیت نوید فتح ظفر
چنین بشارت رسید مصرع تو گوئی عیش شب رفت بمهرماه رسید مصرع از انجا که عرض اصلی از این سفر تسخیر اصفهان بقصد بهاری
ایزدی گشته دشمن او آواره دیار ادبار گردیده و غیر خراسان وطن غازیان و سرحدیت آن ولایت مستغنی از بیان بود حضرت
نادری بعد از انتظام امور تنبیه بعضی از کارهای که در خارج شهر است نقل مکان فرموده بعد از ورود موکب شاهی و تمکین او بر
سریر سلطنت روانه خراسان شوند شاه والاجاه مرحله پیمای قلمرو عزم گشته از ... جمادی الاولی وارد اصفهان
و از عرض راه منزلها حضرت نادری را اقامت نموده بزودی مراجعت نمود هرچند که تقبیل آنحضرت از اراده رجوع و رفع محمل ارتحال بعد
الحال مبدان اگر آنحضرت حرف زمام عزیمت بجانب خراسان نماید اوضاع سلطنت مختل و کارها
مشکل اوّل خواهد شد در باب تسخیر این عزیمت نیازمندی اظهار و تعلیق توقف مبالغه و اصرار کرده آنحضرت
بنا بر آنکه مایل نبودند شدند روز دیگر بار شاه والاجاه سران سپاه را طلب و اعاده این مطلب نموده ایشان در جواب
عرض نمودند که آنحضرت تا بعد باقیه از ... اند تا پای همت ایشان قدم در میدان گذاشت دست
شرکت ایشان دیگران از ... کوتاه گشته کارها برواج و نقد دولت از سکه شاهی رواج یافت در صورتی
که عرض این مطلب منظور نظر ... آنحضرت فرمودند که کارخانه سلطنت بخود راه دخل میدهد و قبضه
این خوش ... سلیقه پادشاهی است و عنقریب ارباب غرض در محفل ... بار دو در مهمات ملک اقتدار
یافته مانع پیش رفت امور و باعث بدنامی آنحضرت در پیش ... و دشمن نیز دانسته در ... خواهند شد
همان بهتر که پادشاه خراسانیان را معاف و دیگر امرا مستقل مهام درگاه ... بسازند که اگر این

و تصویر رود و بدهد هرزه در آن جمله بهر درون آنحضرت نمایند مجلس کفکو از ظهر ما عصر مقید لوایح بهمکامی می‌پرداز یکبود

همچنین لعاب از کف سلطان عصر بیرون رفته خسرو زرین افسر سپهر دیهیم گوهر آنکه چهره را بر زمین زند شاه

طهماسب اشتغال خاطر و ملال باطن ظاهر کرده از روی طرح افسر از سر و مهر از انگشت برآورده بر زمین زده آنحضرت چون

دیدند که این سخن بطبع او ناموافق و حرکت هم بدون اتمام کار ناملایم است در مقام اعتذار توقف نموده

اظهار کردند که هرگاه این مسئول مقبول خاطر پادشاه باشد رضای ما هم منوط برضای ایشان است

گفته بودیم هم پایتخت را بدست آورده به تهیه اسباب مهمی نموده آمده ان شاء الله تعالی از آن سمت را نیز ازو باز ستانیم

که آنوقت رایات مراجعت می‌افرازیم از قضایای ایام توقف اینکه خبر رسیده معتمدی راه از دامغان بسفارت

روم تعیین شده بود در تبریز سفر آخرت اختیار کرده لهذا رضاقلیخان شاملو را در عوض او باین امر مامور

و روانه و احکام نیز بگوبیره و کوه گیلویه و بختیاری و لابات بابو تعیین فرمودند و همچنین بنحوی که بتفصیل گذارش یافت

حسنعلیخان بیگه داود و غورلوخان زیاد اوغلی مامور بسمت ساوجبلاغ و قزوین بعد و لله سبحانه تا چندی

بانتظار کار اصفهان از ایشان استمهال و مقارن آن حال سنی ... غافل بالجمله با کوچ و اسباب

بجانب سلطانیه و درجزین تصرف روم به بعد فرار کرده لهذا حکومت قزوین و ضبط مال افاغنه بعهده

اهتمام محمدرضاخان شاملو مقرر گشته حسنعلیخان بالسمت فراهان و کلپایگان مامور شده در آن مرز

و بوم از جانب عسکر روم خبردار باشد و مدت چهل روز در املاک و الوس مظفر و فیروز در کمال کامکاری

حکمرانی عیش ابد روز کرده شد در بیان توجه رایات همایون بجانب شیراز و کیفیت جنگ زرقان و شکست

افغان و تسخیر الملک ... شبان بعد از چهل روز حضرت پادشاهی با ... بهر جزو و کل مهمات ... با چه در اصفهان

تکمیل خلف سلطنت و افاضه جمهور رعیت تشخیص فرمودند بسمع والا رسید که اشرف با افاغنه بدلول

استحوذ علیهم الشیطان فانسیهم ذکر الله ضرب ... ایران رزم کرده را فراموش

کرده در شیراز است حضرت پادشاهی ... جمیع الفرقه بر بسته در روز ... جمادی الاخری کوچ

مسافت

نیت عزم رزم سازی نمود و رایت جهانگیری اسلام در ساحت عرصهٔ خوزستان از راه ابرقوه و مشهد مادر سلیمان
عازم شیراز شدند و شدن شاه ملکی بود اکر قلم و ضعف اعالو یا نشیندی بر روی نشین لر بود و اکر دولت بدکو هر دو بیش
کشایند طرب در کار شیر اسپرده بود که بعد از ورود موکب نصرت ظفر از شیر غان شاه منصور شیر دار
اشرف بار کشیدند جمعیت سپاه از کھ با ستعدادی تمام بمقابله پرداخت و از طرفین تسویهٔ صفوف و ترتیب
اسباب وقوف کشته بحث ازاغیه بهادران مجموعی کا پنبس قول حمله ور کشته خبر کی را زبیر ان اعتدال اکند آیید
بیساکان چند تقاران شدند بعضی جان کا در ست لکلوهای چابکسوار شان را پس کوه نوبت دیکر طرف
میمنه هیجسوم اور شده با نداختن بهنور که دلنگک عربو و شعلهٔ بحرح فیروز رنک سایند و حضرت باری حی

از دلیران عرصهٔ شمشیرکاهی باید او میمنه ساخته حملات زهره کداز و صدمات طاقت پرداز اساس فکن بستان قرار کرفت

کشته جمعی از ایشان را بخاک هلاک انداختند اشرف با آقا غنچه که با نجف شده از ربت فرار بغیر اصفهان افواج
خصم آنکه تا به فرسخ تعاقب ایشان کرده پرداخته نقصان بسیار از جمعی شیرین کرده بودند ... دست راجع بجانب مجلس جنگ
روز جمعه قریب بدو روز دیگر مهم صید بود صبح صادق از شفق ... علی بن حسین سعد میرزا صدیق و ملا زعفران
رسم ستمکاران از جانب اشرف و الور زعفران اشرف آمد و تعقیب عزیمت خلاف عیان گشته جهد بود ... را
بذکر فصل الخروج من سبیل زمین ساحل ... رسید از جانب خدا فوکر جناب آقا مهر
جناب ... بخون در حالتی راه کاتب ... تا آنکه ... از سرا خاقان مغفور ... اسرای ایران
همراه دارند ... تسلیم نمود ... در مملکت ... سلطنت آقامت ... ایشان از
رکاب نصرت ... خدمت یابند ... ایشان را امید امان و وعده عفو ... جمعی رخصت یافته
صحبتهای ... قطار ... ایشان ... ملا ... گشته جمازه بان ... کشتی ... عماری از
لکار شد میرزا صدیق و ملا زعفران محمد مهدی ... گبری ... راه افغان ... در حفظ الهی در ... ربیع
... شاهی بود ... پسر ... حرکت ... دره ... اشرف را مطمئن ... گذار بندان ... در
پیش ... آمده بود ... کوچ ... در ارک فردوس محصور بودند ... یافته
اشرف را بصرافت ... نیز از اهل حرم ... شاهزاده ... اسمعیل و ابراهیم ... ولد ان
محمود ... نفر از اولاد ... و سیزده نفر از اناث ... دختران ... محمود و میرزا ... بودند
فرصت ... بر شیراز ... کرده بود ... قتل الجمیع ... تعیین ... در
کنیز ... جانب ... را ... بود ... نفر از زوجات اشرف را که
خواهر محمود بود بقتل رسانیده ... محمود ... زنده نیم جان ... از دخول لشکر ظفر
... جان ... ملا زعفران ... اشرف ... پیوسته بودند ... از
غلبه اضطراب ضبط ... قرار ... موکب نصرت شعار ... سپاهی ... افغان ... ان

مسرکه

معنی که به سبیل حصار تجدید واللات آمده بودند از عرض راه با این نفر دو چار و ایشان را بباد به پنجه نفر افاغنه رعیان شان را بگریزانیده
از آنجا حضرت ظل اللهی به الغور ایشان را مرخص ساخته قرین بوده که چنین تیساچی یا بنین بارگاه آمده بودند که در ایشان
در کیش مروت و شرع فتوت جایز نیست هر گاه در جنگ دستگیر شوند بمقتضای وقت عمل خواهند نمود از مرخص
ایشان با فواج نصرت نشان متعاقب اشرف بر دو جمعه نزدیکی فسا در سه فرسخی شهر از جانب قبله آن رسیدند
خبر رسید شدت اضطراب عاجزان از کار و مراکب از رفتار مانده شب نیز بر سر دست آمده بود آنحضرت بانتظار
جمعیت عقب لشکر عنان باز کشیده در سه فرسخی پل فسا نزول کرده بودند از اتفاقات با پانصد نفر از افشاریه و اکراد
و قراجورلو مقدمه الجیش موکب نصرت کیش و تمام فرسخ همه جا در تیش بودند در پی فسا از عقب افغان
رسیدند اشرف اول دهه از رودخانه عبور و پیر محمد منظور بسیار خوره بیرون بر شد محمود و اشرف و در میان
افغان صاحب عزم شرف بود با جمعی از سرهایان و فدایان افغان چنین راه طریق افغان با دو قطعت
راه و ضبط سر پل نیز بر ذمه خود گرفته قراولان را بجنگ مشغول ساخته اشرف افاغنه با خاطر جمع از پل گذر نمود
بعد افاغنه از بیم جان متوجه جمعی از غلبه خوف در آب غرق گشته متاع هستی را بباد دادند هزار نفر
از اطفال خوردسال شیرخواره را با بسیاری از زنان در آن ظلمت شب گذاشته بر زور نامه یوم یفر
المرء من اخیه وامه وابیه وصاحبته وبنیه بوده اند سالک طریق این
المفر شدند و قراولان اسیر و زنده بسیار بدست آورده دار الخلافه معقول مسیاح بوده بعد از گرد فرار عقب
کشتگان بسوی دیار سستی پل گمود دار فرقه گرفتاران میرصدیق و ملا عفلانی بوده چنانچه بر قضای
ایشان نفعه خود را اسیر قزلباش دلاوران نمودند هر چند مامورین خدمت شایسته نمودند اما غفلت عظیمی ورزیدند
حضرت ظل اللهی همان وقت از این واقعه آگاه شدند هما با در اصل بعضی افاغنه تاخیر و در انتقام قهاری
بوده ای بود در حینی که بسیاری از طوایف از پل گذشته بودند آنحضرت با لشکر جهان آشوب چون سیل بی
امان بر سر پل رسیده بضرب شمشیرهای سر گرده اکثر را عبرة للناظرین ساخته خنجر خونریز از جلد بر آورده

سر که حرف اشاره به انقطاع کهنش کوشیدند دلبند و کسی بلای جمیع کهن سر و اطفال تعلیل و حجوبا

فعرا زجیش منصور بتعاقب آن گروه ابنعاره نتیه فرسنخ از طی که چهل رفاغنه بتعجیل گذشته بود بنار

بشتاب از عطف عنان فرمودند ارقام قضا انجام باطراف ممالک اصدار یافته از اهر راه انطاف

اراده عبور بنمایند سر راه بایشان بگیرند و از آنجا اولاد و زنان همشیره اشرف و محمود را از

کرمان روانه رضی الله تعالی و میر صدیق و ملا زعفران را که گرفته بلکه افغان با سلطان سلیم

خاندان خاقان مغفور از شیراز رخصت بیرون رفتن نیافته بودند روانه صفهان کردند شد و از

منجمله کاری دیده دیده چند بود بیهمال بر اطراف نقود و نفایس بیشمار جمعیت بسیح دارالضرب سپاهانی

و دارای نیست که در حین روانه کهن گرفته بلکه بنی ازان الهام سال استخلاص فرموده ملا

زعفران را جهت محافظت تعیین فرمودند که جوبار زنده باصفهان بخاطر رسیده دولت دربار

الدول طهون صورت وقوع یافته در سر بلی رهوفانه نشر بر مجبوس مقرنین فی الاصفاد

عبور میکردند ملا زعفران بلی نیسع دل لاک ساری خود را سکه ارباد باب اندیشه اشتر کرش

حیات بالی تسکین دل و بقیه را محصلان باصفهان بیاورده در میدان نقش جهان بکرانک فرستادن

نت و الا جاه نقش هستی ایشان را از صفحه جهان سترده و از علامات پاینده و قبایل شخص اینان

بر جهانگیری چند بود بیهمال پاک بسترد آنکه در ایام توقف در این بلده میمنوال روزی در ایام سالاری

عبور و مرور کوکبه مهر اشراق بتکیه گاه لسان الغیب خواجه حافظ شیرازی اتفاق افتاده در سر مزارش

پیش آمد کار بدیوان شریف تفال کردند این غزل آمد بیت سزد ار از همه دلبران ستانی باج ٭

چرا که بر سر خوبان عالمی چون تاج ٭ دو چشم مست تو بر هم زده صف ترکستان ٭ بچین زلف تو

ماچین و هند داده خراج ٭ دهان شهد تو داده رواج آب خضر ٭ لب چو نوش تو برده رونق قند مصر

رواج ٭ پس از تفال آن اوراق شریف را العجب بتقیه او را با زاویه متبرکه شاه چراغ امر بعمارت فرمودند از صادرات

ایام بوقوع اینکه چون همیشه از ابتدای ظهور دولت علیه نور کاینه صفویه اساس حسن سلوک استحکام داشته در ایام قدرت
ایلغار نیز مراسم روم دار و هر طایفه مصدر مخالفت و مکلم فرصتی شدند از جانب آن دولت ابد پیوند اوامر احکام لف
وفاق بین ظهور رسیده بود علیمردان خان شاملو ایلچی تبلیغ فتح اصفهان تعیین و روانه هندوستان
در ضمن انبساط اعلام نموده از انکار در تمدید افاغنه قندهار نسبت بهبود دولت و الا کمال مخالفت
ظاهر و اعلان فرمانهای متواتر که ارزد تسخیر قندهار شتهاد خاطر پریشان از اطراف کابل جمعی بسد راه فرار
و عبور آن جماعت مامور نمودند و چندی شهر تبریز از فر قدوم همایون رشک نگارستان و طراز بهارستان بود و
انتظام امور الممالک میسر و حاصل شد تا موسم زمستان انقضا یافته خورشید جهانتاب از ابر پرده
سحاب رهائی شده و آفتاب عرش سای اردوی همایون با بلوغ بهار از اسیر چمن تبلیغ باده
دشمن شده فتح فارس نیز میسر و حالت خصم ابتر نمودند هرچند عزیمت خراسان در خاطر اقدس
تصمیم داشت اما اگر از سمت کرمان رهسپر میشدند بیابان بود و راه حمل را ابدان غله و ذخیره به کفایت
اهالی آن حدود کند در حرم مکنت متوجه نبود و اگر از راه اصفهان متوجه میشدند بسبب ظهور ابطال
افغان و عبور و مرور که به حضرت نشان اتصال وقوع تحمیل باره بر اهالی آنجا میرفت و انبعی [illegible]
حوصله مروت بر نمیتافت و از دولت عثمانیه نیز جواب صحیح در باب ولایات آذربایجان
برضا قلیخان ایلچی والعیه نرسید در سیزدهم ماه شعبان بعزم استرداد ممالک عراق متوجه سمت نهاوند همدان
و از راه دشت ارزن و کازرون رهگرای گشتند و در اواخر ماه مزبور منزل [illegible] اعلای [illegible] سرا بر
سرادقات عز و شان نمودند در ذکر وقایع ایت ئیل مطابق سال فرخنده فال هزار و صد
و چهل و دو هجری روز [illegible] نهم شهر شعبان المعظم [illegible] که آفتاب [illegible] نیر اعظم از زینهای حوت
به نشیمن حمل علم افراخت [illegible] خط [illegible] منشور [illegible] عرصه بقلم [illegible] خط ریحان بنام
سلطان [illegible] صاحب [illegible] صاحب جقه [illegible] نمودند [illegible]

ربیعی روحبان کم فرصت دی به اریشه تصرف در سرزمین چمن دوانیده بودند از چمن دوانیده و ممالک گلبن را از دست

بیشکریان هفته چمن که خلوت بهمن و عسکر دی را راندند لشکر شاه وردو را گلستان شکار رفته تیری میکشیدند از بیم

وصول موکب سلطان ربیع رخت عزیمت به منزل هرکس کشیدند و جنود فتنه ای که در سر اهل کرم غارت گلشن

بودند از ضطمه شوکت نوروزی اداره دیار عدم گردیدند و ارض لعل تسیر گلبدار از فر فیروزی فیروزی با انواع ریاحین

مزین و ایلات کوهساری لاله و گل جشن اقسام صحرانشین ریحان و سنبل به ایلغار با قشقران بهار در اطراف

دشت و ساحت گلگشت دسته دسته یورت و مکان معین گشت و اسباب سور و سرود در بزم جشن مهیا شد

هر شیره غنچه در گلستان باغ در آغوش گلبن آرمیده و سروهای گل نیلوفر ازدواج و عروس باغ از نو بند **وأنبتنا**

فیها من کل زوج بهیج ابتهاج یافت جشن نوروزی مرتب گشته هر یک از سران

و سروران خلعتهای فاخر بر دوش مفتخر از امتداد شدند و مانند غنچه مشت و جیب را از زر نوروزی که بجا

عهدی بوته دار رنگین دامن خویش بسیار آستند به روز نبی عرصه دلفروز مقر رایات فیروز گشته از

انجا عازم بهبهان و در اثنای مرور والمحزیره با مشایخ اعراب و سگکربستگی کوه گیلویه با رودبای رانگک ادراک سعادت

تقبیل رکاب نصرت انتساب نمود حسینعلی بیک معیر الممالک نیز از جانب شاهزاده جمجاه والدو و در این فتح

شیراز قبضه مکمل بگوهر بحضرت سپهبدوت خلعت بجهت رودبای سپهسالار نصرت شاه اورده خبر رسانیده

بحضرت شاهی مهد علیا را بشرف بوساطت میرصدیق و ملا زعفران از شیراز به زرقان فرستاده بود

مخصوص شستا الکتاب شاهزاده احمد شاه والاجاه در ایام توقف در جربار همه شاهزاده رضا قلی میرزا

نوید مصاهرت مید اللهوار بتوقیه معیر الممالک و الموش مجدد اورا باتفاق میرزا ابوالقاسم کاشی روانه

دربار شاهی و از حریم سلطنت ازدواج یکی از بنات مکرمات خاقان مغفور را بجهت شاهزاده جوانبخت مستدعی شده

بنام دلوند جشن عازیان بلاحق سعی دربیت در بیت هرگاه چرخ بار از مملکت شاهی خواهد بود پس

تو که بقبال از راه سر مباحث در رقول بر تو وصول ابر شه از انجا دالو تو ششتر ولایت انولایت بیلا

والفتح

با ابو الفتح خان خمسی و محمد علیخان قوللر آقاسی رجوع فرمود چون بندر ابوشهر و خانه شولستان هر از بناهای شاپور ذو

الاکتاف است بسیلاب مرور دهور قصور یافته بود همت والا در تعمیرات ساعی شده اسکندری است بر ترتیب

لنگر شد و هرچه معامله مهندسی بنیاد و کارآگاهان در اندیشه برسر کار تعیین و اخراجات از آن آن

عامر و معمور شد چون از طایفه عرب ترکتازی سپاه عجم واقع می‌شد مشایخ ایشان اکثر بنده رواج جزایر ان

و والی حویزه را چون اطراف ایلات را شنیدند بعد از ورود موکب والا بدر قول محمدخان بلوچ هزار

طرف اشرف با یکمیری روم رفته بود در همدان مقدمه استیصال دولت افغان را شنیده ناچار دالو

عسکر فیروزی اثر و نامه و نوازشات را از جانب سلطان احمدخان پادشاه روم و اعیان آن

دولت بپایه سریر اشرف آورده بود ملحوظ نظر انور گشته چون از در بندگی درآمده بود بعنایات خاص

ارجمند و بایالت کوهکیلویه سربلند گردید بعلت اینکه بهو خانه در قول طغیان داشت بفرمان والا کلو یهای

ترتیب یافته به استظهار سپاه جان و در تیپ تب باران جنود مسعود ازان رفع و در چند روز بهر از چنگ مانند

فتح نجوم از هر سو متفرق گشتند در عرض راه از ایلات کوهکیلویه و الوار بختیاری فیلی و اعراب

حویزه و باقی طوایف هرجا مفسد و مخالف بود به سیاست منسوب و حکام به یکی ولایات منصوب

گشته از راه جایدر و خرم آباد فیلی و الوبروجرد شدند در قصبه بروجرد حسنعلیخان زنگنه سردار

حدود کلیایی کهان و ... ماهان مأمور بود بموجب حکم والا با پنج شش هزار کس از منتخبه الوار جهت نصرت

طراز رومیات کرمانشاهان سرافراز گشته از راه قبله مأمور تسخیر کرمانشاهان و عازم آن سمت با

مسعود لوشیان فوج و در همان منزل میرزا ممالک و میرزا ابوالقاسم کاشی از خدمت شاه تهماسب گشته

عهدنامه و ایلچی خراسان بار رسانیدند مشعر براینکه جمیع ممالک خراسان از قندهار تا کابل و مرز ... الحد

عراق و خراسان است و صفحه مازندران و یزد و کرمان و سیستان متعلق بدولت علیه باشد هر چند

همت بر شاه را الحضرت از جنبه و ... سرکوبان و طمع ... از قبول ... سلطنت و ابلکی

سرگرانی بود با تکلیف غازیان و اسپر صافی خاطر اهل حرب اجوهر شمشیر شان را بالغرض باهر این دولت خداداد و تقویت بخش این
شوکت قوی بنیاد میشدند رضا داده در ولایات مزبوره سکه بنام نامی سلطان اقلیم ولایت و دارالصفا علی ابن موسی الرضا
علیه التحیة والثنا رواج یافت

جنگ در بروجرد از جانب رضا قلیخان شاملو

چون بروم خبر رسیده که اعیان دولت علیه عثمانیه بنابر انتقال گذشته جانب سرحد گری را افاده فایده گمان نمیکنند و نیز تکلیف
نهاوند بعرض رسانیده بودند که رومیه آغاز تاخت و تاز بیت الطاد و آن جانب نموده در آنجا اند لهذا حضرت نادری
توکل بایزد دادگر کرده کار رواران منزل استفتاح کار که در اول شب بنا به آنکه تا ران جلادت شعار بر مرکب صبا رفتار سوار و
از سینه میشنی فرسنگ ایلغار که در هنگام طلیعه فجر لشکر گرفتن ظفر را در روز سپاه رخصه بودند چون خیمه های خورشید سپاه رومی
ناخن ادبعه بانچه سرعلم ظفر رقم با طلیعه خنجرجهای توام آشکار گشته رومیان دیگر از خواب غفلت بیدار شده بودند که اجل از
سرایشان و سپاه بلا از همها کمین دیدند عثمان پاشا که سردار رومیه نهاوند بود چون هیئت اهل ایران را مغلوب دید لیس چون ایشان دیده
بود بهمان خیال عرصه قتال آراسته بعد از اشتعال نایره کین و دار کشته با فوجی بجانب همدان رو آورد و باقی فرار اختیار
نمودند و از آن گروه با چند نفر از پاشایان در روی بیکجوی و الکاء در معسکر سردار مزبور بودند عرصه شمشیر و جمعی گرفتار شده
گشته اموال و غنایم بسیار بدست دلاوران ایران افتاده در آن ولایت اوان از وجود رومیه تخلیه یافت

بعد از آنکه نهاوند بحیطه ضبط امنای دولت ابد پیوند در آمد مسموع اقبال رسیده که تیمور پاشا
حاکم وان و چهار پاشای دیگر با سلیمان پاشا سه هزار دولت عثمانیه حاکم سنه جبور با چند نفر از پاشایان عظیم الشان جمعیت فراوان و قریب سی
هزار نفر از دلیران گذشته بعزم جنگ دارالعلامه گشته اند حضرت نادری بهمت صقیم شار از سلاله عطای ایزدی بشمار مدد
الغوری بجمعیت بی نظیر همراهی با سید خداداد و آن سر شکوه سحاب اعلام نصرت برافراشته در صحرای ملایر به همگان مسطح
نهاوند و لهو بیابانی عسکر رومیه بنمودار و چندی سپاه ملازمان ضابطه داخل به دارالشفا کشته و سپاه منصوره را
دسته قرار دادند و ل را بنفر دیگر میمنت لهو از اسپند رومیه نیز جمعیت خود را به تقسیم نموده با جلادت پیش نهادهم آورد
افراز عرصه کارزار دو نایره افروز آتش حرب و پیکار گشته چون تیر آب در میان جامه بود از دو طرف تفنگ آتش فشان

باهنگ رعد گرم سرعد و شعله آواز برق خرمن سوز حیات ملال جلادت نموده گشته همگی بازار گیر و دار از آتش
توپ تفنگ گرم و گروه دلیران میمنه میمنت قرین از آب گذشته باشاره والا بجانب میسره رومیه با حشم و تیغ کین
از نیام انتقام آخته بای تیغ عیب شمشیر خونک میکشوده سر و موی جوانان از خون صنوبرین بالان خضاب تجهم گرفت و سروقامت دلیران
از جاهای تیر و سنان و گلهای جراحت گلبن گل گون گردیده بنوعی بهادران جانبین بیکدیگر در آویخته بودند که علمدار رومیه باضرب
دست دلاوران ایران از پا درآمده علم سرنگون رکاب اقدس گشت و بقیه رومیه سلاح های ثبات و قرار از جا رفته و تمامی ما یعرف و اجتناب
و دواب و اسباب حضور سالار یکجا بجانب کوه ها در چنین اوقات پناه عافیت و گریزگاه امان است باو کم گمه کان
که گریخته بهادران خراسان بکوه و بیابان و هر بحر و در بیش انهب برق عنان صرصر جولان ایشان نگه پیاس سنگ
لاخ ایشان علوی بر نشیب و فرار سلاح از در هرجانبی دا اطراف پراکنده آشته تا تویسرکان و حوالی همدان تعاقب ایشان بر آورده
دلیری ها که گریخته چون آنش سپاه رومیه در اصطبل فرهی بحور و جوال معنا امر اک برق تک دلیران همه کوه پیکر و صرصر تک بودند
با این جهت اکثر رومیه در کام نهنگ تیغ آن سپاه دلاوران ظفر قرین گشته فتحی عظیم عرصه شمشیر ایلدار و فوجی دیگر
با پاشایان هشتر قو و چند نفر از پاشایان معتبر زنده گرفتار گشته غنایم بسیار دست سپاهان فیروزی شکل بار قطار بجو پر گیت
در آمد بسی تویسرکان معز الویه بنصرت قرین گشته بهادران لشکر سر و زنده و خنجر در مه رافع وفع عرصه ششگ نظر
سپ خسه مرکلو جواهر و عطایا نگویند و دیگر مرکب جهانگشا در شرف نهضت به بعرض والا رسیده عبدالرحمن
پاشای همدان سرمایه زندگی را مغتنم شمرده با عسکر رومیه پسپای جریده بدر رفته موکب فیروزی شان از تویسرکان
دالو همدان گشته جمیع اسباب و توپخانه و قورخانه رومیه پیادکان در شهر مانده بود بحیطه ضبط درآورده از بتوقف فرصت
بر ان یافته بودند اهالی تسلیم النفیس تعیین نموده همگی را جمع و حصانت و داعی نصف شالد الاشرف نواب سگنا
گان دولت تصرف منتجنده صیت نثنک خبر حرکت به رسانده وا از اوطان خود نموده عبدالرحمن پاشا بعد از
تخلیه شهر از بیم آفت فرط معی رفته از همدان تا سنجیر هفت فرسخ مسافت در یک شب طی نموده از همان راه نزد احمد
پاشای والی بغداد شتافته الکه او از [illegible] حین عبور او سر راه بر ادامه عسکر رومیه گرفته پانصد سر و زنده از ایشان بدست

بدست آورده بودند هر روز متعولین کرمانشاهان در همدان ملحوظ نظر عاطفت بدربار عظمت شان کشید که رومیه سنندج نیز

از ملاحظه این حالت ترک سنندج کرده از آنجا بوم و بر خالی جستند و بعد از پنج یوم اوکه غرور احتشام در همدان

مقام داشت سرکشیک حسینعلی خان زنگنه حاکم کرمانشاهان هم از بروجرد به تسخیر کرمانشاهان معین شده بود

بعرض والا رسید حسینعلی از سمت کوهستان ما بین همه جا از خلاف جاده عازم کرمانشاهان

در راه در سنجی قلعه حسن شاه رسید و فرسخی آنجا بود با عسکر رومیه بمقابله پرداخته بر حسینعلی خان غالب شده جمعی از زنگنه و

دیگر در راه عدم پیموده بمجرد وصول این خبر نواب ولیعهد بجانب کرمانشاهان بهراول فرستادند و فوجی از دلیران عرصه

دغا را به اسم منقلای بمنزل پیشتر از موکب همایون روان ساختند حسن پاشا ملخص شده از آنجا دوازده بهضت

رایات منصور بکجانه و تورجانه و اسباب [illegible] بعد او کریم حسینعلی بلاد و قلاع و مواضع

قلعه بحیط ضبط در آورده چون تمشیت کار در آنجا آن مملکت ضمیر مهر لمعان بود بعد از استماع این خبر از اسدآباد همدان

صرف زمام عزیمت نموده کسی فرستاده بود در کرمانشاهان بنای قلعه جدید نهاده از جماعت زنگنه و کلهر جوانان

کارآمد ملازم و امور ولایات را منتظم ساخته شهر و قلعه قدیم را خراب نمایند و تمشیت امور و الاغ قرار داده بود و هم

بختیاری جمعیت جانواران معارف بختیاری را کوچانیده در حوالی اصفهان سکنی داده در این اوقات که از الطاف

موکب والا اعراض ورزیده با مستحکم نمودن جا و مکان خود مغرور گشته از زیاده مادی در دلوان جانواران از فرمانی که بدیشان

حکم والا اصدار شده هزار نفر از جماعت را در معسکر ظفر اثر سالک طریق خدمتگذاری نمودند از آب در راه

عاری و بعضی از رو برسانه کرکلی راه فرار بردارند مقید شده بر محمد خان حاکم جام سپرده بعد از حد

مبلغی بر جان بعوض جانواری چهار صد جانواری از روسای این جماعت را نعل مجلس نور نمایند و بر حسن

طایفه در حرکت تو رسیدند با این جماعت اتفاق ورزیده لازمه شرارت و اشرار و نهب و غارت بظهور رسانیده بودند بعد از تسخیر

همدان بمالش این طایفه جمعی مامور شده قلع و قمع این طایفه بر وجه شایسته بعمل آمده در حین حرکت از حوالی قصبه از برکه

کوکلان هم ملتزم رکاب نصرت بنیان شده از آنجا هر کز الطایفه بمتابعت سابق و بحمل اتفاق شاق به راه که سرکرده اتفاق

سپهسالار و

متنبه ما دانند در این بعض حکم والا ماجد الارکان و پس شد البته سپاهان ارسال نمایند بلطف الهی تحت اختیار این نامدار گرفته شده
بود جمعی از ایشان بجانب [illegible] فرار نکرده هر چند از وجوه عدم الطایفه در جنب لشکر فیروز اثر شمار امری بود خارج
از دایره اعتبار لیکن چون نهادن در جزئیات موروث فساد کلیات میشد صدور این حرکت از ایشان بر
خاطر والا اعظم آمده طوفان نام تاجاری را باعث بمفاد وَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ بگرفتن ایشان تعیین
و محصل مزبور در چار لا حوار ایشان دچار گشته مدلول فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ درباره
آنگروه بوقوع پیوست و متعاقب این بافرحان بقاعد سرا رو اید بخشیده اند چهار هزار نفر از چریک والایات استرابادی و
بلوچی و توابع را بصورت جمعیت دلعه (?) هر وقت از سرکاشانه بشتابد افاغنه هرات نا فرمانی بظهور رسید
بامر و استصواب ظهیر الدوله امیر ابراهیم خان بمراسم خدمت تقدیم رسانید بسکناه الولایات محل سرزنش و موجب
ظفر ایشان ساخته بضبط و ربط امور و نظم ترتیب ملازم [illegible] مشغول گردید در بیان نهضت والای جانب
تبریز و وصول خبر قتل اشرف غلجه بعد از آنکه از انجام مهام همدان و کرمانشاهان فراغ حاصل و هنگام بشد هوس
تسخیر تبریز بر خاطر اقدس شوق انگیز گشته متعقل جا براز دیوان لسان الغیب تعالی فرمودند بیت
اگر صبا بار فتح بخشی باکلیر است ✽ بیا با جنگ محمودی محبت براستی ✽ عراق و فارس گرفتی بشعر خود حافظ
بیا که نوبت بغداد و وقت تبریز است ✽ و در غره شهر محرم سنه ۱۱۴۲ مطابق ایت ئیل رایات گیتی ستان
از همدان بعزم تسخیر آذربایجان و [illegible] منحرج گشته هم در المنزل ملازعفران نام از جانب حسین برادر محمود وارد و
عرضه نیاز مندی مشعر بر اخلاص و استدعای حضرت اولاد و سلطان محمود که در شیراز گرفتار شده بودند بنظر اقدس
رسانیده خبر قتل اشرف را این [illegible] دیباچه صحیفه عرض مطلب گردانیده بعد از آنکه اشرف برگشته روزگار از شیراز
هر [illegible] قلعه و فرار [illegible] بود بجانب لار رفته چون همه جا از قاتم [illegible] در باب منع عبور الطایفه عزم صدور
یافته بود اهل قلعه لار در بر روی انجماعت بسته باشد مخالفت کشودند ایشان هم از ترس و بیم در جای معتم گشته
از راه بیم و راه شیر و بیستان بیمت قندهار فرار و مردم قلعجات مزبوره همه جا بموجب امر و اشاره اقدس خار

مانع تعاقب بر سر راه ایشان ریخته بقدر معدودی از بلوچی ایشان را از یکه دفعه با تفنگ تعاقب شده شرف حسین بیک قلی

محمود از قندهار کناره جویی از کنار رود شده از راه میانه آهنگ حرکت نشده که حسین از جمعی آگاهی یافته با جمعیت کامل از

قندهار روانه و قریه ... کل من استعجال کرد ... گذشت و ابراهیم نام غلام خود را با جمعی بطلب او تعیین نمود که از هم

متفحص طلب او از تعاقب اشرف افغان که در سیاهی ظلمت نزد کوه در سمت شغلای شورابک واقع و نزد دل آن قریه

نیز در همانجا اتفاق افتاده بود و او گشته اشرف نیز لکی در کمین جهت زده بدر میرود ابراهیم هم تعاقب او

میرود و او تا اینکه با تفنگ مهیا ملاقی گشته همینکه نوبت بداغ اشرف میرسد خنجر از کمر کشیده بجانب

ابراهیم ... سید و ابراهیم بر دستی تفنگ را به سینه اشرف بسته عقده ... در دل تفنگ گره گشته بود

گشود دل خود را مانند تفنگ از غم ... خصم خالی ساخته بود و از آنجا خدمتی علیا ... بکربات خاقان مغفور را

همراه برگرفته بقندهار میرفت بعد از ورود ملا غفران جواب عریضه حسین ... صادر شد ... بعد از آنکه شاه

زاده کامران ... روانه نماید ... او خدمت خواهند یافت و نیز از وقایع اینکه در ایام توقف رایات

همایون در ... از قرب هزار نفر از افاغنه در حدود ... سمت لار فرار که فرمان ... از موقف اقبال

بایشان مرقوم و مقرر شده بود که ... از روی اطمینان ... در بارغو نشوند ... حکم مبارک بلادت

او ... از لار ... اصفهان خرج ... یافته در هر جا دست ... خراسان ...

دلهای ضعفا گشته مال ایشان را بغارت میکشیده اند و ... از ... گذشته در جبال

ییلاقات بختیاری ... محمد سلطان حاکم جام ... بود برخورده چون فرمان مطاع را که ... طلب

... و ... با زور شمشیر ... در دست ... محمد سلطان متعرض ایشان گشته الطایفه ... خاطر

جمع گذشته خود را بالعلیات در ... رسانیدند ... قبل از این جمعی ... در ... تعیین شده بود

در ... موقت انجمن ... معروض خدمت ... والان ... بمحاربت ... مامورین ... قلع و قمع ... محصورین ...

حاضر شد در حین ... صفهان خانه ... دایره اقبال شد

خبر رسید که تیمور پاشای حاکم وان و علیرضا پاشای حاکم تکریت باتفاق پاشایان بسمت در قلعه میان حق اب جاپخش دمدم
و مراغه و اتفاق جمعیت عظیمی منعقد ساخته بتاخت و تاراج الکاء بسمت اشتغال دارند خدیو کامکار بنه و
اغروق را در همان منزل گذاشته طرف عصر از منزل سوار و با دلیران جوخه‌دار ایلغار و پیش فرسخ طی کرده هنگام
طلوع روز که مسعود یکبار روبخانه جلوه آرا گردید تیمور پاشا عسکر رومیه بود واقع از اطراف رومیه
بنهضت تافته که سپاه جوخه‌دار بچشم ایشان درآمد پای ثبات و قرار ایشان از جا بدر رفته بدون تلاقی و تلاش
عطف عنان بجانب مراغه کردند دلیران ظفرنشان بیک فرسخ ایشان را تعاقب کرده جمعی کثیر از ایشان را قتیل و جمعی کثیر
از معتبرین ایشان را زنده دستگیر و گرفتار ساخته توپخانه و اسباب رومیه بدست آمده ولایت دمدم و ساوجبلاغ مکری و مراغه
وده خوارقان ضمیمه ممالک محروسه گردید روز دیگر بنه و اغروق اردو بمعسکر والا پیوسته عساکر منصوره سر و زنده رومیه
و اتحیر را از نظر انور گذرانیده مشمول عطایا گشتند بعد از سه روز مراغه سلحه مخیم اردوی همایون گردید
بعرض رسید که جمعی از عسکر رومیه بسرکردگی تیمور پاشا بده خوارقان ده فرسخی مراغه برسم قراولی آمده اند موکب والا
عازم الکاء گشته رومیه بمحض شعور اشعه اجلال جهانتاب بسمت فرار عنان تاب گشته بعد از طی یکفرسخ مسافت
کوه عظیمی که آثار فرار رومیه بود از دامنه کوه سرخاب که در حوالی تبریز واقع ارتفاع یافت حضرت باری
توپخانه را با جمعی از تفنگچیان در آن مکان گذاشته خود با سپاه جرار و دلیران نیزه گذار بعزم اینکه سر راه برایشان گرفته
گیرند از بیراهه اقرب المقصد بود شتابان گشته معلوم شد که سپاهی دو فوج است یکی از سمت
تبریز و یکی در یکفرسخی تبریز پاشایان عثمانیان پس آنحضرت فوجی از دلیران گزین را بتعاقب فوج پیشین
تعیین و خود با بقیه سواران و تفنگچیان بجانب فوج اخیر شتافتند معاودان قراولان خبر رسانیدند که اول
از مصطفی پاشای حاکم تبریز و بیگلربیگی ارفای و تیمور پاشا و سایر پاشایان است که در ابتدا اهالی از تبریز سر حرکت
گرفته از راه اصفهان عازم فرار گردند و دیگری باقی از بقیه عسکر رومیه است که بقدر سی هزار کس در تبریز
جمعیت داشته اند بعد از فرار پاشایان ایشان نیز متعاقب سر خود گرفته میروند دلاوران نیز در دنباله رد

کار دلیری پیش برده بودند بسنگ عنایات ایشان برق جولان جنود رایات فتح کمان رسانیده جمعی از ایشان را عرصه
شمشیر جوانان جهان ستانی ساخته دلیران در ظل رایات اژدها پیکر جنگ جدال طمع تسخیر قلعه برج ستر که بوده
بدستور ایشان گروه نیز دلیرانه بمحض تقرب جانبین الطائفه همین ستون را جنود رایات بسر کوه حمله بسر جان در
در روزی سخت تیر بر آن واقع است کشیده دلیران ظفر قرین بر اطراف آنها افزون گرفته کارها سرانجام تیر داران ما
جنگ گذار بقلعه ایشان آن لشکر رسیده دلیر گشته بسر کوه مرجان از تیغ الماس فام لعلگون ساخته و سعادت
مقتولین به عدد ایشان افزون از حوصله تخمین و قیاس بوده هزار نفر زنده بازیان جمع لشکر اسرای بسیار منظر غنائم
موفور و اسباب با محصور بتصرف درآمده معدودی از آن گروه گوی سر خویش را بچوگان رسانیده از میدان هلاک و
نیستی بدر بردند هنگام شام سلطان جهانگیر جمشید تسخیر درخشان شجاع را در غلاف و از معرکه سپهر ترک مصاف که
قریه ستهلاه در این بلیغی واقع جولانگاه صولت سهیل حصین مقر موکب ظفر قرین گشته بود چون از خلیل است
ولی قچیان مرجح مهابت تجمع آوری لشکر افزایان با قشقه هنگام المعتمد اسیر زنده در شهر تبریز با طلاع بستان محکمه
شرح اظهار دلیلات ایشان نمایند تکذار زنده از مردم چشم پیکانه طاله نظر دست دراز بر سر عقد فقان واقع
شهر ربیع روز دیگر بیست و هشتم محرم بوده بر لوای جهانگشا از تخت شهر تبریز کوچ کرده و از مورد است
اقبال دیگر بهم پاشای مرزبان عثمانیه حاکم شهر و دین بلیغی بفعل غایت مصطفی پاشا عازم تبریز گشته
در همان چند نفر بلیغی اتصال این خبر شهر را لاله تبریز چون بر بیان امور بلیغ بیان رومیه از جوی کمر داد با
طوایف سپاهیان مخلوط بودند و تمیز تبریزی از رومی متعذر بود لشکریان آنها تصور مردم تبریز که متعرض شدند
دلیران با سالم از شهر فرار در روستم پاشا را از این واقعه خبردار ساخته در ضمن پاشا با مرکب کوچ زنده بود عسکر نصرت قرین
در خارج شهر با دو چهار روز لوا با جمعی دلیران گرفته کذشت حدود کامکار را آورده بودند و از کثرت شان رومیه آنچه
پاشایان معتبرین بودند بعلاوه جاجرمش موکول گشته بهجت اطراف مرد و دفعه بالا العراده کشتی توپخانه
مامور شدند و از آنجا تو تهای کوه بهشان واقع از ارزد و در دیار بکر شاه در دیار بکر رومیه بدست آمده بود روانه

خراسان حمله شدند و ابراهیم پاشای وزیر اعظم بتوسط کردستان بلیغ مقامات التماس نامه مذکرات امر صلح
و فلاح فرستادند و مقارن این حال خلع سلطان احمد خان و جلوس سلطان محمود خان برادرزاده‌اش و قتل ابراهیم پاشای
وزیر اعظم بعرض والا رسید و توضیح استعمال آنکه در وقتی که تبریز و همدان در تصرف مصطفی پاشای سر
عسکر و عبدالرحمن پاشای بود حاکمی قرار داد مزارع و کاکلین و رقبات آن ولایات از دولت عثمانی
بمیری به عبارت اردوانی باشد قرار یافته و نایب ایالت پاشایان باشند علی طایفه ینکچری و صاحبان
اوجاق آنها را باذن و فرمان قیصری با کجاست تملک و مبایعه که قیمت را بمبلغهای خطیر میدهند گرفته
صرف عسکر کرده بودند و بعد از تسخیر اصفهان رضاقلیخان شاملو از جانب حضرت ظل‌الله بولایات
بسفارت والی اسلامبول نزد سلطان احمد خان و ابراهیم خان وزیر اعظم تعیین یافت و آوازه موکب
همایون را بقبول مصالحه در ولایات گشته طایفه ینکچری و وزرای اوجاق اینها تصرف در کل این املاک کرده
خبر به بهره تیغ سیدرتغ قطع نهال توقع از این سرزمین نمیکردند بدعوی حلا شده یکی ولایات تبریز
بامعروض شد و یکی بعجم بودن باید اگر متعلق تبریز هم تبعه قبول این امر نمیکرد هم چه جای آنکه زر داده خریده باشیم
اگر شرعا حق مالکیت عجم مباح نبود چرا اکثر سفیر عجم و باعث ننگ دولت این امر شده آشوب حوالیده را
بیدار روح باشند از دیده رافته پیرا ارباب حشمت شدند و اگر مباح بود چرا حالا در مقام نقض و لاشدند و باین تبدیل
قال مانع انجام کار نمیشدند تا آنکه اندازه قتلع پاشای جولا افغان و غفلت بلوای بازار یکجانب اذربایجان
با فتنه بیگ الیمنی ازینها و ند و همدان رحمت مجروحه امان گشته بودند تبریز و الواکد بر سیغ حال را امد کور
میشتند پادشاه و وزیر اعظم ابراهیم قوی نیت بالاره برای سرکار اقولین حال سایره نوم سفر اذربایجان
والی اسکودار گذارشته بود از روی گوکو یتصرف ممالک ان در تمام ولایات از ارزنهر اوجاق ینکچری بطریق
واسطه بسیاکی با لشکر نیز ارت تزکیه تیغ بر روی خلیفه اسلام کشیده این اصلاح نامه بنظر در
اسلامبول احداث فتنه کرده جمعی عظیم در معرکه فساد فراهم آورده پادشاه و وزیر اعظم با جار برای تسکین نایره

شر تعلل وار هن سر توسن عزیمت سفر نموده با سلطنت گستاخانه درآمده و چاره جوی دفع آن فتنه گشته چنین گوشزد اخیر بود

بارث بالای ستیزه جفای ایل فساد رضی تعلل داد اما گنوهستی شده وزیر اعظم الجمعه هلاک و سالار عراده انداخته

بیرون فرستاد — چنین گشت آئین گردنده مهر — که لطفش بود پایدار زنده مهر — نه پرورد کس را که آخر نه

کشت — که در مهر بر ست در کین درشت — با وصف استماع الطاغیه ترک ازدحام و رفع هجوم عوام

عام نکرده سلطان احمد خان با اجلاع دستر سروری بلاد رنتبار که سلطان محمود خان برادر او داشتند القصه شهر تبریز

که در دست رومیه با مال جنود محدود شده بود بنتجرد رعب الویه فرو گشت و عزیمت تسخیر نخجوان

وایروان در خاطر اقدس تصمیم یافته عقاب رایت نصرت اثر در صباح نهضت درآمده که مقارن آن

رضا قلی میرزا والیه خبر آمدن افاغنه هرات بر سر ارض اقدس و وقایع سمت ارض مقدس رسانیده

سبب انصراف موکب همایون گردید

سابقا در ذکر واقعات هرات سمت گذارش یافت که بعد از وقوع محاربات الله یار خان افاغنه

ابدالی مجدد الایالت هرات با الله یار خان مسلم گشته عطف عنان فرموده بود و بعد از نهضت رایات

منصور بسمت عراق و آذربایجان حسین غلجه که در قندهار استقرار داشت چنین چهره ساعد این حال

دیده میدانست که همه ماله فناء ایران بدور برادر او بود بعد از طی این سفر نوبت کار او خواهد بود با طایفه

ابدالی از در سازگاری درآمده آتش نایره مخالفت را بترغیب الحاح عترت و سوبه او بسر افتاده هوس تاخت ارض

اقدس از گریبان ضمیر سر برزد اما الله یار خان بنابر آنکه در جنگ با رعیت فتوحات متواتره از روی عاقبت

اندیشی دستی بر خاطر آراسته بار رجاده پیمان منحرف نقض عهد با نجهت ابدالی از و سرگردان گشته در حرف

کس بطلب ذوالفقار خان حاکم فراه فرستاده او نیز بقصد خلاف از غلاف بر آمده و از ناحیه هرات

والله یار خان نیز از در مخالفت درآمده که فرقه در میان افغان بهم رسیده به سبب همین عنوان نایره شوب در هرات

اشتعال داشت تا آنکه ذوالفقار خان غالب آمده در سیم ماه شوال سنه ۱۱۴۲ داخل شهر و الله یار خان با کوچ و اتباع خود

بقلعه ماروچاق

قلعه یاروجاق که بود پس طایفه افاغنه از حقوق عنایات باری چشم پوشیده در نقض عهد کوشیده
ذوالفقار خان را که حکومت حسب الامر بعزم تاخت ارض اقدس اعلی لوای اقتدار گشوده الله یار خان نیز کوچ و
منسوبان خود را در قلعه یاروجاق گذاشته با محمد تقی خان حاکم ترشیز و بعضی از حکام او مانعه با او اتفاق داشتند
به روز بیستم از ورود افاغنه داخل ارض اقدس گردید از جانب ظهیرالدوله ابراهیم خان شرایط کمال حزم مرعی
تا هنگام ظهور هویت و از آنجا که ضمیر منیر حضرت باری آیینه صورت نمای احکام قضا و قدر و مقتضیات اسرار معنی را دیده
و نا شنیده از اسرار ضمایر با خبر بود لعین مهد استنده الفرقه عهد شکن در وقت رفع حاصل آهنگ تاخت
خراسان خواهند کرد که بعد از تسخیر اصفهان بعضی از جنود مسعود را از موکب نصرت نشان روانه خراسان
و از همدان نیز چنانچه سبق ذکر یافت باقرخان بغایری ابدالی جمع آوری سه چهار هزار از تفنگچیان توابع
استرآباد و توابع فرستاده مقرر داشته بودند در حین ضرورت معسکر ابراهیم خان پیوندند و با ابراهیم خان نیز
فرمان والا نفاذ در ارسال آذوقه و ذخیره بسیار در مشهد مقدس آماده گردد که بعد از ورود دشمن بنای قلعه
داری گذاشته از معارضه اعراض نمایند لاجرم ذوالفقار خان با هشت هزار نفر افاغنه در زاویه خلجه ربیع با زبر دل
گشوده آغاز تاخت و تاراج کرد ابراهیم خان خبر ورود ایشان را عرض نمود پانزده روز هر روز پشت به دیوار قلعه داده
کر و فری میکرد تا اینکه این مقدمه در کنکاش خجسته نتیجه مقرر گردید که مسعود بود معروض شده جلال گشته مجددا از باب
منع جنگ میدان تاکیدات بلیغه بعمل آمده اعلام شد که بدستور از روی حزم و سرداری مشغول حصارداری
باشند و ان شاء الله تعالی عنقریب رومیه ترتیب لشکر از ممالک بدرقه خود را گذاشته کم فرصت میرسانیم و مقارن
وصول این جواب باقرخان نیز با حربیک و تفنگچیان بیرونی و لواحق ارض اقدس گشته بعد از چند روز باد ضعف
اینکه از اوج کار خط ظل اللهی در باب امر بیان مکرر خطاب با ابراهیم اعرض غرض بدان نازل شده بود شنیدند
که کلام الحضرت آیات و ما ینطق عن الهوی است تنجیز کرد بعضی از دولتخواهان مغرور در سر عنان توسن طمع
غیور سپاه منصور صلابت دشتن از روز سه روز مامور شده در سمت کوه سنگین با کوکبه رنگین رایت حرب

افواج اوزبکیه بسر مقاتله برده اسبه در اثنای گیر و دار باقی خان بسر کوچه تعلیمان پیاده بود جمعی از تفنگچیان از سپاه کان نو بهار

در سر جنگ تعیین نموده بود اند دست و لعه روی برتافتند ابراهیم خان چند نفر از سرانجمه بود ایشان را از راه کرمکرد اند

تفنگچیان از دست پیشگاه شیروان بر هم بوده حرکت او را محمول بر فرار دانسته سر رشته جنگ را از کف داده منهزم گشتند

سر ضبط عنان خود داری نکرده روی بهزیمت نهادند و حرکت میکردند و در این روز سوار بسیاری از کسانی که هستی سپاه که گرفته بود جمعی از

سپاه کان سر خود برداشته خواه ناخواه انداخته در عقب مرگ خود پسندیده بودند ابراهیم خان نیز بمشهد مقدس تحصن

جست و این واقعه در سیزدهم محرم سنه ۱۱۴۴ در سمت صحرای علمدشت در زیر دیوار مشهد مقدس اتفاق افتاد بعد از ظهور

این سانحه صورت گرفته حضرت ابراهیم خان از خجالت عرض ننمود شاهزاده رضاقلی میرزا این مراتب را بتوسط چاپار

معروض حضور عدالت ظهور کامکار نمود چون حضرت شاه طهماسب که بر زبان جاری ساخته بود موافق عهدنامه انجام امور عراق و

آذربایجان بر ذمه اولیای دولت قاهره بود و جناب نادری را مملکت علیحده است و کار آن کشور ایشان را احتیاج نبود لهذا آن حضرت

نادری را هرچند بر اتمام تنبیه سرکشان رفت عهدنامه را ملزم دانسته بتدبیر تدمیر ایشان مصمم گشته مصحوب

چاپار سریع السیر شاهزاده را اعلام نمودند که در حصار استوار قلعه داری نشسته مدتی از اطمینان دل خاطر جمع در میدان

ثبات و قرار در راه ندهند که عنقریب بیرق دولت کارپرداران نصرت شعار چون کوکب صبح گیتی فروز از افق جهد و ماه شب روز را

مرحله پیما گشته بر سر خصم تیره روزگار میرسیم تا ستمی نگرفت اورا همانا که در خطاب سرداری آذربایجان سر بلند

و جمع سپاه آن سامان را بجا برده و در قلعه تبریز مانده صد هزار تومان متجاوز بود غنائم و امر و الاصدار گردیده جمعی از اولیا

افشار و مقدم و ترکمان را کوچانیده در تبریز سکنی بخشید و جمعی از خراسان با جمعی ارباب ریشه از سلک ملازمت انسلاک داده حکومت

هر از ولایت ابراهیم بیک نیز برای الحکم کارداران تعویض و مقرر فرمودند و ولایات را متعلق بحضرت شاه طهماسب دانسته در

خدمت گذاری سپاه آن بلکه آن حاصل کوشیده در این سفر فرخنده اثر اعلانی که از فارس و عراق و آذربایجان

اسب و الاغ خرجی دلو کوچانیده بممالک خراسان فرستاده بودند عدت ایشان پنجاه و شصت هزار جانوار

میرسید از آنجمله دوازده هزار جانوار از افشار و از جمله قشار به هزار جانوار قرقلو ملحق نمودند که آن ایل بالفعلت

دانسته

داشتند چون سیاب و کوکلان بعضی در ذکر یافت یورت قدیم آنحضرت و مسکن طایفهٔ قرقلو و جمعی از الطایفه بامر والا بود جده

در ارض اقدس سکنی اختیار کرده بودند عوض ایشان را از قرقلوی جدیدی در سیاب و تتمه قاریه را در کلات مأوی دادند

و چهل پنجاه هزار خانوار دیگر ترکمانیه و اکراد و بختیاری و سایر ایلات متفرقه و طوایف مختلفه بودند بدستور آنها را

تدارک دیده در باقی ممالک خراسان متوطن و مسکن و مکان ییلاق بجهة هر یک معین ساختند

بعد از قبض و بسط امور و بست و گشاد کار زرنگ و دره و نیه و اغروق را

گذاشته یکه تاز عرصهٔ دغا بجانب خراسان ایلغار میشی که بدون مکث در زرنگ و الیه و قرل اوزکن نشسته در انجا

چاپاری از ارض اقدس دلالو خبر رسانیده که بعد از واقعهٔ اشرف خان افاغنه که بوده حال مرتکب این کار پامال

شده از بیم آتش شمشیر بیدرونی این حرکت شدیدیم دسته این راه بیرون میکنند پس شرارت انگیزی شرارت حق از

نهاد درای و مزارع و خرمنهای توابع شهر را در ده نوعی نایره بیداد افروخته شده نزدیک بود از شراره آتش این شور

و شر خرمن ماه و دو هفته در انبار کاهکشان و خرمنهٔ پروین در مزرع سبز چرخ برین در گیرد لهذا جهت سیر دیگر در زر

حوالهٔ ارض اقدس گشته مرتع و مزارع را علوفهٔ شمشیر ابدار ساختند بعد از اظهار کمال پیش دستی رو آ

هرات شدند آنحضرت از استماع این خبر که ایلغار که در شانزدهم ماه صفر وارد و قرودین و آنچه قشون عراقی و فرق مختلف بود

سلطان حسن بانی نهکار راجع که مصحوب محمدخان ترکمان بخدمت شاه طهماسب فرستاده در دایره امر و نهی آن دولت

والا بود سرکار ردار سر خط عبودیت گذارند و در اینحین خبر رسید که ابراهیم پاشا محمد آقا نامی را از جانب سلطان احمد

خان پادشاه والاجاه روم برسم سفارت بطلب صلح روانه خدمت والا نموده مقصود او اینکه باین تقریب

اوضاع و احوال اعلیحضرت نادری را ملاحظه و از روی حال حضرتش مطلع شود امر والا بعز نفاذ پیوست

که محمد آقا را بعد از ورود تبریز روانهٔ خراسان نمایند و نیز سرکردهٔ افاغنه از خراسان با سرداری دیدجرمن از در استیمال

در آمده شفاعت سنجی سلطان افغان که در ایام استیلای اشرف حاکم یزد بود بعد از استیصال او روی

بآستان جاه و جلال آورده بجهة پابوس سعادت قرین گشتند و سه روز از آنکه آن نهضت آیات مقرر

کوکبه عزم کوکلان گشته از راه جاجرم و الیعاد و بلکه و چون ترکمانیه یموت ساکن دشت قبچاق همیشه طریق تمرد و نفاق مسلوک و
ترکمانیه کوکلان نیز همه در جاده گمراهی بوده یکی داشتند در تقدیم خدمت و دلبستگی در زمان همدان به نحوی که سبق تحریر یافت رسم
فرمانبری مسلوک میداشتند از منزل مزبور بتجدید منازل گشته چهار هزار نفر از دلیران نصرت نشان در راه بسطام و موکب
جهانگشا از سمت مازندران بتعجیل اعلام ظفر فرجام متوجه شده در روز پنجشنبه هفدهم ربیع الثانی موکب والا از بیرون
میدان چهار فرسخی استرآباد بر سر سمت دشت نشان از دو جهت گمراهان بر سر کوکلان جادل اندازنده تا جمیع آن طایفه در
یکی روز اتفاق افتاده انجا است خبر بکسی نتوانند رسانید پس کوکبه ظفر اثر صبح روز مزبور از آب اترک عبور
و مکان مشهور بصادق ارکان عقاب نشین شکار لولی منصور خیمه در ... هجوم آن طایفه متوسط ترکمانان
اعرجه در میان کالدر باشکی شدند از توجه رایات اقبال آگاهی یافته بسمت جنوه و جماعت کوکلان
نیز نظر فی الادراع و سمنان فرار نموده ندیس معاودت باشترابا که فرایض جطاع موکده بعدم سرحد
خراسان نوشته شده راه عادت را با عموم ترکمانیه مقطوع و ایشان را از گذرات علوفه و غیره ممنوع ساختند
غره ماه ربیع الثانی از آب گذشته از کنار دشت و صحرا با وسمنقان روانه خراسان و در محل قراباغ
اعمال کرایلی جمعی از ریش سفیدان کوکلان از در عجز درآمده و اظهار خدمت و الا مستدعی عفو تقصیر و متعهد ادای
ذخیره مالی گشتند مسئول آن طایفه قرین قبول و فرمان عالی نافذ شد که مقادیر ذخیره را متعاقب روانه
خراسان نمایند پس عساکر ظفر قرین بلا دفع دفع مرخص شده روانه اوطان خود گشته در بیستم ذیالقعده سفر
هرات در ارض اقدس حاضر باشند و در ان مکان از جانب الله یارخان افغان در ارض اقدس عرض نمود
عریضه مشعر بر التماس عفو تقصیر ابراهیم خان بدربار مرحمت نشان رسیده جواب او بر نهج از
مجلس اصدار یافت که علی الله یارخان بداند که شرحی در باب اخوی ابراهیم خان عرض نموده بود چون
مشار الیه از بطالی خود شرمنده و از وقوع شکست که قضای آسمانی بود شکسته دل و سرافکنده است هم
بعد بر ان ظلم او را انبار از دو سر مساوی و حکمت زده کی خویش که ارباب حمیت را عذابی بدتر از آن نیست

واگذارد

و اکنون انوار العالی چنانکه مهتر بجنگ آمده بود اطلسان را هم بیگ را در معارک جنگ کشتی و دشمن تقدیم کار در کار اما
بعد از آنکه چهره شاهد فتح از پس پرده غیب جلوه ظهور کند موجب ملال الطاف آنحضرت با قبض و بسط جهان معنی کاری در تقدیرات
الهی انتساب ندارند و بخواهد بود بنا بمضمون کریمه ک کشش ابواب فتح منوط بمقالید
تأییدات ایزد داور کشته بروز بازار سر پنجه تیغ شده با وصف ایمعنی اتاه فی الجمله از غیرت بکره دارنده تیر و سنان
اعدای سیه سپار بند اما لطف پروردگاری نیرو چالاکی کلک امکان دارا قرآن در سینه مانند و تیغ تیز در دشمن کف تسلیم می نهند
و بجوکان عصای پدر و برادر در میدان کوی حرف شدر کشنده تیر از تیغ قاتل و روی دشمن را تخته از زهر هلاهل
مینمایند و معاد انکه ارو زخم تیغ کین نام کینه می کاش کره عرق انفعال میست ارصد و چنین امری
مدام الملک در گنج مخالفت و گرفتار قید ملال بقیه ممات ایام حیات رایج می شمارند چنانکه از ظهور الشمس ای
سپهدار از روی لطف مهر بیدار انکه از معرکه سپهر تیغ کشیده رو بهزیمت میکند او ارز بیک زدن سر پای خود میرود
و همو وقت رایات جهانگشای از مرکز نقطه نصف النهار منحرف می شود از فرط پرمسازی القاب عمر جهور را دین
روال می بیند هر چند به سایر مواضع مذکوره ملامت برشد والیه والدوی آید جهاد از دشمن شکست ماقه و ممولا
کف جز اشیع را اینهمه سرکشی از خود رو با ماحقه و از تیغ تیر رو ماقه و شکفتن سخن در بیت او وصف انکه مکرر از
جانب ما در باب جنگ رو برو ممنوع و از اوج سما خاطر الهام مآثر خطاب اورا
ممنوع شده بود بنا بر خلاف مأمول مصدر اینگونه جبلی و فضول گشته با ینت بر مضمونی دلیل عقل طریق مصلحت
بوده از راه رضای خاطر ما بر وفق ارشاد جوید در بهر صورت سالک منهج لصدالامرین و تابع
گشته طعن تو بیخ بلا سزاوار و شایسته بخشی و آزار میان جان حسن العالی در مقام شفاعت و التماس در آمده بود
حسب المسئول العالی امید عفو ربان قلم بلا از ارزدل کوتاه و بجان تو بیخات سابقه اولا مولو استنا تا ختیم
حین حضرت باری منازل
نصرت مراحل ایالت اقبال و ماه جهانتاب برسم الوار و شکرمی بهم بیوند و در آخر ماه ربیع الثانی صبحگاهان

تاجدار اقلیم چهارم و سپهر آرای این بلند طارم از زمین جانب غرب انصراف یافته از دروازهٔ ارک قدم بشهر نهاد

حصار سپهر کردار شد خسرو ملک ستان در سلطنت بهرامی و در عشرت خسروی والعارض فیض مدار و در عمارت جنت نزهت

چهار باغ مانند روح در قالب عنصری قرار گرفته شد چون در آن اوقات حادثهٔ شکست بدلهای اهل آنجا را روی داده بود

نوکان هنوز ماتم کشتگان خویش را بار سینه ریش مضراب ناخن جگر زن دل از جور افغان نغمه بانه و افغان در سینه

روی خاک خروشی گیتی بود و دل چو چکان نطاق ... دل از استخوان سینه چنگ ... نغمهٔ ارغنون الهای داغ طرح

چراغان میریخت و نالهٔ گروهی که ... از شور جگر آتشین بار بر بهار رحمی نکهت نمیدید و همیشه راه آشنایان بر

بستان میرفت و گل عالی لشکر ریاستان در هر طرف از آتش غم خروشی بر میکشید صدای کوس و نقاره را

سور و سرور نبود از آنجا غیرت ... در آن ... در روز و رهروان اهل شهر را از نو جوش نقاره شاهانه و این هندی چراغان

ممنوع ساحت بهجت آبادی توهمات بعد ادراک دیده جهانگیری و طنطنه و رهرو را سامع حسرت و ... دشمن رسانیدند بود

بعد از سه روز هم سفر لشکر از پنج راه اساس گزین شدند بتخت ملاحظه و بیان قصبات ... و ایلات آن

فارس و عراق و آذربایجان بنجه باسبان قد ... بود بیرد خسته و جمعی از جوانان نامی ... بر اسم ملازمت

منتخب ساخته فارسیان فیروزیت پیشه و چابکسواران ... اند بسیار ... تعلیم فنون سپاهیگری ... اشتغال داشته

آئینی و ترک ... چشم خوبان ... دلاویز درباری و ... صحرا گذارنده عنان دلیران ... کمان ... زور آوران

و شیر دلان ... ملک ... و قیقاج انداز گردید بمشق و تعلیم ... در اندک روز ... عادی

بلی در جوکاری ... رسیده از ... و ... شده اند اگر از کار ... روی ... در میدان شد

سنان سنگ را ... سهم ... گفتن و چون سفر هرات در خاطر اقدس تصمیم داشت ... خان ابدالی

تا انزمان در ارض اقدس مهمان و ... خراسان ... مستعد ... درین ... در کار ... توقف و

مشغول ... افغانیه ... در سر راه هرات ... ملازمت ... و ... نقود و ... و

خلاع فاخره و خنجر مرصع و عطایای خاص ... مرخص ... ساخته ... بانعام ... کلاه

بیان لشکر

نبیت شده بود و اول یکمان کوکلان در قراباغ کرایلی آمده اظهار ایلی و تعهد پیشکش نموده بود جانوار برسم

نوزعه بال اوتلعه در مشهد مقدس پیشکش نموده بودند و چون در انجام این امر تا حدی بظهور رسید حسب الاحتیاط امرا و الا

صادر شد که تنبیه ایشان باستعجال ببهانه سفر هرات آمده در سبزوار توقف و منتظر صدور فرمان باشند و چون

در دوازدهم شهر جمادی الاخری حلیت باعلی از خاصان جریده بسان نعرهٔ تیر الطالعه روانه و مقارن ورود موکب

والا بخبوشان ترکمانیه سرنیاک فرمان واله گشته حضرت باری عطوفت نشان بارض اقدس معاودت نموده احکام

جانبازی معهود بار بارض اقدس اوتلعه سکنی داده متعهد گشته جمعی از جوانان سپاهی ایل مزبور بلازم رکاب هرات

حاضر سازند و چون نتیجه مذکور حضرت شاه طهماسب دره صدف سلطنت و شهربانو فاطمه سلطان بیگم خواهر ...

... ملیحه از ازدواج عناصر و اجرام و مهین فرزند مادر ... شاهزاده ... رضا ... میرزا ...

بود در ... کوکبه مقدس بیت الشرف ارض اقدس تحویل نمود از تمام مطالعه ... امرا و حکام

سران ... حضرت در ... عظمای حشام انجم احتشام در بزم ارم نظم سور و محفل جشن و سرور حاضر ... گل کار

کذاران بدیع طراز و ... صنایع سردار در مقام فرمان ... دولت ... بازنده ...

روزی عمارات چهار باغ را نمونه هشت بهشت و آیین بندی و طرح چراغان رشک چرخ مینو سرشت

ساختند در روز جمعه ... شهر رجب المرجب در حین ... حضرت ... ازک طاوس ...

غبار ... افزایی حجله عروس ... خداوند ... و قمر کدخدای خانه و زهره زهرا سرود

سرای خنک و خانه مجلس طرب ... هزاران فرو زیب و زینت یافته هزار دست خلعت گران بها در آن

روز سرکردگان سپاه و امیران بارگاه و بندگان دربار و چاکران جان سپار از جامه خانه نوازش

عنایت گشته بر دوش هر یک مانند کوه آراسته خلاع خارای ... شاخ گل ... پوشش ...

... دار رنگین ... عرصه ... بساط نشاط آراستند و شمع چراغان فلک ... سرود رقص

برخواستند تا که ... این ... جشن و چراغان و آیین بندی بود ... عموم خلایق ... گوناگون لذات

اندوز انواع کامیابی و خرسندی گشته این معنی را از مغتنمات ایام دلگشای خیال شهور و اعوام ساخته شد و
در شب جمعه هفدهم ماه مزبور قران سعدین و اتصال نیرین واقع شده بنای عمارات دلنشین از پرتو وجود
مسعود این دو اختر برج سعادت رشک بیت الشرف آفتاب گردیده

و بعد از انجام کار طوی بر رسم سیر و شکار رجوع به ابیورد و کلات همت گماشتند اصلاح احوال تبعه و رعیت محتاج مرحمت
گشته فرق اهالی آن سلسله اندیار را به چتر گستری دیدار فایض الانوار بلند گشتند و چون ترکمانیه خوارزم اکثر اوقات
آمده در اطراف آن جاهای معموره سرحدات ابیورد و دشت دورت خیانت به نوحی آن در درون ابیورد داخله

دست لطف و الی صفحات ارض سکنه بود اگرچه ابراهیم رستم خان بموجب حکم والا جمعیت موفور درین باب متوقف تنبیه طایفه

مامور بود آنحضرت عزم بلند همت آسمان بپیوند انحضرت هر کس توابع ایلات از کسی شده و سرکار را بامید برادر و حاکم

نموده ظهیرالدوله سالار با پیوند حصار و در روز بیستم ماه شعبان بعض از قدری یا جانشان را الغار و چلی بیج فتح را

درین روزی فتح در محال رخ طهران سرحد اندک گروه رسیده به حال ایشان عرصه شمشیر و عورات

ایشان اسیر گشته نهب اموال و اسیر و احراق بوریت مساکن الطایفه برفقه الحمل بعمل آمد و ابراهیم حاجی

نیز از جانب مامور تنبیه حکمانه سکنه سرکش گشته الطایفه سرکش یاد بستاری سعدالسلطان مجلس و فلان کوزار نوال

کامل بخشیده روز تقویه بنی ارض اقدس بهار بقاصور نگارش یافت حسین علی و جلی تقویه رایات

منصوره بجانب اربابان اجاغه بمراتب با بنی دولت والاعهد شده کی بسته بود بتحریص نجف قلی کهنه بسته

جسته فساد ملیمو در بنوقف حضرت سرکوب جاهلی بی بنیاد ارعاب الکهن دلها می رنسوبک کهنه الفقار

خان کس بو حسین در ساله بمقام   از در استمداد بود و تا را آینه بیزار گرده امنوه بوم

اعانت اولیا و الوالی بعد از شده بشاید بسیاری یکدیگر از دم تیغ تیمور طالع فولاد شکر خدا بوجب سرور جوهر

ازان بعید بود تصور در عالم وهم حالک لکن قلوب اعادی راحت بوادی نجات کشیده بجای که راه بر

سیلاب خس گذر بر افشاند بند بعد از ورود با سفرا مشتاق اتفاق از طرفین صورت استحکام

یافته حسین استخلاص اسرای محمود بلاد رتبه اعتذار رشته عریضه استکانت آمیز مشعر بر استدعای خصت اولاد

و متعلقان محمود نگاشته کلک نیاز مندی رشته مصحوب ملا زعفران معتمد خود و اسحق سلطان ناصری حاکم

سابق یزد از جمله ارادگرده های عفو خدیوانه بود ارسال حضرت والا نموده مسئول او درجه قبول یافته

تمامی اسرای ادراکه ذکور و اناث تا چهارده نفر بودند تسلیم فرستاده کلک مزبور که ایشان را با سبیل آرام

و حصول کام باز گردانیده حسین نیز ده نفر مخدرات سرادق سلطنت صفویه را که در شبستان اسارت

حجاب استتار داشت با ملا زعفران و اسحق روانه درگاه سپهر رواق ساخته صرفه در جنگ و صلاح

ازیکش دریک بدیده ازفراه عازم قندهار گردیده اما با وصف مشاهده این نوع لطف و فتوت بایست

مراسم الطیبات سر از ربقه صداقت پیچیده با فساد باطن ظاهر گشته پنج هزار نفر از عسکر البرز کرده کاسه اسید دل

باعانت الله الهراة فرستاد حضرت باری بعد از وصول این خبر معتمدی تعیین گشته این خبر از برج عفاف سالار از

همان عرض راه با جماعه سرداران عراز با صعوبت روانی گشته بجرم سرای خائنی رسیدند

روز چهارشنبه یازدهم ماه فرخنده فرجام صیام

نیر اعظم بعزم تسخیر شهر بند حمل رایت اعتلا افراشته بعزم کوکب شهرستان بسیج راه از برج حوت بری

در سراهای چهار بیرون روانه باغ و گلزار گشته از قلاع قرار داشتند بجای مجلس دررسیده بهر عتاب جانب اطراف

چمن و فضای نمین بسیار از جوشش لاله و ریحان سراپرده های رنگین جدید و خیام گلگون برابر افراشتند دلاوران صف در

داو قافله شمناه و عزم بهار در رکاب تمام معسکر خدیو بهار در آمدند و انواع فاخته و قمری طرق بندگی حلقات

ربیع به گرفته سبزه شسته و خنجر و برگ نیزه و شمشیر برداشته چشمه سار از منبع زره در برد درخت

از شکوفه کلاه خود بر سر کشیده حضور اردو بهشت راه فتنه بر شمشیرکشان مستان بست و هجوم سپاه سپرگرد

دار بهار شاخ بیرق شان شاخساری را انگشت بر مهره خسروانه ترتیب یافته قامت دلیران از اسباب اصلاح

زرنگار بریک کشید جیب و دامان امان شان از زر سرخ و سفید مالامال و منجمن گشته بعد از انقضای جشن

و سرور روز یکشنبه یازدهم شهر سعادت فرجام با لشکر فیروزی و کوکبه ایلخانی از ارض فیض انتساب

منزل طرق نصف خیام زرین قباب گشته دلیران چند روزه از جو گوارای دشمن چمن دهان روزه دار

لب فرو بسته بودند امروز برای عید خون دشمن گشته از لذت چشیدن شمشیر کام حسته و بهادران تشنه

خون خصم تر چشم و نخوردند مال غنیمت گرسنه چشم بودند شمشیر کج را اشاره هلال شوال انگاشته

مهر روزه از گنجینه دهان رزم گشودند بعد از وصول موکب ظفر فرجام منزل بورکخان مجال جام

سنه و اعروق را در المکان گذاشته مراتب آداب سپاهگری برجاده رزم بسیری نمودن جرچی قراول ترتیب

مراد اول

و هراول تسویهٔ صفوف متعلای قزلباش لشکر محمد حشمت سیاره قول مقرر گردید و بیلچی هر قول سیاه قدم و عمود طرح
کمین از نیزه گذاران رامح قرین و تفنگچیان مریخ آئین و توپخانه و رعد غرش جلادت کار تعیین و بعد از وقفهٔ شش روزه
از ساوه رباط تومان افغانه و ولایت کوچ شده فوجی از مقدمة الجیش و گروهی از لشکر چمن طیش از رباط
مزبور چپاول المحال نیشی و تکیه‌ها و عورات اندخود تا حوالی المحال بمعرض نهب و یغما در آمد
قلعچی که در سر راه واقع بود بمجرد حرکت مفتاح ارادهٔ دلیران مفتوح و مقدمهٔ ظفر و فتوح گشت
در چهارم شوال مکان موسوم سنغره به فرسخی هرات مقر و معسکر نشان از زمین کمر و آهن جامان
فولاد لشکر که دیده و دیدهٔ خصم در رو چار آیینه که تاران ستیز جلادت نیشی جهت روی مرگ را معاینه
دیده بود از سه روز با فوجی از جنگ جویان نصرت طراز و فتنه جویان کینه پرداز در حوالی شهر رایت افراز
و در رزم ساز گشته ذوالفقار نیزه بازی از غلاف جلادت از غلاف برآمده از بروز دلاوری نصرت نشان
با وسعت حوصله با عرصهٔ تنگ مردانگی با غایت شهرها الطائفه هنگامه بازار عرصهٔ جنگ گشته حوالی شام
هر طرفی دست از ضرب و بار از مضمار طعن و ضرب کشیده بر گشتند سید ال علیجه با جمعی کثیر از سواره و پیاده بعزم
شبیخون شهر لشکر راه بارو و همایین پیوسته بود جاله مقصود ساخته از میان ایلچی ساده دنباله رو لشکر ظفر
اثر گردیده چون بحر خروش را از پرده داری ظلمت لیل و تهاجم کوکب لشکر وصل دیده شتابان گشته
در حینی که قحبان جمعی و نواصیان کمیونی نهیب دست از ضبط صفوف نظم و ترتیب تفنگ باز
داشته اکثری در مضمار اجل شش بالش گزیدن و جمعی هنوز در خانهٔ زین بوده اند اکثر ده دفعتاً در کنار ارچ
بصدای شلنگ تفنگ حلقه کوب در جنگ شده از اتفاقات برجی در سر شهر محکم و الا احداث یافته
بود آنحضرت بعد از وصول بارو سپهر کوکبه با سطوت بهرامی و صولت ضرغامی بر آن برج تفرج ارک
بان برج بلند پایه برآمده بوجه صلابت نمود از آن موضع برج آسان شده بودند مقارن آن از غنچه
نیزه از میان نهر با قبتهای سوراخ بامند چلیپ تحرم از رخنه گشته ظاهر شده جمعی از ارکان احاطهٔ برج

که آغاز خیره سری نکنند چند توپ شیر هیکل از رهگذر شیر فلک در برج سپهر از مهابت جوش آب حیات بعد از غازیان

نصرت پیکر هر از ایشان در خدمت موقف حاضر بودند به دفعه پرده چشم از بوارق تیغ و نهیب توپ برج خاک ایرج

آتشین منقلب ساختند و ایران خصم افکن و بهادران قلب شکن شیر از معسکر ظفر اثر پیاده و دست بشمشیر یازان تیره

روزان در او تجنه ازجمیع تیغ آبدار آب بر آتش فتنه ریختند جمعی از ایشان از سر منزل هستی به در رسانیدند

روز دیگر طرفین مستعد قتال و مهیای جدال گشته رایات ظفر با شوکت و فیروزی بجانب تخته سعر قد سرافرازی حرکت

و غیور پای و کمیتش ولوله و چرخ دوش در خم چرخ آبنوسی انداخت سواره و پیاده فعال متعقب حسته برای ساز جنگ

مانند زیر دم نغمه در نشیب و فراز کوه تخته سعر قرار گرفته شدند آنحضرت با گروهی از نهنگمان کیوان شکوه متوجه

سر کوه گشته جنگ در پیوستند بعد از آنکه از آب جوشکوه خون اعدا طغیان بایره حرب و شعلهای شرر

شرارت شده جانبین آهنگ مرحمت نکنند و نوبت دیگر هر اصناف و میمنه جنود شقاف بعد طرفین عزم

مصاف کنند چرخ آتش طلب نفشه انگیزی سبقت گرفته شده طرح شورش انداخته ابر پلنگ بغریدن آمد

و رعد کوس حرب غرو کوف و برق با تش افروزی بایره شرارت از جانب جست ایران گلوله فرو ریخت

و باران اعدا از تیره باران تفنگ سهام مقصود از ایشان برنشان نمانده جانبین تا بد تر آمده تشنه کام ظفر

مقام خویش باز گشتند بعد از چند روز افاغنه ذوالفقار همیشه به خوی سری در زیر پا و دوش جلادت را

بار سما و اشتند خود را در شکنای زنو دیده برتر نیکوشن جامه جان بر تن در اند و عهد پیمان بیلا موکد با عمان ساختند

مهمد نکوبندیم از این دفعه تا رمقی در بدن دارند نگشتن و کوشش بردارند روز دیگر به شام شنه درون برج

سپاه ثواقب کواکب سلاز زنگ ظلمت سنجاو تیغ خود شدند رای گیتی ستای صبح صیقل جنت ذوالفقار نظر

در شنه با گروه افغان بجدال و بکمک بهات محموعی بیرون آمده قوه ساقبلا از نزدیک معسکر

ظفرنشان بیوقف در المکان نو قف نکند هر روزه از انجا متکفا از بی جدال شونه از این طرف نیز

خدیو کشور سروری با فر فیروزی صف آرای عرصه دلاوری گشته اولاالعکمیان با چه از هر جانب در کید

دلاور رهی

زانو برین و بهبود حلاوت شهد عزیمت زدند مانند سیاه ساعت از بیم قطره تیر و برق اجل صاعقه انگیز بود
همگی از دلاوران از زخمهای پهلو شکاف پهلوتهی نمیکردند تا اینکه الهی یار ثبات دشمن از پیش رفته
پس پشت بمقام ... بظهور پیوست آنگاه یکه تازان عرصه دغا جلو
از قلب الطاعه دغا حمله ور گشته جمعی کثیر از افغان عرصه تیغ بیدریغ ساختند و بقیه راه هزیمت طریق فرار وجدال
گشته توپخانه و نقاره خانه ایشان بدست آمده و بدست ظفر روز افزون نصرت آمده و مظفر که
فیروز گشته هر روزه دلیران نمودند و همچنان
با ... عزیمت را بجدال اطراف ترکمان شده در سیصد نفر
از کو... سعی سابقه امورات بحفظ کتاب بدر آوردند و جماعت هر روزه از قلعه برآمده
لیث بحصار رغا رزم سازی گشته از جانب والا ... همگی بجد تنگ ... جلوه دلیر ... و بنوک
سنان سرافرازی سپهسالار میشدند روزی بمکیدند ... خطی دلیران چون خطوط اشعه مهر تابان سری از
پیشگاه فلک ... چاه نمیکندند ... بصورت ... مانند حامل الرأس الغول ...
نیمه ... سرکشی بنظر ... از جمله وقایع ایام توقف اینکه اسد یارخان ... از ارض
اقدس روانه مارو چاق شده بود در منزل مزبور جمعی از اوزبکیه باعیسی ... مارو چاق فراهم آورده بار ...
... و همچنین محمد سلطان مروی از منزل مذکور با سه هزار نفر از لشکر خود بتاخت
توابع فراه مأمور گشته بعد از ورود بانجا با مصطفی نام ابدالی حاکم قلعه خاش جنگ نموده حاکم مزبور را با
جمعی از اوغانه مقتول و پسر او را با گرفت ... الصفا حضور والا و قلعجات خاش ... را بحوزه
تصرف در آورد ... همت ... مقصود ... اطراف ... هرات محصور ... منصور ... درست
... ده هزار نفر از سپاه نصرت ... گردی کارآگاهان رزم دیده با توپخانه و اسباب
سپهداری بحراست لشکر ... مأمور ... آب هر برد طغیان ... زنده جان ...

حاجی آقا کور که اشرف نسبت بسر جا بانواب بود عازم بی بالا گشته هنگام ظهر به محل موسوم به بوموئی نزول اردوی
نصرت نشان گردید افواج قاهره از چند سمت راه بر گشیر دیده افغان گشته بتصور ضیاء و عمال لشکر ظفر اثر که
دلیران از قلعه بر آمده پشت پای دیوار است و ریشه سماه چهار حصار جابجا بود امان جنگ شدند حضرت ظل الهی شتافتن
چنین روزی بود ذی القعده سرو بر باید رمح و مغفر حفظ الهی آراسته بر مرکب گردون خرام سوار و جهت
کارزار گشته تفنگچیان بهادر توپخانه را با قول های بیرون از پیش رو بمقابله افغان فرستاده اند لطایفه را مشغول
جنگ ساختند خصم لشکر با فوجی از دلاوران از در روبهادران غضنفر فر نصرت نیکو اسیر خود را از لشکر
و با برق سیف سنان خرمن عمر جنگ تیر را توده گشتند جمعی شدند از پشت سر انگیزه در آمده با این قسم
دلیران حاصل در ظرف ثابل راه گریز را حاصل شدند از یکی بند دهان آتشبار توپ تفنگ از دم تفنگ پیشه
زمانه مشتعل رخت و از کمیت رمح و سنان زبان طعن دراز
کعبه بحطاب بنوا اساس سر دوخت الطایفه حمن بتقهر خدای یکانه
از هر طرف حمو دلاور چهار سر پنجه بلا و گرفتار شده رضا دیدند اهنگ فرار که تیر شکار الحق تا آن زمان
از تعاقب افغان قلاده منع از گفتن داشتند نباره و الا سرار بسته خونخواری گشته از هر طرف جنگ
چنگال دریی بازنده گشتن و بستن و دریدن و شکستن برد اختند جمعی از آن طایفه را از دم شمشیر
آتشبار از سر گذشته بکفن رسیده و بعضی را در ورطه های عمیق آب بکفن رسیده از سر گذشت سه هزار نفر منجا
با جمعی از روسا در خاک و آب بسر ها فنا دلخوند و علم و نقاره خانه ایشان بدست آمد بس چند بود فلک
جناب مظفر و کامیاب بجانب منزل اعیان بازگشته اسب و سلاح مقتولین را بدلیران و نقد هستی
گرفت ایشان را بمالک آن عطا فرمودند و از حسن اتفاق آنکه جمعی از شغلی سیاست از سمت معسکر نصره
بخط بخط مقوره در انصراف رهو جاده بفرار اقدام داشتند از بیان تحوه بر فلک تیر قلم مر ستیناط
فرار الطایفه تحقه دار صفحه دشت سر زنش کار الفرقه نه روزگار رساله کلک قضا بخط غبار نوشته بود دربا بتهم

گردش روز

بگردش سر راه ایشان را از هر برود که گذشته دمانگیر روی جنگ سازند تا بالای حصار هرات مخالف بنادری اغاز که
بضراب ضرب شمشیر زخم زن جان بار بسکه عنصری ایشان گشتند روز دیگر چهره فروز جنگ خبر نشد خاوری با
کوکبه بینک اخضری آهنگ سر پل مقنطرات این روی نقام کرده عازم پل مالان گشته از چاشتگاه روز بقریه
ماکهان که در کنار پل واقع بود نصب خیام اقامت فرمود بحکم داور حرم سرچای متین بر اطراف اردوی ظفر
قرین سر بر سپهر برین کشیده هر یک از سران و سرداران لشکر در سمت حفر خندق و سور جلی بترتیب قلعه جهان
نوردی از عرصه خاک بنیاد نهادند و بفاصله ده یوم در هشتم ذی‌قعده بتحصن اللهوردی خان بالمشی بحکومت اوبه و شافلان
و غور و بیانات سربلندی داشت با سه هزار نفر بالمشی و اوبایقه و الوس عسکر فرود آمد و ازبکان چند بوبنده سرور
بهره ور گشت و از غرایب امور اینکه در همان ایام روزی حضرت کامگار طرف عصر از بنادری مراجعت فرموده بود در
میان خیمه ها این اسلحه ارجو کنده بعزم تفرج جانب شهر تکیه کنان بلندی که بحکم والا بنا شده بود بر آمده ایستاده بودند که ناگهان
افغان توپی انداخته شد که گلوله آتشین سقف چادر را شکافته در جای نشسته والا انداخته می‌شد در کنار فرش زمین آمده
بیک ارزش چشم نکاه کردند و اصلا ملتفت نگشتند همانا گذشتن این نوع خطرها از وقایع عجیبه بود که سردار حفظ ربانی و
قوت اقبال صاحبقرانی جلوه نمود و چون شمه‌ای رقم زده کلک بیان شد سمت غربی هرات که عبارت از
منزل نقره بیش مقر دلیران آهنین خاو جانب جنوب شهر که سرپل مالان باشد مضرب خیام فلک فرسا شده
طرف شرقی شهر خالی بود لهذا در چهارم ذی‌قعده فوجی از لشکر ظفر اثر را با توپخانه و تدارک شایان مامور ساختند که
از آب هریرود عبور و در محاذات قلعه گرج در جانب شرقی شهر پلی توقف اختیار نموده راه عبور و مرور بر
افاغنه مسدود سازند در روزی که مامورین جازم سمت شرقی بودند حضرت بنادری از مستقر جلال عساکر
عبری از سنگر نقره متوجه شهر گشته تا الطاغیه سمت شرقی مشایعت نمودند و مراجعت و مامورین از روی اطمینان
خاطر در مکان مقرر بمقام مقر برج و سنگر برای حفظ ابدان خویش نمودند معهذا اسیدال فوجی از افاغنه عجله و
ابدالی از در جلادت در آمده سر راه برایشان گرفته جنگی در پیوست دلیران میمنه و میسره و سرکردگان قلب

و طرح ایام توقف سبب دفع اقدام نکو اطاعت نگشت تا خشت قلعه سرو رنده بسیار بدست آوردند بعد از چند روز چون
محل توقف اردوی شرقه آن قلعه را بوسیله سرب همت و الا تسخیر المکان تعلق نیافته یکشنبه دوازدهم ذی الحجه با جمعی از خواص
عزیمت آن سمت نمود روز دیگر هنگام صبح که لشکر نجوم از معسکر فلک عزم کوچ و سلطان زرین کلاه مهر بارگاه
گیتی فروز از مشرق افق ظهور و خروج نمود اردوی همایون سالار اردو حرکت داده متوجه قریه ارده خان بلغر سنجی
شهر گشته چون غنچه بیباک یا رمانند خاشاک سر راه بر آتش تابناک گیرد بهیات مجموعی ارباب جماعت
در آمده که تا بلکه طرح تحکم والا بر ایشان ها خشیده ایشان را تا کوچه بند شهر تعاقب نموده جمعی را هلاک و جمعی را زنده دستگیر
جمعی را اسیر خم فتراک ساخته شتر و دواب بسیار بدست آوردند و لشکر نصرت نصیب با طالع و ترتیب
کمال از آتش و زینت با غنیمت کسب آمده قریه ارده خان را مقر و محضر عطف عنان مستقر ظفر
کردند و دیگر از وقایع متنوعه این ایام اینکه در شانزدهم ذی الحجه سه هزار نفر از دلاوران نصرت نشان ساحت میمنه گنجاب
من اعمال بلخ روانه و مامورین بر حسب فرمان این بلوچی را غارت و جمعی از اشرار او زنده به در آن سمت مظهر
آثار شرارت بودند عرصه تیغ تیز بران ساخته با اسیر موفور و غنایم نامحصور وارد معسکر منصور گشته سرکردگان
پیرایه بیشتر خلاع خورشید شعاع و بهره یاب انواع احسان و اصطناع شدند و هم در این اوان محمد مومن
بیک مروی چنانچه سابقا از دربار گردون مدار با حکم همایون نزد عبدالله خان حاکم بلوچستان رفته بود و او را از اطراف
بر سر قندهار بیاورد مراجعت و خبر کشته شدن عبدالله خان را بعرض والا رسانید

عبدالله خان بعد از وصول خطاب مستطاب جذبوتر با جناب مدعوت

لب ادب گشوده از انتاج تارک مباهات ساخت و بتدارک سفر قندهار بر سر دار حضرت و در
خلال این حال فیمابین او و خدایار خان عباسی حاکم سند مجادله واقع شده در اغاز اشتعال نوایر
حرب گلوله بر سر عبدالله خان خورده از پای در آمد بوجه حسن و سید و بر سردار ایشان این قصه آمده
روی از خوف که حرب بر تافته اند امیر محبت و اسرا اعیان و ولدان عبدالله خان عریضه مشعر بر سنوح این واقعه

نوشته مصحوب بنی عم خود رفاقت مومن بیک فرستاد از موقع اعلی نیز فرمان ایالت بلوچستان باسم امیر محبت

والد امیر عبدالله خان بصدور رقم ارادت رالیه هر یک از اولاد عبدالله خان برابا ایالت خلاع و اثواب نقد و

تنقدات بیشمار امیدوار گشتند بنحویکه تفصیل ایالت بیان شد

محمد سلطان مروی که از سنگه نقره سیاحت توابع مامور گشته بود بعد از قتل مصطفی و ضبط حاشیه ولکده در آنجا که توقف

داشت مابین الملک اماموردی بیک سارولیلو نایب کرمان با حاکم سیستان قبض کرمان و سیستان باتفاق محمد

سلطان مروی که در سنجه فراه مامور و متعرض مهر الدوله ابراهیم خان نیز تا قبض سرحدات خراسان از راه

طبس گیلکی عازم فراه گشته بعد از ورود بمرو … سرکردگان حسب الصلاح او بتقدیم این خدمت اقدام نمایند

و در حین آمدن اماموردی بیک جمعی از قشون اوبلوچ … شاره اندیشی سیاحت گرگ … دست حمی توابع قندهار

معاون گشته مامورین بقلعه بست مشغول و اهل قلعه را قتل و غارت کردند مقارن این جمعی از افاغنه غلجه از جا

حسین خان … کرد که پاروخان نام … در ایام استیلای افغان حاکم لار و بندر بود دفعه سر خاسته صید سلطان

کشته و مامورین با اسیر و غنیمت وافر برگشته با اماموردی بیک ملحق و در کاخ … گه سیاحت نواحی فراه

بود شدند اما مقارن ورود ابراهیم خان بحدود طبس خبر تقاعد ترکمانیه کوکلان از سفر خراسان و سایع علیه

رسیده ابراهیم خان بر وفق فرمان آمدن خود با مرقوف و عنان بعزم تنبیه ایشان معطوف ساخت

چون در حین توقف موکب همایون در ارض فیض تخمین اول یکساله کوکلان متعهد الغرض جمعی

ملازم گشته بودند در … اولین ملازمان مذکوره را بنحو تعهد سرانجام در ولایت خود بعد از ورود بحدود اسفراین

با عساکر بیشمار صغیر و کبیر انطایفه العاد نموده سرارت و دواب و اسباب رعایای المحال را غارت کرده

عنان برتافته بنابر وصول این خبر ابراهیم خان بمعاودت مامور و بعضی دیگر از لشکر نصرت اثر بسر

کردگی اسمعیل سلطان جزنه و علیقلی خان سارولیلو باعانت اماموردی بیک مامور گشته فرمان والا نفاذ

صادر است که اماموردی بیک با دو سرکردگان … که جلو جلادت را از جانب قلعه کشیده دارد

اماموردی بیک برخلاف حکم والا انتظام در روی سرکردگان نکشیده بطمع اظهار رشادت در بیست هشتم ذی الحجه

به ارتکاب سابق پیش نهاده نورای قشون فراه به نصف شیخ ایم رفت دلاور سنگر نزول و در روی ایشان سنگر

ده توپ عیسوی دان برادر ذوالفقار خان ابدالی در فراه بیهی با افاغنه فراه در جلال آشیانی کوه فراه روی سر راه بر ایشان

گرفته محمد سلطان با سرکرده تفنگچیان کرمانی در معرکه مقتول شدند و افاغنه جری گشته تا روز بیست و سیم نیز همین

معامله مستمر بوده روز بیست و سیم در اثنای گیر و دار سرکردگان جدید عساکری که از معسکر همایون مامور شده بودند سر رشته

جنگ رسیده و سپاه دلاور ثبات قدم به جا آورده طاقت و توان افغان گسسته ایشان را به شکست جمعی دلاور با صد

نفر از ایشان را قتیل و جمعی را زنده و دستگیر و بقیه به جانب فراه فرار کردند اماموردی بیک لب این خود کرده

به سنگر را تغییر داده به سوی حرام اوه سرکرده معتبر تعین رسیدند از نیات کرمان و سرکردگی لشکر مغول ...

سرکردگان و دلاوران در ابراز لمعه فتح به عنایات و نوازشات مشمول گشتند و بعد از ورود موکب

والا به منزل نادر آباد که ره ... او ملاحقه سعادت یافت به بیسم دربار به نیسان شده ایشان را الله وردی کی اسمعیل

خان ولد ابراهیم خان استاجلو با فوجی از افواج قاهره مامور به محاصره اسفزار و به فاصله چند روز جمعی از

گردی سردار سلطان قراچورلو به عزم دستبرد روانه ولایت مزبور گشته مامورین شب داخل قلعه جسر ان

در کمین کمین نشسته هنگام سپیده صبح جهان افروز معدودی جلوه گر میدان ظهور گشته افاغنه قلعه

نیز به سواد آن جمیع تفنگچی چشم به تحت سیاه تیغه بیباکانه از قلعه برآمدند صلابت برانگیختند از کمینگاه

بهرام کین از کمین کین درآمده تیغ در ایشان نهادند و سر و زنده بسیاری و جواب غنایم بی شماری به دست آورده

روز یکشنبه یازدهم محرم سنه ۱۱۴۲ ایاز افاغنه با ذوالفقار خان تجدید معاهده کرده با تیغ از ارباب

بابت در کنش و کوشش کوشیدند سر از دروب قلعه را مانند چشم بصیرت خود بسته با جمعیت تمام از راه

هر بر بو عبور و با فراولان آغاز شور و شور کردند حضرت بادی از فراز منظره برای تماشای فضای شهر و دشت

ترتیب یافته به لجو ساعات هر روزه مشغول نظاره بودند به دیده بینش دیده ادراک فهم این معامله کرده

تبدیل از انکه قراولان خبر رسانیدند بر موکب اقبال سواران فوج خونخوار عازم کارزار گشته فوجی را از جانب
شرقی بر سر ایشان تعیین و خود با جمعی از پیش روی الطایفه ابدالی خسته و سوزنده و موفور از ایشان بدست آمده
تنه از فرط اضطراب جمعی را باب نعره جمعی با نه زندگی را از دست شده و ذوالفقار نیز در رودخانه از اسب
غلطیده تیر دستی طالع بدر رفت اما اسب سواری او با زین و یراق بدست آمد و همچنین یکدفعه بر سر جمعی تنگ
زیاده بر سر بر ماکولات در قلعه هرات یا باب بلوه در طلب شد جمعی از الطایفه تنگ ارشاش سر را
بر تحصیل تنگ سنت کرج رفته بود بحکم والا فوجی رسته الطایفه تنگ گیر بر دو چشمه شمشیر زهر الکن بنجر لیورد
از جان شیرین است بر انگیخت و هر روزه دست قضا برین نهج از برد سیران چرخ شور چشم
تنگ بر چشم انگروه می بخت تا انکه زمان محاصره بچهار ماه امتداد یافت سیدال از جانب حسین
غلجه با فوجی بمعاونت ابدالی آمده بود چنین اکثر لشکریان در محاربات عرصه تیغ فنا و بقیه از فقدان
قوت گرفتار رنج غنا شدند در شب عید صفر جماعت مفرد از شهر برآمده با سپر دلاوری گریز نمودند افاغنه
حین بازگشت راست و اسباب بنگه را در دست دیدند چند نفر از روسای ابدالی را زنده با رخان
در خدمت عالیحضرت رسانیدن محمد بتوسط شفاعت او مستدعی سپردن کار هرات و متعهد الحاق خانواری
جمعی از روسای ابدالی گشتند هر چند همت عقاب بلند پرواز همت اعلیحضرت جز در قله قاف تسخیر ملک
ولید شرتشمن نمکرفت اما بنابر صلاح وقت و استمزاج کار الطایفه تخت ظاهر از در مسخت
کریمی و اماد در ساندند بعد از رجعت فرستادگان ایشان چنین ابراهیم خان نیز در همان روز از ارک
همالین روانه فراه گردید مضمون افاغنه ان شخص حسین با عانت ایشان می آمده باعث رفتن ابراهیم
خان شده لهذا از قول خود تکول کرده پیغام دادند افاغنه بطریق تحقیق انجبر کس روانه فراه کردند
بعد از وصول خبر بمقتضای وقت عمل خلاف این حرکت مروحه جنبان نائره غضب گشته
فرمان والا صادر شد که مقاطع این امر حواله شمشیر تیر است مین بعد افاغنه از آمدن ممنوع بعد در می لغت

و قلعه داری کوشیدند روز دیگر هم اهالی دیره روی برج انجم و کوکب سنگ هیمه بالا برده می فرود ریختند و اتفاقات
از دو کفش بعد از تیغ کشیدن سرداران صلح بنیاد او بخت از هیچ دروازه هرات از هر دروازه چند نفر از سران
ابدالی و الوار دیگر مع متعهد انجام امر مقرر و مستدعی صدور منشور امان و بیرون آمدند تفویض ایالت هرات
به الله یار خان شدند مدتی بار به این تمنا به مبالغه و ابرام گشته الله یار خان با ایالت سرافراز و فرمان همایون از بیرون
امضا رو و ایستادگی با سرکردگان در بیست و چهارم ماه مزبور روانه هرات شد و بعد از سه روز الله یار خان با پانصد
نفر از عظما به دروازه در و پل صاحب نام و آوازه و الوار دیگر ظفر پرور و پیشکشهای لایق معروض حضور شهنشاه
نظر رحمت و برطبق عرض التماس مقرر شد ذوالفقار خان با احمد خان برادرش مرخص به فره روانه
فره شده اقامت گزینند زاویه اعتزال باشند و الله یار خان نیز با سرکردگان رخصت انصراف به قلعه یافت
عصر روز دیگر آقا غنچه قلعه یار خان افغان افشار فرستاده عرض نمودند که همین که از نفر علیجه بند و ابدالی همراه می آمد از
موقف فرمان مرخص باشند ما دولت خواه علیجه سردار بندیم این حرف دروغ و سخن واهی عاری از فروغ
پای از لاف و حیله و ریو مسدود و پیغام دادند این جرأتی مطلبی بود که هرگز پسندیده راه خانه دیگر برای
آمده علیجه و ابدالی هرچه با یکدیگر ارتباط صوری و معنوی دارند اولا باهم اتفاق نموده پیشتر رفت سپاه در مورچه گاه
خود از پای نشیند الوقت در مجادله برود ...ستم کشند پس مقرر شد که سلاطین یار سعد حسینی ولی کشته
بهای نیزه و پیکان راه درآیند چند روز به انتظار بهار ساکاری در حدیقه ظفر جنگ لب تشنه کام مانده بود
از جوانب آتش خصم برافروختند الله یار خان با سرکردگان از شنیدن این خبر آشفته حال گشته بار دیگر
بنا نهادند که چه دو دشمن بناز آورده عهد الطاعه را ماند سمت ... تاتان افغان مستان عیسی ارباب
بنو عبد الغنی با بعضی از سرکردگان مامور به توقف از دیگر مملکت و الله یار خان رخصت معاودت یافت
در دهم ربیع الاول عریضه از جانب سرکردگان مامورین بنوار رسیده مبنی بر آنکه ذوالفقار خان
بعد از ورود به بنوار با سید آل از وقت فرار تا این زمان در آنجا توقف داشت آقا غنچه بنوار را کوچ نمودند

روانه فرموده حسب حکم اشرف از راه ولایت واضحه نفاق بود و نفس که بادکوبه را با شغل ارجاع کرده بودند در قلعه
حسب‌الامر یار خان قلعه سرکرده کان بهمدیگر پیوستند لکن بغاوت و هشت لشکر فرستاده قرستان کان
بازگشته خبر رسانیدند که اغاغنه یار خان سلطان احمد استاد که در مقام قلعه کش منتشر شدند عبد الغنی را
با بعضی از رؤسا از معسکر نصرت اثر بود نظر نمود ساخته باقی سرکرده کار را از جهت حمل مرکب بود
مانند مدد سپاه چاک افکنده و حکم خط سلطان برادر با ساز کاری کشیدند و یوسف مزبور چنین چاره
و در بر آمده بود حکم مضمون مانده و رخصت معاودت یافت

چمن اله یار بر سر داری حصانت حصار و سخت روی متانت دیوار کار خود را
در نفاق ... سر و کوه دست آمده حبل المتین ... پایدار ... به مرتبه برج
و استحکام دربندها پرداخت رنگ ... بالی ریخت و در سنه دهم ربیع الاول فوجی از اردوی کیوان بنیاد قلعه
در ... بسم قلعه ... انطاکیه از ... برج را ... شدند و محمد داد جمعی را
اطراف با غنیم ... که ایشان نیز بیارزند ... موسی و ایلکی با جمعی کامل از
حوالی ... با عنایت رفته ... با امر والا جمعی بتعاقب او مامور ... والا با فوجی
از بهادران جرار ... رفع خصم بی عزرائیل بودند عازم محل موسوم بجبرئیل ... و یان
بود اغاغنه نیز ... از قلعه بیرون آمده پیادگان ایشان از جانب کوه و سواران
از پشت دیوار ... عین شب آغاز جنگ کرده تا ... ستاره ... گلوله نموده روز
قیامت ... شعله ... سطح زمین را ... شام ... شد و ایشان را
خدنگ و فیروز روز ... بسیع بود ... صبحگاهان ... بر آمده در دربند
کادشیر ... صلابت کشیده فرار ... دست ... مانده پیاده
کمر ... بعرض رسید ... مامور بتعاقب بودند ... از قلعه ... سیف

لامع اختر نصرت دلیلان بر سر نازی است قاطع بسیاری از افاغنه سایه نشین دیوار عدم و با پنجهٔ فنا همدم شده

اند لهذا عطف عنان مستقر دولت فرمودند و سر یکدفعه حالت عرصه سپاه و شان ابر افراشته تیغ روئین

تن چمن چمن سیاوش رنگین. دمار خستگی زمین از ازدحام آنکه شکاف سنگین کردند و یکبار رحیم الله یار خان

در سمت گذران در جنب هر برجی با جوالهٔ و سرک قلعه استحکام ازین عرصه کارزار گشته کوکبه والا با

توپخانه مقابله پرداخت لذا با عساکر صفوف خصم آب بردوستی توپچیان آتشین دم گلهای آتشی دمبدم

میدمیدند و در لب آب رعد از دهان زنبورک بر بابه آتش تیر باران رسید بعضی از جادو را از دربار او

هیچ و شرای جان در تیغ از زخمهای کاری بشمار از خزانه تفنگ پیکند یکدیگر میشمردند و دلیران یکه تاز

حرف هستی اعدا را از روزنامه ایام بنیر از کشتیغ جانستان میستردند استحکام شام تا صولت قلعه دار

سپهر تهی مهر شکست طرفین عازم جا و مقام خویش گشتند و همچنین مکرر از کثرت سپه حیران در تحصیل

در راه تحصیل اجرت از خون لعین زخم سیف سنان از جان سیر میگشتند و با وصف آنکه هر طرف از کثرت

حصار سر بدر میکوفتند تیغ مغز شکاف دلیلان در سر زنش ایشان سر موئی کوتاهی ننموده بلند بهادران

کوتاهی در دلاوری نمیکنند بار از شدت جوع در دل شبها برآمده برای دانه بخوشه پروین درمی آویختند

و بطلب گاه گاه بخرمن کهکشان میرسیدند سیاره مات مهتاب میکشیدند دلشوق شیر بیاشیر

صبح چشم سفید میکردند لقمه گلوله از دهان توپ بیرون محبت بجان و دل لعنک میکردند و در عوض

ماکول نیشی و تیر و سنان را نوشجان تحفه زخمهای کاری میخوردند و روزی بیابان نیشی بعضی گاهان کمر رسید

اهیمن بیست و چهل نیزه سر معروض عرصه حضور میشدند و اسیر و مال و غنیمت زیاده از احصا عرصه خدمت

میگشت چنین که چو متعلقان الله یار خان در ماروچاق میبودند جمعی را با حکام با رعیت بمحاصره ارک

مامور ساخته مامورین ارک را متصرف و کسان او را بدست آوردند

در بیست و یکم ربیع الثانی تتارکی جمعی از افاغنه راهوای

بلند پروازی بسر افتاده بسمت کوه جان بال پرواز گشاده از حسن اتفاقات نیز جمعی از شاهبازان
اوج دشمن شکاری بقراولی آنسمت مأمور گشته بودند طرفین مانند شیشه و حجر و پنبه و شرر تلاقی یکدیگر شده
جمعی از آنگروه بمطموره عدم وطن و بقیه بسرانه حصاری در آن نواحی که ایلات بود تحصن جسته دلیران سر باحاطه اکناف آن
پرداخته بمکافات جنگ خبر ورود این قسم جهد با رکاب اقدس کام شهر گذاشته قهرمان جهان
از سر قهر و کین با دلاوران ظفر قرین متوجه آنجا گشته انه بار سر از قلعه بر آمده بعضی از نعلکیان گریز را بمدد
محصورین تعیین کرده الطایفه همه جا حسب بر دوش حرب باز از گوش با دوله جرد شیر رو با بمکان گذاشته
دریای لشکر فیروزی اثر بر محیط آن دیرانه بود بتحریک عصای موسوی ابخر بر انگشت اشاره والا بمدلول آیه
کمعه دلو تا الطایفه داخل حصار گشته بیاران خود پیوستند
پس آنحضرت سواران جرار و دلاوران نیزه گذار را چهار دسته نموده هر دسته را در سر راه ایشان بیک
سمتی و نعلکیان چالاک و زنبورکچیان بیباک را در محاذات قلعه باز داشتند افاغنه بعد از لحظه
درنگ از پشت قلعه مانند موج از پی یکدیگر روان و مانند سیل کوهسار عربده کنان بجانب قلعه
شتافتند که چون شیر بحر و شیر بیغوله اطراف ایشانرا فرو
گرفته و مجوایی بظهور آوردند جمعی کثیر از افغان عرضه تیغ فنا
گشته از سنان نیزه واز از سر ایشان گذشت و جمعی هم بقید اسیر گرفتار گشت روز دیگر
مجلسی مینو مثال آراسته عبدالغنی و باقی سران افغان را که در اردوی فلک نمای معلی بمحفل اقدس
بار داده هنوز آفتاب یک نیزه بلند نگشته بود که هزار و پانصد نیزه سر بر سر نیزه بلند گردید سرکردگان
مولو عطا دلغانی و روسای افغان سر بزیر افکنده خجلت و انفعال شدند
بعد از وقوع این فتح دلاویز در همان روز ظفر فرجام خبر رسید
که افاغنه قلعه را بتصرف کرده اسمعیل خان استاجلو را از استقرار مأمور باستحفاظ آنجا شده بود

با میرزا ابراهیم کلانتر مشهد که در آنوقت بحکومت غوریان سرافرازی داشت در رفقای ایشان
بقتل رسانیده   چون اکثر خانهای زیربابان او به در خفیه با افاغنه دمساز و در شرارت همراه بودند
اسمعیل خان با رفقا بتحقیق احوال ایشان و تنبیه این جماعت گمگشته مأمور گشته باعلام کلانتر او بدو هزار
نفر افغان لشکر کوکی شرم و اشرف سلطان و ایلزبان نام از هرات عازم او به وقت در خارج قلعه
کمین گاه صبحگاهان که دریچه افق بکلید مهر انور مفتوح دروازه قلعه گشاده شد افاغنه از کمینگاه بیرون آمده
قلعه را متصرف و اسمعیل خان و رفقای او را بقتل رسانیده چون قلعه متحصنین بدخیره وافر بود بنا را
بقلعه داری گذاشته پس حضرت ظل اللهی فوجی از ملازمان بمحاصره قلعه مزبور تعیین و چندی مابین مقاتله واقع
گشته شرم و ایلزبان با جمعی بقتل رسیدند و نیز در خلال این احوال خبر گرفتاری درویشعلی خان
با سرحد مجاورت افاغنه قندهار از جهه سنی درگاه آسمان جاه سر باز زده دلاورخان تایی با جمعی از
دلاوران خراسان بتنبیه او مأمور گشته مأمورین یورش بقلعه سر اراه مسکن او بوده تصرف
دلاور او دستگیر ساخته بدرگاه معلی ارسال و موی الیه در روز ورود در پیش سراپرده بوسه گاه
کرکسان بود بتیغ سیاست تسلیم نهاده رشته حیاتش را از تار رحلت گردن کشی بردوخت
در اوایل رجب الله یارخان شیخ الاسلام افاغنه سدابا
باستعفا تمامی که متعهد علیه او بود روانه دربار عصمت مدار ساخته تعهد نمود که هرگاه در قلعه او به سپاه
منصوره بتابع او و درازی معاف مباشند مرخص گردند بدون عذر و عدد جهت سپاهیان آستان آن
قدر خواهند از جانب آنحضرت نیز مسؤل او برای قبول وسایط مأمور بتوقف گشته فرمان
والا در باب رخصت کوچ اله یار و اطلاق محصورین او به عز صدور پیوست اله یار بعد از حصول
کام و نیل مرام نسبوده مردی را کنار نهاده رنجوه را هلاک ساخت و باز بسر سرکشی برکشیده
رایت مخالفت برافراخت و چهاردهم ماه مزبور رایات آنحضرت بانتصار بسمت کارگاه بقع

نگشت دلیلان عبور رسانیده مابین بحث فرمودند از غایت جهل و غرور او بقر
سنفر و کارگاه ملکوه جنگ شتافتند و جامه عمر بسیاری از افاغنه فتنه جو از چوب سار شمشیر امداد است شو
یافت و حمزه سلطان قوقلر ادرجی که ایالت هرات با الله یار تفویض شد برتبه وکالت اختیار
یافته و باتفاق الله یار بقلعه هرات شتافته رو از این استان یافت منت بمرده استکبار الله یار شده
بود در اثنای آن از حقوق عنایت خدیو کامکار گشته حسن محافظت یک دروازه از جانب الله یار
بطایفه قوقلر ادرجی محصورین بود متعهد گشت هرگاه از قبل او اغماض شود طایفه مزبوره دروازه را بروی
کماشتگان این دولت خواهند گشود و بطریق امتحان این ادعا در شب شنبه بیستم رجب امان قوقلرا
که از جمله اعاظم افغان و خندی بود قبل از این از الله یار رو گردانیده در ظل دار الامان جرأت آباد نشسته
بود از حضرت اقدس مستدعی تقدیم این امر گشته رو از آن الله یار در دست حمزه بدنگا ابید است
از در منع و جدال در آمده امان در اثنای محاربه بقتل رسید بعد از ظهور این واقعه حمزه نیز بحکم قهرمان قهر
تیغ قصاص امان از عقب امان شتافت پس در هر یک از اطراف شرقی و جنوبی و شمالی هرات نزدیک
بقلعه تارکی قلعه بلند اساس بنیاد نهاده از هر لشکری فوجی از بهادران را بقلعجات مزبوره مأمور
و مقرر فرمودند به شدت محاصره کار را بر قلعگیان تنگ و عذاب ایشان را منحصر بگلوله توپ
و تفنگ سازند بعد از چند روز الحاجت دیگر مفری بجز مقام اطاعت مفری ندیدند از باب استیمان
در آمده مستدعی رخصت الله یار و عبور اهالی و متعهد استدراک مافات شدند پس در غره
ماه مبارک صیام که شهاره ابروی هلال شمشیر دلیران از خون شامی فیروز بست و از نقاره حاجی
اقبال آوای برخاسته که فتح و فیروزی نوید بخش
او دیده کشش بالفال گشته لیقجیان کشلیان صلابت بطریق ضبط دروب و تخلیه قلعه و تاریخ طوایف
افغان هر یک از دروازه سمت خود کرده گروه افغان در آمدن کعبه نقجوای

رخت بخارج قلعه و قرای ییلاقی کشیدند

والیه یار ورقای او هم مشمول عطیه امان شده بودند با منشور عفو و بدرقه عنایت سالم و غانم روانه متعال
گردیدند و یلخی و جمیع کوچ های ترکمانیه هم دواب و ادوات سرانجام یافته از آنجا بخاک ارض اقدس
واصل و بعد از انتهای سر الحد سمنان مکان سکنی بجهه ایشان معین و از آنجا فوج فوج روانه خراسان شدند
و میرزا محمد سلطان حاکم جاجرم هم کیفیت احوال او را تقاریر کشته بود اعلام کرده بود بامال ابیارات سرافراز شدند و بخطاب
خانی بهره مند و در بعد هم ماه رمضان با حکام یافته و جنود نصرت قرین داخل قلعه گشته بساط تمکین گستردند

بنحوی که سابق صورت گرفته ارسی یافت ظهیرالدوله

ابراهیم خان بعد از مرحمت از طبس بتنبیه طایفه گوکلان مصمم گشته بعد از ورود بخوات الطایفه بار از
تحکم ایشان و فاتح ابواب استیمان شده جمعی را بایلی تعهد کرده بودند روانه دربار فلک مدار خاقان
ماروان مزبور رسیدند و سلخ مزبور را درگاه جهان پناه و مامور بعزاداری گشتند ابراهیم خان نیز بعد از انجام
امر و نظم مهمات سرحدات خراسان بموجب اشاره والا به سپاه امیر نموده بسرحدات والوار رهی گردیده و از
انجا روانه فراه گردیده در بیست و هم ربیع الاول بر سر قلعه فراه تحریک لوای نصرت انتها گردید و چون جمعی از
طایفه و بکشش نکاله از طایفه راه یافته و سرکرده طایفه با جمعی بمعرض فساد در آمد پس ابراهیم خان
بانشاه ... در مقام تنبیه بر آمده قریه موسومه بقمی را ... بتصرف ... و جمعی از دلیران خراسان
نیز با سیدگی کار و ... ضد او کامکی ضعف ایلی عرصه کار را تنگ ساختند ارکو ... مظهر
حتف القدم بود شده به قهر ... دارولوله ... بهادران ... از مدلول
بود قیامت هویدا گشت در یک ساعت هزار و چهار صد نفر سر در عرصه میدان
غلطان و کمین ... ستان گردیده و سرکردگان ... و سر باران ... خاص ... شدند و چون در
آن اثنا ... مذکور شده ... از جنس ... گرفته ... از جانب او جمعی با ... ایشان ... در ...

متوجه گرمسیرات این ولا در حوزه حصار حسین بودند مطمح نظر افغان اثر علیهم بود لهذا طهماسب بیک جلایر سرحدی
با تیپی از لشکر ظفر اثر را با فوجی روانه همراه ساخته شد هر گاه از آن جماعت فتنه‌ها را اثری ظاهر شود باتفاق ظهیرالدوله
بدفعه ایشان پرداخته والا از راه جاده نجم الدین رباط به ساحت قلعجات تبع رایت عزیمت افراخته بعد از روانه
شدن طهماسب بیک حسن محمد داکن حسین سلطانی الطرف را طاعت و اخلاص با پیشکش و سوغات
لایقه و الوه در بار ظفر حصار گردیدند امعا با علیه ضمیر معالی مآثر اقدس اقتضای آن گردید که طهماسب
بیک بمعاودت مأمور ساخته شد اما فراهیان بعد از آنکه همراه ایشان بلاد رمانده و روز جوش دیگر قشار و رطه
حیرت و آشفتگی دیدند از آمدن ایشان مأیوس گشته چند نفر از رؤسای فراه را برسم استدعا نزد حسین
فرستادند حسین نیز دو هزار نفر از جوانان با محمد خان ابدالی که از سیدال بمعاونت ایشان ارسال داشته
بود مقارن این اینه بار و الوه فراهیان استماع از فتح هرات آگاه شده بمظاهرت سیدال اطاعت این
دولت را در حوصله قبول امر محال دانسته آن جماعت علیه امکان ثم ام از آن طرف داخل قلعه و فراهیان نیز از این
طرف آغاز کوچ کرده با بعضی قلاع ریان کرموم منه ما رسیدند نصف شب این خبر با نهالقراولان
بعرض ظهیرالدوله رسیده فی الفور جمعی از سرداران عرصه با تعاقب ایشان شتافته سر و زنده بسیار از
اولعه حسین اکثر سپاه ربف را از بیلاه علبه طمع دارا که در جنبیدن اوقات حجاب دیده و منعای برده
راه دشتهای بیت سپردند لکن غنیمت نام مردم ضبط بودند لقمه السیف خود را بسر منزل نجات رسانیده
قلعه فراه با الکه ولایات و توابع بحیطه تصرف درآمده تمامی اموال اهالی قلعه را برجا مانده بود
بدیوان ظفر نشان عنایت و مقرر نموده ابراهیم خان با افواج نصرت نمون روانه موکب جهانبانی گردید
پس حضرت اعلی از فراق ضبط و ربط مهام جمیع ضبط امور خاص عنبرین رنگ و با بلبل حسینی هم سنگ فرمود

از گلشن برون رای ظلمت و نور آثار … در ظهور هویت

و نقش مدلول … بر صفحه وقوع آن حد فلک قدر مانند بدر از صبا

شهر گذشته با پیمانهای خارج شهر بندر شریف بطرف مستقر دولت مراجعت فرمودند

سانحهٔ عزیمت بحر برفت بعد از فتح تبریز

حضرت ظل اللهی بسبب وصول خبر سانحهٔ خراسان فسخ عزیمت بسمت ایروان و نخجوان که یولی تقیه
بجانب ارض اقدس اقدام شد و با اینجهت رومیه را دست از کار رفته تراخی در دل از دست رفته
شکیبائی یافته با طغیان خاطر بضبط ولایات پرداخته شد چنین شاه والاجاه مکرر اظهار میکرد بحضرت
ملکی جداگانه است و در استرداد او در باب حال احتیاجی با عانت ایشان نیست بعد از انکه رایت
عقاب شکوه بجانب تعجیل بالکشائی برحم ظلم بجانب خراسان گشود امنای دولت مظنون
از آنکه بهای داهی دست افزاری ایشان مرتع شکسته باک جمعیت رومیه از انشعاب قلاع رم که طایر مراد
پرشکسته بدام و گنج تمنا در بسته بدست مرام ایشان در آمده هنوز ارض اقدس مقر
کوکب دولت نبوده برای رفع مالیات اراده خاطر ملکوت ضمیر را که کشورگیر اعلام که بدارا
انجام آنحضرت اعمال چه شاهی پیلا مرد میدان مملکت داری نبودند گشتند تا مملکت گیری
چه رسد در مقام منع در آمده ایشان را بتحمل و تأمل توصیه فرمودند لیکن حرف آنحضرت در حریم کاخ صماخ
امرای صاحب رای بار قبول سابقه در انهای موکب والا مشغول تسخیر هرات بود معتمد آنحضرت کمر
اجتهاد بر میان بسته در ماه جمادی الاخری سنهٔ ۱۱۴۳ مطابق ایت ئیل از اصفهان با کوکبه تمام و
حشمت مالا کلام بعزم تسخیر بقیه ولایات آذربایجان بلکه افراز علم در گشته بعد از ورود
بهمدان ولیعخان لشکر لو بلا برای گذارش تهنیت جلوس سلطان محمد خان با نامهٔ عنبرین شمامه و پیکد
نسامه عنبرین روانه دیار روم ساخته خود والوی ظفر پیرا آنجا ایالت تبریز را از حسین خان فشار
جمعیت کامل منعقد و ایل و حشام را بهوای خدمتگذاری مستعد ساخته بود تفویض الهه بمحمد قلیخان سعدلو
تفویض و از تبریز تا محال قشون عراق و اذربایجان حکام انطرف از بعد عدت ایشان بهجده هزار نفر

برسید بجانب ایروان نهضت و اکثری کشته شدند جمعیت رومیه که از رهگذر انجمن بلادی که بقلعه ایروان
کوپرلی اوغلی عبدالله پاشای حکیم اوغلی در انوقت از دولت عثمانیه سرعسکر روم با تیمور پاشای ملو مستحفظ
الکای روم بود نشسته بودند عبدالله پاشا نیز از ایروان برآمده در کنار رودخانه زنگی در سه فرسخی ایروان مرحل و
مطرس ترتیب داده راه بر حفظ قزلباشیه بست کوکبه شاهی با دریای لشکر از گریوه جانبی شده سرازپیل
عبور و عبدالله پاشا نیز بمقابله آمده فیمابین تلاقی و در رومیه تاب صدمات فتح منصور نیاورده مغلوب
و توپخانه واردوی خود را بر جا گذاشته بجانب ایروان منهزم گشتند قزلباشیه بضبط توپخانه و اثاثیه ایشان
پرداختند و در موکب شاهی از قلعه ایروان گذشته در جانب غربی قلعه در سه فرسخی در محل موسوم
بگنبد اکمر خیام نزول افراختند و بعد از چند روز قزلباشیه انجمن نموده جلادت سرکشی و نعل بهای پای
عزم ایشان در آتش بود خود داری از دست داده بهمین با و در رنگ مرکب ملوک خنک رانده تا پای قلعه
جلو بار کشیدند و رومیه نیز با توپ و تفنگ از بالای حصار و پای قلعه از در ستیز درآمده قزلباشیه را
عنان پایداری از دست و پای فرار از جای رفته روی بسوی ما شدند دگی بنا از ره خود نستند
و تا چند روز اکمکان مقر کوکبه شاهی گشته چون راه ازوقه مسدود بود غله بانحطاط و غلا بارتفاع روی آورده
دیگر در آن مکان مکث و توقف را مقرون بمصلحت ندیده حرکت و از راه قور بلوم از آب
ارس گذشته از جانب خوی و سلماس و الوه تبریز شده در آنجا خبر رسید که عبدالله پاشا از جانب
ایروان و احمد پاشای والی بغداد از سمت بغداد لوای عسکر منصوب و تسخیر آذربایجان و عراق مامورند
موکب شاهی از تبریز عازم زنجان دار السلطنه گشته و بعد از ورود بمنزل بهر محمد علیخان قوللر اقاسی
بکلربیگی فارس نیز با قشون خود بمارد شاهی پیوست و انجمن با عتضاد و امداد ایشان استظهار یافت گشته
از آنجا از راه درگزین متوجه همدان و در باره تجمع اردوی قشون و حرکت بهمدان دولابات توجی
سردار خسته در قریه موسوم بکردجان جمیع محال همدان خیام توقف بر افراختند احمد پاشا نیز

بعد از استماع اخبار شکست پاشا جمعیت خود را درست نموده حرکت و بدو منزلی اردوی شاهی رسیده
از انجا اظهار صلح و التیام که اساس دولت پادشاهی است دستان مطامع خود در سرمایه ناشکیبان عقل نموده
در بازار تمیز سنگ بد نبودند نقد جان خریدار کالای این سخن گشته یکی از عظمای اردو را برسم
سفارت نزد احمد پاشا فرستادند روز دیگر طلیعه عسکر رومیه نمودار گشته لشکر شاهی که
گریبان ضمیر ایشان در کشاکش سرپنجه خوف در چاک صلح و جنگ دامان خاطرشان گرفتار
خارخار تیز بود در رنگ بعوه چار سوار گشته مهیای جنگ شدند در این اثنا فرستاده این طرف از
قلب عسکر رومیه با بلاغ مخبره مصالحه عرق آلود شتابان آهنگ اردو که هنوز باردوی شاهی نه
پیوسته بود از این طرف سفیر ایشان نقره توپ کوه کوب گرم اضطراب گشته با داد بلند
صیت تهور قزلباشیه ابر و میان بسته در انروز حضرت شاهی قلب را بمحمد خان بلوچ و میمنه را
بباقی امرا سپرده خود در جانب یسار ماندند قلب قرار گرفته چنین بندر امور جنگ حواله رای
فرهنگ محمد علیخان نموده شاه رالیه با جمعی از قول جدا شده مباشر حرب و دنگ طعن و ضرب
عثمانیان جانب چپ گشته توپ سرکام خوف سرکشی که بجمبره خجه نظم قرار نیسره بلا
مستقر بود خاص پادشاهی بود از برگ انداخته و بعد از ان رومیه بجانب قول تهاجم نمودند که رایت
قرار ایشان نگونسار شده و چهار پنج هزار نفر از سواره و پیاده قزلباشیه در المعرکه قتیل
و گرفتار و تمامی توپخانه و اثاثه شاهی و اهل اردو متصرف رومیه در امده بسیف بقیه السیف لشکر
هریک بدیار و اوطان خود متفرق شدند پاشاه با فتح از رخص عازم اصفهان و احمد پاشای
کرمانشاهان و همدان الی ابهر بدستور ایام تسلط اعیان بحیطه تصرف در آورد علی پاشا هم
از ارس گذشته از راه خوی سلماس آمده قلعه دمدم را مسکن و یورت اهل افشار استراحتگاه
که امارخبر در پاسی مقدوداری افشار نتوانست الکند بعد از یکماه رفته مراغه و تبریز را تصرف نمود که

و محمد خان

محمدخان از منزل لسارود من اعمال قم و قبایح اعمال پی برده با جماعتی بلوچ و هزاره فرار نمود

باطراف رفته بالاخره با پسر اسد الله محمد علیخان و غیره بار کشته بخدمت پادشاه آمد از وقایع عبرت انگیز آنکه

حضرت شاه طهماسب برادری داشت موسوم باسمعیل میرزا و در حین محمود علیه اللعنه شاهزادگان که

بود الماس تاجی به مباشرت حدث امور فایه به تحفظ شاهزادگان بود حین اسمعیل میرزا الصغر داشته

او را خدار در جوالی که از میان مقتولین بیرون برده اسمعیل میرزا در آن بهم سمت بک بیکی سکو تاجبور ش

ولایات کوه گیلویه اتفاق شاه صفی میرزا نام مجهول الحوری را برادر شاه طهماسب نامیده در کوه گیلویه

لوای استبداد را افراشته بود بر دعوی او اطلاع یافته او را احضار و کیفیت مدعی او را پرسیده مرحوم اسمعیل میرزا

بار درین صحرا بود و طلوع حیرت ملحق تا اینکه والد او صعب در محله عباس آباد کشته در او حالتی

شاه طهماسب از سفر استرآباد جهت لغو مرکب همایون مشغول محاصره هرات بود اعیان حضرت

شاهی رفته رفته برآن معنی مطلع و تحقیق احوال او نموده بعد از ظهور صحت نسب او در جزء اولاد

امیر شیخ عهده اشتباه شده بودند شاه طهماسب را برطرف و او را بجای او بر تخت سلطنت متمکن سازند

که از اهل توطئه نقض عهد نموده شاه والاجاه را از کیفیت حال واقف ساخته در روزی که موعد بجهت تمکین درون

بظهور رسانند پادشاه بر تحقیق حقیقت از هنگامی که اسمعیل میرزا در حمام بود جمعی را بخانه بر سر او ریخته

او را دستگیر و بحضور طلبیده بعد از جواب و سؤال و تحقیق علامات و احوال از صدق مقال

اسمعیل میرزا انجاهل نموده در حضور خویش او را تیغ خونخوار زده حکم او را بکردن کرفت

چمن بهجت نسق نگارش یافت

رضاقلیخان شاملو از اصفهان از جانب جناب پادشاهی بطلب ولایات و لیقیلی کنگرلو

از طرف شاه طهماسب بطلب جلوس تهنیت سلطان محمودخان پادشاه روم روانه المرز بوم

شده بود بعد از آنکه خبر حرکت موکب شاهی بر سر ایروان شنکفت با اولیای دولت علیه مسند رضا

قلیخان در ذی القعده بازدید ذی الحجه در سنه محرم سنه خمس و اربعین صلح جنگ را با احمد پاشا تفویض نموده
بعد از شروع و وقوع جنگ بمدلول احتیاط آنکه مبادا احباب ظل اللهی دوباره از حضرت ایشان بعزم اعانت
حضرت شاه و قصد کینه جویی متوجه روم شود احمد پاشا باذن و فرمان پادشاه والاجاه روم مراغب صلح
گشته راغب افندی دفتردار را اندر بار پادشاهی فرستاده که امر مصالحه را انجام دهد از این شاهی
نیز محمد رضا خان عبدالوه ارلن ایلچی قورچی باشی بود مامور بانجام این کار گشته با راغب افندی روز
نعمتی بود مقدمه صلح را برین نهج نهادند که آنچه از ولایات ایران حضرت ظل اللهی مفتوح و مسترد داشته اند
اولیای دولت صفویه متصرف گشته این طرف ارس با ایران و آن طرف بدولت عثمانیه متعلق
باشد و علاوه این نه محل از محال کرمانشاهان با ایران بوده بضعه از پنج سر کار را احمد پاشا مقرر
نمود و برین دستور چند دستور نامه قرار یافته از طرفین وثایق معتبره مرقوم و تسلیم نمایند مصالحه نامه را
مصحوب حسینعلی بیک معیر الممالک و میرزا کافی خلیفه بدرگاه معلی ارسال و حکومت را اعلام نموده مشار الیه
در اواخر شعبان در حینی که رایات نصرت آیات با تمام بوده و الا در بار سپهر احتشام شده بخدمت انقدس
مصالحه خصوصا بعد از واقعه شکست با صبح عنوان اقدس درست نمی آمد لهذا اصلح مزبور را امضا
و قبول مقرون نساخته در اواسط رمضان محمد آغا نامی را که در عهد سلطان احمد خان برسم سفارت
از جانب ابراهیم خان پاشای وزیر اعظم بسبب خلع خلعت سلطنت از سلطان احمد خان
و قتل ابراهیم پاشا جواب آن در عقده تعویق مانده در ارض اقدس توقف داشت بهرات
طلب فرموده باستعجال روانه استنبول بپادشاه والاجاه روم اعلام کردند که یا باجی ولایات را
رد نمایند یا آماده جنگ باشند و چون نهضت موکب والا را بجانب بغداد حرکت با احمد پاشا سر کرده نشوند
و در تتمه کار ... مهمان بدین ... معتمدی را از قبل بنزد روانه اصفهان ساخته با عیان حضرت
توجهات شنیعه و سلاطین ایران ارقام منیعه مشعر بر توجه موکب ظفر شعار بآن سمت عز اصدار یافت

و کلانتران

که گماشتگان و امنا و اعیان ممالک محروسه به توفیقات یزدانی موفق و بتوجهات خاطر والا مستوثق گشته

بر آن بودند که از آنجا به برکات عنایات ایزد داور و رتبع ملک ستانی جلال ابدی والا و از فتح شهرها خاصه ماه

نو موکب سعادت قرین بلاهیت نصرت قرین و ظفر نشیند و جیوش اقبال نیوش را سروش غیبی

رهبر و بازوی بخت فیروز بلاد و کشایش قلاع و بلاد دستی دیگر است در بین اوقات میمنت نشان

لعو طغ قادر منان افاغنه ابدالی هرات هر از دم شمشیر غازیان غضنفر فر و بهادران ازدر

فراری و مصداق در قلعه هرات متحصن و متواری

احوال تبدل و بغاوی لعو ند مغاد

ارکان صبر و قرار در تزلزل یافته از شدت جوع بجان و از حلول زخم سیف و سنان بجان آمدند

ما نیز بمضمون کریمه و و مدلول

الطاغیه را امان و بکوچیدن از قلعه هرات فرمان دادیم و از شصت هزار خانوار ایشان

آنچه باحال در عرصه هلاکت و ورطه هلاکت نبودند همگی را با خانه کوچ

متفرق ساخته بممالک خراسان المحروسه و شهرها ... بحمدالله تعالی بتائیدات الهی فتح قلعه هرات

میسر و تمامی اهل مزبور با طوایف غلجه قندهار هم بالطایفه اتفاق و وزیده نبودند مطیع و منقاد گشته

طوق اطاعت و جاکری و قلاده خدمت و فرمانبری بگردن گرفتند و در خلال این احوال که

انجام مهام هرات فراغ حاصل و سرکردگان خراسان را تنبیه کامل فرموده بودیم نوشته

عالیجاه محمدرضاخان عبدللو رسید مشعر بر اینکه خانان او و اولیای دولت عثمانی جنین قرار یافته که

ممالک بسمت ... ازطرف نقد نباشد تعلق داشته باشد و الحق این مصالحه در نظرها حکم

نقش بر آب و موج سراب داشت زیرا مقصد اصلی استخلاص ایران بود مطلق بآن نپرداخته

ولی آن امر مهم را در ضمن صلح مندرج و مذکور نساخته اند و بوجهی اثبات نیافته که آنچه باید کرد کار برآید

و قید ارتباق ایام سالی بهمین نسبت منقضی

یاری ضعفا نموده شر مخالفان را از سر مسلمین رفع کنیم نه آنکه غل غلغله بر دل زده تابع رای دشمنان و

رضا جوی خاطر خصم عهد شکن باشیم بحول الله تعالی و قوته امروز روز اعدای بیدولت اقبال خسروی چهره

و ضعف بدخواهان قوی و غلبه از دین مرتضوی در بی صورت از ان طایفه کم فرصت کریمه

مصداق حالت ایشان است تحمل این امر کمتر از جمعیت

رونمای طبع عبودیت چنین منصور مذکور مغایر رضای جناب سبحانی و مخالف مصلحت دولت ابد مدت

خاقانی بود لهذا بعد امضای عزم درست عزیمت از انجا بهمه جانب شوق طواف روضه ملایک مطاف حضرت

امیر المؤمنان و مولای متقیان غالب کل غالب علی ابن ابیطالب علیه السلام گریبان گیر دل و ضمیر حقایق

گزین بود و استخلاص اسرای مسلمین را از درگاه احدیت سائل می شد ان شاء الله تعالی بعد از عید سعید فطر

بهمعنانی جنود غیبی و همرکابی تائیدات لاریبی از خدمت سلطان اقلیم ولایت و ارتضاع علی ابن موسی الرضا

علیه التحیة والثنا مرخص گشته با جوش سپاه خاص چون قوی جنگ و عساکر بهرام جنگ فیروز جنگ بدون

تامل در رنگ کوچ بر کوچ عازم کعبه مقصود خواهیم شد   تا یار کرا خواهد و میلش بکه باشد

حافظ اگر قدم نهی در ره خاندان بصدق

بدرقه رهت شود همت شحنه نجف   و هر کس درین امر داخل نباشد از کسوت حمیت عاری

و بی بهره از سعادت و دینداری بوده و از لعن حضرت باری بحکم [illegible] اسلام خارج و معدود در زمره

خارج خواهد بود   لوزو زیرورز

این سال همایون فال در بیست چهارم رمضان المبارک اتفاق افتاد که بحکم نوروز سلطانی افواج قاهره
نسیم فاتح ارک تو بر توی غنچه و قلعه در بسته ازهار گشته دهٔ سرخ لاله و قلعهٔ سفید شکوفه مسخر سلطان
بهار گردید و افغان عندلیب در کوه و در شاخ درخت را آهنگ شور اتک شورانگیزی نمود لشکر یغماگری بهمن
از شهربند چمن بادر جنت تمامی کشیده و قوه نامیه بهشتی آیینی سلطان فریدون حشمت فیروز
دین گشت بعزم دار السلام چمن از ریاحین الوان خیام گلگون بر اطراف دشت و صحن گلگشت زد

خدیو فرخنده مزاج این ایام بعلت اختلال اوضاع کردستان که بامر قهرمان طبیعت از شغل و عمل کوه نشین

و نوباوه گل را لعه قوه مولده و غنچه لعل بیضه تربیت نموده الام عرصه خاک و بسیط زمین گشته درد از الضرب
چمن از سرخ گل سوری دو درهم و دینار لاله عباسی بنام نامی سلطان نامیه رواج یافت و خطبه
قمری و هزاره بهزار زبان در منابر شاخسار بزمزمه دعای ارباب زبان رطب اللسان گشته مجلس
تحویل با آیین جمیل ترتیب یافته هزار دست خلاع بخشنده و انواع انعام ارزنده بسران سپاه
و چاکران درگاه از خانه جاریه احسان عنایت گشته بعد از انقضای جشن نوروزی کارگنان سرکار والا
با سرانجامی تهیه و یساق سفر عراق پرداخته روز عید سعید فطر از پی مالان نهضت و دور
چولگک کبران قباب خرگاه آسمان جاه به ذروه مهر و ماه افراخته و دامنه صحرا را از سراپرده‌ها
رنگین رنگ و امن گلهای بخشیدند ابراهیم خان نیز در آن روز با افواج نصرت نشان از جانب
فراه و الوار دی ظفر بنیاد روز دیگر بیکجا پرداخته پیشکش خلاع افتخار شعاع گشته ایالت فراه
بعلاوه حکومت قاین با سمعیل خان خزیمه و حکومت اسفراین با سمعیل سلطان لکزی ولد
یحیی سلطان حاجی در بیدار و سکنی دواب معوض و هریک بالکه رفاه محل اختیار خود بخشیدند و
طهماسب بیک جلایر را بحکومت محال زار و چقان و خطاب خانی سرافراز و جمعی
از افاغنه همراه او که مقرر داشتند سه هزار نفر از ایلان و بعضی ایلیات سرحدات ملازم گرفته رفته
در چند سه در جانب دشت قبچاق واقع است خودشان همراه شدند و در آنجا توقف نموده هر وقت
ازموت و کوکلان حرکت صادر شود هنگامه ایشان پرداخته و بعد از انجام این امور رایات جهانگشا
از منزل مزبور بجانب خراسان در اهتزاز آمده چمن همت فتح و ظفر بسته استقبال موکب همایون می‌آمد
در آن هنگام جام الطفعلی بیک کوسه احمدلو و عاشور خان بابالو از موقف فرمان مامور بتادیب
ترکمانان یموت و ایار و الو و خبر رسانیدند که فوج از ترکمانیه سمت اتکه و لیک و جرنه خلجان م
محال ابیورد و عبور نموده این با جمعیت تمام سرکردگان با جمعی سلامت تاب ایلات و در سمت سعلای

فرود

قربانیان سرراه آن فرقه چنان کرده سرور بنده نثاری بیت آویخته اسیر و غنایم بسیار تا مار از طایفه استر ولد

کهکیلس کوکبه والا در روز پنجم ماه مزبور وارد ارض اقدس گشته مردم دیده اعیان از ادراک طلعت مهر

پرورش همه یکسر را چشم روشنی بخشید و ضمیر شریف از شرف اندوزی حضرت فرخنده گوهرش

لا اشکر الهی را مترقب زبان بخشید چون حسنعلی بیک دمرسالار فی نحو بنده مذکورش درهنگام ار خدمت

شاهی برای ابلاغ مژده صلح آمده بود به مقدمات سفر عراق و عزیمت جانب لوطیه صلاح و بعضی مطالب

مذکورش مذاکره گذشته با رفاقت ملا علی اکبر ملاباشی و میرزا ابوالقاسم کاشی در بیستم ذی

القعده روانه اصفهان شده چگونگی را پیش از وقت بحضرت شاهی عرض و چنانچه بنده این مصالحه

مقرون بمصلحت موکب شاهی بجانب طهران و قم نهضت فرمایند در آنجا ملاقات و محاکات

واقع و دارایی بیت بعد از تلالو مهر لوامع شعف پس سرانجام اسباب سفر عراق نهند تدارک

ق سرانجام چون بعد از واقعه هدهن همدان در هر یک از ولایات دیار بغی و نفاق بنحوی سیری الحق

گشته بودن حاکم و عامل نمیگذاشتند پیش از بقیه موکب والا جمعی از سرکردگان الکو کهگیلویه و لرستان

و جارستان بسمت خود و جاهای دیگر دین سایر ولایات عراق و مغانات وارد و تعیین دادند و اعتبار مهام

ادای برابطه طهماسب کوره احمد بتفویض فرموده بهمگی حکام ممالک احکام مطاعه فرستاده بر تصدیق ظهور

طلیعه همایون باشند و چنین در محاصره هرات جنگ شده از عبدالغنی علیکوزای بظهور پیوسته سابقه

ترقی و ترتیب بود از الطاف خانی و حکومت ابدالی صاحب رتبه و قدر عالی رخته با همگی روسای

افغان برایش تشریفات فاخره مرخص شده بعد از چندی خود رفته در روز حرکت رایات

مهر اشراق بجانب عراق با اسباب و یراق من حیث الاتفاق در موکب انجم ایراق حاضر باشند

در شانزدهم ذی القعده بعزم انتساق و انتظام مثوبات حدود دشت و ابیورد بیورت قدیم

آنحضرت از راه کلات عازم ابیورد گشته روز دیگر در کلات به قلعه جدید الانشای دار الملک عزیمت زمین و در

وسعت و رفعت بمرتبه چرخ برین است بسرکاری کوچه ارتکاب آن ایمولو توجه فرموده در این خطه دلکش

ابراهیم خان سرتیپ کان در رؤسای عساکر رحلت از حدود بیرون و الوس حضور اعلی گشته ضبط و ربط

مهمات خراسان بدستور سلطانی مربوط و تفویض و بعد از کهنگی از راه دره گز و منزل کوکلان و خرم

دره که مربع ایلیان خاصه بود و هم در این ستام راه بمحرم خرام رخشه از سناجهان گلگون پرتو ترکو و خانزاده

رخش سکرها نمن نمونه مکان رکاب عنایت و جنس ملی موسوم مرادکان که دو الف و فرسخی ارض اقدس

واقع و از حیثیت آب و هوا اکثر امکنه خراسان راجح است از مستحدثات معمار همت بلند و مبانی

مهندس طبع ارجمند و سابق در این عرصه دلپذیر عمارات عالیه که در نزهت و صفا ممتاز و در نظر دور

رفعت و اعتلا رشک خورنق و سدیر است طرح افکنده بودند و الحال که کهنه گشته بتجدید آن آینه دل

نشین را بیمن قدم میمنت توأم غیرت افزای بهارستان ارم ساختند و فیروزی در پنجم ذی الحجه

ارض اقدس را مستقر موکب سپهر برین ساخته مقارن این احوال سکنان ترکمانیه کوکلان که بعنوان

چپاول کشیدن دیگران طاعت بیرون در بند قلعه بودند دالوارض اقدس گشته امر والا الصدور بر

در کوچ خود بیلاق از سمت شمال رودخانه بارکاب جرب آتعه ارامنه المحد اکرد سکنی بهزار نفر از جوانان

کاری تحیه سفر عراق در سر راه حاضر سازند و در دهم ماه مزبور آدم از جانب سرداران روسیه از رشت

باین موقف با پیشکش و تحف لایقه وارد و گشته عرایض ضراعت آمیز بنظر رسانیدند مبنی بر اینکه مقدمه تخلیه

گیلانات حواله برای زرین اقدس و موقوف بامر و اشاره والا است بسط انبساط لیکن شق تحریر

یافته حضرت باری در حینی که مازندران بالمقر کوکبه فیروزی نشان شده ایلچی بطلب ولایات

دار المرز بخدمت حضرت شد کلاه روسیه فرستاده بعد از آنکه خبر فتح اصفهان و تسخیر دیگر ممالک روسیه

رسیده بود تخلیه رشت و لاهیجان را قبول و انجام این امر را بسرداران خود که در گیلان مقیم بوده محول

و موکول داشت ایلچی بار رخصت انصراف دلجو در او قلعه که هرات معرض سرادقات دولت بود ایلچی

معاودت

معاودت و تحقق حالات را معروض حضرت والا رتبه از آنجا بموجب اذن و فرمان همایون روانه اردوی پادشاه
شده فیمابین عساکر حضرت شاهی و سرداران روسیه امر مصالحه چنین انعقاد یافت که محال گیلانات
تا سالیان آنطرف کر متعلق باولیای دولت علیه بوده و دربند و سایر محال آنطرف کر بعد از آنکه قلعه ایروان از
روسیه انتزاع یابد بتصرف ایشان دولت علیه شود و از جانب شاه والاجاه وزیری برسم رسالت فرستاده
شود چون حرکت دشمن بطرانه ذات تاجداری را باعث قوام بنیان و موجب قرار و ثبات اساس و
ارکان دولت ایشان میدانستند و هنوز کارها فیصل نیافته نخوت و کبر از چشم سراه ابطار
دکتیش سرادارهای کاملی میبودند لهذا روسیه در تخلیه ولایات سامان دفع الوقت گذاشته
وزیر مذکور را در لاهیجان بصفحه نثاری افراد و دفتر حیرت روزی چند میرسانند تا اینکه کار دارات انجام نقص
مرکب والا سمت عراق تحقیق یافته سرداران از راه عاقبت اندیشی کس روانه حضرت اقدس
نموده تثبیت این امر را منوط بامر و فرمان آنحضرت ساختند پس از جانب آنحضرت نیز
در نظر ارباب دولت انحصار مامور گشته بدفع روسیه را از دار المرز اخراج فرمود که هرگاه الطایفه با اسباب
بر شورش لجه طغیان پا کشتی بان عزیمت بنقرازند و در دریا کنار رجوع لنگر توقف اندازند چگونگی را عرضا
و سری بعرض والا برسانند

چون بهمه جهت فراغ کلی از انتظام امور جرجان حاصل گردید روز جمعه بیست و ششم
ذی الحجه سنه ۱۲۰۴ مطابق سیچقان ییل بحکم فرمان رای خط قضا بهت چهار دقیقه از ظهر انقضا یافت
از عمارت چهار باغ عزم طواف روضه رضا را شنیدند و از روح مطهر آن سلطان کشور ولایت و ارتضا
نموده عمارات قدیم را با شعله ماه سر علم برنگ بیت الشرف نیر اعظم و در شب هفتم ماه محرم شوکت
کسری و حجم خارج شهر را مضرب خیام انجم احتشام و مقر اردوی کواکب خدم ساخته شد و در منزل
بادرکان تا بکانه از راه سبزه وار فرستاده موکب همایون از جانب جرجان کوچ بر کوچ عازم

مقصد نمودند جمعی از ترکمانیه با ایرانیان از نفر معهود با برق فرمان حاضر نکرده بودند بعد از ورود سپهسالار عراق را
با فوجی تا هزار از سپاه نصرت انتظام روانه و خود عازم شهر کرایلی شدند مقصود آنکه اکثر ترکمانیه در ادای تعهد طفره و
تهاون نمایند از سپاه دشت تنبیه ایشان به وجهی شایسته اما مترصد که اگر روسیه در تخلیه ولایات
اهمال نمایند از استرآباد و مازندران به هامان کوهستانی و تغافل اسپاه نصرت دلاوران عرصه قتال را بر در
خانه ایشان مهمان سازند در روز ورود به جاجرم پانصد نفر از ترکمانیه مامور به یساولی و قلاوزی موکب خدیو شدند
اسپاه که تتمه بسمت دشت قرار نموده جمعی از پیشتر ترکستان از ورود ایشان بعد ده هزار سوار یا
ارانیان نامدار لشکر جلادت اثر انتخاب ده هزار از دلاوران نصرت نشان رکاب ساخته
تا آب و آذوقه ده روزه قدم به وادی ایلغار گذاشتند و حین در حین حرکت از جاجرم مقرر شده بود که
طهماسب خان جلایر در چند مشغول ساختن قلعه بود از سپاه دشت به طوفرزین ملحق گردد چون از آنجا
با جمعیت خود عازم خدمت شده بود کامکار در عرض راه جمعی از ترکمانیه یموت از سطوت سپاه نصرت شعار
فرار و در آن مکان اقامت اختیار کرده بودند چهار کشته مردان ایشان طعمه شمشیر آبدار و نسوان ایشان
عرصه اسیر گشته با غنائم بسیار به موکب والا پیوستند و تا جایی که گروه ترکمان و سرحد مصریان متعلقان از طایفه
ایلغار نمودند که مانند رنگ پرید و در مرغ رسیده نشان از طایفه ظاهر نشد لهذا صرف زمام عزیمت گردانیده
و در حین انصراف طهماسب خان جلایر را به تفویض امر سرداری خراسان سرافراز و مقرر فرمودند که از
قلعه چند سر راه از آب و آبادی ترکستان خراب و از آنجا عازم هرات گشته او و پیر محمد خان بیگلربیگی
هرات هر یک شش هزار نفر از الوات و طوایف کارآمد ملازم گرفته با اتفاق یکدیگر مهمات
آن سمت را انتظام داده مهمات کار رفته ها را به اظهار شوکت و اقتدار رخنه انگیزی و اهالی ترکستان
اندیار باشند و او از همانجا مرخص و روانه ... موکب والا از راه اترک مسقط و در بیست و چهارم
ماه یکشنبه رود گرگان والوکه به اراده توجه بسمت گیلان در خاطر والا تصمیم داشت عرض بعض محصلان

و اهالی گیلان رسیده مشعر بر اینکه روسیه محصل ایشان را وادار بحرکت موکب منصور بآن ولایات التجا نمودند

سپهر دیده پس حکم همایون شان باحضار عمال و رؤسای گیلان عز نفاذ یافته حرکت و از راه عالی

دامغان روانه و در منزل ... شاه ... بهمایون ملحق گشته و از آنجا ولایت طهران مخیم خیام محتشم گشته

عالی و اهالی گیلان در آن مکان بشرف تقبیل عتبه سپهر بنیان ... و بعد از تنقیح مهمات

و تشخیص معاملات آن ولایات ایشان را مرخص و شروع بملاحظه سان عسکر فیروزی توامان فرموده پنجاه

هزار تومان ... بیگی که از ضیاع و ... اسباب ... انعام ... رکاب ... فرموده و در منزل

... محمد خان بلوچ که از جانب شاه والاجاه بایالت کوه گیلویه سرافرازی داشت ...

والا ... گشته چون طایفه بلوچ و اهالی ولایت از ... او ... شکایت ... شکوه لهذا

... صادره در باره محمد علی ... کامل از ... عراقی ...

در ... والا ... منظور نظر ... ازین راه فراهان عازم مقصد شوند چون

بحضرت شاه طهماسب تکلیف آمدن ... شده بود او از ... نفاق ... افتاده

کس ... در ... حمل ... و ... امر خطیر ...

سفر روم ... والا ... مخالفت حضرت شاه ... ... معاند بود ... اصلاح

حال ... اصفهان ... عبور ... منصور ... از

... حرکت ... والا افواج قاهره فوج فوج از راه ... متوجه صفاهان

گشته متعاقب الویه ... و اعلام ... حرکت ... باغ هزار جریب ... نزول ... کوکبه

فیروزی ... یافت

چون ... احباب ... اشرف افغان ... افواج ...

... در جانب ... منازل ... قطع منازل و مراحل ... در ... شنبه چهارم ...

ربیع الاول یک ساعت قبل از طلوع صبح از منزل حرکت و ایلچی از جانب حضرت شاه طهماسب
باستقبال آمده بود از دور رایات سطوت بهره و از دو جام صفوی با ثمره عز رکاب بوسی دریافته شد هنگام
طلوع طلیعه فجر با بیحه رایت ظفر آیات نور باشی فضای بهر گشته در حین ورود کوکبه والا توپهای از دروازه ها
کوه توان در بروج شهر و میدان نقش جهان و جلو خانه صفاهان نگینه رعدهای سپهر بنیان واشد عقده
غم در دل کره که بود باز و مانند لوای شکفته باز در عرصه نشاط از دهان آتش افشانی [illegible]
و از عربده توپهای آتشین دم اهالی اصفهان مانند بخت خود در خواب بودند بیدار و از سینه مستی طالع
هوشیار گشته تماشاگاه سرور شتافتند و صبح و آفتاب را باهم در یکدیگر طالع یافتند القصه
حضرت ظل اللهی با [illegible] از نزول موکب مسعود ساعات [illegible] شاه والاجاه نیز وارد منزل
اقدس و بهره یاب ملاقات گشته بعد از انقضای مجلس در عمارت خلوت بساط نشاط گسترده آن
روز و شب با خاصان عشرت طلب بتجرع اقداح راح ریحانی و نوشیدن باده ارغوانی پرداخته خجسته
غرض از بزم خلوت آن بود که حضرت شاهی پیمانه پیمان بتمهید اطمینان پرداخته و از گذشته
درگذشته بمصادقت و وفاق کوشیدند تا بعد از انجام کار روضه و انصراف موکب والا کما کان
باز حضرت شاه برونق خاطر خواه بکار مملکت پردازند و هر یک از رخنه گران بنیان ملک را
بخواهد کفل و [illegible] دولت و هر چند آنحضرت از در الحاح در آمد شاه والاجاه با تقاضای جوابهای [illegible]
پرداخت چون آنحضرت این خجسته نفرت را در طبع او ملکه راسخ دید روز دیگر با حضار سران سپاه
در روبهای کار آگاه فرمان داد و مجمع کنکاش آراسته گفتگوهای [illegible] بیان [illegible] اگر در
مدافعه دشمن دفعیه کوشند [illegible] عظمی متصور و اگر اقدام بآن نشود در جمهوری [illegible] هر جا بار [illegible]
مخالف و با مخالف موافق [illegible] چگونه اطمینان حالی [illegible] اعیان و اکابر عرض کردند
که سررشته نظم امور دولت [illegible] دشمنان قوی پنجه از کف رفته بود بزور بازوی سعی حضرت [illegible] الله

روی از اوج ممالک گشت سروری از طراز عاری اعلیش و قامت سریر و اقبال از سلیمی والاجاه شت
میرزای عباس گهر عالی شاهزاده و جلوس او بتغیر چاره که تجلی الله از قبول الحضرت حقیقت سلطنت و
شاهی را افسر خطاب ملک مصلحت و کلی نظام بنا بر یافته منحصر بود ساله هشت وقت در این والاجاه و دلارای
یکتائی را اقدس ارض دار شد جاوید او با بلند نام او را سلطنت نوبت گذاشته میرزا عباس برادر بر سر
نواز بنده شاه یادگاری بندی و نیاز زمین بجبهه مقدسه آستانه در شده مقرر طهماسب شاه حضرت
و تدارک رونق تخت با حرم اهل باتفاق اولیا ماه دهم چهار در برده بسر آن از عبارت معنی عالم سلطنت
ترتیب خسروی حرم بطویله طالار در اماه هم بعد شنبه در روز خراسان رخت ولایت یزد از راه شایان
گیتی گردکان و سر عظام امیران با پایه و رتبه فرا خور مهربانه اسباب و زیبائی زر خلاع دست بهزار دلجه
در خلوت نمودند ساخته دستان هند ولایت از مولی شاه خان علیمردان رئیس از سابقا و تحف فرمودند عنایت مقام
خان سردار اجاقی بغمچی خان احمد و المطلب بالاوردی بلبلی سلاری فارس بیگلربیگی و قوللر آقاسی محمد علیخان نیز
و برده عباس شاه اعلیحضرت توقف قزوین شهر مباحثه ما بوس جلوس خبر تبلیغ برای روس بحجابت
شدند مقتول بختیاری جماعت طغیان ضمن احوالات این خلال در و بود گردید مقرر سلطنت حرم کمال
احمد خان حاکم آنجا معروض شده بود و محرک موکب منصور بانکه رو گردید
از نسبت ادوار بسفر دور از بختیاری خان قاسم ولد احمد خان باصفهان همایون رایات ورود از بعد
حضرت مقام در ایام تجلیل بعد از در برهی گشته مضروب بختیاری ترکان بود رکاب خدمت
بتجیه خان احمد پسر نیز او اقوام و مقتول حرب در ز مضروب شخص در آمده بختیاری از نفر شش
جزیره دار سردار بقطع والا فرمان گردید قرار سرحدات کنار که کج اوتعی در رباط اورا
خانه رود سمت با ستان که که سر چاپوشی خان بابا و شنبه کوشک عازم جمعیت با بود باصفهان در
سجاد نابید به همراهی الثانی ربیع نهم بیست و در بودند شد طایفه بر راه سر آمده آن طایفه معبر

با وجود ارجمند ظفر نمود بوم تتمه الطایفه روانه و مقرر داشته بود از پی عساکر منصوره داغ و قشون رود ارس بیاید از
حرکت موکب منصور از اصفهان روانه گشته در راه به معتقد شاهزاده سهیل علی توقف و منتظر صدور امر
مجدد باشند و از روز نهضت لوای آسمان سای محمد خان بلوچ را که منظور نظر مرحمت نموده بنیابت کوه
گیلویه سرافراز و مامور سازند سردار شده باتفاق امیر خان بیک قرقلو نایب فارس به تنبیه شیخ احمد مدنی
واعراب همراه او که یاغی شده از سمت بنادر سر دارد و پس از راه سرچشمه متوجه کوهستانات بختیاری
در دره رفعت و بلندی پهلو بچرخ برین میزد گشتند الحق کلک بهمه یاد اگر خواهد به تذکره شمه از صعوبت و سنگینی
آن راه بپردازد تا ابد در سنگلاخ حیرانی و پست و بلند سرگردانی قدم فرسایی خواهد نمود و تواناییش نخواهد بود از ورود
کوکبه مسعود بکدخدایان بختیاری رخت بقلعه تاف بافرمانبری قلعه بیوار کشیده محصور گشته بعد از نیکو در
همین شان لشکر اعدا از قلعه برآمده قاتلین بحکم شرع انتقام بیابان کشیده و مقرر شد که سه هزار
خانوار از جماعت اعتبر سنگ را کوچانیده روانه خراسان نمایند بسر حکومت ابوالفتح خان ولد محمد
قاسم خان عنایت گشته رایات جهانگشای از حدود بختیاری از راه اصلان و الیگودرز کرمانشاهان در روز نهم
جمادی الاخری ارجی جعابین نیز از رادیه شاهزاده سهیل علی حرکت نمود در کرمانشاهان بخدمت اقدس
پیوست و نیز یا تصدیق شش صد خانوار از طایفه زند را در ایام استیلای افاغنه با ایران از سمت سرحد دیگر
شده از انگیز زند ترارت و مشغول راه زنی و نهب و غارت بودند با امر والا المعوض قتل و اسیر درآمدند
و افواج قاهره که در لرستان بعد لرن مامور شده بودند در آلکان بمعسکر نصرت انتما ملحق و موج بحریا
پیوستند
در کرمانشاهان اعلام گیتی نورد فلک فرسای شوکت و در بسیط زمین آسمان گشته در بیست
دوم ماه مزبور که اواخر قوس بود در برج حوت تحویل نیر اعظم یعنی صحرای ماهی ادبت منزل
ماه سیر علم گوید آسمان ارخت انی لنسیت الحوت برخوانده و سر فلک از صولت

بر سر آن قصبه رزم جو رام شهر شده جمعی احمد پاشای باجلان از جانب احمد پاشای والی بغداد به حکومت زهاب
که در پیش سر راه کرمانشاهان واقعست منصوب و با جمعی از پاشایان و عسکر عثمانی در آن مکان متمکن
مأمور بود از جمیع همایون و توجهات از در جهات راه‌های دشت گذاشته مقرر نموده که فوج فوج برکوچ
متعاقب می آمده باشند و خود بدون مکث در رنگ با فوجی از یکه‌تازان لجه جنگ از راه‌های دشت
به عزم شبیخون آمده و بعد از وصول به منزل کرند معلوم شد که جمعی از زردوییه در طاق گرا و راه‌های
معروف که گذرگاه لشکر فیروزی اثر بود متوقف شد تا وسط اقدام دارند آنحضرت بعد از
ملاحظه اطراف یمین و یسار در جانب جنوب کوه بلندی بر فراز که کوه کاردان اشتهار داشت
به نظر در آورده به قلاوزی الهام ربانی و راهنمایی تأییدات سبحانی عنان عزیمت به آن طرف منحرف
ساخته بلدهای مهارت پیشه صحراگرد و کوه نورد دلیلان بلوچی قبیله به تقریب و پیشه پیشه بودند و
دست الحاح و نیاز بنیان نوکس چند نوح صایب اندیشه در او تحت عرض نمودند که طایر وهم
هیچ بلند پروازی در هوای عبور از این مکان پر و بال نگشوده و عنقای عزم هیچ گردن فرازی
به قله قاف آن کوه فلک شکوه آهنگ صعود ننموده آنحضرت به قول ایشان نگفته همه جا اقبال اسب
همت پیش لشکر انداخته گریوه‌های کوه و منعطفات آن موضع پر شکوه را گاهی پیاده و گاهی سواره
پیموده می‌شد و ایشان راهی بود بس صعب المسالک و راه عبورش چون چشم بخیلان تنگ و بی‌پا
اشتهار اندازه از قصور رسیدن بلند فضایش کنگره بود آسمان به نظاره رفعتش بر بام زروه
کلاه آفتاب از سر بر میکرد و بار بر شیب‌دان آن امر محال گشت و چرخ مقوس با زه شب به قصد رشق
ناوک شهاب اندوخته تیر مراد دستی در پای او سنگ مراد آمده و بار بر گشته همان جبال است القصه
لشکر کوه بلند دلیلان قلعه آسان پیوند را به صعوبت طی نموده هنگام غروب شب آمدند چون پای کوه
به فرود ایشان سر رسید بر بن کوه نظم افواج منصوره را داشته پیاده مرتب نموده بار چه دادند تنگ

مرحله‌پیما گشته در عرض راه بنابر بعهده‌داری ظلمت لیل رشته جاده از نظر گم گشته آنحضرت بجستجوی راه
بر دامنه بقدر پانصد ششصد نفر از دلاوران هم در اطراف رکاب والا جمع و در اثنای راه بر دو
جانب سپاه را شمع بوده‌اند از خدمت اقدس غافل گشته بقیه از عقب می‌آمدند بغلت اندک
کمتری در طلب جاده واقع شد دیده بخت شان مغلوب راهزنان خواب و حرمان بدین فیض
رکاب ظفر انتساب شدند مقارن طلیعه صبح آنحضرت بحوالی قلعه رسیده بهمین معلوم رأی
جهانگشا گشته از آنجا همه آنحضرت جنود غیبی سپاه روی شناسا بتایید الهی مددکار جهاد استه
در قید تنقل و کثرت لشکر و جمعیت قشون و حشر مستظهر نیستند با حاضرین رکاب سرافراز
جهاد اعانه و مرکب ترکتازی جلوه‌ساز گردید روضه از ضیعیل اسبان دلاوران بیدار گشته آهنگ گریز
نکه جمعی از ایشان عرصه تیغ کین گشتند و الحمدلله بی‌باکی با جلال با اکثر سران مبارز روضه زنده
گرفتار کمند و اسبان جنگ از هم جز هر دم و باد پا یابان خاک نبرد آتشین سم با اختر به دست
بسیار نصیب یلان ظفرشعار گشت اگرچه از راه بینت تا زهاب سر راه متعارف
بیست و هفت فرسخ مسافت است اما از سر راه دکوه بینی دیتجه فرسخ میشد با وصف آنکه اکثره
راه برف فروگرفته بود بتایید الهی در یک شبانه روز طی شد و بعد داغ و قرق نیز بعد از پنج روز موکب والا
به پیوسته اطراف قلعه زهاب را به جهات مستحکم ترتیب داده جمعی را برای ضبط و جمع محصولات
بقلعه زهاب و جمعی را برای ضبط غله و ذخیره و جهت قرای حوالی بهرز رتبین بجفه قرمان دلعه
ظرف سنگ کرد احمد لو نایب ترتیب داده کرد در ایام حرکت قشون از همدان وارد دالان بلادر
سه راه با جمعی تعیق ساخته از راه قلعه جوالان روانه اردوی معلی شوند بعد از انجام این مهام در
جمعه غره رجب از زهاب اهتزاز لوای ظفر نصاب گشته چون استحکام قلعه بغداد معلوم
محقق بود اگر موکب والا متوجه بغداد شود احمد پاشا بقلعه‌داری و تحصن خواهد پرداخت منزل بمنزل

از راه

از راه قلعه علیا بک عازم کرکوک شده به اشاره احمد پاشا بین یعقوب میدان وسیع دیده بمعرکه جنگ بر آمد
بقیه سعادت از راه جلادت بند ها بعضی از اسباب و دواب اهالی اردو در حین عبور از آب دجله بباد فنا رفت
آنحضرت را در بسیط خاک برد دستی ادراک تیش را سالم از آب بیکنار رانده لشکر نهنگ پیکر را از
عبور منع و تقدیر تعمیر پسنج بالاتر بر اساسی الهام ایزد داور معبری خالی از خطر پیدا که اردو را بدون آفت و
مخافت گذرانیدند و در منزل آخر ما توقبات خیام دعوت گلگون بدر زده صبح برین پیوسته سه هزار نفر از آنها در آن
را منتخب و به دسته مرتب ساخته هر فرقه را با تاخت سمتی تعیین و خود شخصاً بعضی را برگرفته بجانب کرکوک
ایلغار و هنگام طلوع صبح صادق بسمت قلعه انداخته سر و زنده و غنیمت بسیار بدست آورده فوج فوج
مامورین نیز هر یک بسمت مامور به تاخته با سر و زنده و اسب و مال کثیر باردوی همایون ملحق شدند
دو هزار خانوار طایفه بیات در دشت قره سنجق کرکوک نشیمن داشتند ایشان را کوچانیده روانه … نمود
… شده از همان مکان … هزار نفر از لشکر منصور را بمحاصره قلعه کرکوک مامور و خود بنفس نفیس نصرت انتما
بجانب داش کوپری … قلعه از راه … لطفعلی بیک … تبریز … هزار نفر از عساکر
آذربایجان و دو هزار نفر از اکراد اردلان و الوار … طرف … شدند … بسیار …
مقرر شد لطفعلی بیک با فوجی … منقلای اردو … داش کوپری عبور … راجلوگاه … صول
… منصور سازد … والا نیز روز دیگر از داش کوپری گذشته قراولان جلادت اثر در … فرسخی
اردوی ظفر … سپاهی رومی از … دیده … الغور … جنگ با جمعی از … ان
… مقدم کهیه … فتاح نام سرکرده عسکر دیار بکر است که با ده دوازده هزار نفر
ارز روم از جانب احمد پاشا بقراولی آن ناحیه آمده دلیران مانند گرگ گرسنه … غنم … بر طایفه غنیم
تاخته … فتاح … جمعی را مانند رمه … پیش انداخته باردوی همایون آورده
گرفتار … عزاده کشان توپخانه بنظام … روز دیگر … طاخان سیزده

زمان قطره سحابی افواج نجوم شد که هنگام جمعه مامور گشت در سنجه بیلاد همایون اردوی بغداد و سنجی
شب آن را هزار مستحفظان از طرف بهوبیر چه کوشیده متوجه جمعی با کو کهلیان از جسر عبور آغاز
سنجی در تکه آمده حیا دل بغداد سمت آن کی از گوید مطلب وصول امنع شب ظلمت که الفجار صبح تا حوالی
در آمدند نهب و اسیر بودند عبور در کار دجله کنار اعراب از جمعی و قتل بعرض رومیه قراولان از جمعی قلعه
داری تفقد شه شرف خاکیز دلنوش و تفرقه غبار از دل را درگاه پاشا احمد که پیوست یقین صدق سر چنین
در القا از نواد فرمودند عنان عطف به ایشان ظفر اردوی قرارگاه به تکیه جانب آنجا از است خسته سر
بیای در ایشان پاشایان از جمعی با کوی حاکم پاشای محمد رسیده بغداد به قراولان مسافه که فتاح از گرفت خبر اینکه
که متقرر تحقیق و نمود ظفر حصول احوال تحقیقات برای پاشا احمد جانب از گذار نیزه سوار نفر هزار ده رومیه
فرمانی قدم بغداد سر به دیگر سمت از آنحضرت که عزیمت تکیه بجانب است راه از مسعود
آنحضرت به صبح بودند گشته توقف روز یک گرد رفت و آمد از چنانکه شدند متوجه اشهب
فرزانه دلیران دیده شهود به یکبارگی ایشان بودن العطاف مستقر عزیمت زمام
دیده تکیه سمت در را پوری کهیان ... اردوی سپاهی و گرد سیر رومیه عسکر روانه سرانشران گشته
هزار سه با کامکار جدیو اولا گشته دیگر یکبار فریقین راه عرض در شده سپیل بغداد سمت سراسیمه
درادخیه ایشان به بودند تیر پرواز تیزهای اسب از شکاری دشمن صیدگاه شمار بیشتر که مدار آن دلاوران از نفر
ازرمساز جنگجویان چنین اما گویند قرار آهنگ نه آورده درا پای از را دلیری طرف دو هر بی شمشیر بهر
چشم دست کین تیغ عرصه ایشان هنگام العین طرفة در شانه سر گیر راه بودند فاصل قلعه و گروه آن میانه در
جنگ رایات پس پیوست اسیران گرفتار سلسله به زنده پاشا محمد گشتند قرین ظفر افواج کمند
دو روز توقف آن امکان در قسم تقسیم بکلی گردیدند گشته تکیه منزل دارد وزی فیروز فتح کن
حصه جولان کرم قلعه اطراف از را نظر سیر فلک جنگ دل نزد مکان تن برای که حرکت ارای بعد

سران سپه را هم در محاذی زاویه مقدسه کاظمین علیهما السلام که در دو فرسخی بغداد واقع است اختیار در غره
شعبان شاه ربلی برکت شان را در المکان همدوش سپهر دوار ساختند و از بدایع وقایع اینکه
در روز پنجشنبه قراولان رومیه با محمد پاشا سرکرده ایشان کشته شدند سید علی نام از افشار رعایا بلوط بلاد از مرکب
هستی در انداخته سرش را بر نیزه فتراک جلادت ساخته سرگرم تعاقب بوده از رفقا دور افتاده و سر رشته
جاده را از دست داده شب در آن صحرا سرگردان بسر میبرد و هنگامی که ترک تیغ بند صبح سر بریده
خورشید را از دامن در آورد دید علی خوبان در کنار بغداد دیده متعاقب آن چند نفر از قلعه گیان بسر وقت او
رسیدند چنین پای گریز بر او بست تیر دستی نموده سر او را در گوشه پنهان و دلیرانه با ایشان ملاقات نموده
گفته بود که از خدمت حضرت شاه ایران آمده و پیغام زبانی دارم پس او را بقلعه برده پاشا گفته با من
هیچ از جانب آنحضرت ادای پیغام نموده چند روز است که این ناحیه جولانگاه دلیران ظفر
نشان گشته یا بیرون آمده جنگ کن یا قلعه را بسپار پاشا در جواب گفته بود که آنحضرت
بزرگ و فرمان روای ایران است و در این دولت صاحب اختیار و حل عقد امور نه لیکن ما از حضرت
قیصری به سپردن قلعه مامور نیستیم و نه بجنگ مامور پس جمعی از ینگچری همراه کرده او را بخارج شهر رسانیدند
بعد از آنکه این مقدمه معروض حضرت اقدس گردید فتاح سرکرده دیار بکر را الغدر حوالی اینکه
تبلیغ این پیام بالقای جدید و حجت بر حاکم نموده صورت واقعه بخود دیگر نموده پاشا نزد فرستاده
در چهارم شعبان جسر محمد دو کهکشان شانی ربلی نمط بهم رسید صورت ۲۱ تمام یافت و جمعی از جزایر
چیان بصیانت سردار امام اعظم ابو حنیفه معین گشته احدی از عوام مصدر خلاف اختراع
نشود جمعی قلعه گیان و خزنه لشکر خاصی پیش از وقت بقلعه کشیده بوده متفرق شده اسباب
اهالی اردو ریشه از خرما تو در ها بسته بیچ اوجه حمل و نقل ارده مانده و بنا بر اینکه کشتیهای دجله را
تمام رومیه در آن طرف دجله جمع و ضبط نموده بودند از تفحص بسیار چند کشتی در میان جنگلها یافت

شده جمعی از افاغنه سواران‌ها که بطرف آب فرستاده بودند پشت سنگری در آن طرف آب ساخته توانستند فوجی از
قلعه‌گیان بدفعه ایشان پرداخته سی چهل نفر را مقتول و تتمه بکشتیها در آمده بجانب ساحل کشیدند چون
احمد پاشای والی عرفه و مصطفی پاشا از جانب احمد پاشای والی بغداد آمده در محاذات اردو در ساحل
آن طرف آب در اطراف مطریس و مورچل که بازکنانه و اسباب کارزار نصب نمایند قرار دادند که بعد
مکنون خاطر اقدس بود [illegible] ایشان را بسته در پایند باب [illegible] از شخصی [illegible] جسر بطرف آن
جسر بر روی آب تعبیه یافت و اسب و شتر بهای [illegible] بگذرند
در خلال این احوال شخصی [illegible] باسم سفارت از جانب پاشا آمده و الی دربار رکنت
مدار گشته بتعلیم او و حکم محکم ظل اللهی فرستادن [illegible] بر این جانب [illegible] این [illegible] تخته‌های بسط
عظیم و چوبهای بزرگ ضخیم بطول سه چهار ذرع قطع و بحمل شتران کوه‌سان در محل موسوم به خالد
[illegible] و سنجی دخاله بنداد و [illegible] حاضر که خبر [illegible] جناب [illegible] از نقل اسباب بانجام تمام
با دوازده هزار نفر سپاه [illegible] بانام [illegible] المکان و هر یک از سواران تخته چوبی پیش زین
گرفته صبح داده [illegible] ده فرسخی بنداد گشته الا آخر [illegible] بار [illegible] محکم [illegible] قوی [illegible]
پیوسته جنگلهای بزرگ [illegible] که بر آن چوبها بسته [illegible] جسر بر روی آب کشیده و طرف [illegible]
و عمود بزرگ محکم [illegible] دو هزار و پانصد نفر از پل عبور [illegible] بانجام تمام غره ماه
صیام از گشودن [illegible] هلال [illegible] حضرت خاقان بلند اقبال [illegible] استهلال [illegible]
[illegible] الحضرت [illegible] و انزل جنودا لم تروها از عالم غیب [illegible]
[illegible] و بسیاری [illegible] لشکر [illegible] قلیل [illegible] مقرر داشتند [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] از پل [illegible] گذشته [illegible]
[illegible] هزار و پانصد نفر دیگر [illegible] عبور [illegible] پل [illegible]

از روی دلیری گسیخته فوج با بی‌هم متعاقب موکب اقدس روانه گشتند اما حضرت ظل اللهی شب تا
صبح انتظار کشیده شاید غفلتا بسر وقت پاشای رومیه در مقابل آید همانا این خطره امامین کاظمین
علیهما السلام را اجابت افسرده اند رشید بیک بیدها داغوجاج و بکنکی ناگاه هنگام طلوع فجر بمحاذی
ینکیچه شش فرسخی بغداد رسیده قراولان طرفین جنگ جاری کرده گرفته چند نفر از قراولان آن طایفه از دم تیغ
دلیران گذرانیده چند نفر عبور لشکر سیل جهان آشوب بالا از آب به رومیه رسانیده رومیه فی الفور بنه و
اغروق را که آنجا بسته برده جانب بغداد نشان کرد چون در آن صورت ایلغار بیفایده بود آنروز در آن
مکان لنگ و طرف شام ارادی عازم بغداد و حوالی صبح آن روز رسیده و دم بعضی محالات مسجد
آثار رسیده هرچند والی مکان مشتمل بر بیشتر قرار بسیار بود لیکن در مقام اتابیده لایحه با بازوی اقبال بدو
کار بسته همت بلندی در نظر همت عالم نورد سهل دشوار است حضرت ظل اللهی آن جمع اندک را
پروانه‌سا پروای شمع جهان افروز لیلی فیروز نموده بهفت قسم انقسام داده رایت ثبات و قرار
افراشته احمد پاشا ملاحظه کرده سپاهی لشکر نصرت اثر و قلت ایشان کثرت خود را استظهار کرده حفا
قدر عاقبت ناسنجیده سی هزار نفر متجاوز از سواره و پیاده رومیه و ینکیچری با توپخانه و استعداد تمام که از
لعل پاشای المعروف قره مصطفی پاشا بمقابله دسته الطایفه فوج فوج از اطراف نهران نیز مصاف صفوف
زهره شکاف طرح جنگ افکنده بخت اکراد قراچورلو مامور گشته در دست نیمزه بر قلب انگروه
تازند و در آن مکان از بیم جنگ از کثرت چاه و سوراخ حکم خانه زنبور داشت بنفس نفیس آن لذت شهد
زنده گی را در کام ایشان تلخ ساختند پیادگان رومیه همه را با تفنگ بوارنگه در کمینگاه منتظر بودند دفعتا
شلیک تفنگ از آتشین دم در دلیران شرر و ش مانند شرار آتش رم کردند پس توپخانه کوکلان بلا بمقابله
مامور ساخته ایشان نیز بهمین منوال روی برتافتند و همچنین دسته بدسته با مردان مرکب جلادت
بمیدان ناچشه تاب التهاب نوایر تفنگ نیاورده باز گشتند سوای دلاوران افغان که در جای خود ایستاده

پا بدار یش گرفته هر دفعه بر رومیه پایشان حمله ور گشته سینه را هدف تیر بلا و ابا نکاه بسهام قضا خانه بر بن شستان
دهان تفنگ جلادت نشان بسید بودند چنین فوج رومیه اکثر پیاده و عدد ایشان از صد زیاده و توپخانه و استعداد ایشان
آنچه بود و بسیار از طرف هم سواره و چند روز بود از ریعی و تردد قدم بقدم قریب بود که از کار یکبار رفته این زبده ها
شهریاری بهر فرقه در مقام دلداری بر آمده ایشان را بصبر و تحمل امر فرمودند هر چند معلوم داشته بودند که
از دشمن روی بر تابند مانند دجله عدو خونخواری در تعاقب است او چنین معامله کم با بسیار کمتر موافقت
و دادن این حرف شرف بر ایشان فسرده غیرت غازیان با نگرسته نزدیک بود با ماجرا عین
الکمال گرفتار گردند چند تو بخرج صبر بلا از این دلاوری در سپر مانند ماهی در شبکه اضطراب افتاده لحظه بلحظه
در خاک خضوع جبهه سایی بنماز و طالب امداد از خدای کارساز بودند هم در خلال این حال فوجی سپاهی
فوج ها ی از آب گذشته متعاقب می آمدند از چند میل راه عیان گشته بر خشم ظفر و غبار زدوده
خصم خیره سر گردیده پس چنین بود یکه قهر نگران جهان بی پا را هیبت ناجیه فی الفور ایشان را گرفته مانند لمعه
برق و نفحه صرصر از یک سمت و دسته افغان از سمت دیگر بر جانب رومیه حمله در ساحت تیه
الهی و سطوت اقبال ظل اللهی اساس قرار رومیه منهدم گشته تیغ های تاتاری تا سر فتنه بهر که بهزار
نفر جنگی و دراز ایشان را آتش دستی سیف دستان انگیخته از بیت با آن ایمان بخاک هلاک افتاده و توپچی
و زمانه ایشان با کهنه توپ و قورخانه بتصرف آمده هنگام شام با نیل ظفر و بلوغ مرام بمحاذات
اردوی ظفر فرجام به لشکر رومیه بود بازگشته نصب اعلام کیوان مقام گردیدند در این روز جمعی طالع
افاغنه مصدر خدمت شایان و در حقیقت منشاء این امر نمایان شده بودند بهره یاب جایزه
و احسان و مشمول عنایات بیکران گشته و چند نفر از قراچورلو و ترکمانیه را که روی از دشمن تافته
عرصه تیغ و پیاره گشته سرکردگان ایشان را بطعن سنان و زبان زخمهای کاری بر دل و جان زدند و فوجی را
بضبط ما بین دجله و کربلای معلی و نجف اشرف و جسکه در یا چه نتیجه ... این حال بلاحظه تصرف

دراداره

درآورده و همان قلعه بند بود در طرف احمد پاشا مانده از انبار اسم توپ و جوالهای کرباسه پر هر روز در زیر ظل

دیوار حصار خاطر پاشا و قلعگیان می‌افکندند پس حکم همایون صادر شده که اسباب پل جسر را از نهر دلان

از روی آب با محلمان آورده در برابر زاویهٔ مقدسهٔ کاظمین علیهما السلام بهمان طریق که مذکور شد از آب بستند

که با سران سپاه نصرت افواج ظفرقرین با لطف امداد نتوانند کرد پس از آن تیپ کوچ کرده در نزدیکی

مزار امام اعظم ساحت دلکش عزم تمکین بلاسایه گستر فرق سپهر برین ساخته و از جانب خچسکه در باغچه کشتیها را

فراهم آورده جسر سیمی ترتیب داده به معماری عزم رزین قلعهٔ محکم در جانب فرنگ کهنه بغداد در طرف

سفلی و قلعجات دیگر در جانب جنوب و سمت شرقی و همچنین حصن استواری در کنار دجله بصورت

اتمام یافته بما فعل هر یک از قلعجات فوجی مامور شدند و در سمت شمال قلعه در کنار دجله قلعهٔ حسینه

جمعی را بما فعل ایشان مامور و کشتیهای ملک فیف علیحده ترتیب داده تفنگچیان قدرانداز بر آنها سوار که

در وسط شط لنگر انداخته شده در همه جهت راه مدد بر بغداد و قلعگیان از روی آب بسمت بصره و غیره

مرود مسدود نمایند که در همان اوان شیخ عبدالله شیخ المشایخ بنی لام صاحب جمعیت زیاد و همه

تابع بغداد بود و الوس کاه منعلی گشته مقرر شد که با والی حویزه سلک جمعیت را انعقاد داده از راه

حویزه متوجه تسخیر بصره شوند از صادرات امور اینکه علیخان حاکم جهرم با امیرخان بیک قرق ارباب

فارس آغاز حق لغت کرده از در جهرمی برآمد میرزا باقر کلانتر لار با جمعی از اعراب قلعه عوض را

مسکن شیخ احمد مدنی بود جمع در سر ولی محمد خان حاکم لار ریخته او را مقتول و اموال او را منقول

عمارت قلعه بکر متصرف شیخ احمد مدنی که بر گشت لهذا احکام به سرکردگان قشون حویزه و

کرمان با اتفاق امیرخان بیک رشته لین در معقد مامور گشته بر سر او و به عدم فرستاده اند

بعد از آنکه سر

عسکر کینه‌خواه در ازدحام و شورش سحاب اظهار رعد و برق در معارضه با والی رسانید شرق تمغه

باقتضای تقاضای لطف زمان چون گلشن اعدا را از برگ و برگان فیروز جنگ چمن پرگاری عاری از جوش
و ترک ساخته بود سپهر انجم احتشام چرخ چهارم در سیم شوال سنه ۱۱۴۵ الیوم بکجه اوضاع جهان
بر منزل حمل تحویل کوکبه عروسان شکوفه ساز و برگ فتوح ربیعی نمود گلچینان گلشن شمار را از غیرت
مهرکاری بر تن اراستن و جمن حمیت در عروق افسرده لاله و شقایق بجوش امد نیزه داران شاخسار
بقصد کینه جویی شاخ شانه برار استند و فوج قیمان او از افواج ریاحین یلان در ساحت دشت و گلزار
صف بر آراسته سپهدار فریدون فر فروردین بشکست عسکر بهمن کمر بسته در میان تیر سرما را
اساس ثبات و قرار خراب و لشکریان فتنه انگیز برف و یخ را از جلوه کوکبه اردی بهشت آتش گشته
راه عدم پیموده جشن نوروزی بعد فروزینت در خارج بغداد ترتیب یافته زرهای کامل عیار از خزانه
ارزانی طبقهای سیمین صافتر از اطباق اطلال برابر بزم نثار و معدار حنفت مهر شعشعه انوار احکام شد
شعشعه ریزش لشکر دغاطای عسکر غنایت گشته و درین اوقات از شدت محاصره کار قلعگیان
بغداد بجهه اضطرار انجامیده و لوعی آتش غلا بالا گرفت هر روزه جمعی از فرط گرسنگی خود را از حصار و
برج بزیر انداخته داخل معسکر فیروزی اثر میگشتند و از جانب خان والا قدرت احسان قا اسیر چشم
مراحم کامکار شده مطلق العنان در اردوی همایون میگشتند در اواخر محرم سنه ۱۱۴۶ راغب افندی
دفتردار و محمد اغای کدخدای بغداد از جانب احمد پاشا برسم ایلچیان وارد دربار سپهر مثال و در باب
سپردن قلعه تا آخر ماه صفر تعهد و استمهال نمودند القصه بعد آمد و رفت سفرا ابواب گفتگوها
میانه احمد پاشا و امنای این دولت ابد پیوند مفتوح بود در خلال این احوال توپال عثمان
پاشا صدر اعظم سابق و سر عسکری مامور بود با چند هزار نفر از سپاه کینه خواه روم وارد کرکوک
و جواسیس در لباس بدل این خبر را بقلعه رسانند احمد پاشا در آیین عهد سست و در قلعه داری سخت
نموده بود از ورود سر عسکر مزبور اثر بسامره حضرت ظل اللهی با دوازده هزار نفر از جنود قاهره گذشته

ایلغار کاراگاه بمحاصرهٔ قلعه و محافظت بروج و قلعچیها در اطراف قلعه ترتیب داده بودند مامور ساخته کدی
ضابطه را مضبوط و قلعگیان بغموم فکرت تو قطرهٔ آن بحر بیکران و ذره از پرتو خورشید تابان کم گشته
پس افواج نصرت پژوه را جوق جوق گروه گروه قبل از حرکت رایات اژدها پیکر
متعاقب و متوالی یکدیگر قراول و منقلای لشکر ساخته روانه دجله و در شب یکشنبه بیست و ششم ماه صفر با بقیهٔ افواج
بحر امواج از ظاهر بغداد برسم ایلغار حرکت کرده روز دیگر چو اصحاب صبح تیغهای بیضی ملمع و در آن
طرف نیز که سر عسکر در کنار آب دجله نمودار گشته چنین روبه از کرکوک هم جا کنار دجله را
معبر خود ساخته می آمدند همینکه آن بحر خونخوار و آن جرد دریای آتش بار قرین گردید نشدند در آن جا
مکان موضع شکسته تا هموار و بسمت غربی آن هم دجله زخار بود نصب خیام قرار داده سر طرف
دیگر را بمورچل و مطریس استوار ساخته قلعهٔ آتشین حصار را ساختند از عراده و توپ و بادلیج در اطراف
مطریس و بنا ساخته و دائم آنها را به زنجیرهای گران سنگر گیر بودند و له متعاقب اقامت و استقرار
ترکمان و تفنگچیان قحوه پیش سواران ایشان را بمقابله برده چرخچیان لشکر جلادت اثر
در همه مانند ستاره صبح پیش رو که خورشید انوار شهرت هر که نیزه گذار مهر سپاه شامی
ظلمت را اهرمنت دیده کنجیده آن بلا ارهین برداشته تیغ و تیغ و سنان برق خرمن
هستی جمعی از ایشان گشته تتمه بر فتن انکه به پناه لیلی سر عسکر گریختند از همان دارالضرب بی نسب
کرکوک شتافتند و دلیلان باشاره و الا مانند فوج نجوم بامداد چرخچیان انجم کوکبه نقل ردیمه آب
ابدار انجم گشته بلطایف عنان بامداری ارد بیت دله مطریس خود حصن جسته از اطراف آن
شروع بافروختن نایره توپ تفنگ و بدست گرمی نوکانه آتش افشان آغاز جنگ کرده زمانه
ممتد اشتغال نایره کارزار گرم بود تا انکه حضرت ظل اللهی بضبط نوکانه الطایفه بسیار همت مصروف بیاله گان
تفنگچی را از سه طرف مامور بیورش ساخته خود با فوجی از تفنگچیان چالاک و افاغنه بیباک بر سر آن

حصین ایشان حمله ور گشته چند نفر از رومیه جریده سر را تارک و مغفر از ضرب شمشیر برق اثر برهم
شکافته داخل توپخانه و بعضی از توپخانه بالاطرف دیگر از سمت دیگر متوجه مطرس ایشان گشتند مقصود
آنکه در همان روز کار ایشان بالفصل رسانند رایات عقاب پیکر و قول بزرگ در سایه جناح آن
استوار داشت بلند پروازی سرکرده کان جلادت گستر بهوای ظفر از پرچم رزمین بصدگاه
خصم انگیخته بال برد کشیده بعد از قدر زمین از مرکبان مغفر پیش آمده سواره پیاده بیکدیگر آمیخت
و هر کس به نشان حفظ عنان اختیار بسمتی برانگیخت

القصه زمان حرب داوان طعن و ضرب از چاشتگاه تا عصر بیک امتداد یافته حین موضع جنگ در
سمت شرقی بغداد که رومیه از جانب پشت اتفاق فتاده آب دجله در آن طرف رودبه و مسدود گشته بوده

بود از یکطرف لشکر تشنه الصولت بسوی گرما زار تکاپوی تشنگی سوز عطش که از تنور سینه آتش شعله در دلها
حرارت دریا به فلک برده آن عین التنور سر التنور بر تشنه کامی شعله دعاگویان می‌شد زخم شد
گرمی سوزش همه / همه بود آب این چشمه آتش همه / چون آفتاب آتش افروختی / همی آتش
زبان در دهان سوختی / چو مرغی شدی در هوا جلوه گر / ز تاب خورش سوختی بال و پر / دل خاره
گداز از تف تاب بود / سمندر گره را چشمه آب بود / سمندر گر از آتش افروختی
اگر سوی آب آمدی سوختی / القصه چند روز سپاه در چنین تاب و تب سالکان در سر مطالب مشغول
کرده دار بود چند نفر از سالکان رومیه در زیر دست و پای تهیب زرین ستام آنحضرت در آمده چرخ شعله را
شماره اندازی بخاطر رسیده مرکب آن سالکه هاجئین در زیر پای آسمروار ارابه سکندری یافت پس چابکی
که بد ستیکی نماید عنان داری بلارض لقاب سوار و متوجه کارزار گشته چون شعشعه طلعت شهریار
مهر گستر در میان این جهان لشکر بتابید خیره شدند و در برابر فوج اختر ظاهر بود و شهود دیده رومی گشته
دیده هر چند تو بگرد دهر بیاید سمندر از آتش سر و روبر بتابید گرم نشسته گشته از اطراف آن
حضرت تفنگ برجا افکنده اما حفظ الهی سپرداری و عنایات باری نگهداری نموده گزندی بدان ذات
مقدس نرسید چند تو سپاه همایون فرزانگی سفینه عزمش به بادبانهای قوائم بادپا بحر تولد
لجه آتش و دریای نبرد و شنا در بود چند نفر از سواران رومیه را به نوک سنان جان ستان از خانه زین بخاک
هلاک افکنده و نکشید با نیزه و تیغ هم کوه مرکب بیرون نصدمه ضرب آنحضرت سر غلطیده ابر آتش
بر آتش سر گشته که هر مرکب دیگر این شخص خود هم باره بسر در آمد جنبیت کشان از رکاب خاص
پیش او آورده آنحضرت پا رقدم بر حلقه چشم رکاب گذاشته سوار گشته چون بیابان عطش التهاب اتکین
جان شیخ نات و ملک سیاه چون قلب سپاه از فرط تشنگی بیتاب بود غلطیدن اسب گرمی جام آن
حضرت مهر جلاده علم گشته دلیران رومکان این نیز هم گرم سرد کشور تا جداری بار زخم کاری وکل امانش در

گلشن رنگ جهان بوستان عاری سپهر زمام اختیار از دست و لعبه لعبتان رخ شکر لب قچیان مریخ منظر از
ضبط دلاوران لشکر عاجز شده و دست باز داشته چند تن از کرد تولیان باجار از شاهده این حال جنگ کنان عطف
عنان نموده کس فرستاده ایشان را از موکب همایون دارالاقلیمات از اطراف کوچ نموده بموکب همایون ملحق گردید
و چون کیان سپهر تیغه در نموده و درین معرکه جمعی از دلیران ازین آنها دریا نموده خود را بآتش تیغه جرعه نوش فنا
گشته و برخی از تیغ با دهان جنگ و زبان نفس بقدر دجله روان گشته است از آب روان رسیده نقش بسته
ملخص آنکه بهمه جهت هزار نفر از رسالان لشکر پیادگان [illegible] و عمده تونکان عرصه تلف گشته لو [illegible]
همایون متصرف روم در آمد جمعی از سمت شرقی دجله بوده بجانب اقامت کوچ نموده در بهر موکب والا شده
حکم [illegible] از روی [illegible] از روم [illegible] این خبر بر بغداد [illegible] جمعی از قلعه گیان بر آمده جسر دجله را قطع و جمعی
از جانب غربی دجله [illegible] این سمت اقامت [illegible] بر راه عبور [illegible] جمعیت دار از راه دجله و حسکر
باعانت طایفه بنی لام و بعدی شیخ داود [illegible] رسانیدند سر عسکر بعد ازین واقعه
دارالسلطنه بغداد [illegible] گذاشته عزیمت بجانب کرکوک [illegible] و موکب همایون بعد از ورود
بمنزل [illegible] لشکر [illegible] امیر [illegible] مقدر روز [illegible]
غنیمت [illegible] تقدیر [illegible] از حکم قضا [illegible] چنانکه [illegible] گفته

[illegible] بکام [illegible] ناگران [illegible] نقشه [illegible]
[illegible] ازل [illegible] [illegible] عقیده صاف و اخلاص [illegible]
عرض نموده [illegible] این نامه [illegible] اشارت
[illegible] گذاری [illegible] [illegible] ارکان [illegible]
تقدیر پروردگار [illegible] ازین اخلاص [illegible] عزم [illegible] و جواب
و این اسباب [illegible] ازین سفر عرصه تلف [illegible] حوادث کشته [illegible] این

مرکوز در باب سد راه خصم انها باطراف ممالک در قلم امده سر بکلهاء ترکستان فیما بین کرمانشاهان و همدان حکام
صاحب اندیشه و هیئتیان اصلاح پیشه تعیین گشته ایلات کوهکیلویه با محمد خان بلوچ و الوار بختیاری سابق
انتمای داشت علاوه بر نوشته در قول کثرت مقرر فرموده با اتفاق امیرخان بیک قرقلو باب
فارس روانه گشته تا مدت دو ماه تحریر اوضاع سپاه خود نموده که برکت والاجاه نمود و نیز از مردم ایشان
سفلا مقرر داشت که طهماسب علی خان جلایر سردار شده با حکام هرات و قاین و سیستان و تون و غیره
شش هزار نفر از لشکر قزلباش با تابع او نموده در موضع مقرر در همدان و خاطرنشان محمد خان سیکند
هرات شش هزار نفر تعیین مقرر خود بوده است حدود قندهار سردار و همچنین جمعی از جوانان عمر نموده
خراسان را هم بدست یافته برکات و کار امور خدمت جدید نیز با خطاب نمودند با استعمال وار دارند
رفت [illegible] سابق تا بدلی کرچانیدن [illegible] مقدار کثیر ایشان صد هزار تومان
زر در نزد محصلان موجود بود بعد از وقوع این سانحه کرچانیدن [illegible] والوار [illegible] و اکراد
را بسبب آنکه کار در سمت عراق اشتاله تجدید حدود و از ایلات و حشم مقتضی مقام و مناسب وقت
اهتمام نمود بتعویق انداخته عازم همدان و در بیست و هفتم ماه صفر والا خطه مزبور نهضت گشتند
و مبلغ [illegible] هزار تومان [illegible] اوضاع استعداد و جبر نقصان سفر دست بسته وجوه کوچ
بجنود مسعود از خزانه احسان مکرمت گشته جیب و دامان امال ایشان از نقود عنایات مالا
مال و هر یک سواره ده تومان [illegible] شده بود است تومانی عطا و همچنین از شتر و استر و
خیمه و چادر و شمشیر و سپر و جوشن و مغفر و باقی الات حرب و اسباب سفر حتی نعل و میخ دواب
و خرابات دیگر را هر دوق فرمان و همه نیز قدر از ممالک محروسه روز بروز وارد اردو میشد و تا این
[illegible] جلادت پرور بعد از تمت انتقام و در عرض شصت روز جمع امورات موقوف علیه نهضت
رایات ظفر فرجام بود صورت انجام یافته لشکر فیروزی اثر و افواج جمعیت [illegible] منزل اکید

مانند ابر بهاری سیلاب کردار بجز فرار نپویند و دلاوران نصرت پرور داخل معسکر ترک اثر
گشته از سوانح حیرت افزا در ایام توقف موکب والا در همدان وقوع هزیمت اینکه تیمور پاشا
حاکم وان بعد از سانحه واقعه بندلو از جانب سرعسکر با فوجی از اکراد و جنود روم عازم تبریز گشته در
سمت قراجه داغ ترکش جلادت جلوه داده بر تبریز ریان یافته با موره مخصوص شنیدن آوازه
تیمور در صدد تکلیف تقویت شهر تبریز در آمده افغان کوچ نکرده هر چند لطفعلی بیک نایب تبریز که
سر و چشمه بود مقید مقاتله شهر را جانی و اطفال را فرمانی و بدسگالی که لطفعلی بیک از روز باشام مطیع بود
از قشار به و ملازمان هر بیانی همراه داشت در شهر بر حرکت سربعجمن ضیمانت قلعه را امان
جمع قلیل در حضور اهالی خویش نیافت ناچار با اتباع بجانب مراغه شتافت عبدالرزاق
خان مقدم که در آن وقت از جانب اعلیحضرت حاکم آن مملکت بود در بروی لطفعلی بیک بسته راه
بدیگر کشوده با چار لطفعلی بیک عازم خلخال گشته حقیقت حال را بعرض والا رسانید
پس از توقف فرمان بعضی از عساکر منصوره بمحافظت حدود دارالمرز مامور و سکنای پس
قرقلو عم آنجناب که در ایروز دلبو بخطاب خانی سرداری دارالمرز و ایالت استرآباد و
جمعی از سپاه خراسان بسرعت روانه گیلان و بسیاری از ملازمان آذربایجان برای راه برهزن انگار
درگذشته از معسکر لطفعلی بیک فراری و در دفعه خلخال دارالمرز متواری شده بودند بموجب امر والا
برشت آمده در اراده این معابر شرح سیاست بر آنها جاری ساخته جمعی هم در اطراف ولایت گیب
شحنه تاذیب گشته و هر طایفه بختیاری که در کوهستانات با خورزاده لرشن
ینعو له تواری بود از استماع حادثه بندلو سر از گریبان خمول بر آورده یکباره ترک اطاعت و فرمان
روایی گرفته چنین بهمیشه بیشها دست و الالن بوده بعد از فراغ از مهمات روم با حضرت شاه
طهماسب را جالس سریر سلطنت ساخته نمغاران ارضی و اسعه شاه بهار بلند بردار کشور ستانی بلاد

هیولای انتظام اقالیم دیگر بالکلیه شاهنشاه در ایام توقف ظفر در بغداد بود کارها صورت نوعی سکوت
تکمیل ظاهری یافته بود ملا علی اکبر ملاباشی و میرزا کافی خلفا بیگلربیگی او با فرق حضرت شاهی روانه ارض اقدس
مامورین در بیست و نهم ماه صفر آنحضرت از شهر معدلت پرور حرکت دلخواه در عرض راه نمودند که قحطی بود و حادث
دلجوئی مطلب را باعث شده که چون سلطنت او در چندی وقتی به عزم همایون ظل اللهی مقصور بانتظام آن بود
از مصلحت دید رجوع بعضی امور مهمه فرمان والا عز صدور یافته که مامورین از راه دامغان در موکب شاه
طهماسب داخل مازندران و مخدرات سراپرده سلطنت بر شاه عباسی که در این اوقات مسکن داشتند سام او
از قزوین حرکت کرده روانه مازندران گشته این خطه نزهت بنیان را مقر کوکبه عروس شان ساختند
و طهماسب قلی خان جلایر بحکومت اصفهان سربلند و در نظام مهام عراق بالتقصه اختیار و بعضی جمعی از
سپاه نصرت پناه را بمتابعت او مامور و روانه آن حدود مقرر داشتند که ده هزار نفر دیگر از الکات
و احشام عراق در سلک ملازمت انتظام داده در مملکت عراق که وسط ممالک محروسه است مهیا و مستعد توجه
از هر طرف باشند جمعی دیگر که نیز افزوده با جمعیت خود همیشه او سردار بود و جمعی هم که در خدمت سلطانیه
معین و مقرر نمود سکنا بخش خان سردار گیلان و لطفعلی بیگ با احکام اقتدار متقدم و ذخیره هر یک
از حدود و ولایات تحت حکومت خود جدا از آنجه در هنگام ضرورت باعانت یکدیگر اقدام نمایند

بعد از اجتماع سپاه منصور

و انتظام و انتساق امور در بیست و هفتم شهر ربیع الثانی بهمعنانی تائید سبحانی با کوکبه سکندری و فر سلیمان بیرق
ملاقات عثمان پاشای سرعسکر از بلده همدان رایت افراز گشته چون ملک مستانی شده در ورود
نگران شاهان بالهای سپاهان رابیشان خبر رسیده که فولاد پاشای والی اذنه با سکندر پاشا و محمد پاشا و چند نفر از
پاشایان معتبر و پنجاه هزار نفر از جنود روم و سپاه المزد روم از جانب سرعسکر در قلعه کرکوک
ترتیب داده در کنار آب و باله همت و نسخیر راه در هنگام اشتهار از ولی نصب سام

امارت نکهت مظاهر ابهه اثر موکب والا بجانب تبریز نهضت کند این است که پاشای آن را جلادت افزا

وحالیکه متوجه ترکیه گردد و بعد از آن شوند بمقابله پرداز به جد و جهد بیدون خبر مجرد استماع این خبر به داغ عروق را که زیسته

با قوچی گزین و سپاه در آن ظفر قرین استعانه جسته میرالاج در هم شبانه مواطی حصول بار دفار رخ خسته هر چند

مطمح نظر این بود هر روز رسیدن بر الطایفه تیره ستاره بنیاد غیرت لشکر و سیکی عسکر افواج کواکب

واحد از جاه مدارات فلک رفعت گذشت و ماهچه بیلاق سپهدار روز گیتی فروز پیش از عبور کوکبه نور از

جلوه گر عرصه ظهور نور گشت لیکن مهر جهان افروز سپهر کشور تسخیر همه جا مانند صفوت پیش لشکر

نصرت اثر بود بر اجمای رای افتاب پیوند سرفراز به بلندی بود در این سفر گلی واقع بود صعود و سیاه

تحقیق ملاحظه فرمود این دریای لشکر در کنار رود ارس که بر اوج سپهر نیلگون موج میزد در لجه اضطراب

وجف ام رفیع قبات را حباب نگونسار این بحر پر انقلاب دیده دانسته که اکثر ده از بهای عنا

که مخرج برنگو برسد استنباط وصول خصم که از غلبه اضطراب دست از عنان و پا از رکاب شناخته

سر اسیمه برگشت لوکن گزیر آنند و دیران خیمن نشان بی شمار و والا جلوه بر الطایفه است ابهه خسته تا پیچ خسته

ایشان را تعاقب و سر و زینده بسیار و حضرت بیشمار بدست آوردند و جمیع احمال و اثقال و حشم و

اسباب الطایفه جابجا بحیطه ضبط در آمد و دیران ... شبانه روز با اسب و محی رحله پیمای دلاوری طی نموده

و قدم فرسای بیلاق تعب بعوند تا ملک قطار و بهار شده پا الیش گزین خیام حشم را به پایه نشیمن

سپاه دلیران سپهر احتشام گشتند و بعد از هر روز در آن همالکان عزت انتظام محمد خان بلوچ و مراجعت

از عرض راه بعرض والا رسید محمد خان بلوچ بنحویکه در ضمن صادرات احوال اتفاق

مجملا اشاره رفت باتفاق محمود غلزای از قندهار آمده و بعد از انکه بنیت سلطنت مستعار ماشرف رسید

از جانب او بسفارت ردم ماموار گشته تا برگشتن او کشت اشرف نیز برگشته بود محمد خان چهره در محمد و را

از دامن دولت افغانی گسیخته بنیت لابد و از اصفهان دار الخلافه شهنشاهی بمجلس اشرف در آورده بود

باقدام امیدواری بهین درگاه والا شتافت چندی فیروزمند در عرصهٔ عز و اقبال بادرهٔ اش چهره‌آسا
نورپاشی هر نشیب و فراز دولت بلند ما وار در عاجزنوازی برآمده با ایالت کوه‌گیلویه عز امتیازش
دلخوش بودند و بعد از معاودت موکب والا بخت بابی روشن ساه در میان عجب ... با ظهار جوهر خود
کار تیغ ستمهای مسلکی کج نهادی خود را ظاهر ساخته در جنگ ایروان و همدان ... شکست قزلباشیه
و مصدر بیحسابات بیحساب شده در حینی در دو موکب مسعود کوکبه والا حقیقت حال او بعرض همایون رسید
الکه آخر عزلت نشین چند روزی زاویه بیت لیکن باز در روز حرکت موکب همایون از صفاهان به
جهانیان بلطف خسروانه هر ذره پروری آن خورشید علم و فروغ بخش احوالی نیک و بد عالم
است همه باره بدر شبستان تیره روزیش گشته اول حاکم کوه‌گیلویه و تشویش و در قول تاخت بعد از واقعه
کدلو و امیر خان بیک نایب فارسی و محمد خان با قشون کوه‌گیلویه و فارسی مامور بر کار شدند برای اسکنه الوالات
از وجود نحس خاطر بیان لیکن ابتدا احمد سلطان کهربوی سردار بلغارس و قاسم بیک فرمنوراه برتبه
مهرداری رسته فراز بود کوه‌گیلویه تعین ورود ایشان شد در حینی محمد خان با امیر خان بیک بنوم از رحبی
منع دلو و جابه در فنیلی شده سر سنجه برگشته نحس گریبان گیر حال محمد خان و خار خار اندیشه‌های شیطانی
باطل خاطر بردم عرش گشته یافت نه چیان فارسی و شوشتری و بلوچ و هزاره از کوه مقصود رو
گردان و بهانی با انجانب فارسی روانه امیر خان بیک با قشون افغانیه و حرابانی همراه او می‌بودند عازم
دربار کیهان پناه گشته اگرچه در حینی وقتی هنگام ماری و زمان خدمتکاری بود صدور این حرکت
ناشی از کثرت ابلهی ادبار مآل در تحلیه نیز و ظهور این امر جرأت افزا ارباب عصیان در موافقت محمد خان
بایست همه در عزم قوی بایاس مروت واهی و قصور و موجب جلالی و فتور رکوکه دارا طغیان و وقوع اینگونه
حوادث در پیشگاه دل دریا حوصله آنحضرت حکیم جنبش خارخسی در برابر طمطراق زرف و لطمات کیاه
و خاشاک در جیب بحر شگرف دارد مطلقا وقعی در عزم و تزلزلی در پای قرار نداده متوکلا علی الله باهمت

ازقوچ کوه عسکر بقصد مقابله بر عسکر همایون نهضت بموکب و اغرق بعد از شکستن ثابت و ثبت واضح

بر سنجوق سلطان جادری بابعجه روز دیگر که گذشته ترکی فرنجی الاسلامیه در جمادی الاولی دهم بار

از آن مدار سرسوم موضع در جمادی لشکر جهان جهان بلشکر عسکر ظفر نقاب شتابی افراخت عیوق اوج

باباین پا بای فرود عساکر فرقه دنگ بکوت جنود لشکر و ظفر صفوف لشکر باب لیت و اقع کرکوک قلعه محارات

کوس دبدبه و دستران رزم ولوله و دلاوران طنطنه داد بنیان نظم کوه کره فوج فوج قتال روز

بهادر عزم از ان اکوه و فرو نظم سنگ ارکان ایمن دا دلکه رسید پرینی جرخ دوده بند رزین بای عزیز جنین رو

بنا مصاف عالم در دشمن و دست زبان و حران دل نظاره حشم از بهادران بدره که رزم ارباب دیده

سلیمان بدینگونه لشکر بداشت   کاران همه بند افزون خوان گذشت ویل

جنان دستگاهی سکندر نداشت   کسی این نظم ترتیب ایمن بدید   فریدون بدان شکوه لم

بدید   عثمان پاشای عسکر که بعد از معاودت از ایندلو با نواع مباهات و افتخار در قلعه کرکوک داخل

قلعه نیز صورت لشکر ظفر شعار بنیف خیام قرار و رفع تهاون و تقیدار و اطراف اردوی همایون الجمد لله

استوار نیکه بود صحت کار حکم بلادر تعارض دیده و از معارضه بهلوتهی نکرده پهلو بر بسته بانواع نبرد

حمله بر سران سپاه فرمان او شد بقلعه روی کمک آورده رشک دلاوری باز نمودند از بیطرف دلیران

رزم جنگ بصورت سیر و جرات ملک بودن مل و در یک یکو که کین آهنگ و بسیار

تیغ و سنان و اندا خس تیر و تفنگ آتش افروز بازره جنگ شدند جمعی از آن طایفه سر باختند

کری در تخم حرکان قوایم مرکبان غلطان و جمعی دیگر سر خفت گرفته از همان راه بسمت ارزن الروم

بقیه در قلعه محصن حسینه رایات مظفره تا عصر نیک در دستگاه جنگ قامت اقامت افراخته همه

گوهر افگنان را نگذاشته بلا بعدان کین اشارت میکرد چه حیران بی‌آزرم عسکر دشمن از عسکر ظفر رسیده

در هما تنگنای نامه گشته ده هزار از پهلو و بر بنده ده هزار از شیر به سکت و کلو یکسان عسکر سلاک کفر بر ادادو

مصحوب یکی از گرفتاران [illegible] رسانیدند مشعر بر اینکه شوق ملاقات آنجناب راه دور و دراز طی کرده آمده‌ایم اگر آرزوی
شان دارند بمعرکه حرب قدم رنجه سازند آن بیک اوجاق عثمانی را از جای خود جلال سازند پس با انتظار
جواب زمانی درنگ کرده از آنجا که دست بازوی اعداء اینک بعطف عنان بمستقر عز و شان فرموده
هر روز دیگر بهمین منوال بر سر قلعه رفته چون گشت عزم توقف پاشا را در حصار گیر و دار زنگ دیده بعقید
انجام کار او گذشته تسخیر قلعه بزور و آتش بلاء محل وضع آن در ره منزل کرکوک بر فراز کوهی بلند اساس
و مقام جمعیت اکراد به پاس و شیخان بدخره و دخله [illegible] سقاس بود وجهه همت سپهر [illegible] ساخته
از راه اوق دربند متوجه آن سمت گشته شده [illegible] محرک [illegible] عسکر شده [illegible] روز مقابله
درآمده و در روزی [illegible] موکب جهانگشا [illegible] وصول [illegible] قلعه [illegible] تصرف درآمده جمعی از
اکراد [illegible] بعیده [illegible] استظهار متانت حصار از بیم سیلاب شور انگیز سطوت [illegible]
بهمان قلعه استوار برده بودند معرض تیغ ابدار و بسیاری از ذکور و اناث تقید اسار
گرفته گشته غنایم موفور [illegible] سپاه [illegible] منصور [illegible] برابر بود اشتغال
و چون محاصره [illegible] خاطر [illegible] بسیار بود [illegible] مطالعه [illegible]
[illegible] کرمان که در [illegible] منتظر فرمان بوده آمده در کنار آب [illegible]
[illegible] برج مستحکم [illegible] ساخته [illegible]
کرمان [illegible] با جمعیت [illegible] علات [illegible] و توابع [illegible] ایام محاصره [illegible]
[illegible] علات [illegible] معسکر [illegible]
[illegible] در برج [illegible] بعد از [illegible] اعلام ظفر طراز [illegible]
[illegible] مجمع [illegible] عزیمت سمت بغداد [illegible] فرموده که اگر
[illegible] داد [illegible] اند [illegible]

بسیر کامل سفر بدر بدر نگردد و قطره نیسان تا دل دریا نیفکند با گوهر خاور در نیابد و نیرد گوهر شاهوار نشود

درین حالت اهالی قلعه از معاونت سرعسکر مایوس و بشورش قحط و غلا مانوس شدند هرگاه اسباب فتح فراهم

تخریب باسیس قلعه بعد از ورود والا مکان محیط لشکر ایران شود قلعه حکم خانه حباب بنیان توانای قلعه ایران

صورت نقش بر آب خواهد داشت   یاری ما گرچه اول جام می اندر بحیم

در عقب دارد تماشاهای رنگین نرد ما   پس همگی متفق اللفظ عرض نمودند ما را تا جان در این

پا از طرفی سر بازی نخواهیم کشید و در جانسپاری و سربازی خواهیم کوشید بعد از ادای کلمات

امر والا بر صدور پیوست که اهالی اردبیل و ... ابره ... ار رواله شهر زور و غله یکمه مراحل کنار

نمایند که بعد از ورود موکب والا سفید لو از آنجا مرتبات نقلی بعسکر نصرت بنیاد شود

پس موکب والا وارد محلی موسوم بقرا گذشته اکراد ملاحظه نمودند که پیشتر

سپاه ذخیره و غله یکبار ربانه جمع و بالنواحی کشش نکرده نمیدیدند گمان نمودند ضعف قصوری کمال

انطرف راه یافته بار دیگر جانب ایلان حادث شده بر حسب عطف عنان اقدس شده

سرعسکر را ازین خبر آگاهی دادند او نیز این خبر را قبول و تضعیف حال انطرف

محمول ساخته قشون پاشاهای راه عمده پاشایان بود با دوازده هزار نفر فرستاده به جاده منزل

متعاقب اردوی همایون برسی صلادت جولان عبدالله بیگ چون قرابته معتبر کوکبه جلال بود او نیز از قرابند

هفت ... سروران سرحد ملکان منتخب و در میان دو کوه واقع و معبر این منحصر بیک راه مانی چون ساخته

چند نام اقامت را بر افراشت آن محمد ابر ... نهایی مرادلان بعرض ... بود کشور گیر رسیدند

پنجشنبه غره جمادی الاخری طرف عصر با فوجی از راه تحت ما بسر به حالم عز متعارف بود و مطمئنه بود

از انطرف نهضت موکب اعلا سکان نیز یک ساعت از اتفاقات خراب غفلت دیده بود

قراولان رومیه را که در خارج قلعه بودند بسته بود از عبور مرکب منصور و قطع گشته هنگام صبح
در وقتی که جهاندار مهر انور بر بند افق کوکبه وصول افکند جنود و بنود کشورگشای زود دربند
افراخته زرین لوای نخست جمعی از جزایرچیان پلنگ صولت ببرکین و تفنگچیان
برق آسا رعد خروش را از دو طرف بر فراز کوه جاده قلعه داخل دربند شدند رومیه سراسیمه
بنسق صفوف پرداخته از طرفین نیران قتال اشتعال ورشته و بازوی دلاوران بخصم افکنی
دو روزی شعله یافت از اتفاقات آنکه سرعسکر بعد از زد و خورد دلانه گشته ممکن پایداری
نگاه آنکه مبادا القمش با حضرت ظل اللهی غالب آید دو کوی شکنانی از میدان
رباید راه اجل بر فعالیش زده بتقریب امداد متعاقب رهای گشته در عین گیرودار
که مار ونه یا ایلچی و نعمتی چشم مهر و ماه را خیره کرده و عجب عرصه کارزار روی سپهر سپید بیضه
مهر باستره رخشنده بود طلیعه رایات سرعسکر نمودار و سیاهی لشکرش از مجازات افق دربند ترجمان
مصدوقه تولج اللیل فی النهار دیگر بود هر چند از در قلعه دولی کوکبه سرعسکر رسیدن خیال فوج بعد
از هنگام و بخیر بعد گذشت و رشتر بات موجب دلیری رومیه و تفرقه خاطر دلیران ظفر
اثر گرد اما بمدلول آنکه رنج راحت دان چون شد مطلب بزرگ گرد گله توتیای
چشم گرگ آنحضرت این معنی را عین مطلب دانسته جنود غیبی عنایت آن
داور جهان سرور کوکبه ولای ظفر گشته بذات اقدس مسافت ربع فرسخ رسیده بود
حملات مردانه و صدمات دلیرانه افواج نصرت قرین صفوف رومیه را از هم شکسته
نقلند سرعسکر رسانیده ارض بود این حالت در احوال عسکر و سرعسکر اضطراب و
در سلک فرار نشان انقلاب راه یافته سر برای آن گریز گرفته سرعسکر که با کمال
شان و شوکت درکمال روان می آمد ناچار سر جنبیت برق رفتار سوار و عازم فرار گردید

دلیران سپاه کین و یلان عرصه کین متعاقب رسیده با ایشان درآویختند و حضرت ظل اللهی
نیز بعد از ورود به دربند فوجی را با دلیران ابدالی از جانب کوه به تنبیه اهالی دربند مامور ساخته بودند که
از ظهور رایات نصرت آیات سر راه بر آن طایفه بستند مامورین نیز از هر جانب به خصم الکنی سر دوچار شدند
و سر و سینه آن طایفه را جولانگاه تیغ سنان ساختند

و قریب ده هزار نفر از آن گروه عرصه شمشیر
و سه هزار نفر اسیر سلسله تقدیر گردید سر عسکر را در اثنای هزیمت اللهیار نام کرایلی از مرکب

اوردوی همایون ایلکنچه سرشتی یله برسردار سپاه مظفر منیر سرداری رتبت وجمیع اردوی همیش با
واحمال واثقال وتوپخانه وجبه‌خانه عسکر منصوره طرف لشکر نصرت اثره درآمد حتی اعزاز اسرا
برکفن سرودرلن لازم بولنسه عسکر بلا بعض اردوجی ومصحوب عبدالکریم افندی قاضی عسکر
عثمانیه از گرفتاران اثر که بو ناحیه ده رولن روان ساخته شده که در مملکت روم مدفن سازند
دارالخلافه قراتیه مستقر موکب عزت نشان بو مظفر وکامران عطف عنان کجه یاباخان
خادمشلو بیلکه سکاکین اشتاب بعضی تعیین فرموده در حالی سرمی سلاطین که کلک نوشته از
دجله عبور وحله ونجف اشرف ... وکربلای معلا را بالجمله ضبط در آورده سپاه ذخیره را از اطراف
آب بر قلعه کیان بغداد لو ... وساحه منظور بو موکب ساحه وولایتن حصن ... خصم
دور براند اخته وسمت ملک اردشیر خیره دست برد اخته ... بستنه فولاد پاشا در ...
رومیه بو قلعه هر جلادت مشهور بولو جازم وبابعضی ... درلن ... بهایی کجانب اردبیلکی ان
عازم گشته بعد از ورود رایات جهانگشا نه ارسال واطلاع خبر رسیده که تیمور پاشا مجرد
وصول خبر ... فولاد پاشا در ... بر وقوع ... تبریز ... خاک ... وان
... گشته قطع ... تبریز در ... قلعه مراغه توقف ... دارد تبریز
... قلعه ... انجبر صورت تحقق یافت عنان عزیمت بجانب قراتیه ... قرارگاه
... انعطاف ... سلطان ... گشته ودرلن ادلان
خبر ... محمد ... معروض ... والا کوه
... محمد ... گشته ...
...
... اعلام ...

اثنا رفقائی که از دزفول عازم شوشتر گشت شوشتریان باشاره محمد اولاد ملکی کهنه کاسه بیگ
روانه بهبهان گشته بعد از چند روز محمد رسیده او را با اتباع بیت آورده محمد حسین بیگ ابوالفتح خان حاکم
سابق شوشتر حویزی محمد علی خان قوللر آقاسی را بحکومت شوشتر و دستار هالی آنجا مقدم او را مغتنم شمرده
جناب سپاهی کلاه نشاط بر هوا انداخته رسید عالی از آنکه عفو ایشان همراه از سر ایشان بیرون
حمله آورده بود و پیش این صاحب اشخص صرفه که در کار ایشان حمله بود اعراب و مشایخ حویزه بسر
سر موافقت پیش آورده بدست مسالمت دلوند حویزه را سید عبدالله برادر سید علی خان عرب
کوهکیلویه با شیخ فارس آل کثیر تفویض نموده اینک شیراز کوه در محکم نشسته از احمد سلطان با جمع
از تفنگچیان دهنه عدد سی هزار نفر رسیده بدافعه برآمده مغلوب گشته بقلعه گچ حسن
بعد از سیزده روز در قلعه مزبور محصور بود از فقدان آب جزئی عاجز شده طالب زنهار بخانه
محمد تقی کدخدا احمد سلطان بالضروره با اتباع از قلعه برآمده روز دیگر او را با رفقا تاراج در محمدی
کامی بهلول شیخ بستم بیگ رحمت و اعراب بنا در سر جمعیا با او موافقت در باکه شیخ
و شیخ جباره از روسای القوم بودند هم بیکدیگر و وفاق آورده نبشته رسالت اقتدار
با ثبت عدد لشکر پانزده هزار رسید بعد از وصول اخبار مزبوره محاصره بندلو جمعیت
لهذا محمد حسین خان بیگلربیگی استرآباد سرداری خوزستان نموده مقدمین اعراب
علی خان و اهالی حویزه از راه احسان دیار الم روانه و اسمعیل خان خزیمه حاکم قاین با
سپاه قرار و هر یک از ولایات فارسی حاکمی جداگانه از روسای حریان تعیین و دوازده هزار
از عساکر فیروزی اثر را بمرافقت حکام مزبوره روانه فارس ساخته شد و حکم والا نافذ
علی خان جلایر که صاحب اختیار عراق بود از سمت اصفهان و اسمعیل خان خزیمه از جانب کوهکیلویه
با حکام و جنود انجم احتشام در دشتستان جمعیت بسکر محقق شده بدفع آن فتنه

در ایام جهانگشا از منزل جرها تو عازم سرّ من رای گشته تشرف اندوز زیارت ائمه کرام فیض نشان
شده بودند در آن اثنا عریضهٔ باباخان بنظر حجاب بارگاه سپهر کارگاه رسیده که بعد از عبور از دجله تمکین در حوالی کهنه
بغداد با انتظار لشکر پاشا عسکر روم از قلعه بعزم مقابله بیرون آمده جنگ عظیم فیمابین قلعه گیان با ازحام
سپاه ایران منصور واقع شده بود شکست بر سردار روم وارد از خوف جان جمعی بسیاری دستگیر شده بود که
اگر غازیان لشکر در سراچه این بوم و بر ابواب که بسته جوی سالها حلقه بر در می‌زدند نقش شستند اول باب باز
نشده لهذا روز دیگر ترکش تیغ بند صبح مرصع کمر جلد زرنگار رمه انور در بر گرفته باباخان بمقصد گشته
دیار احد دارالکه مقدمه [illegible] باج گذار [illegible] انتقال شده موکب جهانگشا از [illegible] عازم بودند
در بیست و ششم شهر جمادی الثانی سنگر قدیم مقر کوکبه قزوین [illegible] گشته سرادقات جلال بجانب [illegible]
در آن موکب اقبال از [illegible] سر سبزه [illegible] اطراف و جوانب آن منزل محل قرار و مقام استقرار
عساکر ظفر شعار شد احمد پاشا بعد از سه روز معتمدی را از راه اعتذار بدربار فلک مدار فرستاده
اظهار عجز و خجالت از دولت عثمانیه در باب استقرار صلح و دستور قدیم اراده والایت ادعای
نمود دایر از فرمان وکالت نمود بعد از تکرار معاهده که چند روز در این عهد بلیغ سر زبان نیاز
معروض حضرت خدیو عاجز نواز مشکور مکارم خسروانه بود برای این مسئول نشان اورنگ گاه
رای انور قرین قبول گشته احمد پاشا فرمان مرشح بخط شریف تعالیقی عثمانی پاشا یال
کنجه و شیروان و ایروان و تفلیس در باب تخلیه قلاع نوشته با معتمدان خود همراهی ایلچیان
این دولت روانه نمود اگرچه در باب برآمدن از قلعه منافی قانون دولت عثمانی بود معذرت
خواست اما بجنگیهای لایق گزارنده گرفتاران آن طرف که در جنگ همدان از لشکر شاهی
در جنگ عثمان پاشا گرفتار شده نظر منصرف روم در آمده بود مصحوب عبدالله افندی قاضی
بغداد روانه ساخته لوازم خدمت بتقدیم رسانید از آن طرف نیز باقی روسا دستگیر گردیدگان اوجاق

و صنعات روسیه هم در می باب روسیه در آق دربند گرفتار کمند دلیران ظفر پیوند شده بود جمع و خرمن

گشته اگرچه در سفر اول منظور نظر این بود که بعد از فتح بغداد توفیق زیارت نجف اشرف و کربلای

معلی دریابند لکن سعادت میسر گشته بود از این وقت که آب از فیض هافت بلافاصله عازم زیارت

کاظمین علیهما السلام و از آنجا از راه حله با دراک طواف مشهدین شریفین نائل گشته عطف

عنان فرمودند

رایات جهانگشا روز پانزدهم رجب در چمن بستان از ظاهر قلعه بغداد کوچ نموده

ترکمانیه را از راه حسام آباد نهضت روانه اصفهان نهضت شده چون ابوالفتح خان حاکم سابق لرستان

بنحوی که اتابکان سنن لر بر سبیل جبر و خط سلطان صفحه ابنا و دین گشته از جانب ارض

نوشته را ضبط که به شیخ حویزه نیز با همه استیلا و نفاق اندیشی ان بستان گشته طایفه کعب

و بنی تمیم هم حوالی در قول به عمارت و فساد اشرار که بوده کار سردار حویزه هم معلوم گردید

همگی منحرف شده لهذا از راه باغسار لوار کشتی کشتی‌های اهتراز یافته بعد از ورود قلعه بیان نمودند

واغرق را روانه در قول و جمعی را در شوشتر سپرده بنفسه خود با فوجی از راه بیابان کعب حویزه

شتافته تا گشته روز دیگر طرف صبح دار الو حویزه گشته محمد حسین خان سردار را که تا او را

گوشه کلاه جلادت اثر بکشته در میان حلقه نسبت باعراب مطیع ترکتازی سکه و سکنه

فارسان گشته در قلعه حویزه محصور در مقام مخالفت تمکین شد مامور جسته و ده روز در آن

مکان به نظم مهمات پرداخته عطف عنان بجانب شوشتر فرمودند و در عرض راه خبر رسید

که اهالی شوشتر از وصول آوازه توجه موکب همایون گشته در پناهگاه اطاعت جاره بودند و

پس جد لوار جمند وارد دالعلعه سپهر نمونه گشتند روز دیگر سلطان سپاره کان در خلوت سرای

افق بلباس سرخ شفق جلوه آراسته گشته بر صندلی فیروزه فام فلک قرار گرفت شهریار

فعل

بقتل ابو الفتح خان و تاراج شهر گشته بعد از غارت شوشتر و قتل این بد اختر حاکمی از روسای
خراسان با نولایت تعیین و چون طایفه بختیاری بنحوی که لعل بابا خان شرح داده در کوهستانات سر بخود
سری برداشته بودند بابا خان بیگلربیگی فیلی را با حکام اردلان و همدان و کرمانشاهان
و بیست و چهار هزار نفر ملازم و انجاری ایشان به تنبیه آن طایفه مامور ساخته از راه و همدشت سردار
الملک کوه گیلویه متوجه شیراز گشتند و بنه و اغروق را در رامهرمز گذاشته معاودت شدند
و منزل بمنزل متعاقب موکب منصوره روانه شود در نگزیدن به بهبهان خبر رسید که طهماسب
خان از اصفهان و اسمعیل خان خزیمه بیگلربیگی کوه گیلویه از مقر حکومت حرکت کرده
بیگلربیگی ملحق نشده به دفع محمد سردار بند و محمد خان با جمعیت خوارج شیراز به دفعه ایشان می آید لهذا
بتعجیل از بهبهان گذشته و از دختر لا و اما و الا ناچار ... برنورد سپاه ایشان
اصدار یافته مامورین سردار در محل موسوم به دو گنبدان با جمعی طرف ایشان متوجه شدند و در آنجا معلوم
شد که محمد مزبور آمده در دربند شولستان توقف و جمعی را مقدمة الجیش خود ساخته
پیش فرستاده فراولان این طرف با ایشان دچار گشته با ایشان شده دستان هر عضوی از
اعضای ایشان شرح و بدو صد الی را نگذاشت که جمعی از فراریان تیز عنان خبر ضوء مسعود ببدربند
رسانیده محمد را سانیدند محمد خان از توجه موکب اقدس خبر یافت و بعلت دلیلان نصرت کیش و
رشی ... بند کفران نعمت و لبغیت خویش دانسته این فوج را طلیعه سپاه سردار ... صنوبر
کوه با ستحکام دربند و صدمت خود مغرور گشته اطراف کوه را با لعلیکهایان سپاه و جمعیت
از خبر یافته فرود گرفته راه عبور بر لشکر منصوره بست لیکن خدیو فیروز مند در شمع تنبیه ارباب
توقف صبحگاهان بعزم دفع او اعلای رایات جهانگشا که با ضجر گذار آن مرتع گذار اهل صولت
و منزه دامان سپاه سطوت در می دانات ار بند رایت سعادت افراختند و تخت

جزایرچیان بهرام کین و تفنگچیان صلابت قرین سپاه از جانب شرقی و غربی کوه بمورچس مأمور شدند حسب
فرمان بلاغت بنیان بموجب امر والا از هر طرف با تیره کین افروخته مانند شعله آتش میل بر کنگره آهنگ
صعود کرده هر چند تفنگچیان محمد از فراز کوه ژاله آتش از غمام تفنگ فرو ریختند دلیران آنرا
قطرات ابر بهاری و رشحات سحاب گوهر باری تصور کرده بر دستی قدم پیش تر گذاشتند و بنای
استعلا بر آن قلعه بلند که سر بر سپهر میزد دست استیلا یافتند و تا یک ساعت کامل از جانبین نوایر
شورش و شتی شعلهای تیر داشت تا آنکه محمد لزوم دخول لشکر نصرت اثر بالای کوه بر آمده همگی حقه
آنکه رهائی ایشان مشهود ایشان افق صفای گشت و دانست که نوش تخت بخشش در مرحله عمرش طی نموده
ایشان المغرکتان شد بر کبر زبر را امنه بنیز انگیز دلیر دلاوران ها مانند تشنه تخمین اول تشنه بودند کام
دوجی از راه حیلمان جمعی از راه تنگ کمر استعانش بر دخته باده و فرسنگ اشهب دلاوران
عنان در رفتن و بستن و کشتن و انگندن نیز دو سپاه دست از تعصب تیغ و سنان
نکشیدند تا محمد از بیراهه بدر رفته بود بمقام شام طرف زنان متفرق بمقام تکه سه اهر ار
نفر متجاوز از تفنگچیان محمد که فرصت فرار نیافته بودند در فراز کوه بحکم اضطرار خود را بر سر میکشید
های دستگیران دلاوران دار گروه سستی مطموره نیستی روان گشتند و جمیع اسباب و مال موفر
ایشان نیست خود لشکر یاش بعرض کسب در آمد از همانکان طهماسقلیخان سردار را
با فوجی متعاقب مأمور باحث شد اما او از راه چپه دو سه روز چند تن از اعیان خفیه کشته و
همه جا بر خلاف جاده از راه هات دمشق آمد تا دالو شیراز رسیده زبان جو ... در بیراز
بهانه بود بر گذاشته از راه جهرم عازم لار گشته سردار مذکور رو بعد و الو شیراز رحمت محمد
سانحات و اتفاق حقه با صاحب خانه ... در قلعه شیراز گذاشته جمعی از اراذل ال
و بلوچ را همی قطعت انجا گذاشته از راه اصفهان در آمده قلعه یزد را تسلیم و جاسم بیگ داخله

سلطان ا

سلطان ... همراه ایشان با مقصد معهود داشته مرخص ساخته بلا درنگ سردار کامکار گشته سردار کرد و در باطراف
جمعیت نموده با متعاقب او با کمال تلاش گرفتن پی عزم بلا درنگ که روانه شد محمد بیک از ورود
بجلالت الله‌یار خان بلوچ با اسم سیاست بعد از آن شمار نشانه گردان قلعه بجهت رابا رفقای رو گردیده محمد
و محمد ... بیست نام تیر و تفنگ از اطراف قلعه ایشان با نوشتن نمونه محمد با چار بجانب کرمان سپرده مغازی
این سردار با ضبط و ضبط نام انغار که بود دل داده کرد بلا درنگ روانه دار الدولهٔ سلطنت
رایات نصرت طراز بعد از ایشان محمد منزل بمنزل عازم شیراز و در بیست و ششم شعبان دار الدولهٔ
دار الملک جهان ... از راه در مصر ... گشته بود در سیم ماه صفر بجهت دولت پرستی خبر فرار محمد بیک گرمسیر
بعرض رسید ... سپه پر امید امرای همایون نفاذ مقرون شد که طهماسپ سردار عساکر نصرت شعار را
از اسباب ... گذاشته بهادری عازم درگاه خدیو جهان پناه شود سردار مزبور در ... دار الدوله
با مرعیه رسانید تهیه ارسال یافته با مورد ... که رفته از راه ... انتهای شعبان محمد ... گشته
محمد ... شیخ ... اعراب ... قلاع ایشان سردار ... در شیراز عرضه
از جانب سردار ... رسید ... از ایشان و مبالغ اعراب در قلعه جمعیت داشته ... با سرکش
طالب ایشان ... خدمت گشته اند مقرر شد شیخ مذکور با سلوک ... گردانیده از راه
حرم ... روانه ... حضور با ... مقصور از راه ... اصفهان ...
و در این ایام شاهزاده رضاقلی میرزا ... فرمان ... بحضور رسیده بود و از دار الدولهٔ شیراز
به تقبیل بساط اقدس سرافراز گشت

در چهاردهم ... در

هنگامی ... شیراز ... ظفر طراز ... ملک ... مهر ...
... امیده ... تخت ... سلطان ... جهانگیری ... طفل

غنچه از شاخه گلبن قدم بعرصه ظهور گذاشته در مهد بستان ارغستان دایه ابر بهاری بشیر پرورش نوشید
و بر مسند صبا کرسی نهالان را از این مژده چشم روشنی گفت و اشکفان دی رخنه گر تنبیه باغ
بعد از تحکیم مهام صف اهرمن فتنه سلخ گشته خاقان گیتی ستان قوای ربیعی بعزم تسخیر اصفهان
لاله شقایق لمعان سنجه ... سپاه جولان داده و قلعه ... سامه را ... صفوف لطف دل
اسعد با رکوب بهجوم صفوف حرز داد سحر رخت لشکر بهمن را از عرصه چمن بر انداخت حشم نوروزی
یافته هر یک از سران سپاه و امیران لشکر بخلاع زرتاری آراسته عسکر و از شعشعه لباس حقیقت
بار رنگ زینت یافت احمد وش ... از جانب احمد پاشا والی بغداد بر عهده ... ماه ...
... صلح از دولت عثمانیه استمالت ... صبح صحیح ... صریح ساخته ...
... اولیای دولت ... اضطرار انقلاب فارس در امضای امر صلح و استقرار رسوم ...
الرفاق مسکن بر ... بسط زمام خوزستان دشت ارجن فارس و کرمان ... طهماسب قلی ...
... تمام مهام ... شیخ ... شیرازی ... تا ... استیعاب فارس
سرافرازی داشته و نیابت آن ولایت ... خاطر از انتظام امور آنسمت جمع نموده
در چهارم ... قعده ... عزم اختراع ممالک ... بیعت ...
خطه شیرازی بنب اصفهان ... در منزل ... نخجوان ...
خراسان وارد ... ولادت ... بهارستان دولت ... شاهرخ میرزا خلف
شاهزاده رضاقلی میرزا ... الاحد پانزدهم شوال ... سنه ۱۱۴۶ بعد از انقضای
شش ساعت ... مطهره ... سرادق سلطنت فاطمه سلطان بیگم بنت خاقان
شهید شاه سلطان حسین قدم بعرصه وجود گذاشته ... بهجت ...
روح پرور ... گلهای رنگارنگ نشاط ... در حدایق ... شگفته گشت و مؤلف این تاریخ در

حصول

حین وصول این نوید دلپذیر فی الفور در حضور اقدس مستقل حالی فرخنده فال این عرض بردند
حدیقه اقبال را از قرآن مجید تفأل نمود این آیه مبارکه آمد وکذلک مکنا لیوسف
فی الارض ولنعلمه من تاویل الاحادیث والله غالب علی امره و
لکن اکثر الناس لایعلمون وحسب الامر همایون بضبط آیه مبارکه مأمور شد
و از نزول موکب منصور در کمال بهجت و سرور نهضت که در بیست پنجم ذی قعده اصفهان مقر کوکبه
جهانگشای شد و اهالی اصفهان بگرمی هنگامه نشاط پرداخته شدند میدان نقش جهان را
دلاراسته بارایش خطه ارم نشان را از دروازه خواجو الی طرفچی بحر ارغوان و آیین بندی بساط گلدوز [illegible]
گسترده شده و اهل نغمه و ارباب طرب فوج فوج بهر جا مشغول رامشگری و رونق شکن بازار زهره و مشتری
گردیده در همان اوان عبدالکریم افندی قاضی عسکر روم که از جانب عثمان پاشای سرعسکر و سینکرد
بغش پاشای مزبور بمصحوب ادا ارسال شده بود از جانب وزیر اعظم دولت عثمانی با نامه
اخلاص امیز برسم سفارت بدرگاه جهان پناه آمده در اصفهان توقف داشت بخصت
تقبیل بساط مقدس یافته چون مضمون نامه وزیر مشعر برین بود که عبدالله پاشای کبریلی اوغلی
از دربار قیصری بسرداری مأمور و بصلح و جنگ ماذون در دیاربکر توقف و الهی معتمدی نیز از آن
طرف بخدمت پاشای مزبور رفته امور میراه متوقفین بمصلحت بدینان طی باشند هرچند بر ضمیر
الهام پذیر دارالانی بود که غرض اولیای دولت عثمانیه ساختن دفع الوقت است
شاید بدین بهانه جهانگشای را ازین قصد منحرف ساخته بهانه اظهار درستی سنگهای کاخ خود را
درست نمایند اما چون الکتاب بنجورست الوالب انتظار بمفتاح کار ساز مفتوح
شده بدون تضییع نفوس و تفنگ دماء مدعا بحصول پذیرد و برای اتمام حجت
احمد بیک باتفاق افندی از راه بغداد بخود عبدالله پاشا روانه و پیغام داده که مقصود ما ولایت آل

طرف ارس است اگر بتصرف داده شود فبها والا مهیا و مستعد باشند و خود ان شاء الله تعالی

بملاقات ایشان رسیده بنای کار را مستحکم داریم و چون مقتضی اعیان دولت روسیه گیلانات را

بموجب اشاره این طرف خاقانی سپرده در باب تخلیه باکویه و دربند تا استرداد قلعه ایروان

استمهال نموده بودند کماشتی معتبری از جانب پادشاه والاجاه روس بسفارت مأمور دولت

دربار همایون شده و مقرر شد که همه جا در سرکوب همایون باشند

بعد از انتظام امور اصفهان

در دوازدهم ماه محرم سنه ۱۲۴۷ اعلی عزیمت از جانب همدان بجانب مقصد افراشته در عرض راه خبر رسید که

ظهار شعلی ان سردار بعد از رخصت از دربار کاه جهت بنا شدن قلعه خنج و قلعه عوض و مساکن اعراب بندر ریگ پرداخته

بعد از انجام کار ایشان بمحاصره قلعه باغ مشغول شده چون کنگ متعلق بشیخ عبدالله و مرحوم الله راسی

از بنی معین افغان و بنی تمیم جمعی کامل از اعراب سمقانی و افغان همراه شیخ محمد ملقب بود از این اهالی در قلعه

بوارز در هو سردار آگاه گشته جمعی بمحاصره ملزم استقامت از شیخ احمد عازم کنگ شده در

یکروز تمام بی جمعیت حصوه عده ایشان بسالاری سپهر راست قبرا از جهت سردار از این معنی خبردار گشته جمعی را

بمحاصره باغ و کوشک اطاف بقیه باغ بنوده خود با جمعی بر سر شیخ محمد افغان و جمعی از اعراب او در قضا

رفته محمد با معدودی بسمت سواحل فرار کرده چون شیخ احمد از سپاهی جالب همه تنگ و جلال امید

سواحل دیار رو نهاده صد کله از صادر شده سردار متوجه قلعه او عازم گشت و در اندک روزی سپه

بر قلعه مشرف گشته شیخ احمد با تمامی اهل قلعه دستگیر و جمع قلاع و مساکن الخاعت که در سواد رهبود

بتصرف خود مسعود در آمده سردار لومان والا قلی بیگ اسباب سالبود ایران و اهل قلعه را

کوچانیده از راه کرمان روانه خراسان و احمد نور با چند نفر از رؤسای شیراز بدربار سپهر اقتدار

فرستاده که در روز ورود بارگاه مسعود لذت سیاست چشیده و سر لبریان تنی گشتند مراد محمد

بعد از فرار حمولا قلعه لشکر همراه چاره بلا سد بوده بقیت بی سواحل شناخته از آنجا کشتی
نشسته بجزیره قیس که مسکن اعراب هوله است گریخت شیخ علاق ولد شیخ راشد هوله که شیخ آن جزیره بود
محمد بلا گرفتار رفتار ایشان شده بود محمد بلا را بغل اسیر کمند تدبیر گردانیده بدست آورد بنجابت گرفتاران
خود صحیح در ازای آن خدمت بنوازش جان و حصول مطالب بهره مند گشت و سردار محمد را برفق
فرمان مقید روانه اصفهان ساخت چون که حضرت ظل اللهی از تقصیرات او اغماض عین فرموده منظور
نظر عنایت و صاحب مملکت و ولایت ساخته بودند در اوایل حال که عزیمت ... او را بریاست
آن ملک که تعیین فرمودند روانه شده در عقب اولکه ها او یک یک ... شمرده فرموده بودند که
رصد رضا و ... بجز سوختن چشمهای تنگ گران او جاق خواهد بود او نیز ... قبول بر دیده
نهاده ... و در ... این ... از و بظهور رسید بعد از ورود باصفهان تا شاره
همایون در همانجا آن وعده وعید بعمل آمده بود چشمهای او را عبرة للناظرین از حدقه برآورده چون
از ... مولای ... چشم بسته بود چراغ عمل ... چشم ... بعد از فاصله چند روز بگوری
قدم براه عدم گذاشت و در سیزدهم ماه صفر موکب همایون از همدان حرکت ... مقرر شده بود
عاشور خان بابا ... که در آن اوان حاکم اردبیل بود سه هزار نفر خانوار ... از اروی ... را که جابنده
در صحرای ... عبور موکب منصور است حاضر نماید ... رایت ... فرمان علی
رایات جهانگشا از راه سنندج دار الولی ... خانوار ... نکور ... تدارک دیده
روانه ... ساخته و از آنجا عازم مراغه ... گشته چون متمردان احمد ... والی ... با فرامین
برای تخلیه ولایت رفته بودند ... بحکم مخالفت ایشان را جواب ... معطل ساخته بود
روز ... موکب ... الامراغه ... سعادت ... حوالی ... ر
رخصت انصراف یافتند ... خان قرقلو سردار دار المرز با جمعی از خوانین ...

مأمور به تسخیر و حکام افشار و مقدم و دیگری از امرا مأمور به مدد ایشان شدند که هر یک با جمعیت خود در

لنکران با جبه ترقف که منتظر تحقق خبر صلح و جنگ و مترصد ورود امر مجدد باشند و جمعی از طوالش

که در حدود استارا در جاهای سخت و بیشه‌های پر درخت مسکن داشتند از راه زربری بخت وارد

امرجان ... تحت مخالفت کرده تظاهر به شرارت نمودند لهذا حکام استارا و اردبیل و

دیگ گیلان با جمعیت لنکران و ذوالجی زرجار جان جلو طوف و بیشه ایشان متعین گشته

آن گروه را از بیشه‌ها و جنگل دیگر به کره تحصن و اختفا جسته بودند بدرجه بلیغ آزار

دلعوند و در نوزدهم ربیع الاول خطهٔ اردبیل مرکز کوکبهٔ جلیل گردید

بعد از ورود موکب

جهانگشا به اردبیل تاتار و چاپار از جانب عبدالله پاشای سرعسکر وارد و عریضه رسانیدند مشعر بر آنکه

تا در پای مطالبه ولایات را موقوف داشته بعد از ورود ایلچی معتبر به دربار

عثمانی فرستاده ولایات را طلب نمایند تا اولیای آن دولت در برابر قرار فرستادن بی نزاع

و جنگ وضع نمایند که ولایات را سپارند و از خارج به وضوح پیوسته فرستاده

آن طرف را از رسیدن جواب چشم نظر که ... شاهان ... سبق ذکر یافت

بنوامیس ... آنکه فرستادگان احمد پاشا را راه گفتگو مداوله ... شرایط ... استانبول

... در کنگره داغ ... عسکر ... دیگر جای ... و قلاع

... استانبول ... رخنه ... استانبول

... فرمان معمول بخط شریف ... ایشان موافق ... عثمانی اصدار

یافته بود سرخای خان لکزی بوده در این اوان از دولت عثمانی ولایت شروان و داغستان را

در حوزهٔ اقتدار داشت و سرخای خان حاکم استارا بموجب حکم همایون این فرمان را مصحوب

توپخانه بیگلربیگی سرخای ارباب و سرخای ملعون شماخی را که خراب لاطائل که بر حوصله اش افزون بود به موسی خان

سپرده در آنجا برج قلعه بود ممالک شیروان از حضرت شهریاری شیروان لکزیه مسخر که ام احمد لگزی و غیره را

چه حرارت از اینمقوله امور دم و دور دالوی اطراف را بمطلب قدم زدند لهذا اکو نشان لشکر زیاده بر

معمول با اینشهاد ضمیر انور فتح شیروان را کلید ابواب قلاع دیگر ساخته در بیست و پنجم ربیع الاول

در دولت مرکب همایون کنار رود کنار واقع گشته سرخای از اراده تعرض اردوی جنگ خواره و لطمات حراست ترتیب

لشکر ظفر اثر رود بدریای شیروان که بوحدت تعلقات صاحب اعتبارات کشیده در بیست نهم ماه مزبور باجمع

لشکر جهانگشا بعزم وصول ساحت قلعه شماخی اندخته محمد قلیخان سعدلو حاکم اردوبل با ایالت لشکر ممالک سرافراز

بانت و چون بعرض رسید جمعی از لکزیه و اشرار در محلی موسوم به بابقی در سه منزلی شماخی فتنت و اصعب

ساخته اند سپه جمعیت را انتقام قلعه در کمین فساد بودند فوجی از سپاه نصرت سپاه شاه را انتخاب

ایشان لشکر بجمع پانصد سر و زنده و بسیاری از ایشان بدست آمد تا اینعفو خطا پوشی شهریاری

باطلاق ایشان فرمان داده بعد بیگلربیگی شیروان آنها را به تبرزی خدنگ فلک سیر بر صاحبان داد

راحت و چون پیدا گرفتاری محمد و شیخ لعمده احکام امور فارس امر مؤکد صادر شده بود طهماسقلی

سردار بالنوبه از خراسان کار و بای و الود ربار سپهر اقتدار که بود بشارالیهم در شماخی شرف

ایشان بیش آمده چون شد و در حال لیل احوال حضر رسیده سرخای خان با فوجی کثیر از لکزیه و تبعه جمعیت

که بیگلی افتاده اعتلال قلعه بسیری بار کشور گیرنده را غرق داده با باهزاده رضاقلی میرزا در قلعه شماخی گذاشته

حسین قمرق در بار زده منزلی شماخی واقع است و منتهای و غبار ساحت ارلین اولین مسکن و مقام سرکاری

ان گزین گاه لشکر منصور رجوع بیگلربیگی دلیر نموده و لکزیه اورا بجهار صعب اضطراب انداخته تسخیر و تدمیر لشکر سعادت

بلا وجه همت ساخته روز پنجشنبه بیست و هم ربیع الثانی بتونی ئیل مطابق دوازده هزار زنده ... بهار در آن

رزم از ما چرب دیده و سپاهی از لکزیه قمرق که طهماسقلی خان مأمور گشته به روز بعد از حرکت

موکب فیروز با دوازده هزار نفر لشکر نصرت اثر بعزم تسخیر جای متعلقه قبیله العدار نجم لیکن امر متعذر بود

موکب والا و امر مجدد تنگ گشته از راه فارس و سیستان روانه هرات گشته به دستور سابق سرداری قندهار

و سپهداری این ناحیه را مخصوص خویش دانسته در بکمر نادر که تمامی اعمال داغستان خبر رسید که سرخای در موضع داده

باشی این قلعه و نواحی واقعست سردار رحیک کوه تنگ تا حسن پاشه روانه نمود رفت

سرخای بعد از ورود قلعه نواحی جمعیت خود را از لکزیه و غیره منعقد ساخته وارد قبه و در آنجا لشکر

جاریه را جمع دار عثمانی والی گنجه و پنجی پاشا نزد والی تفلیس محمد لطیف پاشا تا حارجی الف و الا از های

گرجستان از اعانت بهوتی که ابراهیم پاشا والد خود را مصطفی پاشا و نوز پاشا منحرف از سلطان

تا با ... زدند از نفر از روم ... نما رسیده ... سرخای ارتکاب دانسته بهم جهت ... از کس در سنگر

سرجای فراهم آمده شد و از شرایف امرهای این دربند ... تاخیر حرکت کنکه سرخای پیش از

وقت حیوان از نعمتیمال خود را در نکات مرسم بدر بود و باشی ... کیست یکبره دار یکطرف بسته

القاب دار در سلاله جمعی منصور تبین نخبه ... ان را بوجوه فوجی دیگر استظهار داد و دار از اطراف

بیشتاران سپاه سردار جمعیت اول ایشان بر خورده چنین سان حکمفل لیو از انهی حضم

ضربه انشد منصور انکه فداء غلام سرخای لکزی المعامله پیش آمده دیوانه با ایشان سنشر داد هر

سر و جثه ایشان را منعوت و منهدم ... فوجی دیگر را در ... این گروه لطای فرار افراخته بود در آن کشید

لشکریه را مظفر رنگه حضرت ظل اللهی ... با این حراف ... ایشان سپرده عنان سنگ سا

اردن دلیر روی ... رسیده دار ... لشکر سرخای ... هم بر آمده سلک

فرارشان گسیخت و جمعی از ایشان عرضه تیغ سیدرنغ گشته رو به ... گنجه ... سرخای اما ...

جانب غازی قمرق کرکت تمامی اسباب ایشان او ... از آن ظفر نصیب گشته ... دار از آنجا

غازیان به قلعه جاجر راه احداث سنگرهای دیگران اکثر معموره به نهب و غارت که آتش نقص

نفر عساکر

خاکستر حسد شده چون مهر فرو بحصول انجمن جمعی را بسر راه فراریان در سنگاه سرخاب حسن از غربت

موکب همایون نسبت قشون مطیع بود بدان اشکر هیچ جا ضبط عنان فرار نکرده راه گریز را از ریگ قعه

همانب ارمنیان کوه گذشته بود در آن هنگام جمعی داخل الکان گشته جمعی از لکزیه و تاتار به راه آوره

دحضرت راه کم که نسبت قشون افتاده در بست و فرار لنکر بلاد رود را تا توانی قدم فرما جوع احد بود

دچار لشکر منصور گشته قریب سیصد تن از زخم شمشیر و حلقهٔ کمند خصم افکن در آمد منقاد سلطان
بلند اختر جدا از جنگ سپهدار جنگ نزول کوکب موکب والا وارد آنمکان گشته بعد از لحظه درنگ با قوچی
از بهادران سبزه گذار و جرار چنان چون نخجیر متعاقب سرخای بمند کوه پیکر دریا نورد اثر رفتار
در عرض راه بسیاری از آن جماعت را از ایشان چنان طی مسافت میکرد قریب الاک و ایار حضرت
تا سیمای اعیان و در کوهستانات سرکار بو تصرف لشکریان در آمد القصه در عرض ده روز
پانزده منزل صعب المسالک کوهستانات سنجر را با توپخانه طی نموده در اکثر منازل توپ والات شرادة
بدوش پیادگان از قلل جبال الحمد بعمل نقل و تکوین شده و بر بن پنج دارد قریه حشر کرد
لکهنا تموق گشته روز دیگر جلو با رفتار ره بن سنام کانب تموق اغار جرام نموده در عرض راه
سرخای مشعر بر استدعای عفو تقصیر و صدور منشور امان و احضار حرکت مرکب نصرت نشان رسید حکم از
دار الضرب طبع همایون نقد رد برای نو حرف اذعان نسکه قبول منعقده حکم والا صادر شد که در صورتیکه
بینه عفو دخشش خواهی بعد چنین سیاهی پیشگاه حضور والا بیاید این سیل بر اثر تنها
نگارد و چنین اسکونه جبل تیران بشتافتن قیامت ارد ازین فوج ارد جهات افغانستان تیرانداز
رسید اما سرخای با تمامی لکزیه داغستان تکرید جمعیت نموده در کنار رودخانه نکو تموق نشسته
و پسر را به جبر منحصر ازین تو پیشکش کشیده بهار را وداع و جدال شد و آن رودخانه ایست از میان دریا
بس عمیق جاری و ازین موج او آتش چهره تا بی آب تا است دار بعمق فرشش کار
غواص اندیشه در انتهای بعد از رسانی شعبه از سنگ انبوه کوه دیگ از طرفی منتها نه جنگ را
گرم نموده غنی خان حاکم اردلان با طایفهٔ افغان مامور بعبور گشته بعد سپاه رزم آهی بر بکرار مرکان
در رودخانه نموده رسید آنگه چنین نزد تصور در طرفهٔ العین از رودخانه گذشتند سرخای و لکزیه را از ملاحظهٔ این حال
زمام قرار از کف رفته روی برتافتند و لکن بظفر قرین متعاقب فوج افغان اغاز عبور نموده

نارسیده آن گروه بدان شهر را بکوه رسیدند هرچند جمعی انبوه از ایشان خانه زین را خالی کرده بدیار
عدم گسیل شدند لیکن سرخای پیشتر رفته بود با معدودی چند کوچ کلفت خود را بسیار جریده از قموق برداشته
بدیار آوار و چرکس آواره گشت اهل دریابار لشکر منصور دستبرد در خانه و سرای او جست و فضای قموق
موج از آن قصور و بیوتات عالیه را اساس افکن گشته بلکه‌ای ضخیم نعل در نعلین زمین انداخته از نفقه
اندوخته‌ها در دهن نهان هست آشکار گردید و خزینه در دفینه و گنجینه سرخای و اهالی آنجا را آنچه در ظاهر
و باطن موجود بود در بسته بر طبق عرض نهاده‌اند و چاپ صفو الدخان ولد علی اکبر خان سلطان
بزرگ داغستان بود دل برین سرزمین نهاده بود و تعقیب عتبه سلطنت قرین گشته بمنصب عالی
شمخالی خلاع و حرمت سربلندی یافته و مشهد خدمت مستعدی عفو تقصیر اهالی آن سرزمین گشت
چون خطوط بهمن دره پای رکاب وصول و درسکنای حال و طرق عبور و مرور و دل کار سرخای نیز قابل
لکن شده با خود مسطح لیک ساده تعدار تمغه های آن ناولوی برانده و حشمت و سپاه اعالی
بر سر انداخته شد جمعی از لکزیه راه وردیند بسیار گرفتار شدند و کوراوا تا شمخال بخشنده در رقم عفو
بر جریده آن نام اهالی قموق گشته و حرف اینام کوته و بعد از ورود منزل آخر باماشا داغستان معلوم شد
که لکزیه اکثر طبقات شیرازی اولوی بی خانه نمور رعیت کونه مصور است که کسته قتل کرده را بقعاف
قره اند مرکب والا اسبو زرینت رود فرود آمده بجمع قلعه حرب و اسباب بی فرمان دلیر باد
عزوب بلی در کجای استواری بر این بسته افواج منصوره را فوج فوج مامور بعبور حصن شد اشکال محرگه
زمین نوا از زوینی فلک گذشت رایات جهانگشا با سپاه ترکیه عبور در داشته گروه نزول نمود روز دیگر
هنگام صبح اعلام شاهان را برافراشت کوه افق مع گشته بنوم نسخر انگیزه و صعود بر دره‌ها
آن کوه فلک شکوه بر فراز کوه زمین فراز گرفته جمعی را هم از دره کوه بموضعی هرزان لیوان الطایفه
تحصن داشتند روانه حصن انجا عبث یافتند بتحکم از جا بدر رفته لغاز کز گوه و الحضرت با جمعی از دلاورا

متوقف قزلباشان برده خیمه امروز ارباب شام طی است بلند این ولوی هر کدام که بسیاری از الطاف

ما از شعاب جبال بمغاک هلاک افکنده جمعی کثیر اسیر کرده بود به تکریم اطفال شیرخواره رنجانده سالار شرط

جهت از میان ورطه‌ها واپس ماند چنانچه بمحض برآمدن خیمه منصب تمرده خوش را بقوافل سپاهی کشیده بود تا

چهر و شیر سوار حضرت از این قلعه بلند رخت بسر منزل عزت کشیده خدیو کشورگیر بتوسعه پاشا ارتفاع کوه

سر برآمده منزل کردند چون بسبب صعوبت کوهستانات آن از رهی همانجا ببند رود است

امر والا صادر رسید که بنه داغوق از راه سکه پناهی الوند روانه قبله بود در روز دیگر آنحضرت از راه

حاجی مجمع قلعه گشته دلیل سپاهی بود غیر سلوک هر جانب در بعضی مواضع کمر کوه را از سنگ تخت و سازی

برآورده اعراب راهی که به پایه یک یک در کمال وحشت و خطر از آن مسلک گذشت و به فرسخ مسافت

آن راه آنحضرت با تمامی رکاب تمام افکنده سه پایه طی که به دستی با جمعیت که از رشته

سر در کم کرده برنج و حکم گردید در بیست و نهم جمادی الاولی محل موسوم به [illegible] قبله را محراب

نقش قدم قبله گاه عالم جشن شد بعد از سه روز بقیه لشکر فیروزی از شاهد عالی آمده از رهی بزرگ

بنه داغوق هم در [illegible] موکب فیروزی نشان [illegible] شد و چون طهماسقلی‌خان

[illegible] سرداری بنده‌ها [illegible] بعد از [illegible] عازم همراه شده بود علی

خان [illegible] در همراه طهماسقلی‌خان ملحق شده بود در منزل

مذکور عرض [illegible] علی‌خان [illegible] علی میرزا برادرزاده او [illegible] سر گرجان

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

سرداری بخشید

منهزم باشند بعد از انقضای [illegible] روز از قلعه بعزم تسخیر گنجه [illegible] عزیمت افراخته شد

چون از انتظام امور

شماخی و [illegible] بگذرد داغستان فراغ حاصل شد در بیست چهارم جمادی الاول اعلام ظفر فرجام
بصوب قلعه گنجه بر حرکت گشوده آمد و الا در مجاز ارس جسر بستن ترتیب یافته کوکبه عزم
ملکی با فواج ظفر قرین عبور و در روز چهارشنبه بیست ششم جمادی الاخری در سمت [illegible] گنجه
قباب بارگاه عز و جاه بدرجه مهر و ماه افراشته شد علی پاشا در این اوان از دولت عثمانیه [illegible]
گنجه منصوب و با عسکر ان سلطان تاتار و جمعی از روسیه و [illegible] بمحافظت قلعه مامور بود شهر را خانه
بقعه منار را تحصن و قلعه داری کرده [illegible] شکستند بمقام [illegible] بهرام [illegible] کلام رای [illegible] قلعه
[illegible] جنگ [illegible] سیبه و اطراف قلعه را احاطه کرده و دیره روز دیگر از جانب جنوب ارمنیان میدان
[illegible] تا باب حصار را تخمینا صد [illegible] بطرح سیبه [illegible] جزایرچیان [illegible] را
بسته بر سر سیبه [illegible] از طرف دیگر مورچلها [illegible] و مقرر گشته [illegible] در [illegible]
[illegible] اختصاص یافت جمعی از جزایرچیان قدر انداز منارهای مسجد خارج قلعه [illegible] شرف نقعه
در اندرون [illegible] حصن حصین [illegible] بود [illegible] بر سر منارها [illegible] توپچیان
روسیه منارهای مزبور را هدف گلوله [illegible] آتش [illegible] مهارت در عرض سه روز با سطح زمین هم
[illegible] توپچیان از طرف منارهای میان قلعه راه [illegible] سیبه را [illegible] ساخته بودند [illegible]
[illegible] صاعقه بار [illegible] روزی [illegible] افزای [illegible] ساخته [illegible]
[illegible] احوال [illegible] ارواح [illegible] سر بر فلک
کشیده [illegible] صاعقه [illegible] بلند [illegible]
[illegible] قلعه [illegible] ساخته [illegible]

استعمال عظیم میکرد از بروج قلعه بالای سه بندی انبار البته به توپ کلان سنگ ارباب در آورده چنانچه آیات عظیم بلا

نمونه عظیم رسیم میکوند بس منجنیقهای کرجی نقلی ترتیب داده از زبان منجنیق و خمپاره ایات ذات را با علیهم گماره بر قلعه گیان

قرات میشد و فرمان پذیران کوهکن پیشه بر آن جرو سپه کوشیده از طرفی بکندن نقب داد و فرهاد و ز تیشه بیداد

در دسته از جانب سپه داران نقب بپای حصار رسیده آتش زدند خاک بنیاد حصار و جمعی از مستحفظان بباد فنا رفت

یکدفعه بر نقب نقب سنگهای مختلف بنا کرده شدند نقابان از رو سپاهیان نه نکبت کله اهل مکنونند اما از پیش نقب دیگر

به سه هزار پانصد من باروط لکاره ریخته بدوعاء میدند بر حوالی آنجا مستحفظان بر آن استوار بر فراز قلعه بلند

با فروختن مشعل از رضا سه گرم کار بودند اولا کلم و الانک نقب را آتش دلعه از اطراف قلعه و لوله دلوران آتش

بر کاخ فروزه گین فلک زبرزه و لور آتش در افکندند قلعه گیان بر آن تصور که همان یکطرف بود که نایره آتش

شکن بر فت از خوف برش بروج و حصار از دحام و هجوم عام که همگنه فرار القلعه آسوار نیام

استفراز مردان کار دیده شراره از آن آتش جانسوز بنقبهای دیگر در گرفته از آنجا که بنیاد قلعه افتاده اختر

حیات مقصدین از جا بسان بروج با کوکب عمر و له علیا شان دلالکنجه احراق بافت از اطراف بر رو

هر دفعه نقب بپای سه اور ده یکی جا به سپه داران مطلع شده باطل کردند نقب دیگر عقد دل را الکافیه از تن

در بدن جانهان تو زهی جهل بدن از جرایر جهان بسپه دار دیده چند دفعه نقبهای طرفین سنگ بکریر رسیده

در همان شکستن نقب با کارد و خنجر و طبانچه دست گریبان شدند به یکدفعه مرد مکام عمر در دست مستحفظ

در بست سپه مشغول حرب است لیونه روده با خمپاره های رسیتی و سنگهای آهنچه غلغلها از قلعه بردن دود و دود

خمپاره ها آتش داده یکی بپای سپه داران آن آهنچه با تیر و تفنگ و تیغ و تفنگ هجوم آور شده اهل آن را

با منهای سپران دوانیده از اطراف سپه داران اکراد و دلیران جلادت شعار با سپهیان شده

سر و مه زار او تخته جمعی برادر خاک خون آغشته شده تیم از سپه بر گردیدند چون لهرا رباخ تخش گیوز گیر هر روز

در سر بسته بانی تخته تکه پکار بایک ز کار گذاران و فرمان پذیران مهر و جنبش قلعه گیان انجمن را باشد

اوقف کردی پاره توپ و تفنگ را مشتعل می‌شده اگر حرم خدیو اولو الامر از ره دستیاران لشکر زنبورک
نمیداشت حرمن عمر بسیاری از پیاده روان طریق جانسپاری باران آتش جانسوز منکرفت ده دفعه چنان اتفاق
افتاده در وقتی که سردیگهی قرار در اثر سیه روی تصادف بهدستی آتشی باند از سر رشته کار رندی کار
بنیان همشمار رسید لونده گلوله توپ سر شهر را پرانده منزلشان سر شخص برسر و صورت و لباس آنحضرت
پاشیده از رهائی که بر جامه فرو نمود و یکدفعه نیز در مسجد سرین قلعه آنحضرت از سر سیه روزها بکجا آمده
آتش میکرد که گلوله خمپاره از قلعه بیان مجلس اما که نفر از غلامان را از پا در آورد و بهمین نهج مدت
نیران جنگ التهاب داشت و از هیچ طرف در رزد و خفیه نمیشد و اکثر از روی جمیع و اهالی قلعه از گلوله توپ
و تفنگ و خمپاره پاس هستی فرو ریخت از آنجمله قورچی باشی حاکم برکشاط بود در سر حصار توپ
گلوله توپ از پای درآمد دیگر دله عبا باشی بود پاشش نقد سوخته برا کباب گشته و از طرف نیز
علیخان بیک ینی باشی هم در سر سیه نمود بگلوله خمپاره قلعه گیان راه فنا پیش گرفت و تا غره
رمضان اوقات بساخته از دری حرف بعضی گذشته خندق قلعه را با کوههای ضخیم و سنگهای عظیم
انباشته بپر از خندق گذرانده و پای سرجائی پیاشنده چنین نسبت کثرت برف و باران
زیره‌های سبیه مسلانی شده و تو خانی ریزد دلت از بعض سبیه بار داشته رنگ بد بر دیگر بران
رکنند در این پنج سمت با سر شرف ضرب قلعه را که اب میگرفت سد سدی نیز شب
داوران شده دیوار سرجائی با حصار و بروج انسمت انهدام یافته نصف قلعه زار آب فرو
گرفت و ابنیه و عمارات زدرون آب نمونه خانه حباب شده اما محصورین با سلطهای امداد
عبدالله پاشای کرد بیک اوغلی در این اوان لشکر عسکری مضروب داوار اندیشش روز بروز
می امده شب بلوازم سرداری و قلعه داری از قلعه داری سربلند شده و در این چند ماه آنچه لازمه کوشش
و نمود بود بربان سنجر قلعه بعمل آمده از آنجا که کلید کشایش امور در دست بیان قضا و مفتاح الابواب

معاصره در کف تقدیر انواع مهمات تسخیر صورت تیسیر یافت چون بر آتش بیگاه در راه و رسم حذر
گذوکت نبود جمعی از دلیران جنود اسلام و عساکر بهرام انتقام را الیه کرده با چند نفر از خوانین کرام و
روسای انجم احتشام با اطراف قلعه مامور و آن حصار استوار را در کمال شدت محصور ساخته جمعی را نیز
بسرداری صفی خان [illegible] روانه تفلیس نموده با اتفاق [illegible] و از [illegible] اگرچه
مشغول محاصره قلعه تفلیس شدند چون تسخیر قلاع مزبوره مزبور بر سبیل اجمال [illegible] بزوال حصر و داد کر
دریای [illegible] مجاری حالات آن داستان آن سال به در حین وقایع این سال نگاشته قلم صدق
مقال خواهد شد ساتلوا علیکم منه ذکرا و از سوانح غریب آنکه در ایام محاصره
گنجه چون اردوی همایون در تیررس توپ واقع شده بود سه نوبت در برابر خیمه خسروانی گشته
که بر مراد توپچیان سنگ می‌آمد [illegible] از اتفاقات [illegible] در حرم محترم روزی در بستر [illegible]
نمود عزم دیو اسرای همایون گشته همینکه از [illegible] استراحت راهی شدند [illegible] در ایام محاصره [illegible]
اتفاقه فی الفور از قلعه توپی انداخته شده گلوله در پهلوی مبارک بر زمین آمد و ضمان الهی نگهبان حفظ
از ذات بیمثالی گذشت

در ضمن [illegible] رایات جاه و جلال در

خارج گنجه [illegible] جمعی از [illegible] که بجای بلوا [illegible] گشته بسیار [illegible] روز
[illegible] جمعی ملازم [illegible] در رکاب حضر [illegible] حاضر ساخته [illegible] از وعده [illegible]
رسیده جمعی از خوانین و حکام [illegible] در جام راه [illegible] در صدد اعدای [illegible] مستعد و
منتظر فرمان بوده [illegible] که چون [illegible] از عساکر فیروز اثر [illegible]
با مزد و جمعی [illegible] گشته [illegible] میرزا ولد امامقلی خان [illegible] خانه کرمان [illegible]
[illegible] کوه البرز [illegible] دامان [illegible] مانند کوه [illegible]

دست بحره سری گشوده در علی العجله با سواره و پیاده خود بمعسکر بیگلربیگی فرود آمده ازدحام آورده اردوی
انحضرت چشم را با محکیاه و گلوله تفنگ رخم شدند اما خود را بشانه سر علامت کشیده جمعی کثیر از ایشان
بعرض تلف درآمده روی برتافتند و بقلعهای خود شتافتند پس سرکردگان که قصد ایشان هم از
الطائفه راه در دست داشته ارابه درآورده بکمین گاه رفت روی آن ناحیه
مردم شدند و تمامی قرا و مساکن ایشان را آتش زده اموال و اسباب ایشان را عرضه نهب و غارت و
ذکور و اناث الطائفه را هر قدر فرصت فرار نیافته بودند مورد قتل و اسار ساختند و چون موسم زمستان
رسیده و فصل سرما گره زمهریر اثر کرده بود تعاقب ایشان الامکان [illegible] نزول گشته راه آن
سرحد صعب بود [illegible] بسیار عظیم و جوهای [illegible] مسدود گشته بود هر چند
از رخنه [illegible] بود [illegible] صورت امکان نمی‌نمود لهذا الحکم والا عالیشان [illegible] جمعی
هم از روسای [illegible] در راه [illegible] بوده بودند بقید و حبس گرفتار آمده انجام کار
آن [illegible] دیگر [illegible] بعرض رسیده جمعی از طوایف [illegible] مامور [illegible]
از عرض [illegible] قرار [illegible] اظهار سرکشی و استکبار [illegible] اعلی بابا خان
حاوی [illegible] الطائفه [illegible] مامور گشته در محل موسوم [illegible] سقناق
الجماعت [illegible] از اطراف گروه [illegible] کشتن بسیار الطائفه مغلوب
جمعی از ایشان [illegible] ناحیه [illegible] جمعی [illegible] شمشیر صاعقه بار [illegible] همه
با عیال و اطفال دستگیر [illegible] و اولاد [illegible] سرکردگان [illegible] ایام [illegible]
[illegible] در [illegible] ایشان [illegible] و همچنین حکام کردستان را
[illegible] مامور [illegible] حکام مزبور معروض [illegible] عالیشان [illegible]
مردی [illegible] حجره [illegible] ناحیه [illegible] و جمعی [illegible]

کج بلاه راست عدم رولت حشمت مقوله پر زیاده سخن نکرده اند

تخمین وقت ارلین شهر دارالمرز ساری و قلعهای

شکوفه هر در اطراف لشکر نیکو به دیگر برای هجوم سپاه ابر ارازی و قلعه گشایی حضور نسیم بهاری گشوده
ارزد بار قوی بیاس آب ریشه گویا بار عروق اشجار را امداد می الاصغر نهایی ه عمارت که کلهای ابیض و احمر
گلشن است تهی زینتی راه دیار باکامی چه بر سلطان سالار کان روز پنجشنبه بیست و پنجم شهر شوال سنه ۱۱۸۷
علم افراز خطه حصین گشته باب الابواب لاله و گلها راه گل گشتی در بند و نقل و تحویل اوابط با هزار
جدید نشین ریاح ربیعی بررزی باغ و بستان گشاده طنطنه کوس نوروزی و غلغله فتح و فیروزی محفه
بهجت و عالم افروزی عود و عنبر و رنگ زرد او جمشیدی عشرت گاه گلزار بهار استعاره آب و رنگ
ازلی گلشن رنگین و باغ ارم گشت و نزهت اران حدیقه خلد آیین میکرد و در غنچستان لاله و شقایق
داغ رنگ ازلی بر دل سوخت و بر خار گلی سرخ از خجلت صفای آن فضا با جان خار میخار بود
او بسی شفقه از غیرت نکو گشته از رتبه حسن شکفته جنت منحنی با انواع خواسته و بر دو فرش
رود سار و بهاران سپاه از انواب گلگلی و ضلاع و رباری نوباوگی اراسته بهار شتافته دیگر در نظر آمد
بعد از انقضای جشن نوروزی نوبت آرایش گلزار پر رنگ و بوی دولت ابد پیوند رسید و در آن
روز فیروز رخت استفتاح قلعه گیری بستر داد و ولایت در بند با کوبه نکوهند

انگه نقاضت ذکر یافته که انشای ایلچی ه ازجانب پادشاه روس بسفارت در اصفهان بوده تا
تعقیب عتبه علیه شان از مقربان رکاب اعلی بوده حسب الامر تسخیر قلعه ای حوالی ابراغ قلعه دربند
و غیره ها در تصرف روسیه بوده در حضر انور گذشت ایلچی مزبور را از غیرت خاطر اقدس آگاهی یافته
در باب احکام آن امر به پایه استمهال و به دولت روسیه بیان حقیقت حال نکرده باشد
خود شد کلاه زحمت نه اهمال و تنقل اور اکوی و عاقبت کار را با هیچ وجه هست از باب

تخلیهٔ ولایات فرمان صادر شده که نیز بدل آن ولایات باج و خراج ... از روز میمنت اندوز عقد مصالحه

فیمابین دولتین بوقوع پیوسته از این طرف فرمان اشرف حکام بولایات دربند و باکو و سالیان

و قبه و غیره مقرر گردیده که اسرای آن طرف را بسفیر جمع‌آوری یابند و ولایات را که

متعلق بولایت ایران است ممالک محروسه است تصرف کنند که سرداران روسیه بدون مزاحمت

روانه روسیه نمایند و مامورین هم مقرر فرمان پذیر گشته ولایات را بحوزه ضبط در آورند لیکن از آنجائی که

این دو عامل اصل بنای شهر و قلعه در جای نامناسب اتفاق افتاده دست تصرف لشکر مکرر بر

حصار آن میسر است همت والا تسخیر امکان تعلق یافته و توقف و مددی دیده در این صاحب نظر

در چهار دیوار شش جمل مرسوم با شوکت ما این روز کردو شهر قدیم را واقع و بحکم آن اختیاری داشته

معین و مقرر گشته دستور والا بنای آن چهار بسته و مهندسان از دست اندیشه با تمام آن بنای

خیر انجام دست اهتمام بازنده و در اندک روزی بنگر و آن حصن متین را همدوش قلعه ذات البروج چرخ

برین ساخته و در سکنه اهل قلعه قدیم را کوچانیده و در این مکان نزهت نشان سکنی و آن قلعه را دار الملک

حکام شیروان قرار داده و نیز از امصار رعایت برود و از سکنه ایلیات روس و الماقار و زرم حسن و کنکلی بموجب را

با سه هزار نفر از مرکان نه تاخت حدود حریان [illegible] الخاصه بفرقه گشته گروهی کوکلکی باشند

و فوجی بسمت الاداغ و سغقان و پیکن اکراد جنگ گریخت رفته در ضمن آن طایفه مشغول گماشتی و سه

گرم دست درازی نموده حکم این ناحیه جمعیت کاملی بسر وقت ایشان رسیده جمعی کثیر را طعمه

شمشیر ساخته در ازاء خدمت سزاوار ثبات جداگانه اختصاص یافتند

چون مدتی بود که

عبدالله پاشای سرعسکر روم با افواج قضا هجوم این مرز و بوم از روان تعارض آمده هر چند آوازه آمد

آمدش مسلسل گوش زد سامعهٔ عموم مدلول آنکه بر جا از نهضت موکبش گرانی میان ساخت

مشرف شد بعد از ورود رسل سلطنة الانام محاصره گنجه اشتداد یافت و در عسکر سرا از گریختن محمول هر شبانه روز و خروج ا

اولا ساخت نواحی قارص تعیین فرمودند شاید بسبب چندان اعراق حمیت عسکر گشته از عارض

منجمه گنجه نمود عسکر بی‌باکی پرداخته از معارضه اعراض نمودند پس عزیمت تنبیه ایشان نهضت در خاطر والا

تصمیم یافته جمعی از دلیران کوتوال بهادت و شیره کذاردلیران را مع صلابت سرکردگی چند نفر از

خواتین بند به طرق و ضبط ضابطه محاصره گنجه مامور ساخته فوجی را هم مقرر داشتند و رفته

در اعداد آتش توقف که ارکاه لکزیه جاریه داغستان آمده در کمین سرداران قالینه اکثر

فدایی بیاید به یکبار گرفتار سرداران حکام این ناحیه بحیثیت آن سرداران و گروهی را از برای محافظت و

صیانت ایروان کمال نخجوان تعیین فرمودند و بعد از اتفاق این امر در انتظام کارهای نزدیک و

دور جمعه سپرده همه روز محمد طرف عصر از حوالی گنجه بکنار رود ارس جنبش و این دریا سپیکلان در حرکت

آمده در منزل الاکوز بجای شمس الدینلو نزول اجلال شد تیمور شاه حاکم و الی ... با شش هزار نفر از

عسکر روم و اکراد و دلیران رو به تفلیس خدیو جهان بمجرد استماع این خبر بهجت اثر با فوج از

دلاوران رزم آزما فرموده آهنگ شاه سرراهی بوران حضره گذشته با کرد عازم تفلیس گشته سرداران حوالی آن

را مقرر داشته به کوچ رفته در قلعه توری با اقامت کرده منتظر انصراف موکب والا باشند بعد از ورود

رایات جهانگشا از سمت تفلیس معلوم شد که تیمور شاه ... محصور بن تفلیس دختره ... مبرد

کار را انجام داده مراجعت نمود آنحضرت ارتفاع فرمودند و از رسیدن گروه مشهور تعاقب لوبا از راه

غفلت رسیده قلعه غار بجانب و در نواحی قارص و مع و محل توقف جمعی از رود ریست رفته انطاقیه

رانشنیه بامه با وصف آنکه در زمان یکبار افتاب اردر جانب کوه کرم کوتاه بی بود

میان کوهها و درهها بدی بالاهای برف بود که از دشت وجاه از باد تشخیص نمی‌یافت

آنحضرت بمالک زاد این کوهستان بگویند برف با مزار صنف شده شبانه روز این کوچ

نبرد بیدم در سیاهی سیل گشته پیشانی جلادت راه دلیری چون پلنگ که از کوه برزه ... ستیزاکم بود
پامال ... شده پشت سر ... عبور ... موضع ... مبدل ... چند ... هنگام تورد دار ورق
پاهای ... قوایم ... سیل ... اند ... چنان غرق شده تخته پاره از استخوان بندی ... کنار
پایان عطف عنان ... از قلعه ... پیوسته دار ... عزیمت ... مقدس ... مصحوب
... کرده‌ران ... عسکر ... به عزم ... متوجه ... سمت ... قلعه تا دوازده هزار نفر
از عساکر نامدار ... یاران ... عازم مقصد گشته در غره محرم سنه ۱۱۴۸ ... تارحص ... مقر
ارباب ... شدند سحرگاهان ... ... روزی ... صلب
... ادای ... و ... علعله ... اعلام ظفر ... رایات ... عسکر
... سماک ... افلاک ... بضابطه ... ببابت ... رایات
در ... صفوف ... رجم اعلام ... عسکر ... ارد ... اعلام
... از ... ظفر ... گشته حصار قلعه دار ... عاقبت ساخته
با استحکام ... حضور ... توقف ... عسکر ... شمار ... فوج ... سمار
بقلعه ... هزار ... بجانب حصار فرستاده ... که از ... حزم ... بدوار
آغاز رزم نمایند تا عصر ... رزم ساران و ... چنان ... ملاش ... نشاید ... ارتکاب
از حصار ... سعر ... لشکر منصور ... مفید ... قلعه تارحص توقف آن
عسکر ... مسافت ... ایشان ... رفع ... مشرف ... قلعه بود ... صمصام
از اطراف ... خندق ... گشته ... خلوا ... قلعه گذشته
بقلب عسکر ... ایشان ... دهان ... کار ... ز
خشم ... ساکنان ... صاعقه ... طایفه ... گشته

بمحض التماس حرم اینان رومیه ردی برتافته فوجی دیگر از همان خارج فارس بجانب وان و ارزن الروم فرستادند

نه خود را بقلعه کشیده و یا محصور شوند بلکه جنس سپاه به خیمه اطلس مسکن و مقام ظلمت شب را از برای آسایش

طناب دار کشیده حدیث فرود و عطف عنان بجانب اردوی سپهر بنیان کرده روز دیگر همگان را
مقرر نمود که گروهی از حشم و تمامی نواحی تارضی بلاد بابل را بسم سمند ظفر قرین ساختند و
کنگره منشآت آنها بحضرت سرعسکر رومیه مصحوب یکی از گرفتاران روانه فرستاده او را بمعید آ
حکایت دعوت و ترغیب نموده بجوابی شافی معلوم نمود که بنای کارش بر تغافل است چون قلعه گنجه
و تعلل محصوری سپاه منصور در هیئت دالامی صره قلعه ایروان نیز معطل بود صرف ایام نقض
کی از ایروان تکونه شاه سرعسکر رسم اندلو که از حصارهای محصوره جلوه گر میدان ظهور
شد و گرچه بر کمیت جنب اوج فلک را با فرجام قبه بارگاه همایون نشین اوج مهر و ماه ساختند
بعد از چند روز در بلوک نیجی ایروان نزول کرده جلال قدر معتمد حسین پاشای والی ایروان بقلعه داری
پرداخت و جمعی از دلیران رزم ساز بموجب حکم سردار گیتی قلعه بابر بند را صرف ساخته و تا رخنه
عثمان آقای حاکم الکای بلاد سنگر با سر زرنده بسیار ربایه تخت ترجیح نظر رسانیده عداوت
پاشای سرعسکر از کار سرعسکر سابق تجربه اندوخته بمفاد اذا جاء القدر عمی البصر
انصراف موکب نصرت اثر را ضعف حال دیران شمرده حادثه در بلاد ایران محمول داشته
مجدداً جمعیت آن لشکر بیکرانه بلاد در ثبت گروه با کثرت و عدت تمام بمواقع شیب و نشیب
اورمیه و تبریز مجدداً آقای وضع حی در محاربه بیست آمد بمفاد هزار سوار و پنجاه هزار پیاده ینگچری بعزم
ایروان نمود و بعد از ورود عسکر روم از اربه جای این توپ‌ها رسیدند و هرزده باعث ستوه معروض
حضرت خدیو از چند کشته سوای ینگ پاری بنه داغ و دق اردوی همایون بلاد بدانه توکچه ساخته
موکب والا که عددش پانزده هزار نفر می‌شد بقصد استعمال حرکت کرده سرعسکر با هزاران لوگه
دفرمی آمد وارد محل موسوم بباغ وردوغن اعمال ایروان گشته جمعیت از ازدحام خرم
کشیده شده پشت التفات آن گروه انبوه در روی تپه کوه فرود آمده موکب والا نیز بتپه راکه در

در فرسخی آنکوه از جنب قریه اقکندی ایروان واقع و پس الکه این میدان مسطحی بود برای بروز اختیار

نمونه از عسکر ظفر پیکر در محلی جای سماریضه از اشیانه عارض مسی مرکب جامع جاه در برت در قلعه

قاف بلند پروازی قرار گرفته است هر یک از شکاران را صید قزاقی و هر دلیر را گرفتار کمند

نموند پیمانک تصور میکرد اما حضرت ظل اللهی آن کوه با رجایی و لشکر کشی دریا دل بودند اهل ایشان را

دلیل آمد کار داز عطایای حضرت کرد کار دانسته با دلی و حوصله شگرف و عزم ثابت و همت

ژرف تا نصف شب با نتظام امور لشکر پرداخته منتظر ظهور صبح فیروزی بودند است در

عالم واقعه دیده بود جانوری مهیب که بگاو میش شبیه و پلنگ شباهت داشت در میان خیمه

رسیدی مخصوص آنحضرت در شمار لشکر زده رو با آنحضرت نهاده چند نوبت صدمت ستیز با حمله

در گشته قفای کردن او را گرفته اند ایشان نیز هم شروع سلاح کرده او را محکم گشته بودند از

در آوردند اما بابهای جانور تمام بود آنحضرت باد در او نهفته لشکری را که در انجا حاضر بودند

بامداد اشاره کردند هنوز از ایشان اغاثتی بظهور نرسیده بود که آنحضرت بقوت بازوی

شیر افکن او را از پای در آوردند صبحگاهان سران سرخیلان سپاه را احضار کرده او لا جام گوش

دماغ هوش ایشان را از باده تعبیر آن این سان پر ساخته و دشمن سرمستی غرور راه به

جمعیتش بر زده است در پیش روی لشکر از طرف راهی که بقلعه ایروان در تنگ جایی پیوسته

اگر خطری از عزم و قصوری در رزم واقع شود راه نجات از همه جهت بسته خواهد بود دور از

آن خوابی که شاه را بیان کرده دلیران را مژده خصم افکنی و دلداری و نفیخ ظفر امیدواری

دلجه مقارن آن روز جمعه از قلعه بر آمده از پیش سراه رحالین کنار تنگ جای افروخته

که هر گاه گروه والا از بالای شده عسکر پرداز از ایشان نمک گذر نصرت اثر در آورند

واره عسکر نیز از پیش روی اعانت کوچ کرده همگی با کوکبه و ارزاق تمام بر راه افتادند چند بودند

اتابک با فوج خونخوار بکمین‌وار آهسته بهیای کین در کمین ایستاده بود از فراز تپه مانند رعد بهاری
خروشان و چون سیل کوهساری جوشان آهنگ نشیب کرده روی بلشکر روم نهاد و آلوند سر عسکر روم
نگاه خود را آراسته که یک دسته را لکاتب یسار رو کرد دسته دیگر را بر تپه در فضای میدان
واقع بود قرار داده خود در پناه آن ایستاده

از دو طرف ابر جوش شده جنگ از تفنگ را صاعقه بار رحمت شهریار کشورگیر نیز با فوجی از

جرایر جهان بهرام صولت بر سر توپخانه بالا تپه عسکر ایران که رخنه بود از پس پرده جمعی را
بر سر توپخانه جانب چپ مأمور ساخته قول همایون را بر سر جلیب لشکر روم در حرکت آورده
توپخانه‌های جلو را از آن بستند تخت جرایر جهان بهرام کین بر پشت گرمی اقبال ظفر قرین
متهاجم گشته توپخانه رومیان را تصرف کرده بودند [illegible] قلب عسکر از صدمات
توپهای گران در هم شکسته رو بوادی انهزام آوردند که تا تاران گردن جلادت ایشان نیزه
گذارانش ظفر قرین [illegible] طرح [illegible] بعنه پشتاره شمشیر و رزم در روی زمین از ایشان
[illegible] تعاقب [illegible] بر دوش [illegible] کار در آمده آن صدهای
مدام [illegible] که از احاطه [illegible] دست بازو [illegible] کار [illegible] رسید که یکنفر جز یک
تن [illegible] زنده [illegible] آورد [illegible] از عقب
ایشان شتافته در آن روز پنجاه هزار نفر مبارزان گرد [illegible] عرصه تیغ هلاک و اسیر خم کمند
فتراک شدند و عبدالله پاشا سر عسکر [illegible] پاشا قراچورلو [illegible] عثمان گرفته زنده
می‌آورده جمعی [illegible] چنانکه عادت ایشان [illegible] باور [illegible] که یکنفر تا پای
ناتوانی [illegible] آمده نیم جان [illegible]
قراچورلو [illegible] صد [illegible] نیم جان [illegible] ذبح تحفه [illegible] نظر رسانید [illegible]
محافظت [illegible] بزرگ [illegible] بود [illegible] کامل سرافرازی یافت و [illegible] و مصطفی
پاشای والی دیار بکر [illegible] سلطان محمود خان پادشاه ذی جاه روم اختصاص داشت
جلیل بیک [illegible] زخم کاری یافته بود در عرض راه وفات
وفات یافت [illegible] نعش او را [illegible] ظفر قرین آوردند ده دوازده نفر دیگر از پاشایان
و میرمیران بهمین نهج سر [illegible] نیزه [illegible] شدند و تمامی توپخانه و احمال و اثقال

و خیام و دواب

و خیام و دواب و آلات و اسباب عسکر و لشکر باشی فزون از ضبط حساب بمعرض کتاب درآمد
و این فتح روز یکشنبه بیست و ششم شهر محرم سنه ۱۱۴۸ اتفاق افتاده اما تیمور پاشا که در اغاز اشتعال جنگ
با اکراد دنبلی نسق بهر سمت جسته از جانب اوچ کلیسا و فوجی از راه کریوه اشترک عازم فرار شده بود
ارادهٔ ایشان در وسط حوالی اشترک بسته راه بر ایشان گرفته ارادهٔ از پیش رو و کوب سنگ و دلیران
از عقب بضرب تفنگ بر آن جمعیت ایشان را رم داده سه هزار نفر از ایشان از بیم جان در دریا
انداخته مردم مرکب کله‌اش را عدم شناخته شدند الحاصل در روز سلخ ضبط و تقسیم غنایم و اعطای
جوایز و عطایا در المکان فیروزی نشان مکث و در آن مکان را با همراه تبه موسوم و بعضی از عسکر بلد
با او محی رسانیده مصحوب محمد آقای رئیس حاجی بقارص و بعضی بایروت و مصطفی پاشای والی دار القلعه ایروان
رفتن تعهد جمیع گرفتاران ردیه یا اخراجی دلعه روانه اوطان فرمودند و چند نفر از گرفتاران رومیه را
بلیل نقل این سرگذشت بجانب گنجه و تفلیس و ایروان فرستادند پس بمعنای فتح و ظفر
و همکاری ایزد یاور شده داور گوئیه فیروزی اثر بجانب سلاق ایروان نهضت یافته تبه بکمان [illegible] سرا
معرکه نصرت سپرده و شوکت ایشان در سیاکوه البرز نشکوه تباشند و بابا خان چاوشلو
سکه بیگلربیگی راه بعد از واقعه فتح بموجب امر والا با رویی معین بعون بانشهد از نفر از
رزم گستر محاصره قلعه ایروان مامور و مقرر بودند و در این مکان شاهزاده رضا قلی میرزا با حرم محترم
از ارض اقدس با موکب [illegible] شده بود وارد شد و تقبیل بساط اقدس حاصل شد

حمد و سپاس ایزد داور را سزاست که زمام امور حصین جهان و قبض و بسط مهام
ملک جهانداران در دست قدرت اوست بحصول امری میل کند بدون سعی و طلب کلید
دار الملک این مطلب بدست می‌آید و رخنه‌های که از شعله ارتفش چرخ گشته درهای بسته از

کشتی گیری باید مصداق اشتعال معدات قلاع مزبوره است و در همین چند سال نهال با برجای
طایفه رومیه در این رهنمهار شده تصرف نماینده که بی‌شاخ و برگ سرکشی افراشته بود از کشش ارباب
آمد و رفت ایلچیان و دوهره حرف و صورت سفرا بهیچوجه از پا در نمی‌آمد و در این چند وقت نیز از
سرکشان رومیه سالمردی جلادت سر از پای قلعه بدر نگذاشته و بنای قلعه داری سر پا نشستند در این وقت
که خبر قضیه سرعسکر گنجه رسید اولا گنج علی پاشای والی گنجه میرزا امانت ماری را با چند نفر از روسای اوجاق
بدرگاه کیوان رواق فرستاده طالب امان گشته این مسئول در حضرت ظل اللهی موقع یافته عبدالباقی
خان زنگنه را بهمراهی ایشان با فرمان امان روان ساخته بعد از وصول فرستادگان مزبور پاشای
مشار الیه در هفدهم صفر قلعه را تخلیه و بموجب اشاره اقدس با توپخانه و جمیع اسباب آنجا تسلیم
نموده مستدعی شد که با بخت‌گرای سلطان والی تاتار کام دل از لثم عتبه علیا دریابد و بعد از حصول این مرام
بمنزلی که رضوی مقصد است متوجه شوند پاشا و بخت‌گرای سلطان باتفاق عبدالباقی خان روانه دربار سپهر
بنیان و جمعی از عساکر رومیه قلعه ... از اردو ... امرا ... سپهر ... گذرانیده سعادت ...
و پاشا و بخت‌گرای سلطان بعد از ادراک سعادت پیشکش و تسلیم و شرف پابوس و تقدیم پیشکشهای
لایق گذرانیده بنوازشات مخصوص و خلعت ... پاشا ... لشکریان خود از ... فارس و بخت‌گرای
تاتار به ولایت دارالملک قدیم خود از ... تفلیس طریق پیموده بعد از تخلیه گنجه ... پاشای
والی تفلیس از باب استیمان درآمده و نیز بهمین نهج طالب امان گشته در بیست و ... م ربیع الاول
قلعه را خالی و کلید قلعه را با ... و توپخانه و قورخانه متصرف سرداران این طرف داده
خود با رومیه عازم ... احمد پاشا ... والی ایروان ... قلعه ایروان ...
... بعد از ... محصول ... قلعه ... البعده ... در ...
ربیع الثانی از ... خان ... فارس ... در ... ماه ... جانب ...

فارس

قارص معبر ارزن الروم است مخیم اردوی کیهان پوی گشته تیمور پاشای حاکم وان که از معرکه سراب
جنگ ایروان سپاهی مرد و رسوی برده دستی که سر عافیت بدر برده و قارص می بود با حاکم قارص و
پاشایان قلعه داری سر از حسد دارد کنار اربه جای الی ارزن الروم تمامی بسته و قرا و مزارع و توابع آن
مرز و بوم عرصه غارت شده و حسن بیک از سعد سعدی عسکر پاشای عثمان حراست عثمانی احمد پاشای والی بغداد را
بهمت و تقصیر منصوب ساخته از ایالت بغداد معزول گشته بود و عسکری منصوب و کنک و
صلح با حال ساخته او نیز دران اوقات در ارزن الروم توقف داشت عریضه فرستاده متعهد انجام
این امر شد پاشایان و اهالی قارص و ارزن الروم سر عرایض مرحمت شعار را نیز بدرگاه معلی فرستاده تعهد
کرده بودند که کار ایروان را صورت دهند مشروط بر آنکه چندی سپاهی قزلباش عزیمت این دیار نکرده بر آمون
انها و اضرار ایشان نکوشند چون همت انصاف گزین آنحضرت در از علو طبع خطا جوی خاقان چین
گرد سخن با حضرت تقصیر وزیر دستان و حمیت ذات بار خدایی عاجز و زیردستان مسلمانان ایشان را
بدیرفته نقیب الاشراف و قاضی ارزن الروم نیز با چند نفر از روسای اوجاق دار و قارص و باتفاق علما
معتبرین انجا کامیاب تفصیل شان ایشان شهبندان و با فرمان امان روانه ایروان گشته حسین پاشا
اگرچه زبان ایشان را دفع نمیداشت اما چون قلعه داری را آنکه میدید نمیشود عاطفه و احسان شاه
براه نجات خود ساخته شروع بتخلیه قلعه که در باب نمودهم جاری الاوسالش حصه سپاه نشده با توپخانه
و اسباب کلی اشکال این حرکت امید بود سپرده خود با اتباع و متحفظان قلعه روانه دیار روم
گردید و حکم والا بر نفاذ پیوست که بابا خان بیگ بیگلر بیگی کردستان و سرکردگانی که مامور
محاصره قلعه بودند آمده در پیش الدین رفته منتظر صدور امر مجدد باشند دارو و ذخایر آن
ایام آنکه جمعی از لشکریه از استان راه پیش داشته بسر از گریبان ضمیر بدر کرده با اشرار قریه البعاق
ورزنده قلعه فیه با مخصوص ساخته بودند حاصل و دخان شماخی از انطرف و حاکم دربند از این سمت با

جمعیت کامل بمدافعه ایشان شتافته سعید سر و زنده از ایشان بدست آورده بقیة السیف راه هزیمت

پیش گرفته شمخال و جمعی مصدر خدمات شده بودند مورد نوازش و انعام سربلندی یافته و هم در آن

اوقات از شمخال آمده در دربندی بود او را با فوجی از لشکریه بسر قلعه ترخو که مسکن شمخال است

آمده با اتباع شمخال مجادله کرده او نیز مزبور با جمعی بعوض قتل در آمده تتمه سپاه او فرار نمودند

و از مویدات اقبال آنکه سد سلطانی مرده شاه سلیمان ... در هر دو طغیان سیل اکثر تا قاره و کنورش

مرد بموجب حکم والا انهدام یافته بود بعد از آن چند دفعه به بستن این امر فرموده آبی بروی کار نیامده

ظهیر الدوله ابراهیم خان که مامور بستن این سد گشته بود مرتبه ثالثه وان را بقلعه جاری ساخته

تشنه کامان مزارع و بساتین اطراف آن از ورود این رود بهره و کامیاب اندوخته شدند و سه

کلانتر ایلچی روس ... سابق ذکر یافت در اصفهان شرف اندوز خدمت اقدس گشته در

موکب همایون ملحق در ضمن رایات نصرت آیات از ییلاق ایروان عازم فارس شدند

و در آنجا رخصت انصراف داده میرزا کافی نصیری ... السفارت ... تحف و بعضی هدایا

بمرافقت او روانه ... شدند

بعد از استقرار لوای ...

نیت جمعی انتظام امور گرجستان پیشنهاد خاطر اقدس بود در همه هم جمادی الاولی از فارس عطف

عنان بجانب تفلیس که مقرر داشتند و سرداران تفلیس با طهمورث میرزا و علی میرزا

و سعید بیگ ... و از ... کارتیل و کاخت بطلب ... کار گرجستان روانه دربار ...

بیت ... شدند و مامور بعرض حال ... ادراک ... عزد جاه نمودند هر چند طهمورث

میرزا بتفویض والیگری او ... و کاخت داری ... علی میرزا ... بشرف

اسلام ... برادرش محمد میرزا در جنگ عثمانیه ... عسکر بقتل رسیده بود والیگری کارتیل را

بعلاوه که خدمت نواب میرزا عنایت و اولاد بخطاب خانی سرافراز و با جمعی روانه ساخته مقرر فرموده

طهمورث میرزا با آقا و اولان از ملتزمان رکاب بعد از طی مراحل بجاهای علی طغیان خبر ورود به

رسانیده و در منزل تفلیس از مکان برانیدن طهمورث میرزا با مرخص ساخته از آنجا کوچ کرده

از کاخت تفلیس مشغول بود و طهمورث میرزا از توقع و انکار با اسم خود آشنا در مقدمات سعی

با خدمت مکه صاحب شمشیر زده بر لوح اسمعی از قوه بفعل نیامده با بوس بعد از روی کرجیه

را طلبیده برفتن اینکه والی تفلیس شوی کار به خود شناخت و بعضی از نادولان نیز از همان منزل مرخص و کوچ

حضور از روانه شده بسمت قراتلخان و در پس و جرکس از آنکه صعب المسالک است بدربند شده بود

اهالی بعد از ورود منزل سوغانلق توپخانه نصرت پناه از اوج فوج ساخته هر فرقه را بسمتی و محلی منیع و

اسحاق طوایف کرجیه از رتبه تهیه ماه مزبور شعشعه چتر آفتاب قباب مرتبه وصول بساحت تفلیس افکند

و از انحاعت جمعی در مقام اطاعت و بعضی مرد امان گشته سرکنان بعوض مواخذه در آمدند و

بشهر از خانواران سلاکرجانیده روانه حرمان ساخته شد و بعد از [illegible] تفلیس مقر رکوکبه نصرت

قرین گشته ارا کلی بنوم پنجشنبه و الا قدیم رایت نهضت بجانب دربند افراشته شد

در حین عبدالله پاشای کوپریلی اوغلو از دولت عثمانیه بسر عسکری منصوب و عازم

حدود ایروان گردیده فرمان دیوان منصب سفها اقران با فته بود که خان قدیم سلک جمعیت را از فرقه

تاتاریه منعقد ساخته از راه نولاق دربند متوجه ایروان گردد و بعد از استماع این خبر

تیمور خان سردار پیشکسوت شروان را با حاکم و لنکران استرآباد و فوجی از جنود مسعود از

دنبال بدربند مامور ساخته از خان قدیم اثری ظاهر نشود ولی بوادی مشغول خود داری بعد

معارضه جنگ روبرو درباره موقوف داشته منتظر طلوع طلیعه رایات بزوال طالع اشقیا

ماهچه رایات ظفر سمات ساختند در تفلیس معروض شده و الاشد خان مزبور باعث که

غیر محصور بحدود سولاق پسنو ولایت ایلین و روس است و الحق گویند اما باعث شکند رخنه روم
بود از آنکه مطمع میکوه ولایت خواهی نخواهی از تصرف این حرکت سر بیرون رفت دانند دفعه نوبت
خواستن مملکت روم خواهد بود عالیجاه شاهی والا که بنیه راه از خدمت مرخص گشته بدربار عثمانی رفته بود که
امروز دولت علیه روانه رخصت ها با اطلاع عسکر حدود سنور قدیم بین الدولتین استقرار دهد و فرمان
هم سم کمان قدیم خطابه نیف بین حضور اسلام گرای سلطان برادرزاده خان مزبور را
از دربار قیصری مبعوث کاربای فرستاده اعلام شده که چون جای در میان ایلین و دولت سیاسی
صلح آمدن چون با جانب ایلین موقوف دارد اسلام گرای سلطان در عرض راه سرعسکر را
ملاقات و سرعسکر نیز معتمدی را رفیق او ساخته با عریضه اخلاص اثر بدرگاه معلی روانه که کیفیت حال
و مقدمه علی پاشا را از دربار قیصری بطلب صلح معروض شده جلال رحمت سلطان و فرستادن سرعسکر
و تقلیش شرف اندوز تقبیل درگاه سپهر منظر گشته سلطان مزبور بمراتب العالی فرمان اعلحضرت
پادشاه والاجاه روم از خدمت این رخصت طلب شد چون صدور این جسارت از خان
قدیم آتش افروز مزاج مقدس گشته بود با تبع رضای سلطان مزبور شده فرموده بودند که با شمشیر
تیز آتش فتنه را فرو نشانده ایم و خصمان شور انگیز را از سنگ الماء در میانه ساخته اند نوبت
فتح جنگ نبوده ایم برای برکشیدن چنان خان قدیم شفاعت فرمان قیصری در کار است و این
حکم را حسن تقویم با رنه اعتبار نیست سلطان مزبور را روانه کنند و عبدالباقی خان ایلچی را
مامور ساخته شده که در تقلیس ترتیف که علی پاشا را برای مصالحه از دولت عثمانی آمده
نگاه برده منتظر فرمان مجدد باشند در اوان سعادت کشتار روز شنبه نوزدهم جمادی الآخر از تقلیس
حرکت دار راه جار رد به عازم مقصد شده بعد از عبور از آب قاتوق حسن لنگر به جارد نه را
نیز کرسای در کار بوده از ایشان را در صحرا الماء اکراد گشته عازم شد به این جماعت شده دو ایشان بیشتر

اردوت

اردوی سپاه کین چون اولخا که بر فراز کوه البرز در رفعت و صعوبت مشهور عالم است سغناق
منیعه بوده باشاره والا لکزیان و جرایر چیان از اطراف کوه یورش برده چشمه آن کوه فلک شکوه
صعود نمایند بیش از دویست نفر از جرایر و لکزیه قدم جرأت پیش گذاشتند و از یک سمت سغناق را تصرف
کرده بودند چنین آن فوج [illegible] را با آن پیش دستی کردند به خلاف عادت [illegible] از [illegible] جانب
[illegible] نواح و [illegible] حال متفرق گشته [illegible] اوارگشتند و جمعی
کثیر از ایشان قتل و اسیر دست و منازل ایشان احراق گشته از آنجا عازم [illegible] طرف شغاد
و از راه شکی و [illegible] وادی مقصد گشتند بعد از ورود موکب [illegible] خبر رسید که
خان قدیم [illegible] در بند رسیده بود و آوازه توجه موکب جلال استماع نموده عنان عزیمت بر
تافته [illegible] لهذا احکم والا نفاذ یافت که اسلام گرای سلطان که در گنجه
توقف دارد از آنجا به راه [illegible] و فرمان [illegible] و الا [illegible] و
[illegible] خان مزبور بعد از ورود به دربند [illegible] زادهای سابق را [illegible] داغستان
منصوب و ایالت شیروان را سرخای و حکومت دربند را با محمد خان [illegible] تفویض و دو هزار [illegible]
تومان [illegible] و شمشیر [illegible] و [illegible] سرخان [illegible] با پانصد نفر لکزی همراهی خان مزبور
[illegible] و بعضی از اشرار الطایفه که عرصه را خالی [illegible] از [illegible] زده بودند هر چند که ابتدا
[illegible] داغستان را تمام [illegible] فرو گرفته [illegible] از مباشران [illegible] معدود [illegible] اما جمعیت
ظل اللهی [illegible] بلند [illegible] آفتاب [illegible] در نظر انور [illegible] شمار [illegible] بلند همت
ارجمند [illegible] گشته [illegible] الطایفه کم فرصت [illegible]
خاطر اقدس ساخته از راه [illegible] اغاج [illegible] روانه بعد از ورود به منزل دره کندی فرمان همایون
شرف نفاذ [illegible] سردار داغستان از دربند [illegible] در منزل [illegible] اعمال [illegible] شیروان

کنت و مشغول جمع غلات شدند و بنه و اغروق بلاد در موکب شاهزاده رضاقلی میرزا از راه شالین روانه و جهوبا

قبل از این لشکر نصرت اثر اولا عازم تنبیه اشرار بود و فصلی گشته شش هزار نفر از افواج منصوره را

نیز بسمت ... بوز باره و الی باره و اصحاب باره بنی و جمعی را هم مامور ساخته شدند در بسمت قبر سرراه بر فراریان

بنشینند و بعد از آنکه لوازم قتل و نهب و تنبیه و تادیب در باره آن طایفه بعمل آورده عطف عنان کرده در

منزل کلبا زنبه بارگاه ظفر پیوستند و در پنجم رجب بسمت قلعه ارند مضرب خیام سپهر پیوند گشته چون

بعرض رسید که ایلدار شمخال صفر و اوسمی و سرخای در محل عارض سلسله جمعیت را منتظم ساخته اراده

دارند که بر سر خاصفولادخان شمخال روند لهذا رایات جهانگشا از دربند لشکر کشیده وارد مجالس

خاص محمد ولداد اوسمی در آنجا توقف نموده خان مهر لشکریه سرراه مجالس را فرو گرفته اغار ...

و جمعی از ایشان قتل و اسیر گشته همراه لشکریه پیش کش کردند و تمامی آن محال با مال و ذخایر متصرف

لشکر فیروزی شد ظاهر در آمده و روز دیگر از آنجا حرکت و منزل بمنزل بهمان نهج قتل و نهب و اسیر

احراق قرا و محال لشکریه نمودند تا دارو و تیره کندن متعلق بخاصفولادخان شمخال بود گردیده لیکن

سرخای و اوسمی و ایلدار از وصول موکب منصوره آگاه گشته هر یک سر خویش را گرفته فرار گزیدند

خاصفولادخان باتباع خود در رکیدن موکب جهانبانی ملحق و بشرف جبهه سایی آستان غیرت نشان سرافراز

گشته از آنجا اعلام ظفر فرجام جهانبانی بعزم تنبیه سرخای بجانب قموق اهتزاز یافته در پانزدهم شعبان

بدوراق سه فرسخی قموق وارد سرخای با جمعیت موفور بهم آورده قلل جبال را سنگر کرده در بارا

استعداد ... در باجرونش ... کرده بعقده کوه سرراه بران سلسل جبال ...

تفنگچیان را از چهار طرف مامور بیورش ساخته اولا دسته افغان ... از دست لشکریه

گرفته آتش جنگ تیز ... روز ... افواج دیگر از دامنه کوه در کار صعود

بودند که لشکریه تاب مقاومت نیاورده فراری ... تا آن کریوه ... مخافت برداشت

شتافورا

تیغ تیز ایشان جاری باشند و سر و زنده بسیاری بدست آمده چون باعتبار سنگی مسیر نبود
چرا چیان رحل تمامی را بصاحب قلی خان مامور و ما ملکان را محل نزول که منصور میبود
در این اثنا امداد از لکزیه داغستان و از جمعی متعدد رسیده از سمت دیگر بمعاونت سرخای می آمد چون از
سنگ سرخای واقف بفوج چپار حیات سرکرده لکزیه تصور که در کمال اطمینان آمدنی بودار انکه
کالنقش آمده یکباره با اصل دستگیر سپاه ما بخار اغار زده خود رد که باندک کروفر راه
مالیان هشتکرده جمعی از سرشان با جنگی برزیر تیغ بهاله بنگاه رید با رعدم فرستند روز دیگر لوای جهان
کشای کاتب قمرق شغفه افراز نهضت شده مقارن این روی داستیری قمرق وانواره جانبین
وطالبان کشته بعوض ساز بنده بسرخای تیرح جنگ بلا مدتی پیش از این بجانب او ارفرستاده
جنگ متیز با اولاد لود از مقدمه سنگ تمت ادا رجرکس گرفت و ما بنده کان در پای گذشته از
لعد که عفو بتسه جهان خدیو جهانیم چون فرار سرخای بسه حد لعقق پیوست و اهل قمرق را سردار
پیش مرتو امان ساخته بودند لهذا لکی رنتان سردختم بنوم هشته احمد خان اوسمی عطف
عنان بجانب بلوقرشن فرموده وجمن ررونت توجه موکب همایون بجانب عازی قمرق قاضی
اق قوشه واهالی انجا در سر راه از در استیمان درآمده بعد از گذشتن کوکبه منصور خفیه در مقام
مخالفت درآمده جمعی را باعانت سرخای فرستاده بودند این معنی موجب اشتعال نائره غضب قاآنی گشته
جمعی بتنبیه قاضی وجمعیت اق قوشه مامور و قاضی با جمعیت خود در صدد جدال درآمده بجنگ
قاضی باقته مغلوب و جمهور رعایای اهل اق قوشه غارت نفه مامور شده روز دیگر قاضی بعد از
خواهی ایام ماضی سمنه ندامت را او نره گفت شکی باصه وانوار دی گشته بالتماس اسرا
اق قوشه در لعوق سپاه بود بالطایف لعد که بسی جواهر فرش بصوب سراقاب جلال
گشته اوسمی چند در دخترخود را بکنیزی تشنال ?ت وچند نفر از معتبرین بدربار معلی فرستاده

سمت عهود یکجهتی و تعهد امتثال حکم در باب تحویل تقصیر او بعفو مقرون گشته بنابر اینکه بکره

سمت جرقو زیاده هزار اسب سلطانی پیشکش و خانوارهای معتبر برسم گرو در قلعه وجهیجان چند نو

زمان طبرستان همه خانوارهای قزلباشی را که مجلسان این امر سپرده متقبل خدمت و انقیاد گشته

بودند و امور ترکستان بدرجه صورت انجام یافته بود چاصغولادخان شمخالی و باقی سران داغستان را

با کمک و الا پیوسته بود هواخواهان بانشره بهره مند ساخته مرخص انصراف و قلعه خانوارهای داغستان

و طبرستان را مامور بدربند نموده رایت همت عزم را از راه شروان بجانب صحرای دلکش مغان

منعطف ساختند

در هنگامی که هزار گلستان سرزنش از ایلغار استیلای خزان جلادت رو بافسردگی نهاده اشته از هر طرف

سرکشی قوی شاخ مانند شجر سر بر افراخته و هجوم سبزه بیگانه و رباحین هر رنگ و بوی این گلستان را

در میان گرفته باغبان را اندیشه و بستان سرای غفلت بیرون از سرا پیش باغ بنوای زغن و

زاغ و صفیر بانگ کلاغ مشغول گشت اگرچه صد بوکهن هراز سر شاخ صنوبری فرود نمی آورد و دست بهار

والا این بوده بعد از استرداد ولایات مغصوبه این باغ را باز باغبان ارزانی دارد و ملک ایران را

با قلاع مفتوحه در رشته تصاحب ملک سپارد وجود در کلات ابیورد مسکن مالوف آن حضرت الکست

هر او رنگ انزوا نشسته بپادشاهی عالم منش پردازد در این اوان که بقوت سر پنجه تایید الهی

و نیروی بازوی بخت و عزت این خدیو عالم آگاهی کلید فتح تمامی ممالک از دست رفته

بدست آمده بود و رایات جهانبانی ایرانیان را از زیر بار کمال این ننگ در آورده

دست سرزنش و توبیخ اعدا را انگشت بر آن عزم بلند ارسا این فرقه ملامت کش کوتاه گه

بولی کفاش ان امر خطیر جز حمله نیست کرده بجنگ از بدان توقف مراکب گردون تسلط را

در زمین باتسف چونکار میان عرصه دلبند نمود و فور آب و علف و وسعت صحرا و نزهت

مکان بی‌نظیر بود تعلق مقرر گشته فرامین مطاعه بجمیع ممالک محروسه عز صدور یافته

حکام و روسا و قضاه و علما و اشراف و اعیان هر ولایت در پانزدهم جدی از صحرای مغان در پایه

سریر فلک نظیر بعمارت حاضر شوند و نیز حکم همایون شرف نفاذ مقرون گشت که نزدیک بجهار جا در مکانی که رود

کر و ارس بهم می‌پیوندند دوازده هزار بیت رواق و منظر و مکانی بنا نهند بروار از چوب و نی

بجهت خاصان و درویان لشکر با انضمام حمامات و دکاکین و مساجد روح بخش و رباط صفا و میدان و بازار

و سایر الفضا ترتیب داده عمارات عالی منزل حرم سرا و بیوتات برافراشته چنان چه نوکران اردو

باشند قبل از نزول آنحضرت با چوب و دستگیر خانه خیمه برافرازند در نیوقت از تنبیه سرکشان

و انتظام امور داغستان فراغت روی داده عطف عنان فرموده بودند از رود گمش جنب باسعد و دولت از

حوالی ایران اردوی همایون شش ابنائیه نشس منزل صعب المسالک را در یکشبانه روز طی کرده وارد قلعه

اقوش شده از آنجا در شب نهم شهر فرخنده محرم الحرام صحرای مغان محل مقر رایات جهان گشا

شد و علما و اعیان والا موصل از دولت عثمانی بطلب صلح آمده بود با همراهی عبدالباقی خان در

گنجه توقف نموده بعد از ان داخل گشته شرف جبهه سای آستان سپهر بنیان دریافت

و امرا و اعیان ولایات بهم آغاز آمدن کرده هر روزه فوج فوج سرافراز تقبیل شده از اوج

مراد اوج آسمان بسوده و در هیچ مقر جمعیت کل الطایفه عدت ایشان بصد هزار رسیده در کاه سپهر

اشتباه نظم النفعا بدرفت بس الطایفه با در کاه جهانبان احضار و بوساطت معتمدان

بکمین خاطر اقدس بایشان اظهار کرده که سر منوبه شاه طهماسب و عباس میرزا پادشاه و پادشاه

زاده ایشان در عهد دست بر نعام گوهند ایشان با هر کس آ برازنده افسر سروری دانسته پایت

و سلطنت بردارند تا آنکه حق کوشش بود در این چند سال بکار آورده‌ایم و ولایات و ایران را

از دست افغان و اروس و رومی خلاص کرده‌ایم حالیا مصلحت دولت در

این بت پیشیم / اگر شد حجت بتخانه جهت بت‌شکنیم / بعد از اطلاع این پیام همگی التماس نمودند که سبب بردن
عجز و ابرام لغیه عرض می‌کنند / تا ز میخانه و می نام و نشان خواهد بود / سر ما و قدم پیر مغان خواهد بود
امروز پادشاهی حق آنحضرتست و تا شمشیر آتش رنگ ایشان سیلاب از دشمن ما جدا برآمده و برق تیغ
صاعقه بار ایشان خرمن هستی اعدا را سوخته هرگاه حضرتش دیده از ما برگیرد / ما دیده را از
خاک درگاه او برنگیریم / از آستان پیر مغان سر چرا کشیم / دولت در این سرا و گشایش در این
در است آنحضرت مرقوم نمودند که ما را هوس تاج و افسر پادشاهی نیست و در صورتی که این نوع استدعا
موقوف به منافی رضای خاطر ما را از اندیشه باطن و ظاهر باشد تا آنکه که در میان ایشان بزرگ کش
سه پنجه تکفیر و تبدیع ... سال از صد گذشت حضرت ظل اللهی مرقوم نمودند که از زمان رحلت حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چهار خلیفه بعد از یکدیگر متکفل امر خلافت شدند و هند و روم و ترکستان
همگی بخلافت ایشان قائلند و در ایران هم سابق همین مذهب رایج و متداول بوده خاقان گیتی‌ستان
شاه اسمعیل صفوی در مبادی حال بنابر صلاح دولت خود این مذهب را متروک نموده مذهب تشیع را
شایع و مسلوک ساخته بعلاوه لعن و سب و رفض را که فعل بیهوده و مایه فساد است و از السنه و افواه عوام
دائر و سایر و جاری گردانیده شعله شرارت و نفاق را به سپهر رسانید تا حال که خاک ایران بفتح و نصرت ما
و مادام که این فعل مذموم است و رشته این مفسده از میان اهل اسلام رفع نخواهد شد هرگاه اهالی
ایران سلطنت ما را طالب و آسایش جمهور را طالب باشند باید این بدعت ناملایم مذهب اسلام
مخوم و از روی عظام ... این بدعت تارک و بمذهب اهل جماعت و سنت سالک شوند
لیکن چون حضرت امام جعفر ابن محمد باقر علیهما السلام ذریه رسول اکرم و ممدوح امم و طریقه اهل
ایران بمذهب آنحضرت آشناست او را سر مذهب جعفر ساخته در فروعات مقلد طریقه اجتهاد
آنحضرت باشند ایشان نیز متفق اللسان اینکه الحکم لله سمیع از عنان اهتمام داشته که جعفری این مذهب خمسه را

ار ایشان

از آتش پیکار روزگار رستند و دفعه بیانی تاکید و استقرار این مطلب مرقوم و مهرهای اعتقادی
مختوم رسیده بخزانه عامره سپردند بخزانه عامره آنحضرت نیز مرسول ایشان را نیز برای قبول کلمش
آرزوی ایشان را بار در میوه حصول رسیده در مقدمه انجمن پادشاه اسلام پناه روم خادم الحرمین شریفین آن
این را از جانب شاه نعمت آمده مبهم آنحضرت پادشاهی التجی در سنه شرط قبول پنج مطلب بنای مصالحه
میگذارم اول رفع اختلاف صوری و معنوی از میانه امت محمدیه گشته من بعد رسم الفت با اهل روم
و ایمانیان مسلوک باشد   اگر چنین شد از اعتقادات سابقه نکول و طریقه اهل سنت را بتقلید حضرت
امام جعفر صادق ع از ائمه جعفریه است اختیار و قبول کرده اند قضاة و علما و افندیان ممالک روم از
عالی صحت این مذهب اعتراف نموده مذاهب خمسه شمارند   دوم آنکه چون در کعبه معظمه ارکان اربعه
مسجد الحرام با سایر مذاهب اربعه تعلق دارد ایمه این مذهب نیز در یک رکن با ایشان شریک بوده
بآیین جعفری نماز گذارند   سیم آنکه هر ساله از طرف ایران امیر حاجی تعیین شود
که بطریق امرای حاج مصر و شام در محل اعزاز و احترام حجاج ایمانیان را بکعبه مقصود رسانده در
دولت علیه عثمانیه با امیر حاج ایران نیز بدستور امیر حاج مصر و شام مسلوک شود
چهارم آنکه اسرای ممالکتین هر کس بوده باشد مطلق العنان و آزاد بوده بیع و شرای ایشان روا
نباشد   پنجم آنکه وکیلی از دولتین در پای تخت یکدیگر بوده امور ممالکتین را بر وفق مصلحت
منفصل میداشته باشند اهالی ایران نیز در ازای این مواهب خاص سر زمین عبودیت اخلاص
حبس کله پران ماجرا شکرگذاری باحضرت مدعای بقای دولت بیزوال سر دهند

ساقیا بیا که یار ز رخ پرده برگرفت   کار چراغ خلوتیان باز در گرفت
بار غمی که خاطر ما خسته کرده بود   عیسی دمی خدا بفرستاد و برگرفت
رصدبندان دقیقه

باب و اختر شناسان بطلمیوس انتساب روز پنجشنبه بیست چهارم شوال مطابق در شعبان سنه ۱۱۴۸

هجری که دوازده روز از نوروز فیروز مانده بود برای جلوس همایون معین گشته کارکنان قوانین ساقی در جشن خرم

مسند زمرد فام سبزه گسترده رنگین قبایان ریاحین همچو سرو بخرامش در بزم گلشن صف آراستند

و گلبن قراولان انگشتان را از غنچه وار ها رباج طومار بر سر گذاشته در لباس مشجر و لوته دار در جا نشسته مجلس

گلدار را زانو بر زانو نشستند بزرگان چنار دستهای نیاز بر کمر بسته در پیشگاه چمن مهمانی گرمی کشتند

و بید ولان سرو آزاد و گلبنگ نسترن به بندگی سر به پا ایستاده همه گشته صفان بهار بر لب

جویبار صف کشیده نه و چارچیان بلند آواز رعد و صفیر تو بر زور و نشتر از باد بخشش بر زمین

گرفتند در ریکی بان پند مجنون بکلاه قرمز سلسله دار و قبای کوتاه دامن شاخ سرو در بر آراستند

سقایان ابر آزاری بر دست همه صحن چمن را تازه و تر ساختند و فراشان باد بهاری ساحت گلدار را بیا

بسکر وجه از خار و خس پرداخته بس فرشان با فرشان بارگاه انجم اوتاد و چهره

طناب داراستن بزم فلک شکوه جمشید قباب بست و بازوی کارها از استن سرادق

ادر رنگ که هر یک ز شهریار جهان را در صدر انجمن همدوش فرقدان جشن بستند سران سپاه و عظمای

بارگاه و خدمتگذاران نیسان رجاء و صف متشکال در بار رخصت باریافته مانند انجم

هاله در زمین دایره گشتند در آن روز فیروز بعد از انقضای شش ساعت بیست و دقیقه طالع

بنشستن بر صدر آسمان بر کرسی وقار و فرق فرقدان سا بالا یافته گوهر یکتا را آراسته

یافته فرمان دهی و شکوه سلیمانی بر قرار رفت فیروز رفت جهانیان گذاشته زبان

حال بیابان مقال گویا فرمودند / دو بیت انشاد نمودند

بدوران ارشی از نو بگیرد مسند جم بیا / بدوران بعید تا گذارانش مسند

مدراج شهنشاه عرب و عجم بیا / غریو تهنیت از نقاره خانه دولت مبارکباد

ارکوس

از کوس و کرنای شاهانه برخاست ز نفیرهای در ابلق برخاسته بود فرو نشست

بعد مشتی تا تایید الهی دست بازوی قدرت گشود دست آشوب شاهانه باز داشت

افسر سلطان گل پیدا شد از طرف چمن   مقدمش یا رب مبارک باد بر سرو و سمن

خوش بجای خویشتن بود این نشست خسروی   تا نشیند هر کسی اکنون بجای خویشتن

روس و باپیر و جهه و بانیر خیام هائی والقاب گرامی ایشان خیر روز و دلکو زیب و زینت
وانوار آفتاب جهانداریش سر در دیوار شبستان معموره جهان تافت و میرزا قوام الدین محمد
قزوینی الخیر فیما وقع تاریخ جلوس یافته بعضی از نکته سنجان لا خیر فیما وقع خوانده چون عزیمت ترک
دلخواه امر خواص اعلی بلخ و از اتفاق آنکه از ابتدای حالت بارض اقدس آمده بود از
استقلال ایلچی جهان‌گشا که به علیمردان خان فیلی حاکم اندخود حکم والا نافذ شده بود
که در عالم ایلغار کوچ او دایی اردو روانه ارض اقدس سازد علیمردان خان از قبول این امر سرباز زده
انجمن مرجع همایون گران آمده بهنسه او نصب العین ضمیر انور گشت در نوبت اواخر بهار
سنبلستان بهار دولت ابد انجام بر اتش باغ و گلزار سلطنت والا از سلوک شوکت سپهر
کشان خاقان هیون پیوند بود زمام قبض و بسط امور خراسان را به سر پنجه اقتدار شهزاده رضاقلی میرزا بتعویض
و اختیار جهات آن سرکار را بطهماسب خان جلایر که از معتمدان این دولت ابد پیوند بود عنایت
و با فوجی از جنود ظفر نمود روانه و مقرر فرمودند که در ارض اقدس تهیه سپاه و تدارک جیش دیگر
از راه بادغیس و بار و جاق بعزم تنبیه علیمردان خان متوجه اندخود کرده و سپه سالاری و اختیار
کل ممالک آذربایجان از حد قبلان کوه الی ارپه چای و منتهای ارمنستان و گرجستان تابع
امر و نهی او باشد و ایالت هرات بپیر محمد خان ساخان چاوشلو مرحمت گشته میرزا محمد شفیع
شیرازی بایالت فارس و مهدی بیگ ... بزرگی بایالت سرداران فایض و
بخطاب خانی و امیرالامرائی سرافرازی یافته شد شیخ علی پاشای دالمه مرحل سراه بطلب صلح
آمده بود مشمول عواطف خانی و خلعت آنکه ازرهی داشته عبدالباقی خان زنگنه
که از امرای معتبر بود بسفارت تعیین و باتفاق میرزا ابوالقاسم کاشانی صدر و ملا علی اکبر
ملاباشی با نامه همایون و دیگر تحف و هدایای نفیسه روانه دربار عثمانی و خبر جلوس میمنت مانوس

همایون را

همایون بدان صورت اجرا یافت حضرت پادشاه اسکندر جاه رد و اعلام و انجام امر مصالحه را معلق بشرط
خمسه مذکوره فرمودند و ایلچی سراج تبیع این خبر که باری نزد پادشاه جمجاه شد کلاه و رخش فرستاد که
رضا جو مسیر را و اسرا اسیر جان را مرخص و روانه مقر حکومتی خویش شده و بحکام و قضاة و امرا
و اعیان ممالک محروسه حکم بشرف تقبیل شده و الا دریافته بودند بخلاع و انعامات فاخر
گشته رخصت انصراف یافتند

دیگر باره جهان ابهت فروز

طراوت یافت چمن ایام نوروز   بهار رنگ از کامرانی   نشاط افروز چمن
روز جوانی   حسن و گردون سریر اعظم بتاریخ روز شنبه هفتم شهر ذی قعده بعد از انقضای
هفت ساعت پنجاه دقیقه از روز آفتاب جهانتاب بتحویلگاه حمل جلوه سرا و رنگ جهان
آرای شد و گلهای نوروزی بیانیه تره تازه نشاط طرب خواست طنطنه کوس نوروزی
و دبدبه جهان افروزی و آوازه فتح فیروزی بر فلک اثیر رسید بحکم همایون محفل جشن
آراسته و ارائم سریر فلک سیر بشکوه طلعت خدیو گیتی منزلت سپهر بنیاد بزمی بعد
صف زدند ملوک و اعاظم امرا و سران سپاه و مقربان درگاه و طبقات خلایق مانند گلهای بهار
سه و پیرو دامان رنگارنگ و خلاع زرنگاری آراسته چون غنچه جیب و بغل را از نثارهای
سرخ و سفید لبریز ساختند و بعد از انقضای جشن هنگام شکفتن گلهای اردی بهشت
رایت والا و لوای اشکر کشی که سایه گستر بستان سلطنت علیا بود تمنای استفتاح کار و افتتاح
سخن شد بر فتح و تسخیر قندهار فرمودند اما عزیمت بدست و استحضار دانسته احضار و تمکین خاطر افروش
را اظهار و کیفیت منازل و آب و دانه و معابر را استفسار و ورود جایی لشکر را مامور نهاده
و مدارک این سفر خیرات آثار صادر شدند و چند روز که از اشتغال جهانبانی فراغ روی داد بارگاه

فلک عباسی سلطانی را بعشق بدیع طبع میمنت قرین نموده همدوش خسرو کیانی گشت فلک نیز آسمانی

اکبر بر روی زمین اقتراح شده چرخ اعظم راه جاودانی پیمودند سکندر جناب بوده چون آن خسرو کیهان ستان طناب

سانحه رصد بندان اختر شناس را از انقد فلک اطلس در شبهه حیرت انداخته شده و چند روز [illegible] روزه

در این بزم سپهر بسطت بجرعه اقداح راح روحانی سرافراز شده در سرای مینای رفعت ارتفاع

اب نغمه نشسته سرود صلای نشیع و نای نغمه بسوز آن [illegible] کمر ولا

زطرف گله خیز بر سحاب نغمه سماع جام و قدح زهره ماه نوشیده شده عذار معنی گل راه افشانی

نغمه صحرای میان چمن صحرای میان نشانه گشت و طبع حرامان چمن بزم بر منجانه نشاط

انگیز و در حرم ماه زیر جمله این سال فرخنده فال رایات نصرت آیات بعزم تسخیر قندهار

از جلگای میدان فرا اهرار آمده از راه گرم رود دوشنبه هو دار بیل توجه رایات علیه گشت شدند

روانه قندهار و فرمان همایون [illegible] ابراهیم خان [illegible] از نهرها [illegible]

[illegible] با سپاه اوزبکان [illegible] نوروز [illegible] [illegible] [illegible] تقرا چمن

ظهیر الدوله [illegible] سعادت اندوز [illegible] [illegible] طایفه [illegible] از [illegible] عباس [illegible] روز [illegible]

مصدر [illegible] حرکات [illegible] [illegible] نموده قصبه [illegible] کرام [illegible] الختم [illegible] را [illegible] کرده که [illegible]

میرزا با خطاب ظهیر الدوله از راه [illegible] و صلاح [illegible] [illegible] [illegible] اخت [illegible] باصره در

عرض [illegible] روز [illegible] راه [illegible] [illegible] [illegible] گذشته هزار [illegible] الطایفه [illegible] فرصت قرار

نیافته بودند تا [illegible] بلیغ [illegible] [illegible] [illegible] ایشان در موضع [illegible] [illegible] اعلای [illegible]

سرگروه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] نغمه [illegible] [illegible] [illegible] ایران نصرت قرین

از اطراف گرد [illegible] [illegible] ایشان را [illegible] صعب نموده [illegible] در [illegible]

[illegible] لحظه [illegible] در آورده هزار نفر [illegible] ایشان [illegible] [illegible] معتبر عرصه [illegible]

گشته تمه جنود با تعجیل چاک شده فرار نمودند و موکب شاهزاده با فتح و ظفر برگشته ابراهیم خان با
عساکر آذربایجان روانه سرحد شد شاهزاده با قشون رکابی در زور و درجه گوکچه ما بین بقر و بین
باردوی ظفرقرین مراجعت و از اخبار مسرت افزا در خلال این احوال مورد شده سبب
تمامی فتح بحرین بود در ضمن اینکه محمد تقی خان بیگلربیگی فارس
در جولگای همدان از درگاه عالم مطاف رخصت انصراف حاصل نمود حضرت ظل اللهی در باب
استخلاص و انتزاع بحرین که جزو بنادر فارس است که در تصرف شیخ جباره هوله بود بلفظ مبارک
تأکیدات بلیغه فرمودند و محمد تقی خان بعد از ورود بشیراز قشون فارس را بعزم
تسخیر بحرین بقلعه بادرین فرستاده خود نیز در شرف حرکت برآمد چون قبل از ورود بیگلربیگی
مشارالیه شیخ جباره عازم کعبه معظمه گشته قلعه را بنایب خود سپرده بود نایب او
بعد از محاربات متواتره طاقت قلعه داری را از خود مسلوب یافته فرار و بیگلربیگی قلعه را
تصرف و کلید قلعه را بدرگاه معلی ارسال داشت و در ازاء این معنی بخلاع خاص عز
اختصاص یافته ولایت بحرین ضمیمه ولایات بحرین ضبط او گردید و نیز در اثنای ایلغار عرضه
از جانب دلاور خان با متمنی مشعر بر اظهار ندامت و استدعای عفو تقصیر بسایه سریر گردون سریر
رسیده مشارالیه از قدیم الایام با اهل ایلی در رکاب صاحبقران من
اعلی این دولت سکنی داشت و در ایام استیلای افاغنه سرزاده سری سیه طاغیان
ذوی ساوره خود داری میکرد تا آنکه بعد از ورود موکب والا بهرات همه که هر کس در
منزل کهان بجهت بعضی طغیانهای بسته نکرده است او به و شاملان نیز افزایش
دلیران تسخیر هرات که اوباش اکثر او حاقه نیز ضابطه ملکی مأمور سکنای هرات شدند
در باب او نیز همین فرمان صادر یافت او نیز را بسته و واگذاشته طهماسب خان سردار

پیر محمد خان بگفته بیگلی مدتی با دولتدار اعتمادی که چنین داشته با جان کافر نعمتی سر بر آورده سری سپاهی را با سپاهی
اتباع پایدار او را گوشمال نه بهند با کلاه ادب بگذارد و او را با هشتصد نفر از پیادگان
او گریخته محبوس کردند و دیگران دلاور را در ادب و دست سلطان محبوس نموده بمجرد استماع این خبر
کوچ نموده او را با اسیل و اتباع خود گرفته نسبت عزم غرجستان فرار کردند و در حینی که موکب والا
مشغول محاصره قندهار بود و در دو ماه الیه بموکب همایون حق سبیع در سفر هرات در آمدند
برکات سلطنت است و او را مراد بخشش و مشمول نوازش ساخته بتشریف ساخته زرین
و اسب مکمل با زین و ستام طلا و عنایات که حضرت مرحمت داشته مشار الیه متعهد
شد که در ایراه این موهبت بدار و ورود بهرات کشش سپاهی کج دادلاد خود را آورده در
هرات سکنی دهد بعد چند از خطاهای اوقتش سوالات در دولتش معلوم و همراه بود لیکن
برای اینکه بر ظاهر بیان عالم صورت بود از که هایی بجز بند حالت این نزد زردن ادنی
گشته و قوع این نوع سلوک سالی حالی بر نقض مروت زنند در او روانه هرات شد سردار
بیگلربیگی مقرر فرمودند که از آن او دایی او بمحض تعقید در آمده بهم زدگی او را بامامی
ایلی او در هرات وضع شان باشند مرخص بیاورنده روانه غرجستان گردند مشار الیها بر حسب
فرمان عمل کرده دلاور نیز بمصالحه کوچیده روانه غرجستان در الکاه بسته از اینکه جرات و سر
از کسان خود بری برادر کنه تخت یافتی رسید او نه آمده با بیت او نیز را با شگفت هفتاد نفر
از مستحفظین الکاه الغلغله تعقیب رسانیده در این اولا سردار با مرزنقار کشته بود حاکم ایرا
با فوجی از عماریان معارف ارادت دلاور از غرجستان بسمت کوهستان بلخ گریخت
حاکم هرات حاصل و مسیاع و عقار الطایفه را بمحض تصنع در اورده مراجعت کرد دلاور
با عموم ملک خود مجمعه معاودان لیکن سردار نیز از اتمام کار فارس خارج شده بود از راه کرمان

والی هرات و جمعی را با دو سه نفر سرکرده روانه سبزوار نموده با حاکم سبزوار محافظت آن ناحیه سپرده رفتند
دلاور محمد را به سبزوار رفته در کمین فرصت نشست آن دو نفر سرکرده با حاکم سبزوار ناگاه از قلعه
برآمده هنگامه زد شتابان از دلاور خان قلعه گشتند دلاور را زخمکاری بر جان یافته هر سه نفر سرکرده را با
جمعی از مستحفظان از شمشیر گذرانیده از آنجا کابل نزد خراسان رفت سردار تیمور شاه در تعاقب او
سپرده دلاور را بیات نیز عقب سمت بلوچ و هرات گریخت سردار محمد در تعاقب
او کوچ نموده به رکاب شتافت خراسان را همه به لشکر کشی کهنه عصیان ایشان اقرار احضار شدند
گرفتار ساخته قلعه از آنجا کابل سپرده و صحبت بلخ رفته آن محال را عمارت و غیره از جانب او از
سکنه آنجا بلاگر چاپیده روانه هرات ساخت بعد از آنکه دلاور بطرف بلوچ و هرات گریخت
افاغنه که همراه او بودند آمده او را در جمع مرسوم نفر احضار کرده در ششصد تومان داده رواج
سکنی داده ...جمعی با جان علیحده در مواجعت بر دو بر دیج و ضرار او را بیشتر از آنچه ساخته دلاور نیز بطرف
سمت قبول اجماع نمود که حسین ابن خان پیر ... جمعی ساخت او تعیین نمود او ... روز ... توقف
نموده بار فرا ... خراسان آمده دارالحکومه شاهزاده رضا قلی میرزا ... الشفیع گناهان ... ساخته
عریضه اعتذار را میرزا کاه مصحوب فرستاد بنابر آنکه رایات جهانگشا عازم هندوستان بود کار او
حواله برقت حواله او میرزا مصداق اصدار یافت

ساقی کشف

احوالات طایفه بختیاری نگارش کلک وقایع نگار آنکه بعد از ... هامکرر ... عام نکند
سکنی اختیار ... گوید ... جد او از ... که ... الطایفه در زمان ... جان ... و ... ایشان
حوالی سراوان بودند جمعی متعدد ... از ... ایشان ... در ایام ... شاه ... سلطنت
نام مراد ... ولایت ... طریق ... ایشان ... بخت ...

جمعیتی بهمرسانیده ایشان مامور گشته با ایشان همراه بجانب عراق آمده علیمراد با معدودی سالک طریق فرار گردید

بعد از آنکه باباخان حسب الامر مطاع مامور بدربار سپهر ارتفاع شد علیمراد باز فرصت جسته سالک جمعیتی

ترتیب داده از سمت کوهستانات دست بدزدی و غارت اطراف گشاد بعد از آن سلطان بیک ابیوردی

و جعفرعلی بیک شیرازی با فوجی از قاجار حاکم بروجرد و نایب کوه کیلویه با مردم الکا عازم گرفتاری ایشان

گشته در پای کوه منهزم بسالم نزول دشمن بسرعت ضرورت رسیده علیقلی گروه را به پهلوی سپاه برین

مرد دستغارق حرکت ساخته در راه انجمن سرداران قشون گشته و کوه کیلویه دور پای کوه توقف

و سلطان بیک و جعفرعلی بیک بپای بنای آهنگ فرار کرده تفنگ بعد از آنکه تنگ را راه صعب بلد

نقدم سختی کلی که به بیراه رسیده الطایفه جمعی از جانب تفنگ و فوجی از گرگروه ایشان را در میان

گرفته باند جان لعنت و غلط شدن تنگ مشغول گشته هر دو سرکرده را با جمعی از غازیان مقتول

ساختند بقیه سپاه در پای کوه بوده سرخود بار گرفته روانه ولایات خود گشته بجهت دراین اوان

موکب جهانگشا مشغول تسخیر قلعه استرآباد بود دفع ایشان را بدفع الوقت ارجاع شده در نوبت

دوم که بهمدان از فرود حرکت کرده وارد همدان شد حاجی علی و میرزا جعفر به علیمراد سپرده

رود لولوی با مراد گذرانید با جمعیت خود بنصایش بگیار تبهکار از غول و اکثر ملایری رسیده

در محل مرسم معهود که به اصفهان انگیخته بخشیاری سغداق تفنگ تخلص گردند پس همت والا

نهمت اقدس عازم تنبیه این گروه با همه ضلالت گشته فوجی از غازیان رکاب را با قشون

فتح وارد لالان همدان از جانب ولایت متصل بکوهستانات فیلی است و جمعی از جرابر حیان

کوه نوزد را با سپاه منصوره گرجی شاهان از طرف دشت گرگان و سامان تازه و فرقه

عظیم از افواج قاهره را از صرابارود دگرده اینو که عباس کوه کیلویه و جمعی کثیر از راه

اصفهان بجانب هزار جریب بختیاری مامور و مقرر داشته و هر فوجی از سمت حرکت برو آباد

حساب و مشغول اهالی کوه را بسعی در نبرد زیاده جهد که بر تخته اشرار بلکه از شرار ایشان در میان سنگ ها نشستند
بر آمدند و اعزه فوج با اتفاق شاهزاده لطفعلی میرزا در منزل جرماس بر ورود کشته خون ولایت
وظفر در دهم ربیع الثانی سنه ۱۱۴۳ از منزل مزبور عازم کوهستانات گشتند و همان روز بحوالی
کوهی جمعی از الطایفه تنگر رخنه های قرار استوار که بوده واو گشته جمعی از اکراد و افاغنه را
بدفع ایشان مامور ساخته الطایفه تمامت مکان مغرور گشته بمدافعه پیش آمده مغلوب
و منهزم شدند و بشت از آن موضع تنگر بر کوه که قلعه و سقناق اصلی ایشان بود شتافته
از آنجا جمعیت جمعی بالا گرفته از آب کرون که بدر فول حران دالو عبور نکرده بی نکشند
چون جمعی از لشکر منصور مامور بودند که از راه دیگر از جسر از الطرف رود خانه آمده بقطع پل
پرداختند مامورین اگر چه در روی جسر آن الطایفه از آب گذشته بود بسر وقت ایشان رسیده اما با
کمال بر آمده هشتصد نفر از آن گروه بلا بمعرض قتل و اسیر در آوردند روز دیگر که مسعود بر وارد
سر پل گشته فرمان بدیران شاد داده ولایت خاص پل در آنجه عبور و فرار کرده عار بساط
مقرر کرد که منصور رسانیده و در آنجا عرض کرده فیروزی قرین را منشعب بگه که دسته بدسته تحبری
احوال آن الطایفه بقلل جبال ایران بمالک تنم بکوند و مامورین جمعی از ایشان بالا در
کل دکنار و گروه دمنان بخاک هلاک افکنده و بقدر سه هزار خانوار بقید اسار گرفتار نمودند
داران مکان بمحل موسوم بدارررا امور حصه گشته فتح آنکه ها از آنجا بلند کاه ولایت
روی بقصد آوردند از آن مکان حوضی بلند با قبض الوار رکحال سمت رز و سمبود به با حدود
ترکستان مامور ساخته با عطف عنان بجانب کوه سالم فرموده باید منزل دارد
محل کجو بنشسته و با انتظام ضابطه مامورین الکاء بروجشه ساخت نیز از ادراک مطلع با بهجه
راست خبر شاه انوار رشته از آنجا بمدد منزل والو بلک گشتند از منزلات اقبال و حسن

الغایت اینکه علم لعلی پرسمت کرکس با ولکای بیضا نمود نسیه در نیمروز که ز بی مهمان تشنه

چندین از رفقای او طلب آب بهر یک قطره آن دعوی ابر سحاب بودند پای الکوه گذارد و جمعی از عاریان

آتشنه کام جستجوی او بودند چار گشته او را باکوچ و عیال و جمعی دیگر گرفته بدرگاه اقدس

آوردند پس فرمان قهرمان بقطع دست و پا کندن چشم او صادر گشته روز در صحرای

هستی پا و دست یا منزد تا جان بتقاضای ارواح سپرده و قبیله از آن [illegible] در زوایای کوه از بن خطه

سرکشی نموده بودند با تمام اتباع [illegible] بختیاری و در رکاب همایون معتقد قلاده جانسپاری بودند

مولود عفو شد نه بود از احتشام و ند ستور سار طوایف [illegible] ما مور لشکری حاکم گشتند و بهمه جهته بکماه

کوهستانات آن الکا را بیمودند بختیاری سر اطاعت بخدمت حرام خدا برکرده سیر [illegible] هزار اکنار

و الو سرچشمه زنده رود و بارای مسعود بست را رایات نصرت ایات بدانجانب اصفهان

نهضت دلبد و در نهم جمادی الاخری خاک اصفهان را تماشا تر مقدم اقدس گردیده مهره ماه

[illegible] سر کشان بلوچستان [illegible] مطمح نظر انور [illegible] محمد خان بیگلربیگی

سابق هرات و اسمعیل خان بیگلربیگی سابق بتفنص سرداری بلوچستان تعین و با بونجانه

داستمدلو کامی روانه شدند و در غره هم ماه رجب از اصفهان از راه ابرقو و کرمان

و بیابان گرگ [illegible] بجانب [illegible] هرات [illegible] در حوالی [illegible] مراد سلطان

استاجلو حاکم دربند را [illegible] قتل مهدی خان بیگلربیگی کردان معتقد بدربار ملک اقتدار

آوردند که [illegible] رسید در حینی که موکب همایون از کوهستانات

بختیاری منصرف و [illegible] سرچشمه [illegible] بدروجی رسیده مهدی خان برای نظام بعضی امور

بجانب دربند رفته بود مراد سلطان استاجلو [illegible] ادای بحکومت الولایت [illegible]

افزاری داشت بنابر سابقه [illegible] که ممانعت [illegible] از محمد مهدی خان بود امر سیما برباد دست او بر

فساد در چشمه مخدوم الولایات را بسبب مجاورت لکزیه بیهوده رایات و بابهای معتاد بوده در خود
تحریک شورش کرده مهدی خان را بقتل رسانیدند صدور این جرات در همین اوان آتش جلادت
فروزنده گشته سردار بیگ قرقلو لکزی باشی جلو طغیان بشر و زراعات شیروان لیتن و با فوج
از جمله اجفت آن بهرام ایلی رعایه و حکومت دربند را که به نجف سلطان قراچورلو عنایت
و مقرر فرموده بودند سردارخان مرتکبین را بدست آورده با زینت و کرکان مالکه نجف سلطان
با متعلقان سالها در اصفهان چند نفر از روسای دارد در درگاه معلی معروض بنده شده والا حسب شد
هم بعد از آنکه بجاره عمر مهدی خان در دست اهالی در سر برگشته بودند هر سه بیک این بزم و مجلس آرای
این قصد و عزم بوده از مستی غفلت هشیار گشته و دانسته بودند که عاقبت کار برسیه ایشان خواهد
تنگ و احتسابات تسخیر نارجوانی چند نفر خان و سید مراد ایشان را از تقاضا خواهد بخت فرار که
با محمد خان اوسمی قیطاق توسل جسته بعضی هم بترکیه بارگاه قلعه از مشخص گشته جمعی از اهل دربند
هم در ایام سر آدرخات ایشان بجده از ارکسنبار این قلعه عدم روانه و مراد سلطان را هم که
نشسته بود گرفته دربند داده فرمان همایون خطاب با اسمی مرتبه سلطان مرتفع اعلی عز صدور یافت
که جمعی را هم با دلوسنای جسته اند معتقدی شاه نشسته سردارخان روانه نماید و اوسمی پروانه فرمان عمل
که سردارخان انترا با بقیه اشرار که جمع قوی شهرستان فساد بوده در سربازار رسانیده ازینا در
آورده از حیات ایشان را طعمه کلاب ساخته و جمعی را هم که بسبب جنبه کلات بوده بحکم والا کور شده
بقلعه حیره شیروان فرستاد و طلایه صور و صور را از شیروان کمانی الطاف نه آورده از قلعه دربند
تمکین و نجف سلطان بنا در امر حکومت تمکین داده مراد سلطان بامغضوب با رسیده از
فرستاده هم شرارانه در رو در رونق شنیع شیرسر شیرستان تسلیم کرده است و بعد از رونق بود که
مسعود کشی ستان بیستان حرم محترم و دینه داغ روق را بسبب کردگی اما مروی رزبیک

در قلع و قمع ایشان اوقات شغل نظارت مهمات سرافرازی یافت جمعی از تفنگچیان رکاب ظفر انتساب

در بیست و هشتم ماه شوال بفیروزی و اقبال از شبستان رایت افراز و تلاش عنان عزیمت گشته

از راه الحک و دلارام روانه و در پنجم ماه مرقوم خارج قلعه کرک را مضرب خیام سپهر احتشام

ساخته شدند اما غنه الکمال از قلعه‌داری درآمده و توپچیان فرنگی را از آتش توپ و خمپاره برج‌های

کوه توان را از ترکتازی‌ها و لا باطراف قلعه کشیده و عدادا از صاعقه بار ساخته و از زلزله از بنیان

حصار اندر شدند قلعه‌گیان از بیم جان بر دامن استیمان آویخته قلعه را سپرده و از آنجا کلب‌علی خان افشار

والد بابا خان بسرداری [illegible] و زمین داور سرافراز با فوجی به تسخیر قلعه زمین داور مامور و

جمعی از لشکریان را نیز به تسخیر قلعه بست تعیین [illegible] و شمشیر [illegible] تمام روانه و در بیست و یکم ماه

مرقوم که مصدر آرای آب هیرمند عبور [illegible] بست مرسوم زمستان صحرا را خالی از علف و علاقه

حسن [illegible] از دست بقلعه کشیده آتش [illegible] کرده بود اند از آنکه عازم [illegible] شدند

همراه [illegible] از هزار و جات علی‌جان [illegible] معسکر فیروزی اثر مثل شاه بابا خان توپ حسین جلوه

که میدان جلادت [illegible] ده هزار و روز [illegible] غنوده‌شان گشته از آنجا کنار اعدای آب

[illegible] بابا و [illegible] در آن عرصه [illegible] از [illegible] با فوجی [illegible] شمشیر جلادت

[illegible] از گذرگاه آب [illegible] سیل [illegible] سپاه ظفر شعار آمده در [illegible]

معسکر فیروزی اثر [illegible] هجوم درآمده طلابه داران صنجر کناره با سرکردگان از علی‌مردان

در اطراف [illegible] صف بر صف [illegible] الحکم [illegible] الماس از

[illegible] بسته [illegible] جمعی را بخاک هلاک افکنده بقیه جانب خایف

و خاسر [illegible] اگر [illegible] کیهان [illegible] بستند

اما [illegible] ایشان [illegible] مخلوم [illegible] القصه [illegible] آمده بود

راهات تصرف

رایات نصرت آیات از آنکه در اهتزاز آمده چون اخبار آن بعد از آنها قریه گوکلان در فرسخی
قندهار رسید آنکه این لشکر انجم حساب نماینده و ایلات ملازاب که بنشستند در آن حدود کوه
کیلی و بیکی نیب قلعه برقرار این دو قسمت آغاز عبور نکه اگر چه ترتیب قلعه بنیان لشکر نصرت اثر
میرسید اما جلو نشر با اضطراب رعد و برق توپهای اصدای ورامین الکا شده پرده اینکه چنین در چنین
صفوف فوج جوخ گرد را ادا موج در این بحر جان افزای نظام ظاهر شد و در کمال شوکت و وقار
گذشته در سمت قبلی با ماورای بارگاه و عروش ها به رتبه بلند برابران رسانیدند

شب پنجشنبه بیست و نهم ذی قعده الحرام بعد از انقضای پنجاه و هفت دقیقه و دو از روز مقام شرف اسباب
اعلی آفتاب عالمتاب بر تخت زر نهر شاه فلک قرار گرفته حضور قوای ربیعی نماجره دار العزار
قندهار چمن و احاطه بلبل گلشن پرداخت و از مرور ساعات تا این دوری را نوبت بسید افواج
لشکر در چمن نسیم فرود رسن فاتح قلاع غنچه بتسخیر دل شکوفه گشته عرصه جهان پر از هجوم
لاله در ریاحین شهر صف ساحت بکلم خدا نور زمین داد در مجلس خلد آیین جشن نوروزی در کمال
فر فیروزی زینت یافته این بزم منهیان از طبقهای زر و سرخ و سفید خلدآرای مشتعل بلاله عباسی
گشته سران سرداران لشکر از خانه جات نعمت سرشار بخلعتهای گرانمایه آراسته شدند روز
دیگر شجاع خان افغان زیاده بر چهل باشی کرمان لشکر قزلباشی ابر سر افراز صحبت با فوجی از جانب
سرانالین حیکموی [illegible] قلات ماموریت محترم جمشید اسیری از قلعه برابر حضور آورده احوالی از
رفتن غازیان کاتب قلات و ضد آن گشته استحکام آن نشست ابدا با چهار ... از اهالی تا
افغان منع فتنه شان زیادتی که خدا نوشته بهار [illegible] العذر بابک مر سار را کلتعل حشم رکاب شتا
ساخته سوار و با جمعی از دیگران گشته خواه عازم الفرار گشته از شهر صف عبور دار الفتاف امور

از آنکه فسحت جهان جهات کامه گیتی باستان و فراوانی نهاستان و چند دل و دامنه کهسار و روان گشته به سیل ابر
متعارف والوان چمن عذاران بهار آراسته حرم عذاری حجاب عفت از رخسار ایشان طاری دیده بود بقصد آنکه
علی العجله برایشان تاخته بالوه و نظم جمعیت ایشان را از هم انداز د در کمین بیگاه تحصیل برازخرجیب مقارن آن
طلیعه رایات ظفر آیات آشکار گشته و از غائله آهنگ فرار کرده بدرانیدن سعادت ایشان سر اکت نورزد
آتش بیم را بار شاد رود بسیاری از ایشان کرده را عرصه تیغ انداز رخنه جمعی از افاغنه به منه کوه متفرق
و پایمال حوادث ابتلات ساینده تحصیل حشمت استار نمود چند روز با مدار مظفر و کامکار عطف عنان بمقر بهشت که
اسم مزبور ساله این حضرت آورده بود موسوم برسول آباد … اورا لبریز تعویق حصول فرموده در ششم
ذی الحجه از مکان مزبور بحرکت تولیتی منصور زکوة مکان موسوم بشرح شریه بالفعل بنادر آباله اشتهار داد
شاه رسالت عرو شان از اربع آن اقر فرمود در المکان بهشت نشان بمعماری رای از من و مهندس رای طبیعی سعادت
قرین قلعه و بسیط متینی بر عالیات رفیعه و بازار و چهار سوق و آب انبار و حمامات و دیگر طاقات و مساجد
و دقیق خانه طرح انداخته آب تورنک ساله از اطراف ابرود گوشه بریده بود بانگ جاری ساخت شمشد بنایان
چابکدست از اطراف ممالک محروسه در معسکر ظفر اثر جمع آمده بودند دست بازوی اهتمام
بازیده آغاز کار کرده و در اندک روزی قلعه مزبور در کمال متانت و استحکام صورت اتمام و ابنیه
و عمارات این بر وضع و نقش سمت انجام یافته شهری معمور جلد تمامت … طعنه بر غره مصفی
شبه سال … بعرصه ظهور آمده مانند ماه نو بگوشه طاق و ایوان اتاق گذشت و بنا در
ایام موسوم که … در شهر … ماه مزبور بشرف سلطان علیحده سید را این او اختصاص … از قلعه
فرار و جهد … در بار … بتقدیم … منظور نظر عنایت … متعاقب آن … ساده والا
… فوجی از علیجه برزم دستبرد و یکبار از عذاب سر آمده جمعی از دلیران … ایشان با مکه گشته ظاهرا
جوق بسیاری از ایشان را از زلال سیف ابدار سیراب … بالمره بقتل چند روز … میدان … ایشان داده

شده بود به تیشه قدم جرأت از قلعه بیرون گذارند بود از وقوع این جنگ دیگر سر از گریبان خمول
در نیاورده به سرداری تیمات حصار بحبوحه داری پرداختند لیکن چون والا مجاهره قلعه قندهار مقصود
گشته در اطراف این قلعه سپهر مانند بفاصله ربع فرسنگ قلعجات محکم به دایره محیط آن از شش
الف فرسنگ مینا شد ترتیب داده به هر قلعه فوجی را مامور و صد قدم به صد قدم برجی استوار احداث و به هر
برج جمعی تفنگچی بحراست مامور گشت و ثانی الحال چون سالکان افغان در ظلمت شب بعنوان [illegible]
از میان برجها [illegible] شدند مابین هر برج و برج دیگر بسانه افتاده [illegible] اکلیه تفنگچیان مسدود ساختند
و هر یک از ایشان که بتحصیل دانه و غله [illegible] سر به صحرای آوارگی می نهادند مستحفظان بروج ایشان
را اندر آتش تیر چون ریگ با در می آوردند و در سیم ماه محرم سنه ۱۱۵۰ عریضه از جانب سرکردگان
ماموره تسخیر قلعه بست بموقف عز رسید که ترتیب توپ و خمپاره به قلعه بسته افاغنه آنجا از در استیمان
در آمده قلعه را [illegible] والا حاکم [illegible] ضبط قلعه تعیین گشته مقرر نموده لشکر فیروزی اثر افاغنه
قلعه را بر گرفته [illegible] درحین تعاقب سردار از جنب [illegible] صفا عبور کرده
منصور واقع [illegible] همراه [illegible] از مراجعت [illegible] و استعداد تسخیر
[illegible] گشته در چهارم ماه مزبور [illegible] اتفاق عجب [illegible] علیشاه را مامور [illegible] آنجا [illegible]
[illegible] توپ و خمپاره های آتش فشان را [illegible] کنان ساخته در عرض راه [illegible] قلعه مسخر
و افاغنه را اسیر و دستگیر ساخته اند جمعی از ایلات [illegible] قلعه مذکور و بقیه لشکر [illegible] شده اند
و در اواخر ماه مزبور رحم محترم [illegible] در ماه [illegible] از مرکب [illegible] اشارات خدا [illegible]
[illegible] از آنجا آمده در فراه توقف [illegible] شدند بحکم اقدس والا [illegible] سردار
[illegible] قبل از این [illegible] تحت اختیار [illegible] محمد
[illegible] جمعی از [illegible] افغان در قلاع [illegible] ایام

و برادری یکی مرقلو ناظر بیوتات بتسخیر قلعه مزبور مأمور ساخته اما موفق نگشت بعد از چندی در یورش بقعه برج سلام [illegible]

سمت شرقی قلعه واقع بود تصرف و افاغنه در ارک تحصن جسته مدت سه ماه بنحو داری پرداخته شدند

چنین دیده شد که [illegible] مرور [illegible] کوه البرز شکوه [illegible] از صادرات [illegible] ارباب [illegible] در آمده قلعه را

تسلیم نمودند اما [illegible] یک پاره [illegible] جمعی از [illegible] قلعه [illegible] محمد ولد حاجی را با برادران

رؤسای افاغنه در قلعه [illegible] بودند [illegible] سیدال [illegible] صادرات احوال اصفهان

و هرات ذکر یافت مرد [illegible] طلب نمود پاره [illegible] برادر زاده سلطان

حال ولد حاجی از روی اعتذار بیرون آمده شدند

سنی ذکر یافت که از اصفهان پیر محمد خان و [illegible] خان را

بلوچستان [illegible] مأمور [illegible] بعد از آنکه رخصت

[illegible] محمد [illegible] در [illegible] با جمعی

طایفه [illegible] خان بلوچ و [illegible] مقام [illegible] رسیده

طایفه بلوچ [illegible] جمعیت [illegible]

[illegible] بعد از [illegible] آن طایفه عازم

طایفه [illegible] خان [illegible] صبح [illegible] را

با [illegible] خان [illegible] تمامی [illegible]

حکم [illegible] محمد [illegible] بلوچ [illegible]

انجام کار [illegible] عازم [illegible] در سیم ماه محرم سنه ۱۱۵ [illegible]

خان [illegible] عبد الله خان [illegible] اصلاح [illegible]

[illegible] داور [illegible] اینکه [illegible]

مرتبه ایالت

بمرتبه ریاست بلوچستان سرافرازی یافت و حکومت نوشکی به محراب سلطان با نهایت عدالت حدوث اتصاف
مدتی غایب گشته با جمعی از غازیان مامور گردیده هم قطع قلعه و ضبط علاقات فوشنج سردار و سه هزار
نفر از فرقه کاکری و تربتی جمعیت فراهم آمده قلعه فوشنج را محصور و از اطراف سنگر جنگی بمعاونت محراب سلطان
و دفع اشرار مامور گشته جماعت اشرار باده هزار جمعیت اگرچه سرداران مصدر کاری چند در ایام سرداری شده
لیکن بوده قلعه جاتی بلاد تمامت حصار اشتهار داشت پس از زمانی سرزنش برده کوزه تصرف را آوردند اما حسن بیر محمد
خان هم سردار بزرگ بوده مرد کم عقلی دنباله سر بیابان زبان دستبرد زبانی مجنب بوده محض لجاج از اطاعت خان
جدا گشته بر سر جالان رفته غازیان او [illegible] گورو جهالک خطر اندر خته جمعی از لشکریان بلا ارشنکی و
باد از فتح قلعه سپاه [illegible] ایشان بلا طرف ساخته بوده اند افتیج خان جمع پشتی محمد علی بیک فرمود کشک
آقاسی باشی بحکم والای جابری رفته بیر محمد خان باکفش نقب سرا در آوردند [illegible] بازری صلح آوردند
سابقا صورت تحریر
یافت که شاهزاده کامکار رضاقلی میرزا از موقف اعلی به تسخیر علمدران خان حاکم انخوی و [illegible] گرج
غرض خان [illegible] راه دما [illegible] رای ارباب [illegible] ساعی درآمده بود مامور گردیده بود از آنکه [illegible] قلعه ها رمغر او به
نفری شاهزاده سپهر [illegible] زیبی [illegible] دستر [illegible] متوقف اند
[illegible] ولایت [illegible] نظم ممالک [illegible] بوده [illegible] مسعود
با ستعانت برکت شاهزاده بر درخته کلید قلعه را سپرده [illegible] عالم ایل ارباب
اطاعت درآمده رسم انقیادی آوردند شاهزاده [illegible] انتظام امور آن ولایت علمدران را چند
نفر از روسای آن طایفه روانه دربار فلک مدار ساخته خود متوجه اخچه شدند [illegible] شرط خدمت تقدیم
رسانیده در غره ربیع الاول [illegible] بالا [illegible] شش [illegible] پنج گذاشته در بر
نزول [illegible] صبح روز [illegible] بوده [illegible] تمام است

توجه بجانب بلخ افراشته شد طلیعه سپه ابوالحسن خان والی بلخ سردار یکه تیغی بهادر ازمیان باغات ظاهر شده ازان
جمعیت منتشر را به معبر نهرهای عمیق بسته راه مانع عبور لشکر ظفر امواج منصوره را بسته بپایه که در میان
آن نهرهای بشکسته و باغات متنزه کم بسته وا ادیر مشغول رفته می تفنگ بر بی برباقشه بالای برج و حصار آمده
بمدافعه برداخته از طرف شیر فرمان پذیران بحکم بادشاه توپهای قلعه کوب بالای آن بسته دیران
سپهر جلادت سر برکشیده متعاقب آن بن قدم بر قدم قدم بقدم سر فراز از حصار گذاشته

دست و تیغ خصم افگنی نارسیده بسیاری

ازیشان اوزبکیه از شهربند بیرون چهار دروازه بطرف کوه البرز و دروازه بلخ بارک تحصن جسته بجنگ
داری سر دادند درینوقت از ینطرف بفرمان بندگان توپهای قلعه کوب و ضربزنها را بارک بسته نشانه
روزن رخنه انگیز ساختند حصار و آتش افروز رجم شیاطین و قرار یافته قلعه میشوند تا آنکه قلعگیان بالکلیه
سنگ صبر و توان گشته قرین عفو و نجات شدند و جماعت دیگر ازبکیه و طوائف بلخ و توابع
بفتح فتح نمودند عالمی پیوسته مشمول الطاف گشته و جمعی از خوانین که تعداد ایشان ... و الا بجمال دل
و تا حین سقف قهار مأمور گشته بودند اکثر محال بالعرضه ایشان ساخته حصار شادمان و قلعه مار و مرد را
بحیطه تسخیر در آوردند اما قلعه ... فتح بلخ و توابع آن تا حدود حصار ... از ایشان ...
و در سه ماه ظفر ... در صدد انقیاد در آمده از ولایات ضمیمه ممالک محروسه گردیده و در روز ...
... خجسته ... شاهزاده کامکار و العه ... فتح بلخ بلا معروض عالی ...
ساخت اگر چه شاهزاده ... و صلاح ... سرکار ... بسزاوار ... همراه
... فتح ... الف و چهل هزار ... نقد در اصطلاح معارف دوازده
هزار ... صحت و چند ... اسپ ... طلا ... شاهزاده ... مقدار ...
... خدمت ... گردگان ... عبور از آب ... امری ...
شده مقرر گردید از اوضاع بلخ بلا منتظم و ... و ... انجام ... بلیغه بعمل آورده ...
عرض ... شاهزاده ... بلخ بلاد الحمد ... از آب ... گذشته ...
... جازم ... از انطرف ... ابو الفیض خان ... بخارا ... خان والی ...
... و چهل پنجاه هزار ... ترکستان ... جمعیت انقیاد ... در ...
... هر چند ... جمعیت لشکر ... دوازده هزار ...
... شاهزاده ... خجسته ... نصرت ... فوج ... در ...

شهباز تیز چنگال اندیشه مشهور راه کوهستان برادر حسب اشارت بجا یلا معاودت جمعی کثیر از لشکر مقتول

گشته در قلعه ترشیز متحصن جسته دیگر چاره جز رزم بدون تلاش و رزم نیافت امیر سید عزیمت نموده شاهزاده

بقصد تسخیر قلعه شلاوک که در نزدیکی ترشیز واقع و در سر راه سپاه نصرت پناه بود رایات نصرت آیات اعلیحضرت

از چهار جانب طرح یورش انداخته بقهر و غلبه بر قلعه مستولی شده اهالی انجا را عرضه شمشیر دلیران ساخته بلا تحاشی بحیطه تسخیر

در آورد لیکن بابا خان چاپشلو که از رؤسای لشکر بود در اثنای یورش بضرب گلوله وداع هستی نموده

از اتفاقات در همان اوان که از کار ترشیز فراغت روی داده بود شخصی از اعیان فرستاده جوین و ازبک از جهت

رهایی جان دست طمع گشوده چون با غلبه بیدلو گاه رسانیده او را زخم کاری داده در اوراق [illegible]

الغوریان و در اواخر که اولاد در همانجا بابت باره و سنج خوانخواره از دو جانب هستی او در هم شکستند این خبر بعرض معلای ولیعهد

دولتخواه بینی چند تن دلاور رسیده فرمان همایون خطاب شاه از سیاحت جاه نگار از ترکان ترکستان غز صدور

یافته مشعر بر اینکه چون این سلطنت ما سیس سید محمد خان قجه جاندار ترکمان مقرر شد شاهزاده نیکنام

که نامدار سردار تعزارانی که در عالم ایل تمکین و برادر سلطنت موروثی منظور نظر اقدس همایون چند نفر از رؤسای

این دیار را بطلب بجای کار و استقرار امور این مملکت روانه دربار سپهر اقتدار نمایند و نیز حکم همایون شاهزاده

کامکار مرقوم نیز حسب الامر عاطفت ولیعهد والاجاه را داشته بجهت معاودت از بلخ [illegible] الحاق

امور مملکت بر دانود هر گاه اهالی تولیت زاده فرمان بقدم همایون وادغان بموجب امر المرقوم والا انشاء الله

از دست جهود فوق گرشمات چاه هندبات رسید شاهزاده حکم همایون ببلخ الحاق ولیعهد والاجاه ارسال

و ترک دیره فرشی کرده از زهواهیه عبور کرده بلخ را مقرر کرده منصور رحمت اما حقیقت حال را بهمین داور

رسانید قبل از این مرقوم کلک وقایع نگار شد که در جانب ورقه کوکبه مسعود سرداری بهیند از و بهرام از جانب بکلیعلی خان

کوره احمد لو عنان گشته با توپخانه و استعداد لوازم اورا در اردو رسانید و بعد از مدتی نه ماه محاصره قلعه

بر آخته کاری نساخته در اواخر کار یکدفعه بنای یورش گذاشته بعضی از امای قلعه نفاق انداخته در معسکر

لو نمود

بودند مردم خویش طلب داشته بایشان معاهده و معهود نموده بودند که افاغنه ای که مستحفظ برج بودند با جمعی همدستان
سازند و در حینی که یورش برج و دروازه را متصرف دهند اتفاقاً جماعت بهانه رفته قلعه گیران را خبردار
و جماعت در وقت معهود اما که کار ساخته بود از آنکه غازیان از بروج در رشت معنی بعزم قلعه گیری دامن جلادت
بر میان زده و بسیاری پای بر دوش کشیده با اقدام تهور بجانب قلعه دویدند هر یک خود را هدف صدمه
گلوله جانسوز دیده بر زمین ملال تقدیر با مشیت [illegible] جمعی از رشته جان گسسته تگر(؟) زرّاه ابلق حرکت باهنگ
تقدیر رسیده بودند لهذا از ابرام امان سردار سره حزم و قصور عزم منوط و بدرگاه معلی عرض نمودند حرب با دستی
در اثر آتش حکم چوب چینی [illegible] بر او جاری ساخته در دو الق بیک علمدار باشی را باتفاق ... بیک سلطان
توپخانه باشی [illegible] خدمت بازرد با اسباب نقب و کنده کوب والات یورش روانه [illegible] شدند مأمورین
از روی جد و جهد بکندن نقب و بردن سیبه پرداخته در دهم شهر شوال [illegible] سال خجسته مآل [illegible] افغان
افغان هم از جانب حسین بحکومت رسیده و منصوب بودند امان [illegible] غازیان رسانیده قلعه
خود را ملتزم استئمان ساخته سر بر خط فرمان نهادند قلعه را تسلیم بگماشتگان نمودند بموجب حکم جهان
با افاغنه مستحفظ آن حصار بقصد باتفاق [illegible] بیک سلطان بدرگاه معلی شتافت دارخان
و [illegible] بخشش یافت و چون افاغنه چند ماه بود که در جمع ذخیره و تهیه اسباب قلعه داری
میکوشیدند بکثرت آذوقه و عدت و متانت مکان مستظهر گشته [illegible] بلوا در
اطمینان دل [illegible] حصار قلعه داری بخص داشتند تا مدت محاصره ده ماه کامل امتداد یافت و در
نهم شوال [illegible] عزیمت یورش [illegible] تصمیم یافته اولا جمعی از [illegible] مبارک جلادت مسخر
برجهای خارج قلعه را در ضبط [illegible] افاغنه [illegible] گشته [illegible] ضبط و تصرف در
آورده دارالحکومه برج [illegible] رفیع [illegible] مستحفظان برج بعونه
[illegible] مستحفظان را [illegible] برج سنگی

هر دو جانب شهر لین برج از جانب شمالی قلعه از سمت چپ آن به ارتفاعی که بسیار بلندی قلعه است نقبه

بند ها شرف واله که لیکن بحکم همایون دلاوران جلادت نشان تغییر به امدادی عزم بلند این برج را با چهار برج

دیگر ها از بروج فلک درفراز آن کوه سپهرشکوه طعنه زن چرخ نیلگون بود دو سه صد نفر از اغاغنه قادر انداز

بمحافظت آنها اقدام داشتند یورش بدو تصرف و تکمیل اقتدار بر تسخیرات تسخیر آن قرار گرفته و از اغاغنه

بروج های معوض بنی و اسیر را امدند و خمپاره های نشان دهان از توپهای کره توان انکوله هر یک بوزن یک من

است من بود از حیات راهی جیب بهاره بلا عذر از این سهولت محکم بنو بخاطر تعلیل با اکثره ریله کیان

و برج مشهور برج دوده هر در جانب غرب انقدرها … رسته الحق عقل محال اندیش از آن رای از عزت

ارتفاع حصیر … لی استحکامی سر کرده این است … که لاین یاره شکنان قصاری … برج و خم آن کره سپهر شکوه

آسمان ترام را طالب الهی ابیره بنقش جلاده داشت … با اکثفی توپهای کره مانند زنجان بیلکانی غنقای

فلک مسیر را هم از تصور قاف … آتش برنز دسنوط مقام امر پادشاهی و ضمن حکم التبه با حکم الهی

خداوند بعد القصه از برج سنگین توپ و خمپاره را برجالت قلعه کیان منظر حکم ابی وقودها الناس

والحجاره رخنه سنگ هیولای دوده بالا … صورت حصین ایله اخشنید و بعد از انکه بنیان قسمت از برج

مزبور تزلزل پذیرفت چنین جماعت تکبیر … با استحفاظ آن سمت اقدام داشتند تکرر داو طلب سپند عی

اذن یورش بعه از طایفه مزبور وافراد و جمعی که … هر کدام سه صد نفر از بیست و ششم

شب … ذی القعده بار … همایون جهانبانی کار کشته بمقام طلوع فجر کان لین برج یورش برده

چنین اغاغنه بیش از وقت مطلع گشته بهای … دماغ بعونه … نفر از او طلبان مقتول و مجروح

گشته عروج بر شرفات قصر مقصد رسیده تکو … پس … باره لزوم یورش مصمم گشتند

هنگام … شهر شاهان سیاه و سفید ایام و ایام شهر ذی قعده الحرام ماه طالع از غره سلخ … لرزد از

کالمبازی

کامرانی در رسید یعنی در شب جمعه سلخ ماه مزبور بعد از انقضای شش ساعت که سریر داور زرین افسر سپهر رسم
شمسی عزم تسخیر دار القرار نمود بارهبران انکه برج حمل در آمد و افواج عسکر روح صبا و شمال بنصرت
لیلی و لاله و جوری العقب صنوبر رایت افزای بهار در صحاری و جبال یورش کشیده بجانب دار الملک گلشن
روی آورده بمنیع فنا باصولت تمام قدم بر فراز کنگره شاخ بلند گذاشت و زنبق بر سر چهار برج
حصار چمن بیرق بنفش و رحم برافراشت افغان عراب و کلاغ شعبه قرین و عندلیب بلبل با ثبت و
طرطیان لشکر فنا از شور انگیزی و تلخ مذاق بوده در تشنه بار سر بیت لشکر قربان شدند
و افواج زاغ و زغن که در عرصه چمن مسکن گرفته بودند بنیاد طن ما شده و چشم گذار نان گشتند روز جمعه چهارم
گلستان افغان [illegible] ظلمت نسل تسخیر دار الخلافه جهان [illegible] و جهه صنوبر هندوی الحجم و کوکب از
مرارت بروج راه تواری گرفته دار دیوان قصائد [illegible] بهار و علاء دستمل و حصار فیروزه [illegible] و قنوه صباره گلشن
بجای نقش بیتی مقرر گشته از رخ و سفید علیه شکوفه نام سلطان بهار سکه رواج گرفت در شان
ما فروردین ماه بر افراشتن بارگاه سلطانی و نصب اورنگ جهانبانی پایه زمین بلاد ایران افراختند و مجلس
آرایان محفل ارم بلکه [illegible] در کمال فروردین نظم و ترتیب بزم نوروزی بپرداختند و روسای لشکر
و کبرای عسکر و امرای نامدار و عضای کامکار از جا بجا نهضت سرشار نمودند زرین کلاهان اخضر الجسم
و نوار ابی لباسان [illegible] رکیعتهای طلا بافت و البسه زرتار بر دوش آراسته در حوالی محفل
مغرب کلی فراخ زرتشت [illegible] نشستند و [illegible] و طبقهای آتش فروزی چون اطباق زرچرخ [illegible]
این بزم مسیمنت فرجام پرداختند و بعد از غنچه کشای باغ و گلدار زینت قلعه گشای افغان امید دار گشته
ارباب [illegible] زر [illegible] سهام نوروزی پرداختند چنین طایفه بختیاری در اول دهه دار و طلب گشته کار بر
نسقی بوده بار ایشان باین امر مامور گشته سه چهار هزار نفر از دلیران [illegible] سرداران عرضه کرده
با انتخاب کرده در شب ششم ذی الحجه همراه برده در اطراف [illegible] نیمه لهای سنگ و دروازه کره و خندقهای حصار

در کمین گاه نشسته و نحو سر اسب بر جانب برج جهت زینه در پناه کوه در جای از نظر قلعه گیان مستور بود
منتظر صبح بودند هنوز بر نور روز رنگ شب بر جهرستان الغرور بود توقف فرمودند و در زینه ها هم
ناهموار بودند در اول ظهور اعدای عصر دولت بیزوال را دم پس بود تا ظهور امداد و استعانت را رانزد
مهمات قلعه تحت از جانب برج داده بودن انداخته بودند ش را افکندند چنین نسبت لطایفه گسار
تعلق جرن انکرده بالا گذشت بار کیه قدم بر فراز سلم مقصود گذاشتند برج را التصرف قلعه بندو
ارکان نشسته چهار برج هجوم آورده گشته مستحفظان آنجا گوی بر دو جهتند برق استیلا درآمدن ملکان
آنحضرت شدند افاغنه به مرتبه بهادت مجروح متنها گشته لاذه جره کی تقدم بر سانیدند اما چون فوج
فوج از جرابر جیب و بعضکمال اشخاص هم و سرداران صحبه گذار برج توام بر بسته کرنگ به دران قلعه گیر
برسیدند هر دفعه الطائفه از جره دستی جنود قاهره برگرفت بلیغ یافته دوری برمی تافتند بهادران دولت
قرین نیزه در کمین بودند از اطراف قلعه روز آور شده بپای مردی تلاش از سر دنیا نهاده ترتیب یافته
بود بحصار قلعه صعود و عروج و ضبط دروازه و برج قلعه بالا حیطه تسخیر درآوردند حسین خان برادر
نشسته دست بسته بر سر اسیر گشته دید با قلیلی از افاغنه فرصت جسته بعضی از زمان جمعیت بالا گریخته بقتیل
او در جانب جرم قلعه در فراز کوه بالا قلع بود گریخت بقیه الطائفه ذکور را او امانا عرضه شمشیر و اسیر کمند تقدیر
بیتش ساز و آلات و بهادر در بالا کوه و بروج حصار قلعه بود بقتول نشسته ازان اوزار بی رعد جهد رش
انهدام اساس نیست و قصور و قصر تزلزل افکند گشت او را باو حصار دار خراب گران غفلتش خواهی نخواهی
گفتند روز دیگر بعد بتحسن جان چند نفر شد از سپاسبان الارز بریده اصحاب درآمد زینب جاه بر بارز که جمعونا
هر عامه او بود با چند نفر از سرکردگان علمه ارسم نبوات به باصلاح افغان عبارت از فضل باشند
گذشت آمدن بس نشسته مرهان امان از موقع عفو و احسان خداوند زمان حاصل کنند روز دیگر بادبر آن
محمود را دوام و اتباع محمود تمامی [illegible] افاغنه [illegible] تاریک [illegible] اطمینان [illegible] استظهار

ساحه دربارگاه رزین قبه‌ها در خارج دروازه بابا ولی مخصوص نشیمن آنحضرت بدرود چمنی افراشته

بودند شرف پای بوس سربلند و بنوید جان‌بخشی و مرحمت بهره‌مند گشته دهمت بحراست دارالنظر

قبول نمای و غنایم قلعه که بیش از اندازه بود و اندوخته سلطان حسین بود بغنیمت کرامند رایگان خان نسبت

عنایت و حسین بیگ با اولاد و اقربا و بعض الغلام و بعد از ممالک بود مازندران روانه و مکین ایشان را

در آن ولایت مقرر داشته شد و حبیب ذوالفقار خان ابدالی با الله‌یار خان برادرش با نقار از هرات فرار

کرده آمده بودند حسین گرفته در قندهار محبوس بوده‌اند در روز فتح قلعه ایشان از محبس نجات

یافته به دارالامان عنایت ظل اللهی پیوستند حسب استدعا از مرحمت بیکران جاهای ایشان را نیز مامور به

مازندران دار مالیات دیوانی وجه معیشت بقدر کفاف در وجه هریک معین فرمودند طایفه علیجه

مشتمل بر چهار گروه میباشند یک گروه به رسم بهادر و مشعل محسنی و فرقه دیگر رنجی و هیرب با زو سلطان

بودند حسین سلطان بهمچنین پیش دکر نمانت در اجرای کار سعادت نسق حسنه در روز ورود موکب

دارالقندهار شرف اندوز خدمت خدیو کامکار شده بود حکومت اهل فرح بالبلاد و ولایات

ما و تعویض نمودند و از راه سمت غربالی در قرار کرده که واقع وفی الحقیقه در تربت ... تشنت

بنابکه رحمت رد بار رد امصار بود مامور والاد و دیران باجاک تیره بکبان ساخته همان‌ها در ایام دارالملک

و منفرد حکومت حکام ساخته و چنین عهد قوی بوده هم نبدار اهل اسلام احدی را گرفتار نتید آن را

ساختند امر والالفک رفاه تمامی ایران قلوه والطاف انها رضا صاحبان اصدار مانده اهالی آن ولایت را

بعبدالغنی خان حاکم ابدالیه از سالک طریق اصلاح و رزی و خدمت رکاب بود مرحمت و دیگر بیک و

در مسند اوزن زرو سای ابدالیه حکام تیس و جمعی از سواخواهان کار آمد علیجه را سامان دیده انتخاب

و ملازم رکاب ساخته‌ها در ایام و توابع آن را بسکنای اهل ابدالی ساختند در بیت رود بادقی محال فراسان

رطن داده شد خصوص البعه مقرر داشته‌اند ابدالی کو حد مانده در آنمکان توقف و علیجه

هر یکی بجای آن رقبه از نیشابور یکی باشند و احکام عطیت بلاد در بیست چهارم ماه مزبور از ارض اقدس کذر کنند

روانهٔ نکهان مقرر شد

سابقاً سمت تحریر یافت که بعد از وقایع شورای کبری صحرای

مغان عبدالباقی خان زنگنه باتفاق میرزا ابوالقاسم صدر و ملا علی اکبر ملاباشی از دربار ایران قدر سپهر اساس

عالیجاهان بسفارت روانهٔ دولت علیهٔ عثمانیه شده بودند از طرف قرین الشرف پادشاه سکندر دستگاه

روم بلوازم اعزاز و احترام نسبت بایشان رعایت و مبذول و مصطفی پاشا والی موصل از دربار دولت

بود باتفاق عبدالله افندی صدر الاطلاع و خلیل افندی قاضی ادرنه با تحف و هدایا بمعیت سفرای ایران

از راه بغداد و الوند صفاهان گشته از سمت کرمان مامور بدربار فلک مدار شده و در نوزدهم محرم

سنه هزار و صد و شصت هنگامیکه پنج روز از نوروز فیروز گذشته بود بعراق رسیده و ایلچیان وارد

اردو شده بعد از دو روز بار یافته پیشگاه حضور اقدس گشته ایشان که از ان خان زمان ابراز داشت مکلل و

هدایای نفیسه پادشاه والاجاه ممالک روم و تهنیت جلوس همایون مصحوب مصطفی پاشا بود

بود از نظر انور گذشته و تبلیغ پیغامات بلسان سفارت زبانی گشته با عطای گرانی

و روانهٔ ... و اوراق طلا سرافرازی حاصل نمود ... شمول عاطفت شدند

جواب در نامه پادشاه والاجاه روم در باب مذهب حضرت امام جعفر علیه السلام از عنوان

صلح نکرده در خصوص خصائص رکنی از ارکان مسجد الحرام که ... گشته اعلام نمود

که هر رکنی از ارکان اربعه بعد از سوابق ازمنه بیکی از ائمه مذاهب اربعه مخصوص است تعیین آن موقوف

بمشاهده ... و زبان امیر حاج ایران بعد از اتمام ... و وقوع فتنه ... که بوده

که عهد ... و اسلاف بقبول گشته مقرر گردید که امیر حاج اعلان از راه نجف اشرف هر سال

حاج بلد ... معصوره حضرت ظل اللهی زبان امیر حاج ایران ... از راه نجف اشرف

مرحمت

مهر شده شرطی در حق قطان نبود لهذا آن بلاد را آباد نمایند و باحتیاج حاج را هر ساله حاضر و آماده سازند
و ایلچیان با افندیان عظام مورد اعزاز و اکرام حضرت بر بسط سده‌گان درگاه این امیر بلا بایشان
گفتگو بوجوه شرعیه اتمام دلایل و براهین که از عهده جنس و اواخر اسباب اضافه بر آنچه در سلف
زمان پادشاهان روم عظام ممهد شده بود از مرحمت و تحمیل مذهب و تعیین رکن از دولت عثمانیه
معاذیر شرعیه دو جها و بلکه محول و موکول شده بود رکن اعظم شان مصالحه بود لهذا از ابتدای ... اگر ۱۵ نهایا
علیمردان خان بگجلو ... صلح ... بست ... و رفیق مصطفی پاشا و افندیان با سفیر در غره ماه صفر
نهضت از راهی و روانه دربار شوکت مدار عثمانی گردیدند

قبل از این سمت نگارش یافت علیمردان

خان شاملو از روانه هندوستان بحضرت شاه والاجاه اعلام فرموده بود که چون بیشتر افاغنه
نشده‌اند مطمح نظر است ساختن صوبه کابل و ... مقرر گشته بلاد قندهار را شد ... نمایند
بارش ... نیز در جواب ... نموده بودند که در خصوص بصره داخل ... گند و خزانه و فوج از ... نموده در سر
راه منع مفسدین قندهار نمایند و بعد از رحلت علیمردان خان ... تحریر یافته و بدوری محمد علی خان قولر آقاسی
ولد صفی‌قلی خان که از عمده امرای ایران بود بسفارت مأمور و پادشاه والاجاه همان جواب سابق را اعاده و مذکور
ساختند و در اوایل کار ... شده بار ... افاغنه ... دیار سمت کابل ... بودند ... از ... افغان
متعلق شده راه ... قلاع ... ملحق گشتند اما ... آمده نظر به
درستی ... ما بین هند و ایران بحقوق ... حدود مملکتین ... سامان ... از دست انداز
حقوق ... مضبوط و مراعات حال رعایا و اهالی آن ... بودند ... ملحوظ دارند ... لشکر
منصور ... ممالک ... بتسخیر قلاع ... نواحی ... پادشاه دارا ... مرحمت ... اول ...
قرب ... افغان ... که در ... بلاد ... مأمور ... ساخته ... ایشان

بدست آورده همه بسمت غزنین و کابل فرار مینمایند و در خلال این حال معلوم میشد که امرای دولت
علیه گورکانیه کسی بسر راه مامور نه و مانع عبور و مرور افواج منصوره نیست غازیان بنابر آنکه مامور بودند
که از مقام مقرر قدم فراتر نگذارند در آنجا مکث نموده و چگونگی را بموقف عرض عاکفان عتبه خلافت رسانیدند
بعد از وصول این خبر محمد خان ترکمان ایلچی را برسم سفارت دهلی باستفسار علت خلف وعده و نقض در بیستم
محرم سال قبل برسم چاپاری از راه سند روانه دیار هند فرموده بودند و ضمنا اشارتی در باب ولایات
کابل و غزنین نگارش رفت اما امر مؤکد بصدور پیوست که زیاده بر چهل روز در آن ولایت مکث نکرده
رد جواب و خبر یکانان بگیرد و بر خدیو خجسته فر عرض رسانید محمد خان وارد هند و ابلاغ نامه همایون نمود تا
والا جاه از جواب تکاهل و از رخصت سامان ایلچی تعلل نموده رخصت انصراف نداده حضرت کشورستان کابل از
رفتن محمد خان منتظر شده در اوایل محرم سنه ۱۱۵۱ بعد از فتح قندهار فرمان مؤکد خطاب بمحمد خان عز
صدور یافته بود که بوصول حکم اشرف مرخص گشته هر نحو جوابی که از امرای علیه گورکانیه صادر شده
باشد بموقف عرض رسانیده و حکم همایون با مصحوب نفر جلودار رکاب چاپاری از راه سند روانه حضور شد پس عزیمت
حرکت بسمت گرفتن ولایات غزنین و کابل در خاطر اقدس تصمیم یافته در غره ماه صفر ایلچیان را
مرخص و روانه المرقوم فرموده بنام ظفر طراز کابلستان غزنین اهتزاز یافته از چشمه محبوبه که حد مملکت
ایران و هندوستان است عبور و بمنزل قراباغ نشستند در سمت غزنین بایلغار مشغول گردیده منصور رسیده از آنجا شاه
زاده نصرت نشان با لشکر ظفر اثر به تنبیه اعاغنه عبور نموده با جمعیت مامور گردیده بودند مامور حاکم
غزنین نیز از اطلاع آمده موکب همایون معفو گشته قرار و قضاة و علما در شاهی
غزنین بسندی نامه سالار غیرت پیشه با پیشکشهای لایق روی امیدواری بدربار عاجز نواز آورده
مشمول عنایات خدیو گیتی شده از سنه نه دلگیر و الا از منزل قراباغ رایات نصرت بجانب غزنین
افراشته در بیست دوم ماه ما ابجه اعلام جهانگشا را از افتاب اقتباس نور از آن میکرد حشمت

ساحته

سبب خسته ملک غزنین نباشند در حین حرکت مرکب نصرت شعار از قندهار فوجی از افواج ظفر قرین
بسته هزاره دایکندی و دای زنگی و باقی هزارجات که در بعد تمرد حرکات دیوانی سالک طریق نافرمانی
شده بودند مأمور گشته غازیان تمامی مساکن و اوطان ایشان را پایمال سم ستور و بسیاری از رجال را
مقتول و نسوان و اطفال را اسیر ساخته این مراتب را بوقف والا رسانیدند حکم محکم بعز صدور پیوست که اسرا را
مطلق العنان ساخته فوجی از ایلجاری غزنه برای ملازمت رکاب نصرت انتساب حاضر نمایند و همچنین
افاغنه و هزارجات که اهتمامات غزنی اند هر یک سرکردگی گماشته احضار شدند و مردی بازوی ترکش
قاهره از پای درآمده هر یک بحاله انقیاد گذاشتند سرافراز عفو جد بوده اند از گشتند و از آنجا لوای
توجه بجانب دار الملک کابل افراخته لغره داها ما کابلی در رهگذر سلاطین استقبال بمیمنه تقبیل عتبه سعادت
مرور به تشریفات فاخره بر پایه شرف در برشکه رخصت انصراف یافته شدند بعد از رخصت ایشان
جمعی از افاغنه و سپاهیان کابلی از جاده انقیاد نکول و شرزه خان و رحمد لعل خان کرتو والان قلعه در پیش
حصار باداهی درآمده بقلعه داری برخاسته بودند روز شنبه سیم شهر ربیع الاول اهتمام پشتبانه کشتی گرگ والا
پشتبانه اما این جمله را قلعه رسانیدند جمعی از قلعگیان از دور تشنه های جلادت بیرون که آستانه آغاز
معارضه نمودند حاملان پشتبانه حسب المأمور کنکاش نمودند که ایشان سر در جگه نفس اوقات
گرفتن شکوه در موضع احاطه اردوی از حکم کرده در اولکه نم فرسخی سمت شرقی شهر نمودند که جهانگشا
نیز روز بود والعوامکان گشته روز دوشنبه پنجم ماه مزبور یوم سیر کلاه شهر وارک کابل نمایند کرده
نشانیک اهنگ و انطالقه بازار و بازار روز برجش از دحام تمام از قلعه درآمده مبادرت کنند و
شروع بانداختن توپ و تفنگ نمودند اسمعی مهیج آتش غضب خاقانی گشته جمعی که در آن وقت در
رکاب اقدس حاضر بودند بنشانه الخماعنت اشاره فرموده مأمورین کاینات الخماعنت سر
انگشت نشتر های آتش بار درادخته تا پای قصر قلعه شرفا نی که نبودند اما بعزم بلند خدا گفت

گشوده مسخر قلعه کمر بسته اطراف شهر را محصور و حصون منصور را متشکل شد از یک طرف بحکم همایون توپهای قلعه‌کوب
بالای فراز کوه کشیده برج شهر قلعه بند بلاه هم پرواز نسر طایر و هم استخوان عقاب را بر زمین خاک
چرخ دوار است هدف توپهای برق آثار شکوه بنده وار یک جانب ابر مطیر خمپاره را بر جان قلعه‌گیان
صاعقه بار نموده تزلزل در بنیان ثبات برج و حصار ره داده اساس قرار قلعه‌گیان اندک خشنید چند روز
اهل قلعه مانند مور آتش دیده میان شعله شور و شر حرکتش تپیده چون تاب بلا نیاوردند از حصون مسلوب دیده
روز دوازدهم ماه مزبور بهمراهی کاروان عجز و ناتوانی والی و اولاد بدربار سپهدار پناه آوردند و در زبان حالی با داعیه
اتهلکنا بما فعل السفهاء اعتراف بتقصیر نامرضی نمودند قلعه را سپردند و پیشکشهای
لایق از هر نشئی از نظر گذرانده خزانه و قورخانه و فیلی نه پاره ... که در ارک قلعه بود بضبط
سرکار خاصه تعلق پذیرفت و نصرالله میرزا که سابقا از منزل قرایاغ بجهت تنبیه سرکشان ضحاک و میان
دعوت مامور گشته بود متمردین را تنبیه و متعلقات ایشان را تصرف و اکثر جماعت را بجز اطاعت
در آورده در بیست و سیم ماه مذکور از راه چهار بکار رسیده بتقبیل بساط خدیو کامکار
گشت مقارن این عریضه محمد خان ... رسالت با قاصد ملحوظ نظر فرخنده نقاد شد مضمون آنکه
از دولت ... کاشانه جواب ... رخصت ... لهذا ... دولتخواه ...
کجا ... نامه همایون ... دالاجاه ... مضمون ...
مردان خان و ... محمد علیخان بسفارت روانه دربار سپهر اقتدار ... شد در خصوص ... راه
... ولایت ... و از جانب آنحضرت ... مطلب ... بود ... وعده
... که ... وعده‌ها ... گشته ... وعده ... ایلچی دیگر برای
تجدید مذاکرات روانه ... منتظر ... جواب نامه ... شد
در این باب وعده کرد ... خلف وعده ... دنباله این ایلچی ... برخلاف ... سلف

بکار نه

کسانی که متعهد نشین در جواب مکتوب همایون سالار عقده تدبیر که از این همانا به اتمام نشاندی ارجحی النفت و دیگر سخن
و منافی ارادهٔ رحمت سینی دیگر نکنی خواهد بود و بعد از فتح و تسخیر قندهار چنین دیهی و قصوری که از افاغنه با ایران صدور یافته بود
راه مرابین ممالک هندوستان واقع شده مطمئن نبوده البته البطالیقه مرضی طبع اقدس نمی‌باشد
و این مراد از سالها چو افواه بالکیه گردید استماع متوجه نشده الحاجات گشتیم مردم غرض ارباب ادب
در آمده مشمول نوازشات گشتند اما اهالی کابل قطع نظر از آنکه باعث ورود رایات نصرت آیات را
مغتنم شمرده در عالم اتحاد منت الدین تیمن مراسم خدمتگذاری و اطاعت بردارند در سعادت بر روی خویش بسته
با افاغنه اتفاق و اظهار مراسم نفاق و شقاق نمودند چنین امتحانات منافی طریقه ادب و پاسداری حرمت
مرکب ظفر کوکب بعد از ملاحظه که بنای این حضرت تحقیق نمودند در مقام مانده البطالیقه در ادعم مانع
الهی و مرتهانی خود با زرده باسته بدینها رحمت نشست طرز راه آورده بند ایشان را انبار حافظان خروج
دیگر مرور عفو مشمول احسان ساخته مقرر فرمودیم که احدی متعرض حال و مال ایشان نشود و ما
از مبادی حال الی الان مطلبی به غیر از افاغنه منظور نبود و با اهالی آن جسته مطلقا منظور نظر نمی‌باشد و
چنانچه در هر روز با چند نفر از اعیان دار الملک کابل در بیست و سیم ماه مزبور روانهٔ شاه جهان آباد
شده بدیشان آیات سلطنت نامه همایون فال و کابلیان زبان مقال حقیقت
حال ما معروض پادشاه سلیمان خصال ساخته بعد از ورود کابلیان بخلال آنها حاکم الملک شایان را
مانع و رشته و دراجع ساخت سیادل اره ما مکیار یاری مرحمت ولد میر عباس نام افغان در عرض راه
به قتل رسانیده چنین عذر و محصول الولایات کشف با احوال سپاه نصرت پناه نمی‌گردد لهذا
بعد از افواج منصوره را الی فتح ارک و قلعه ماموره ساخته در دوازدهم ربیع الثانی به مراهی
یاید نزد هی عازم کوهستانات چهار دنگ کاروکر بادشاه و صافی ام موضع حاصل خیز و مکان
سراب و علف و مساکن طایفه افغان بود شده آنچه که در کوهستانات آن ناحیه سکنا آمده و هم نوشته

در غلبه و ظفره بهره شد افاغنه ابنت بقتل جمال بخش خسته دیران رزم از ما حکم واه کوه نورد در بت
بها گشته تفناق و ملک ایشان را بنا بمردی جلادت کلاد کوب و برکشان را مقهور و منکوب ساخته
الطایفه بعد از آنکه جمهور اکثر ایشان را مهالک سپکران صدمات الفوج و تفنگات جوش بلا مستوق
لطمات این دریای آهنین موج دیدند بجوی حیوه خدیو بحر و بر متوار رکاب نصرت اثر ایشان کشتی شکستگان
طوفان حوادث بود توسل جسته بکنار رعافت و ساحل امنیت رسیدند همگی سرکردگان ایشان ورود سای
با سعداله ولد ملا محمد میا محمود و اقوام او بدربار ربیع شتافته خدمت رکاب اقدس بحلقه کیش اعلامی آوردند
خوش رضه جمعی بالتقریب بندگی این آستان شاه راه ارادی رسانیدند و سبب روز در المکان
حرم مایه سر بر منهج کوکب شد بسبب اد اهد دسی الملکی ماه مهر گشته در بیستم جمادی الاولی
تولی توجهی نب کند بنک اهل در جنب اب دهر او فوز نزاهت وصف طلعه بر سر آستان
حضرت مزد امر جسته شد افاغنه البرز بالس نشر جمعیت فکه در قلعه کره ها ستگی نام کس محمود دارای
سردار جسته شد دیران نصرت نشان ها بر اقدس بر ستفاق ایشان عازم شده این طایفه جمی دست کوه را
در رز بر بایی بکران تهور عار از بالکسان دمر بند طالب امان گشته رو بیابان ایشان و الو در بار بنک
مدار دل ایشان مشمول عفو خدیو جهان بخشنده و افواج بحر امواج را با مور تبشیه هزار جات بودند
خدمات مرجوعه بانجام وجمعی از اولاد الطایفه بار در سلک علا اول نظام و لعه در بیستم
دارد در بار عز و جاه گشته و از ان جمله آن جمعی بضبط قلعه جلال اباد و ناو نیب ولد میر عباس اعیان
ام رکب قبل از دولت دیلمی شده بود امور گشته حاکم جلال اباد ها نوز ز بانی کابلیان شده بود
فرار و مانی اهالی اند با رطریق اطاعت بعض نویر حجه سیم جمادی الاولی بعد دوم استقبال باشیده
بود بالتصرف داعیه جمعی ولد میر عباس پیش از وقت در فرار کرده اخرات افغانان محکم
کرده جمعیت عظیم از مردان کار و دلیران کار زار فراهم آورده باس ایشان بلا در رزم اسباب

خودداری نمیکردم و قلعه بود غازیان دسته دسته بقلعه‌های بلند پیچیدند شاهان فوج بفوج بالا را
بدستیاری سرپنجه شوکت قاهره درهم شکسته بقتل و رجال ایشان را عرضه تیغ هلاک و زنان

ایشان را با همشیره دلنوازِ والده میرعباس

است و نیز تدارک ساخته بندرگاه مجمع آورده بود از ضبط و ربط امور آن ولایت بی‌اعتنایی رسیده راه در پیچ

در سنجی خلال ایام واقع گشت با آنکه از آن سرزمین اثر رنگ بیرون بهره کلی از آن دلاوری را زینت گرفته

روزگار سیاه شد

گفتار در نهضت رایات نصرت آیات عازم هندوستان و سفر بعید المسافه

چون شهامت خاقان گیتی‌ستان ابوالمظفر نصب و تعیین یکی از فرزندان فرزانه کامگار

و شاهزاده گان والاگهر با دارالسلطنه بدارالملک ایران از خاطر اقدس سیر کند لهذا

از کابل اعلیحضرت بنزهتگاه نصرت بر صوب میرزا الکردار رسید اولاد در آن ادعات بر سر ببر

حکمرانی بلخ تمکین داشت ولایت بلخ بلا بد رجال فتنه انگیز را تا یکجا بیگم هرات و حسینی سامان

حاکم تحت او سپرده و جمعی از غازیان را بمحافظت آنجا گذاشته و ضابطه آن مملکت تا حد مضبوط

ساخته از راه ضحاک و بامیان والوای نصرت نشان توجه نمود از وصول خبر فتح بلخ بهمراه

موکب همایون در بلاد ارباب و نقد جهت شاهزاده امرد الامان در شده بود در ارباب و افواج ظفر

شعار از کارزار رزم و پیکار ریکی رسانیده متوجه شده‌ها گشته امور آن ناحیه را انتظام شاهزاده

بر دفع فرمان رایت افراز نصرت بولایت گشته بر یک نام قاتاقان که تا از زمان تزار مقام

مخالفت از آن جهت بیابان آن ناحیه یافته توقف نشاورده بسالک طریق

هزیمت شده شاهزاده اولایت را خاطر از اضداد و اعادی پرداخته دنبال در حوزه قندار و آستیداد

در آورده در اثنای آنکه امر همایون شاهزاده واصل گشته حکم بدین مضمون عز اصدار یافت بسر سپهسالار

دا مجدد الحکم مبارک حضار و غزا صدار یافت شاهزاده راه توران طریق انشای گرفته بعد از

ورود حوالی پیشاور و امرای کابل گذاشته در بیست و چهارم رجب به المرحمت

حذیو کامگار رسید ز روز دیگر حضرت ظل اللهی ملاحظه عسکر بلخ و در موکب شاهزاده آمده

بوده سر و چشمه ها چند روز در انجا بعد بر سر سلطان از اطراف شتابان گذشته و جمعی بسیار از
ایشان در سفر بلخ بمعرض اسقاط در آمده بود بهمگی اسپهای تنکلو و اسلحه عنایت و نیابت در ادای
ایلچی احتسابا عزل و نصب بکلر بیگیان قندهار بیرون شاهزاده کامگار بعوض در روز جمعه
غره شعبان بعد از ظهر بدست مبارک تارک او دو شاهزاده نصرالله میرزا را زینت قبه سر بلندی
داده مقرر فرمودند که در شاهزاده گی چقه بالشمت چه بعد از این باشاهی بهر یک از اولاد
بحکم قضا تقیی کر چقه را بدستور ملوک بطرف راست بزنند در روز یکشنبه سیم ماه رمضان علی
سر از ارض حضرت ارکستان روانه ایلچی ساخته روز دیگر بلکی جهانگشا بجانب جلال آباد
نهضت نمودند در دهم ماه از جلال آباد گذشته کی بند ترقی نقاضه سمفره سنج قباب بارگاه
عروج جاه مراتب مهر ماه افراشته شد و در انجا دوازده هزار تن از ایلیان سل امکن بر رسم معلای بعقر رکوبه
منازل بیشتر از انکه شمار توان گرفت ذخیره شدند و شش هزار کس نیزه بخشخانه کسی
موکب فیروزی کوکب همایون مخصوص شدند

چون ارادت علیه گورکانیه صوبه داری کابل و
پشاور را بناصر خان مفوض بعد از تسخیر کابل و غزنین این ممالک از حوزه تصرف گورکانیه بدر رفت
ناصر خان در صدد دولت پشاور در سلک جمعیت را منسلک ساخته مشغول حکمداری و در ضبط اعیان
کابل بود زین همایون عازم شاه جهان آباد شدند منشور عنایت از موقف اقبال در باب
روانه کمپ ایشان باسم ناصر خان غیر از صدود رفته ناصر خان بملاحظه پاس حقوق این دولت ابد پیوند
راه امتثال بر فرمان همایون بسته در حضرت سلک گورکانیه بمرحمت خسروانی داخل تحریک نمود
کفران آتش جنگ بر روی خود گشاده بجمعیت هفت هزار نفر از افاغنه خیبر پشاور در ناصره جمع بود
اجتماع جماعه بمحافظت در بند خیبر شتافت و در روز دوازدهم منزل مرسوم بر کنار مضرب

بسر اوقات انجم اوبالا محرطبات گذشته و اغروق را در موکب نصرالله میرزا در الکاک گذاشته

خود طرف عصر از راه مشهور ریه جریه که بسیار بلند و راه بس صعب و دشوار بود با نفری از غازیان

جرار و دلیران بنیره گذار بیان و جریده بعزم تنبیه ناصرخان ایلغار و صبح روز دیگر در عقب از روز زیر بسته

بسیر فسیح راه طی که از این راه بسر وقت الحاحات رسیدند ناصرخان از آمدن طلیعه جهانبین خبردار گشته

بتهیه جنگ حرکت و صفوف لشکر آراست تا بلی سپاه جلادت بنیر بر قلب ایشان ریخته

در طرفة العینی سلک جمعیت آن شیرازه گسیخته و جمع کثیری عرصه شمشیر و ناصرخان با جمعی از روسا منهزم و بر دیگر

گذشته بقیه السیف راه فرار پیش گرفتند و تمامی اثاثه و اسباب ناصرخان و لشکریانش که در حیز ضبط

دلیران ایلغاری یافت و بعد از سه روز در الکاک منظور که قرار بود به اغروق و موکب والا میرسید

متوجه شاورسته انتک و لکشاد عرصه نهضت بر و ر زیر تو ماهچه لوای ظفر رنگ مالع قمر قوچ به

دساخه تلال افلاک هر دو شنا و مرور و ص مسمع داور دارا قرقچه از آنکه جمن جماعت بکثرت دچار به

هر درکوه انتر رنگی دار هند بنابر آنکه مساکن ایشان مشتمل بر کوهستان و جنگلی پر درخت و راههای بسیار

سنگلاخ است باستظهار جا و مکان بعضی اوقات از در نافرمانی بر دفن می آمدند ظهیر الدوله ابراهیم خان

سپهسالار آذربایجان بحکم والا عازم تنبیه ایشان گشته اوائل شعبه سیف زرخشان غازیان سایه

پرداز هستی رهی شقاق و مساکن ایشان از جگر شرر و سر دلیران اطراف گشته منکوب شدند و تمامی اهالی

جمعی از ایشان راه فرار گرده سالمتیکی و کلی و فرارگاه بعقلجبات گرین ساخته بودند از اطراف آغاز

جنگ و سعی کنده و رزم را بدلیران کار از نهانگ که ابراهیم خان بحکم قضا هدف گلوله تفنگ شد

بس و بعد از وصول این قضیه بر تور بیان عزم ملوکانه به راه سرایه ... ارسلان خان قرقلو را با ایات

آذربایجان و صفی خان بنابر مراهسرداری سپاه آن بود سرداری آذربایجان نصب و بدو روزه مقرر فرموده

همراه نمود ... بقدر امکان ارتباط و محافظت آن نواحی پرداخته منتظر اطراف موکب مسعود باشند

دوره نازدهم

و در نهم ماه فرخنده فر سنه حکام صمصام اعلام نصرت انجام بمحاذات شاه جهان آباد استقرار یافته امر همایون
بعز صدور مقرون شد که از رود اتک پل جسر متین بسته افواج قاهره چندور نامدار جلی بکام از رود مذکور عبره ایشان
جسته کومکهای شان که نشسته توکینه مضطر شده متعاقب عبور که اگرچه تا حال معدوم کوتک ودر
تکشته از هیچ بر رسم از رود جاهای پنجاب بدون سفینه و کشتی عبور میسر نشد اما بر انجا که
قاهره اقبال خسروی در هر یک از این رود جاهای نام بموجب تحریر جهارد شهر از رای جهانگیر از رود معبر دیگر
پیدا گشته سواره و حاب با بار و اسباب از آن گذشته مجیئشان از کس از رسیدن لاهور در اطراف آن
و زمین ایام نصر کردی جهند خان قلعه کابه میرزا امان عاقبت ساخته رایت جهودار یافت اجتماع نمودند
قراولان موکب همایون بمدافعه ایشان پرداخته دریاس قرار این شد تا کار رسیدن آن ایام که گذشته
والاتر منقوف از آن گذشته در سمت رود نصیر آباد قات ستیهد نمودن کن و مقارن آن
نصیر کشیر از صوبه هند به رسیده که یک زمین اراده کرده شد جمعیت را انقضا حاکه ما به العوز کردن خان ناظم
صوبه لاهور می آمدند در ملک پرتشیش کردی لاهور را مشخص نمودند قراولان گشته همایون کار رستن
و اوسرا کالچیده این نیز بسیاران که آنکه ستیهد نشستند بکم جمعیت بدون دیار انقضای قضا از حلقه دام کمند دیران
رها شستند بعد از ورود موکب همایون بحوالی لاهور که باغ شعله ماه مقرر دو قصه عروج جاه کشودند کریا خان جنین
سهارنسه جهودبال با فوج معتبر از قبیل معارضه طلبی شان زدیده کنعات خان و کمیل مهمات جهود بال و طلب
امان بدربار عرش نشان فرستاده جهد نیز روز دیگر بجهت یاری استیمان خلک بشکست خان فایز گشته بیت الک
زر و چند زنجیر فیل کوه پیکر با نفایس و هدایای دیگر بیسم پیشکش ارشتکی آویز گذرانیده لوازم خدمت
القصا استقدیم رسانیده خلاع فاخره خسروانی و اسب بازین مرصع از جهت و زین زرین دیگر ضمیمه تستیر
مرصع با و دیوارشات دیگر درباره او مبذول و ایالت لاهور بدستور سابق بحال گشته فخر الدوله خان
ناظم صوبه کشمیر با مردم کشمیر را بمعونه از صلاحیت او کناره جو و دلهای اطاعت نمودند و با سرد

سامان در لاهور توقف جست با زیادات این ملک سرافراز رخصت دار الولایت ناصر خان صوبه
دار بلده از جمله گرفتاریان در رکاب نصرت اقتران منصوب و تعدد الصوبه داری کابل و پشاور و بنگش
و توابع آن تعیین مرخص شده و عمدهٔ خطوط مهر و ضبط گشته های نجابت سرفراز چه مرتد دین بلخ روانهٔ اردوی
ظفر قرین نماید

بعد از آنکه دار السلطنه لاهور

بحیطهٔ تسخیر درآمد نوعی استماع گشت که به سرکردهٔ هر بنظر رسید که حضرت محمد شاه پادشاه
والا جاه هندوستان از اطراف ممالک مشغول جمع آوری سپاه و عازم مقابله موکب نصرت
نیابت مرکب جهانگشا روز جمعه بیست و ششم شوال از لاهور نهضت و از رود خانهای زرف
عبور و روز یکشنبه هفتم ذی قعده وارد سرهند شده در آنجا بسمع تحقیق پیوست که محمد شاه
با سیصد هزار ارکو بانی ده هزار زنبور فیل جنگی و سه هزار عراده توپ اژدر دهان برق آهنگ
و اسباب و اثاثه رزم و آلات جنگ وارد محل مرسوم بکرنال است که به سنجی شاه جهان آباد شده چون
رود خانه فیض علیمردان خان از ولایت جهان آباد جاری گشته از کرنال ردکرده و اطراف دیگرش
بجنگلی پیوسته است در آن مکان حصن حصین و مورچال متین ترتیب داده توپخانها را محیط اردوی
همایون ساخته بنرم مقاتله توقف دارند و عدد بهادران نشش هزار نفر از سپاه خمس آنام را انفراد
تعیین فرموده تا حوالی اردوی محمد شاه رفته دلیل بر این تحقیق احوال او نموده چگونگی را بعرض
رسانند و بعد از روانه نمودن ایشان موکب دولت روز یکشنبه هشتم ماه از سرهند حرکت و
وارد منزل راجه سرای دوازده کروهی و چهارشنبه یازدهم وارد قصبه انباله است که ده کروهی تا کرنال مسافت
مسافت دارد ... گشته حرم محترم و بنه و اغروق را از انباله بعهدهٔ کوکب نصیبی خان قاجار جمعی تا تنگ
و جمعی از سر کردگان در آنجا گذاشته روز پنجشنبه دهم از انباله حرکت و یازده کروه راه طی کشیک شاه

با ابدالی محل نزول اردوی ظفر نشان در چشمه مراد دلان در همان شب بجنبه کجلا ملازمان اردوی محمد شاه رسیده بر آن
کشیش سپاهی که در کوشه کمان کین زه لغو بسهم بلای در رسیده بود بی گناه او جمعی را قتیل و چند نفر را
زنده دستگیر کرده بسرای عظیم ایاالت آورده ... کرده بی بها بسر گشته بوقف و ثمن جمعه بار زهم در سه
ساعت از شب گذشته چند نفر از ابدالان وارد و گرفتار را به آن حضور والا آورده به تحقیقات
شنی از ایشان بعمل آمده پس معتمدی را روانه سرای عظیم ایاالت در نظر ابدالان اعلام فرمودند که در
همان شب از طرف جمعی از آنکه با این جلادت شان در راه آمد از روی حزم و ثبات عزم نظر او ...
پردار بند و جمعی از سرای بر ترز ما نیست مرتبی مسافت دو چهار کرده است تمام جنگل مشتمل بر گذرها ها راه بود
گروه دیگر فی الجمله از مسیر شده در آن جنگل نبود سر گردگان شده سراسران راه دست تکه از جانب شیرغ
دعوی بیادر اردوی محمد شاه فرستاده از هر سمت جنگل ملاحظه و جادو مکان نزول و هموار زمین و کیفیت
جنگل و میدان جنگ را شخص کرده در سرای عظیم ایاالت حضور موکب والا رسانید و روز شنبه هم اول ذیهم ازمنا
جهانگشا از شاهراه منزل به مانند سرده کردهای گشتند روز یکشنبه سیزدهم هنگام صبح از منزل بر تورانی ...
اسراء آن جا رخصت یافته بنزول اجلال میمنت ما ... به راه ده نفر از آنچه مرزا النفوس جمعی از جنود این را بنا به گرنش
جناح های رایات اجلال والا شاهزاده جهان تحت جنگجو کتیب جنود روز یکشنبه و الولت اسرای
عظیم ایاالت رسید چون محل مرز و مشمل بر رباط عظیم بود و آن نیک واخر برآورده بود و حاکم آنجا به
ما را ملکان با استحکام قلعه و رباط معمور گشته سر کشی بر در جسته بحکم والا ترتیب محاصره در ...
تنکابن از بیم جان طلب امان کرده پیشکش های لایق بسر بلند شده به و در این سر تکه گان مراد ول
با جنود ها سراران بر دفع قران حاضر گشته بود و با هر یک سپه زر و زینه از اردوی محمد شاه بدست
آورده بودند منظر اقدس رسانیدند و از گرفتاران رهائی لازمه استخبار بعمل آمده بوضوح پیوست که محمد شاه
از ورود ابدالان به مرز حصن حصین کرنال گشته در ... مکان اعلی محکم گشته تا عافیت شناخته

شد با شتر ها و سپاه ملاحظه سمت شرقی و غربی اردو کرده بودند تعرض نیابند و از هر طرف نشسته در بین
سنوح طلیعه شسته بر دل گوی که نصرت آهنگ و خالی میدان جنگ یافت هست حجتی سلطانی بر اردوی محمد شاه
حرکت نشینی کیلی صف پشته بر حسب طبع اقدس بنهضت آنحضرت اطلاع کرده بسمت شرقی
اردوی او متوجه گشته از طرف پانی پت ها باین گروه شاه جهان اطلاع داد در میدان وسیع
و عرصه هموار بر سه روز نصف کروه فیروز رایات عالم افروز محوطه اردوی محمد شاه مقابله ابر رحمت
بردار بند و الا از زمان براه رایات نصرت سمت شاه جهان الحاق افراختند پس شرکت آباین روز پنجشنبه چهاردهم
قبل از طلوع فجر از منزل مزبور حرکت و از اردوخانه خویش گذشته در هر حسنگ اردوی محمد شاه
مکان همواره سطحی دید و چون تمام ملک حیث شاه مدار این مقام ابر اشته خوب باضیق از دلاور آن
طرف جام تا نزدیک معسکر محمد شاه جای که علمها و بیرقها و توپخانه ایشان نمودار بود باد جهان
نورد نصرت زمان رسیده و عسکر و لشکرگاه ایشان نظر تحقیق آورده بود ان بازگشتند
هنگام شام بعرض رسید که برهان الملک سعادت خان صوبه دار صوبه ملک اعظم از راه شندکستان
با سی هزار نفر فوج ذوی که شته و تعدلو تمام بعزم امداد محمد شاه وارد پانی پت شده فی الفور جمعی از سپاه
نصرت شعار بمقابله او مامور شدند اگرچه هماهنم در سنج کمانش اطراف اردوی محمد شاه جولانگاه
سپاه نصرت کیش بعد از کورنش وکنار سر در بنده گرفته می آوردند اما رفیقی اهمال تب رسر
معسکر او فرستاده صبح روز یکشنبه پانزدهم از منزل حرکت و جنب اردوخانه بنصر شاه
جهان اطاعت رایات بادرهای جلو الکرنسیح دو ثلث فاصله دارد صبح کوکبه جهانگیری آغاز کرده که
فتح نصرت بنزول رایات قبول قرار داده شاهزاده نصرالله میرزا با اتفاق فوجی چند از جانب
دریای جمول باغ اما لکرنال آمده رایات قرار افراز شهریار کشور گیر تا این اردو و بنض جمول
سپر کران کرخس نظر رصت با جمعی برای ملاحظه جای و موضع جنگ عازم اردوی محمد شاه

بدنه درعرض

شدند در عرض راه قراولان شاه بر سر راه برهان الملک سعادت خان مامور شده بودند واز او خبر
آوردند که سعادت خان در نیم شب از پراه جهوبله بار اردوی محمد شاه رسانیده و قراولان نیز به اردوی
اردوی او رسیده بسیاری از کسان و اسباب او را اسیر و غارت نمودند پس آنحضرت از محاذات
معسکر محمد شاه گذشته سمت شرقی اردوی او را به فاصله یک فرسخ از میدان مسطح که برای
نزول اختیار و در وقت آرامیدن پس نصرالله میرزا با قول جهانبانی مقیم و در این موضع نصب سرای قرار گرفته
در اثنای آنحال سعادت خان آگاه شده به شتاران جنود منصوره به اولاغ تاراج فوجی از حصه
عیش ایمنی را بر باد رفته از راه غرور آماده جنگ گشته خان دوران سپهسالار هندوستان
ما و اصلح خان سردار قشون خاص پادشاهی و جمعی از خوانین عمده با معاونت او از جا رفته فوجهای جمع و
دسته دسته با توپخانهای سنگین و احتشام رنگین به مقابله برآمدند محمد شاه نیز با نظام الملک
آصفجاه صاحب صوبه ممالک دکن و رکن اعظم امرای آن دولت بود و قمرالدین خان وزیر الممالک و بقیه
خوانین و صوبه داران و جمعیت از حد افزون و فیلان مست و توپخانه و اسباب آتشخانه بیرون آمده
پشت به عرض خان که تسویه صفوف و ترتیب نظام ارباب سیوف که بود از ازدحام و جمعیت ایشان
یکدیگر بود از بیم در سنگر میدان جنگ نقب با معسکر ایشان پشت پشت صف بسته سپاهی
سید لویه و همچنین طول سپاه آنگروه زیر فرسنگ نظر آمد چندانکه فروزی از رو نمودند ضبن روزها
بودند الغرض جمعی را از اصناف اردوی جهانبانی مقرر و سرور برزار آراسته درع و مغفر ساخته اهب
کره خرام سوار دقول جهانبانی مستقر حضرت نصرالله میرزا و جمعی از خوانین نامدار گشته به توپهای کوه
تمکین را به میدان جنگ محل آتش افشان نسیم توپهای برق آهنگ نمین در کت بولعجب شهزاده
والاتبار که اشتند رایت یومئذ یفرح المؤمنون بنصر الله در عرصه
رزمگاه افراشتند و جنود افواج نصرت قرین و سواران عرصه کین و توپخانهای جلو منزجه جلو میدان

سر آنکه گوی ب ز بس تیغ الماس گون بود نبرد و عازم معرکه رزم و او گو شد

بر آمد شد دیده مژه بر هم زدن از رشک کشیده ز بس تیغ از هجوم صف ... چو چوگان بود

سر انجم بنوک نیزه دیدی فلک چند آنکه دامن در کشیدی عنان چرخ هم به کلاهی محو سپاهی

غبار سم رویه دلو به چرخ هشتمین انداخت و پرچم رایات گلگون پرند حجت سپهر را شفق گون ساخت

کی تیغ جهان

نخست چرخ جهان طرفه‌ای مانند چرخ فشه جولانگی برد چه مبارزان جرار و بهادران خونخوار دست
باستعمال آلات حرب کشیده سرهای دلیران مانند گوی در خم چوگان قتال اسپان غلطان و در دست
سرکشان مانند حباب در دریای جنگ سرگردان بر روی آب بود سوار تفنگ همین چابکسواری بادارکوب
بالای حیات ... بهادران ... تیغ و دهان آتش فشان تفنگ از زبانه شرر برق هستی جنگ ... مشتعل
القصه از ابتدای طلوع تا انقضای چهار پنج ساعت بازار حرب و آتش طعن و ضرب مشتعل و سیف و سنان
دلیران ... در خصم افکنی اشتعال داشت تا آنکه سادات زرین کمر هندیان روی برتافته یکباره راه
انهزام سپردند برهان الملک ... محمد خان برادر ... او ... فرار ... شدند
... با ... و اتباع خود ... زنده گرفتار ... جلال سپهسالار مدار الملک سلطنت هندوستان ... رحم
دار ... یک پسر او با مظفر خان برادرش مقتول ... خان و ... ولد ... بقید اسار درآمده
... زندگی و ... از زخم کارگر ... در گذشت و ... خان ... از ...
خاص ... شاهی ... خان افغان و ... خان ... که ... شرف خان ... خان
و عاقل ... از ... احمد خان ... از امرای معتبر بودند ... صدور ... و ... دیگر ... زند
... ایشان عرضه شمشیر ... گشتند و جمعی کثیر ... گرفتاری ... شدند و محمد شاه
با نظام الملک و قمرالدین خان وزیر اعظم ... روی ... صفوف ... اعلام
... بودند ... کشته ... ذیل ... بوند ... در ... قصد
... نهایت ... شاهی و امرای ... جنگ آمده بودند با غنایم بسیار ... بردن
... درآمد و ... عرصه میدان ... هندوستان ... کشتگان
... بود ... ابن ... محمد شاه اطراف ... خان ... ضدر
... نمانده ... حاله ... لشکر و سپاه انجم گروه را ... بدان ... از ...

بمحاصره ار جی ادا مور رخصت شده بسیاه قرار یافته ... چون کار محمدشاه باضطرار انجامید

روز سیم خلع سلطنت از خود کرده افسر سروری از سر برگرفته با جوانان و امرا باستظهار بزم داور درگاه

سپهر احتشام که بود در چمن ... پادشاه دین پناه عازم دار الامان حضور اقدس شد بمراعات نسبت اعلی دودمان

حضرتین تحقق ... از جانب حضرت ظل اللهی شاهزاده نصرالله میرزا تا خارج اردو بجانب استقبال آن

پادشاه فرخنده خصال شتافته هنگام ورود بیشگاه ... آنحضرت نیز تا بیرون خیمه مبارک راه

رسم اعزاز بهمه لذا انگاه دستگیری در چنین مقام شایسته این سروری دست آنحضرت را از روی

تلطف گرفته بر مسند همایون همنشین خویش ساختند و در حقیقت زمام اختیار کلی ممالک

هندوستان بدست تصرف آن پادشاه در آمد محمدشاه آن روز در خیمه مقدس مهمان آنحضرت

بود آنگاه از جانب خان سیران در حضرتین مهمان ... بعمل آمد باز محمدشاه بعد از ظهر معسکر

خود رجعت نمود اما فوج منصوره بهمان نهج دست از ضابطه محاصره بر نداشته محمدشاه روز دیگر با امرا

ودایع ارادت ... کوچ کرده عازم ... ظفر شعار و بملاحظه پاداری حرمت این خاندان والا نسب از خیمه

نشین پادشاه والاجاه سراپرده حرم محترم او در جوار معسکر نصرت اثر قرار یافته ...

خان زینت ... همراه بود ... همراهی رکاب این پادشاه والاجاه ... بلوازم مهمانی

دستور ... جهانداری پرداخته در آنجا روز پنجشنبه غره ذی الحجه رایت جهانگیری بجانب دهلی ... اهتزاز

آن شهنشاه دار الخلافت ... روز چهارشنبه هفتم ماه باغ شعله ماه مقر گردید عز و جاه گشته

روز دیگر در آنجا توقف در حضرت محمدشاه ... لوازم مهمانی ... شده ...

و که روز جمعه نهم از باغ ... سوار ... از ابتدای باغ تا درب ... خاص پادشاهی ...

پا اندازهای قیمتی از زربفتهای گران نهاده ... پادشاهی ... قلعه ...

طبع پادشاه معدلت بنیان شاهجهان دار الخلافه سلاطین والای هندوستان بود مقرر گردید ...

محمد شاه

محمد شاه را نیز از میان قلعه جا داده در روز ورود موکب اقدس محمد شاه بطریق اشنائی در بزم ضیافت گشوده
خدیو جهاندار بنابر اقتضای جبلت ملکوتی آنحضرت پرداخته در مهم او بموافق عهدی که روز اول قرار یافته
سلطنت هندوستان را بجناب پادشاهی سلیق داده با آنکه شرط امداد در سر دولت مقتضای ربط
ترکمانی در باره جمعیت ابراز نموده دیگر کارهای بعمل خواهد آمد محمد شاه مراسم تکریم و تسلیم تقدیم رسانیده
بشکرانه این عاطفت تاج بخشی را علاوه جان بخشی یافته تمامی جواهر و خزاین و اثاثه پادشاهی و ذخایر
سلاطین سلف را که در دستگاه سلطنت موجود بود مفصل صورت بمعرض عرض در آورده بر سم نیاز
و نثار ارشادکش ابرازنده است که حاجت بحر و کان خدیو جهان نظر همت بنابر آن
کنوز و خزاین جمیع مخازن سلاطین بروی زبان عنبری از غبار زلزین عنایت برده انگشت ده از آن نیاز رسیده
از قبول آن ابا داشت چند آنکه بنابر مبالغه پادشاه والاجاه اهتمامی این مسئول نه برای نقش قبول گشته
متصدیان این ضبط خزاین و جواهر پاک گشتن مرجوع شدند

جشن انواع جنگ رودی

دستیاره سیر مهر بر بستان ایام بهاران عرصه جهان از نهاد اردیبهشت بهار اسفندار از بهی قندان ... چمن
که در دار الخلافه گلزار از هر طرف چهار بار بر دل گشته بود داشت آیینه شاخ و شانه اشجار را بدست ماهره
در تپه مشکین شده در تورد داد و بانس بلبل در محلات خیابان چمن دست نظاره بر اخته سبک از جهانی
کار چاک چاک و گلگون شب بال گلشن بدین لباس برگ و بار عریان و هلاک ساخته از جیب
غنچه همیان زر در آورده نهاده است دهم ذی حجه عید نوروز روز اضحی مقارن اتفاق بود خسرو زمین آسمان مهر
بقصد رفع نقشه نشاط از خلوت سرای حرمت سرای خاص جلوس فرموده برحم اشکال فوج بارد و بی فزای
ز بی نیکوکاران صبا و شمامت را بهشت آراسته عالم نگرین دیدار فرمان دل و ثابت قدمان اشجار
را از غنچه بسته بر که عمود و سبز بر زینت شدند و صف کلاهان لاله و گل از رنگ عزت چهره بر افروخته چند

از جانبین گشته و تیغ بندان درختان از شاخهای تر سبزه و بستان سرو دشته میان سر جسد شد فوجی دلیران
خارا شکن شمال فوج فوج بر جانب شعله‌ی شطاط بار روبرو کرده خویش نمودند و یلان صاحب برگ گلستان
تیغ گلگون بر بند در عرصه گلشن از رخنه کار زنی بار از وصول روی او دلبر خار دلیاه جموع سلطان دی
بودند از غلبه هجوم لشکر بهار حرکت لغزه بر جای خویش جنگ نمودند حریف شتا جنبار بهار باشی
جموع افسرده بود قرار گرفت پس شعله گلهای آتشین هم از نهار سرو روی زمانه در آورد روز شنبه
طرف عصر عید نوروز میرزا محمد شاه را بقدوم میمنت لزوم اتصاف الکه التشرف افتاب شد
وشام امروز هر دم رنگ نشسته عجبی بخته و نقش طرفه بار انگیخته
آنکه در شب یکشنبه یازدهم بیرون ارکه از جانب محمد شاه اشاره بار از طرف معارف یکی واقع شود
دلوله فتنه و غلغله آشوب بلند گشته جمعی از عوام و اوباش در میان شهر با اهل اردو پرخاش کرده
بعضی از جنود منصوره در صحن شهر بیرون بودند در دار دکه در اسم دست درازی گونهایی کرده
و ضد ... از لشکر ... ناصر ... و ضمیر ... ساخته چون آن ...
جانی و خصال ... نمود ... گشتی ... دارایی ... رفته بیلال
منصرف گشته حکم والا صادر شد که جمعی از دلیران در سر در رب و محلات باشند و نجوم و سپاهیان
محلات مدارات ... تا صحبگاهان دیده از خواب ... ثابت قدم باشند و نگذارند
که بعد از عاریان ... از منهج ... داری بیرون گذارند تا فردا آنچه ... نمایند هنگام طلوع افتاب
قزلباشان ... صبح ازل ... بقصد ... شمشیر از نیام بر کشیده دست ...
سر کلمن ... شفق ... و عارض ...
فلک ... باهیات ... و صورت ... ایمان ... بیرون
دار و ... آثار ... مسجد ... تقدم ... مسجد و صاحب

تمام رخنه شد و در این مکان بعد از تحقیق آنکه حرکات زشت از کدام محله و چه جماعت صادر شده دلیران را
فوج فوج به تنبیه آنگروه تعیین و امر بقتل عام محلات مزبور نمودند شور محشر انگیخت و فزع اکبر در میان
شهر پدید آمد فی الفور در دیار عمارات رفیعه نقش عالیها سافلها گرفت جاگیر اصحاب شان
صفت خانه زنبور پذیرفت بناهای دلکش سبزه زار شد سراب بناهای عوالم صفت خراب آباد
زنگوری و بستانها مانند سروها که بزنجیر نشستن در کرنشسته شد شرارهای که طعمه بر قصور جنت منزل بصدمه
تیشه‌های بیداد قصور یافت حوضهای ... بسیار لطافت که زلال آب سلسبیل و فواره جوش حوض شد
و بازار جوهریان و صرافان و آراسته بازار و دکاکین تجار و ارباب ثروت و تمامی اسواق شهر بلحظه بغارت
غارت آنگروه یاغی خانه برانداز اساس شان خون ریخته شد دار من دیوارها مانند بید مجنون از تحیر دار ستان
گشته شراره شرارت بهار آمد و شوراه دلهای ... [illegible] تیر فلک
کشید الی صبح از دروازه اجمیر الی در مسجد جامع و چند محله دیگر صغیرا و کبیرا عرصه شمشیر شدند زن
هنگام طلوع نیر اعظم تا غروب شبانه این شعله بر شور و شر برپا میگشتند و در گنبد گردون
روز دیگر و آسیر ... تقصیر شد هنگام شام ... لشکر ... صفحه جهان
چهل هزار نفوس ... زنده ... کشته بیرون از حد و قیاس دو ... شهر شده بود اهالی انجا در ... سلطان
و بارگاه دالاجاه بوساطت نظام الملک و قمرالدین خان در صدد شفاعت در آمده التماس
جهان سوز عنف ... زلال عفو و بخشش فرو نشست فرمان داراء ... لشکر
شور و شر ... [illegible] ... تسلیم ...
بدفع گرند ... ساکنان ... شدند ... شهر
داماد قمرالدین خان ... شاه ... خان ... اعظم ...
باشی و ... خارج شهر ... گشته ... عظیم الله خان و فولاد خان که از

اعیان حضرت که در کارخانه بودند بحکم والا نقش این ماموریت گشته بموجب المرقوم چهار صد مثقال طلا گرفته بدربار
حضرت حاضر کردند تا همگی تیغ عرصه ها نهند   مجدده سراپرده که در کارخانه
بجهت نصرانیه سرزا خطبه کرده بود اسباب سور داراییش بزم سرور پرداخته کنار رود جشن جمشیدی
الحاصل دیوان خاص را تمام تا جشن اغاز دنیا گهشفته ایام و بنابر عشرت بلا درنگ روز بنوروز رعنت
تشت قدر رخشنده هر روز زمستان گروه سکره دکانهای مسیل منظر دستران از در مهابت
دوازدهم صاحب صلابت کتک ابد جشنه روز یکشنبه هفتم ماه مزبور شاهزاده
بلند شاه والاجاه ریشه بعد از انقضای مجلس موافق آداب و این سلسله علیه خفقان مروارید
درز مزین بجواهر شاهزاده ارزوقات شاهزاده والاتبار ساخته چند قطعه الماس بی تکلف
دسته زنجیر صندل و خنجر الماس آبدار خنجر مرصع کلکی سلاری شاهزاده به پیشکش گاه جلوه
کشیده بود دوشنبه بیست ششم ماه مزبور مقارن سعدین و الربع الحاصل در عرض
چند روز که ضابطان جواهر و تبرکات ارائی ام شی تقرر فارغ شدند حاصل تحرد وکان ظروف
زرینه و سیمینه و ادانی و اسباب مرصع بجواهر سیمین و اجناس نفیسه ضابطان تقدیم ضبط در آمده
میسبان او هام و دفتر نویسان افهام از حصر احصای آن عاجز آمدند از انجمله تخت طاوس که
کنگره کنگره دیسی و جواهر دقیقا ونی او تاب جواهر شاهجهان را نهایت و در ایام سلاطین
سابقه هندوستان ده کرور جواهر باصطلاح اهل هند هر کروری صد لک است و هر لک عبارت
از صد هزار روپیه است صرف ترصیع آن شده بود و همچنین لالی غلطان و الماسهای درخشان
که نظیر آن در خزانه هیچیک از ملوک سلف و سلاطین عهد دیده نشده بمخزن دولت نادره منتقل
شد و امرا و خوانین حضرت و اعیان دار الخلافه و رایان حضرت داری حضرت و داران ممالک از رای
نثر کرورها و لکها از نقود و جواهر مرصع و آلات و نفایس و اسباب بر رسم پیشکش بارگاه حضرت

ساختند

128

ساخته شد و بعد از فوت سعادت خان محصل صوبه اود که لکهنو در سنواتی یک کرور روپیه که باصطلاح
ایرانیان پانصد هزار تومان باشد با فیلان کوه توان و اسباب سنگین از صوبه مزبوره متعلق بسعادت
خان بود بخزانه عامره رسانیدند و در ایام توقف از خزاین سلطنت و پیشکش
امرا و صوبه داران هند زر نزدیک مساوی با پنجاه کرور بکارپردازان شجاعت آیات
واز جواهر و خزاین و اسباب کارخانجات دولت سلطنت مقداری خطیر فزون از حوصله
تحریر درونا شته کار چنان بهم رسیده بنظر کرد ... بی نیاز کار والاجاه گردانیده
با توسیله ابواب منت بر روی جمیع ارباب عامره گورگانیه گشودند و بعطای زر و اسباب لشکر
مقصد رضوانات شده بودند انعامات شایان عنایت و بعموم غازیان و ملازمان ظفر
قرین مساوی مواجب سه ساله از دیوان داده شد و کذا متکفلان اردوی جهانبانی نیز نفری نصف
روپیه و صد روپیه به رسم انعام مرحمت گردید و از خاص و عام اردوی سپهر احتشام و خواند
بزرگ و کوچک نصرت فرجام هرکس فراخور رتبه و حال از خزینه جود گنجینه احسان
حضرت جهانبانی اوراکه بهره خطیر جزیل و دریافت نصیب جمیل نمود چون داران امال
از زر و سیم حاصل مالامال ساخت و از ارقام مرحمت انجام بجمیع ولایات ایران عوض و صدور
یافت و مال و جهات سه ساله ایران عموما به تخفیف مقرر گشت و در روز پنجشنبه سیم ماه
صفر بجمیع امرا و خوانین حضرت گورگانیه خلاع فاخره و شمشیر و کارد مرصع و اسبان تازی
نژاد عنایت و مجلس خسروانی آراسته حضرت محمد شاه را طلب و بدست مبارک
تارک او را تاج سلطنت زینت داده به تفویض خاص ... ساخته جقه زر و شمشیر
مرصع زیب میان او فرمود و دست او را بکار جواهر گران بها که ... سلاطین
هندوستان زینت داده بود و تاج و نگین پادشاهی هندوستان را بلکا کان بخشش

تعویض کوند

محمد شاه بعد از آنکه سرنامه سروری ایالت ستارها که از بخش بالطاف جناب باری در باره صاحب
تاج و تخت و در میان سلاطین جهان فخر و رفعت یافت شدم ممالک اطراف را بگشت و در زمانی

سپهدار اطراف

سمت از صوب کشمیر تا جائی که آب از دریای مزبور بدریای محیط اتصال میابد با بلاد و ولایات تته و سند و بنادر و
قلعجات تابعه بر سبیل پیشکش ضبط ممالک محروسهٔ شاهی انضمام یابد چون اکثر ممالک سمت شمالی و غربی آب اتک
از قبیل غزنین و کابل همیشه داخل ممالک خراسان شمرده میشد که الحضرت بتصرف قبول و ضمیمهٔ قلمرو و در تصرف معتمدین
و بتقویت محمد شاه ممنوع راقم حروف بدولت والا منسوبه از خزانهٔ عامره ضبط گردید در انجمن مجلس ملکی امرا و اعیان
دولت گورکانیه بالمشافهه بشکرگذاری و رضاجوئی خاطر مقدس پادشاه والاجاه رغبت ولایات مزبور را بصلاح مقرون نه
انگاشته چون آئین و رسم سلطنت پادشاه بداد و دهش بنفس نفیس پادشاه و اعیان اندولت ساخته مقرر داشتند
که در سلطنت هندوستان بتارک کلاه محمدی قرار امین محمد شاه را که لوای استقرار اطاعت بسکه و خطبه تا از ایران
در ممالک هندوستان بنام نامی شاهنشاهی جاری بود باسم محمد شاه جاری سازند و احکام مطاعه بتعمیر حضرت و
انعام آنحضرت خطاب بصوبه داران اطراف و راجهای اکناف از موقف اعلی عز صدور و ارسال یافته
محمد شاه را برادر کف دارای ممکن و دلعهٔ جمعی از مهر و بالین و ولایات صعب هندوستان را ملازمت رکاب همایون
مقرر شد روز شنبه هفتم ماه صفر با فتح و ظفر از شاهجهان آباد رایت مراجعت افراخته تا باغ
شعله ماه مقر قرارگاه سپهر عز و جاه قرار یافت و بجهت نهضت روز نهضت رایات جهانگشا در
شاهجهان آباد اتفاق افتاده بود و وصول کوکبهٔ جهانگیر بسر منزل راه منحرف ساخته همه جا رکوع جانهای سنجاب
دانک ... بسته از دامنهٔ کوهستان راه آنکه ... سلاطین متوجه مقصد در بیست
هفتم ماه صفر کنار رودخانهٔ جنهات ... بر امور حسام سپهر ... گشته ... لنگر
نصف ... از آن گذشت چون موسم ... و شدت طغیان آب بود ... ان
لنگر ... بحکم والا کشتیها از اطراف جمع و افواج قاهره گشتی و کمی بمرور عبور
چهل روز موکب ... از طرف رود ... کشتی ... در هفتم
ربیع الثانی ... لطف ... گذرانیده ... عبور

الحاصل گره از رشته کار واقع می‌شد بار گرمی هوا بر سینه اولیای دولت از زبان این مرغ نفس او
طیران باز نماند و چون ایام در هر دو لشکر منقضی شده بود زکریاخان صوبه‌دار لاهور و ملتان تا سر رود
جهنات در رکاب فیروزی انتساب بلوازم خدمت پرداخته از آنجا رخصت انصراف یافت
و چون سفینه‌های خاطر اقدس بعد از فتح و تسخیر هندوستان بانجام کار ترکستان و خوارزم
منعطف گشته و سوختن آن بعل هندرا اساس جهان ارباب کارهای ماهر و کشتی‌سازهای صاحب وقوف
روانه بلخ و مقرر فرموده که کشتیهای فلک منظر در ساحل رود آمویه مرتب و مهیا سازند تا ارایات جهانگشا
والی اخذ و شغل ابوالفیض خان پایتخت بخارا ارشد شدند آن صدر در بحر غوطه در رشته بتقریب سفارت
حالات مرکب همایون حاجی بوقاشی نام معتمد خود را بر سفارت تا عریضه اخلاص نشان بدربار
عرش نشان روانه ساخت و در ماه اوایل جمادی الاخر وارد اردوی بسمت کابل بمیمنت و فرمان همایون در
جواب او شعار مقرون گشته احدی از ملازمان دربار را با او رفیق ساخته که تا ارشاد مرزبوم
روانه و اعلام فرموده که چون این سلطنت بابر از خانواده قاآنی و نقاوه دودمان چنگیز خانیست
تمکین او در حفظ مملکت منظور نظر اقدس و نهضت جانب ترکستان مقصود ضمیر مقدس نمی‌باشد
هرگاه با اعاظم توران بتقدیم فرمان بر پیش آید فبها و الا آنچه از تقدیرات الهی گذشته است از قوه
بفعل خواهد آمد و بعد از ورود بمنزل حسن ابدال من اعمال اتک مکنون خاطر انور آن بود که برای ابلاغ خبر
فتح هندوستان و اطراف سوگند نشان ایلچی روانه مملکت روم و روس نموده در عالم قرب چهار
از جواهر و نفایس آن ولایت برسم تحفه بایشان همراه روانه فرمایند مقارن این حال
و عریضه از جانب احمد پاشا والی بغداد مشعر بر وفات علیمردان خان فیلی ایلچی روم در اسلامبول
و توقف رفقای او و استظهار صدور امر مخلوط دانقان درگاه فلک مماس رسید لهذا حاجی خان چمشکزک
حریجی سول را بسفارت روم و سردار بیک قرقلو را بجهت ابلاغ خبر بدولت روسیه تعیین و ابادی

دوازده هزار تومان به تحف این زمان چه الف چهل هزار نادری نقد جواهر و مرصع آلات تا چهارده

زنجیر فیل برسم ارمغان بخدمت اعلیحضرت پادشاه سکندر جاه روم و متعال این بلندی شاه شهر شنید کلاه روس

ارسال و در بیستم ماه رجب المرجب عازم مقصد گشته و نیز از اخبار رسیده آثار آنکه در اواخر سنه ماه

عریضه شاهزاده رضاقلی میرزا بنظر انور رسید که ایلبارس خان والی خوارزم از حرکت موکب والا

بجانب هندوستان آگاهی یافته میدان خالی تصور و جمعیت موفور از اوزبکیه و ترکمانیه خوارزم

فراهم آورده بعزم تاخت سرحدات خراسان و الحدود در حینی که شاهزاده از خدمت اقدس مرخص

گشته عازم مشهد مقدس بود در راه آگاه شده با فوجی از غازیان بعزم مقابله او و الوس مرخص

و ایلبارس نیز از طرف بحدود سرخس آمده بود و قراولان طرفین بیکدیگر خورده بسر زمین ارس کرمان

انطرف دستگیر اوزبکیه شده از قرار تقریر گرفتاران ورود موکب شاهزاده بسرخس معلوم ایلبارس

گشته دیگر پای جرأت پیش نگذاشته بسمت ابیورد رفت و قلعه موسوم بقافلان که ما بین

ماهین نسا و ابیورد واقع است محصور و طرح یورش و انگندن شورش اساس آن قلعه محکم بنا را کرنه

به شور و شر رخنه آورد اهالی آنجا در قلعه داری مستعد شدند اما همانوقت داروغه آن محل در شهر ابیورد بود

مطلع بر کیفیت حال قلعه گیان با جمعی عزیمت سمت قلعه بجمعی از افغانان در آنجا رسیده و از جمعیت

داروغه بنظر ایلبارس در آمده تصور آنکه فوج موکب شاهزاده است به سر وقت او رسیده سر فرق

و دست خود را داده از سر قلعه برخاسته بکلی ترک قلعه گیری کرده مانند بخت خود برگشته بخوارزم رفت و

جمعی کثیر از اوزبکیه همان تواحی بسبب نظاول کنده و صحرانشینان بوده جمعیت خود ملحق شده در کنار

و کنار عرصه تمشیر امداد رسیدند پس از آن جهانگشای معتضد اعتلا یافته بحکم همایون رو بکرا

نیز خیرسنه خود طرح نمود فوج فوج آغاز عبور و مرور کرده بحسن گوهنشاهان این ناحیه لشکریان آفاخته

برانقرار این اختصاص داشت و الطاف صحت جمعیت موفور و عرب حصور در ... سا افراخته

مصدر انواع تباهی گشته و در پادشاهان سلف از شیعه ایشان معترف بقصور بوده‌اند رای جهان
آرا بنابر حسب الجمع در نرشد و حسن خصال که در حوزه ممالک محروسه مسکن داشته‌اند تعلق یافته افواج
قاهره را گروه گروه بقمع و کندن ایشان و جهال ایلات آن تعیین فرمودند اکثر از طایفه یاغی سبیل پادشاهی
علم و کلهم عمر اکثر ایشان بهم آغوش تیغ اجل گشته بقیه روسا و سرخیلان با براه افغانان گذاشته و فوجی
عظیم از آن طایفه ملازمت رکاب ظفر انتساب اختیار یافته موکب همایون از راه یکشب در وجیز
و جلال ایام در غره ماه مبارک رمضان و الوردار الملک و در آنجا سرکردگان و سرخیلان اعاظم افغان
شرف اندوز جبهه سای آستان و مورد عنایات بیکران گشتند و به جهه از ولایات بسمت غزنین
و در ولایت غلجه یارزده خصوصی سی چهل هزار نفر از طوایف افغان و ... و کابل و جماعت هرات
و باقی ایلات کوه نشین در آن ملک ملازمت انعقاد دلیعه ولایه هرات و کس تعیین فرمود
و در آنجا مشغول سرانجام ضروریات و مایحتاج واسند بودند انجام غیبت همایون تا ولایات نصرت آیات
و الوهرات بجز و بنش روز کابل مصرف سرادقات جلال گشته با انتظام امور لشکر نصرت اثر سرداران
و جواهر خانه و خزاین در داخل آستانه سرکار خانه و اجمال از به همایون را با مبلغی نه درهم بزرگ
روانه هرات ساخته صوبه داری کابل و ... و در کامکاران دربار ناصرخان سرفراز و او را با جمعی
از جوانب ... با مدد از عساکر ظفرشعار مامور با انتظام و انساق مهام آنجا ساخته عازم سمت ... شدند

خدایارخان عباسی ... ار

سند را در ایام توقف موکب همایون در دارالسلطنه هرات ... در ایام مظفره جهانگیری ...
کتبی ... آنحضرت در آفاق انتشار یافته ... عرایض ... برسم ... دم ارادت
خواهی ... در این ... ممالک سند ... بعضی ولایات ... دولت روز افزون

مستقل شد

مشغول شد باید که ننگ کفران را از دامن باطن نیز در کعبه روی عقیدت بقبله جهان آورد از غلبه خوف و بیم اس
و هجوم ترس و وسواس ضلالت سمت اساس بخاطر راه داده که از جهت سوابق گستاخی سپهر مماس سر با
زده و چون محال سند از ولایات گرمسیر و شادابی ضمیمه ممالک خداوند کشورگیر گشته موسم زمستان
نیز افغان سرد در رسید بنحوه فصل اقتضای سفر گرمسیر ملکوی عزیمت نبشت بیشتر بهار خاطر خطیر شده فرمان
همایون شعار اعتبار یافت که محمد تقی خان بیگلربیگی فارس با قشون فارس و کرمان و کوهگیلویه که بنادر در
و حکام بنادر سپاهیان سفر مسقط بودند از راه خشکی و توپخانه و در اردو فتحعلی با عرابات و کشتیهای
دولت از روی دریا داخل شوند و تهیه تو پس از رایات جهانگشا در هفتم ماه مبارک رمضان
از کابل حرکت و با توپخانه جلو از راه پشاور در رکاب روانه شدند و در پشاور و کابل و در را
از برای ضبط مداخل و مالیات صوبه ناصرخان و گرفتن ملازم و ملاحظه سال قشون ارونی باتفاق ناصر
خان روانه شد و در بخود ده جا موکب همایون کوچ بر کوچ رسم استعجال راه نورد طریق مقصد
گشته با وصف آنکه تمامی سمت مشتمل بر جنگل و کوهستانات صعب بود بعنایت الهی
در روز هفتم بی تردد با توپخانه پیاده در کمال سهولت از آن موضع گذرانده و در پنجم
ماه شوال وارد دیره اسمعیل خان گشتند اگر اسمعیل خان اول دیره تعلقه داری سر داخت اما
چون ثبات و قرار خود باید در برابر خداوند فرمودن اقتدار زانتیبل متحد خیس نبهات
اهالی آن سرزمین را مانند کاه علف در آتش تیغ آشنا یافت با رومانی بدایره اطاعت در آورده
هر چند که در کنار دریای اتک عزیمت سمت سند معطوف و ضمیر جهانگشا بود بهش هفت
کشتی بنا بر ملاحظه حزم از منافع که صلح حمل قبلان کوه لوان که همراه آورده بودند از جای
صرورت بیگلربیگی فارس دانند چون دیره اسمعیل خان نزدیک بدریای اتک بود کشتیهای بسیار
جمع و سفاین بهم آورده هم پیوسته توپخانه همایون و عمله و مستحفظان توپخانه با کشتیها

اردوی آینده رساله دار از سرکار پور ... جهانگیر را بجانب ... غازی خان نهضت ... که در پانزدهم ماه مزبور
ایلچی مزبور ... بگرد آبره ... ساحت شد غازیان و لشکریان آمده بار زدوبسیار بدربار ... اشتدار
آمده ... تحقیقات این ... عرض ... از زبان ... سرکشی [illegible] در مقام ... و استمداد ... بعقد
قلاده اطاعت گشته ... میرزا ... غفران ... اسمعیل خان و غازی خان ... بمنصب ... سرفرازی درجات
... مشمول عاطفت ... شده از آنجا ... از ... سیاه ... این ...
سالکان طریق ضلالت را اولا بمنهاج اطاعت ... امام حجت ... مردارند ... از ...
سرکشی آگاه سازند فرمان خطاب ... خان ... گشت ... باب ... در ...
گرفتار ... حکم ... بازوی ... اسمعیل ... ساخته بدرگاه ...
... در چهاردهم ذی قعده ... مراسم ... کامگار ... سرادقات سلطنت گشته ... آنکه ...
اهالی ... خدایار خان ... ینفعکم النصح ... باعلی ...
... دولت ... کشتند ... شاهزاده ...
... گردید ... ماه مزبور ...
... دریای سند عبور ... اطراف
دریای سند ... صعوبت طرق ... روز
... مسافت ... عریضه ... از جانب ...
... آمده بوضوح ... اصلاح ...
... واقع ... مشهور ... فرسنخ از آب ... مقصود ...
مرکب ... از ... ماه ... مزبور ...
... جهان پناه ... هشتم ماه ...

اراده امر که

از آنجا که امر قلعه هنگام صبح سه‌شنبه بلطف الهی از بهدلو بور دائره دایره دولت اعتبار در روز یکشنبه
نهم ماه بساعت از روز گذشته بجلال اعلی حضرت رسیده بود و صف آنکه جدا از ایلخان بدنبال قلعه حرکت
هزیمت بقلعه مذکور گشته بود تمامی جواهر و خزاین خود را در چاهای سیاه عمیق طناب انداخته بقعر آن
منتقل رسید بدین جهت ساخته مهیای فرار بود و حالت منتظره بملک ادعا نمود و جمعی همه شب تا سپیده رخت خود ببر
مخالفان از شدت گرفتار کمند تقدیر بر شبه خواهی نخواهی بیست سید به جدا از ابا رسالت قلعه مذکور به حضرت
و مجلس عقل گشته بود از آنکه بیکر دم موکب فلک کوکبه غبار زده مراد گشته استنباط و رفعت
عقاب بیکر نموده مانند مرغ دل کنده و طایر باک کنده از قفس قلعه به کوشه بام فرار جسته اغاز سیر آشیان
نمود که شاهباز بلند پرواز دشمن شکار بپیشتاز آن لشکر صلادت اثر بعد بود در خارج قلعه با ورسیده بود و او مانند
صعوه بیکسه پای بند بیر از شیر خو بقلعه رسانده بود از لمحه بفرار آنکه از صدمه چنگال شاهین حملوت
پاسبان بخفض جناح که بردوبلاه بی رفت بکلی جهد کمان نهکه با اسیران طایفه خود دست بردام استمال ایلخانی
لبس اقدس سرافرازی جست و تمامی خزاین سیم و زر و لالی و گوهر ها در زوایای زمین پنهان جهت محطه حفظ
در آمده به هر جهت یک سر در منتها در زیر تحمل گنجور ملک گنور عامره انتقال یافت پس موکب اعلی بمحل روز پنجم
ذی القعده از عمرکرت عطف عنان گشته جدا از ایلخان هم پرسم حبس همراهی رکاب نصرت انتساب مامور
گشته در شانزدهم ماه مزبور بتائید خدای یگانه با فتح فیروزی و اقبال کامیاب شدند

سلطان زربفت اسیر اعظم در روز جمعه بیست یکم ذی
الحجه الحرام مربع نشین تختگاه حمل گشته عندلیب باغبی از صدای ابر بهمن مانند مرغ شبان گم گشته سر
گردان گلهزار چمن بدل با هزار نشاط کامرانی در اطراف باغ مند او از ه حسن زمانه بلام در
حضرت دارالملک گلشن گوگوزار ساخته نطق شدگی سر دگی سرافراز حسن رسول بستم نهار

با هزار نشیمن سکنا از جانب دارای فریدون فر در دهم ماه وصول جانب بخت گلزار کشور سلطان با قوت فر ملک بخت
رنگ فام ملکی بجنبه لعبه بر م خرمی شکفته صفتی مردم جلوگر شده کان گلشن است و ملک دستار غنچه فلوه جلوه ابر بردی ان ملک
بهار رنگ ارغوان و شاهی مستقبل های دماغ نکو بود در جنب گلزار لاله رنگین گلها لاله عباسی بند برعباسی شد
و نو ولاین رنگین چمن بر کنار حقوق روی رسمی تصرف غرناش گل درآمد حار ریحان بی بهار عمارت گل چمن دلگشای بستان
دار الملک گلشن نوبه نوبه سپاس کشیده داور گلی ان نکته چشم نگرده دار ها رنجا گذری کوشیده گلها با عرباب فرمان
بری جنبا ر نکو نند دانه اکل صحرا الشن ما چمن بر اطاعت بدر مار سلطان طمعت اورند

چمن زار انتهای گلزار مشعل افروز را این مرات تا ذره از پرتو انوار مانند الهی روشن در رحمت جمال جهانیان ضیا

افکن گشته

اطلس گشته طریقه مرضیه انجابت است هر یک از گلهای فرا ایشان هم بانی حسرت خدا داد و به گرد سبزه

بر آورده می‌نشست روز بازاری اقبال شاهنشاهی از پا در آمده آن را با رازعین مروت دستگیری نموده بر صدر

کامیابی جا میداشتند در نیوقت که صدایار خدا اکبر و اسپرسته تعدی ضیاع محی حیروانه کام محسنی حسب و دیتم را برسر

بهانه ست با او ازدراعیت در آمده بحکم ثبوت ولایات سند و تتهتها قسم انتقام دلیه

تتهتها را با فعل ارتحال سند که ابنار مرحمت و اولاد یار محمد خان مخاطب و سرافراز شده بود حکومت سند را

با بلوچستان انضمام مرحمت محبت خان حاکم بلوچستان عنایت و شکارپور را با فوجی از مواضع سند

هم در جانب علیا قرار بجز این واقع بود تعویض و تمامت ایشان بابلاغ بنادرش و صطاع از سند

ضمن صیانت از خان ولد زکریا خان ناظم صوبه لاهور و ملتان در سفر استجان ایالا از ملتان رکاب

اقدس و مناسبت دار الخلافه صوبه داری ملتان و سردار و ملتان گشته بود در اوقات یکه موجب امر

همایون مجددا در دربارگاه که خدمت والا پیوسته در سفر عمرگرت سر طریق ملازمت همه در جنب موکب

منصور از دربارگاه عازم عمرگرت شده فرمان همایون باحضار زکریا خان صدار یافته در این ایام که موکب والا از

عمرگرت اتفاق ملازمت زکریا خان بموجب حکم اشرف شرف اندوز بنشم عتبه سعادت مشمول مطالب و

مسئول ایشان از حضرت خسروی بمرالحاج محصول گشته در باب خدمت و القضاء حضرت محمد

شاه بابت آن ما تاکیدات موکده و سفارشات بلیغه وصیانت از خان که اسند عالی علامی بحفظ بعد

محافظت هزار خان تکلید در حسب الغراف بنشسته و در المکان عرضه از جانب محمد تقی خان

سکه بسلک دارش رسیده آمدن بسمت هورت بسر سند برشته والی کیج و مکران و در انجا ملک دینار حاکم

الملک در مقام فتنه گیری در آمده سر راله فوجی بلد بر سر فتنه او نمی تحفه و برادر مسلط نموده او را الکلفه

اطاعت در آورده بنا بر احتیاط از انقضا اموسم در باعث اهل نواب را از زمام درع به بندر

عباسی بر کرده نموده در کیج و مکران توقف والی حکم والا نافذ شد همچنین کار رسیده بر در به انجا گلد

فیصل یافته قضیهٔ بلا مرض خجسته باستعمال والا درگاه سپهر اشتباه شد و چندروز بنظم مهمات آن سرزمین
و انجام امور آن عرصه سپهر مرتبه سر پرداختند هرچند ده کامیابان میوه کار سبب جهان یانه کلید باغ کامرانی
عرصه جهان در دست باغبان قضا و قدر است هیچگاه از لذت اثمار و میوه های رنگارنگ مستلذات
جسمانی از بوستان آرای شهوات نفسانی فارغ نشدند اما در جزیره بمبئی از سایر خطوط عرب طبع این جدید بود
کامیابی میسر شد از جنس فواکه جزیره است همان خصوصیت تمام دارند چنانکه در ایام توقف در بغداد مکرر
از کار پرداز آنکه قائل اشراز است مرفه بجاده سایر بلاد است جزیره بغداد لو می آمد و در ادای هر زبان
عالیات در ممالک هندوستان بی بعد از بلخ در هرات و مرد این فاخر حلاوت در راه و مطایای
که بسیار از جزیره های نفیس این بوم در گذشته جانبخش واقعه روز نزدیک بندگان درگاه
سلکو بود دیگر است جراحت ناسورشده مرض را الفی باعث گشتن طبع همایون میباشند و چنین اسمعی معدوم
آشنا و بیگانه و معلوم گشت در گذشته خرال در آن اطراف بسیار است و ارزان از آنجا بعرض حکام کاردان
میشکنند جوی ریخته با تو شدند که در گشتن بالای توپ می بستند و بدرگاه حضرتش سجده کنانش
توسل می جستند در ایام توقف موکب والا در سند فرستاده پادشاه والاجاه محمد شاه با تحف و هدایای مرغوب
والا درگاه جهان پناه گشته شاهزاده رضا قلی میرزا اجلال الملک است مشار و والی بلخ بود در جزیره از بلخ
برسم پیشکش انواع خدیو خدمت کشمیر را رنجه چند سر است گروه قوچان باد است و شتر جزیره بلخ تحفه سرکار
پادشاه والاجاه ارسال و فرستاده ایدولت را موزون جمله رخصت انصراف دادند

بعد از انجام کار ما هند و فراغ از نظم مهمات

سند سال هست به تسخیر ممالک ترکستان بسته و دامن قضا این منظور است که از جمیع ممالک محمد رسم
اسب و اسباب و اسلحه و ملبوس آنچه میسر شود تحفه غازیان لشکر نصرت نشان و عمارات سفر ترکستان در

در هرات حاضر نمایند و چون شاهزاده رضاقلی میرزا به نیابت سلطنت ایران مأمور بود در این اوان حسب
امر اقدس در طهران که وسط معموره است به نقطه حکومت نشسته ایام قشلاق را در آنجا به نهایت رسانند
و به مهام ملکی پادشاهی انجام گذارند مقرر شد که شاهزاده با نواب جهانبانی خود در هرات به رکاب والا پیوسته شاهزاده
کامران کامکار برای ملاقات از ارض اقدس همراه شتافته بود در سیزدهم محرم سنه هزار و صد و پنجاه
سه اعلام جهانگشای نصرت فرجام با شکوه سلیمانی از ارکان به اسلام گذشته از راه سبزوی
و ولایات شیخ جام و اعمال بلوچستان عازم نادرآباد و روز پنجشنبه هفتم ماه صفر [illegible]
نادرآباد واقع است حضرت صاحبقران [illegible] شده و در ایام سفر نهضت اشرف هندوستان از
تاریخ غره صفر سنه ۱۱۵۱ هجری روز حرکت از نادرآباد است تا روز ورود [illegible] هفت
روز و مدت حرکت از شاهجهان آباد و ورود در نادرآباد یکسال که به اتفاق ایام و چند به نحوی ذکر یافت
در حین توجه رایات نصرت آیات به جانب هندوستان [illegible]
مرحوم ابراهیم خان به عرض اقدس رسید از آن وقت عزم انتقام و تنبیه طایفه مذکوره خاطر مقدس
پیوسته بعد از ورود موکب والا به نادرآباد [illegible] ابراهیم از سفر
ترکستان معاف و مقرر نموده در ابتدای [illegible] از نادرآباد از راه [illegible] در موسم زمستان کوه
البرز پر برف فرو گرفته به ده هزار نفر [illegible] سردار [illegible] و همچنین فتحعلی
[illegible] احمد [illegible] محمد علی خان فرزند سردار [illegible] با جمعی از [illegible]
و حکام و دوازده هزار نفر از لشکر نصرت اثر خراسان [illegible] حکام گرجستان [illegible]
نیز [illegible] مامور [illegible] صفر موکب مظفر از نادرآباد رایت
افراز ظفر گشته روز [illegible] دهم ربیع الاول وارد هرات [illegible] شد
[illegible] شاهزاده رضاقلی میرزا در موعد مقرر [illegible]

هرات حکم والا صادر شد که شاهزاده کامکار نامدار شاهرخ میرزا و امامقلی میرزا با علیقلیخان ولد ابراهیم

ابراهیم خان برادرزاده ایشان با اصلان سرافرازی بخشند مقید نموده رضاقلی میرزا کشته شد روند و سردار را

هرات شوند و رضاقلی میرزا را از بلاد زراباد در تبرانه با رعنش مرکب همایون ملحق کنند شاهزاده کان

نیز با علیقلیخان از مشهد مقدس والوصف شده بدار جمند و شرف تقبیل بساط مقدس سربلند گشته چون

تخت طاوسی که در ایام سلاطین سالفه هندوستان صورت اتمام و بعد از تسخیر شاهجهان آباد بجواهر

خانه همایون انتقال یافته بود همت بلند شاهی بر اورنگ پایه فلک را لب برین پایه در رجحان شان

حق میدانند بر آن تعلق یافت که در برابر آن سریر دیگر با ضمیمه اولی آن تخت در شایسته ضمان

شاهنشاهی فیروز بخت مشتمل بجواهر آبدار و لالی شاهوار ترتیب دهند لهذا بعد از حرکت از

شاهجهان آباد حکم والا باستادان صناعت کار و مهارت پیشه گان جواهرنگار هندی و ایرانی شرف نفاذ

تخت وضع و نصب گوهر آگین پرداخته در هرات سامان یافته با اتمام رسانیده بود تخت مزبور را بهمت خسروانی

از لالی غلطان و گوهرهای رخشان که هر یک با خراج اقلیمی برابر بود در بها رصعا با گوهر شبچراغ ماه

و لعل درخشان آفتاب همسر بود ارکان زینت و فر ترتیب داده ضمیمه سر زر خضر زین مکلل بمروارید آبدار

و گوهرهای آبدار نقش پذیر اتمام یافته و بتخت نادری موسوم گردید در دیگر آن ضمیمه و تخت را

با تخت طاوسی نصب کردند چند روز محلس طرب در شاهزاده کان آراسته حمایلهای گران

بها و بازوبندهای مرصع بجواهر نفیس در فرزان از خرصه [illegible] بتخصیص لحوف شاهزاده کان عالیمقدار

و علیقلیخان و دار السلطنه هرات را تختگاه خاقان مغفور بود شاهرخ میرزا ولد امیر تیمور

گورکان نسبت بنامی نقره الیاس خلافت بجهانداری شاهرخ میرزا مهمل فرزند شاه

قلعه رضاقلی میرزا عنایت و سکه دار الملک هرات از نام نامی آن کامکار مسرور بود و بعد از طی

این مقدمه شاهزاده کامکار نامی با نصرالله میرزا رخصت معمور و رخصت سه ماه در هرات تکیه

در ابیورد مرزن

در اثنای بیلاق که هوا با اعتدال بهار دلربا رشک ارض اقدس شده بود پس رایات نصرت آیات در بیستم
ماه مذکور با حصول بهجت و سطوت تهمتنی از حوالی کوه پیستان حرکت و در کاوه کاه از شهرهای مشهور
آن ولایت نزول و روز یکشنبه غره ربیع الثانی ولایت قراتپه را اعتناق گشته در روز دوم موکب جهانگشا
رضا قلی میرزا با سپاه آراسته با پیشواز استقبال رکاب اقدس بهره ور گشته لشکر قیامت
اثر را دسته دسته و جوقه جوقه در کمال رنگینی و استعداد صف بسته بود یک یک از نظر انور
گذشته خدمت شاهزاده کامکار بموقع قبول و تحسین افتاده فرمودند که هرگاه سرافرازی با
مجاهد بخشش و الماس شاهوار بان یگانه گوهر صدف سلطنت عنایت گردید روز یکشنبه انجام مهام
ستاد در آن منزل یکشنبه و از بلده مارو چاق حرکت و اندخود عازم بلخ شده در هفتم جمادی الاول
موضع شهور ربط سنجیده بلخ مضرب سرادقات اقبال گشته عزیز قلی بیک دادخواه که
اخلاص و قدیم خدمت بهر حالت آمده بود در شولک نقد جان بلاخشه بود لهذا ابسار
محمد یونس بیک برادر او تولکی بلخ سربلند و بخطاب خانی بهره مند گشته حکومت اندخود بکدای سلطان
ولد دلاور خان عنایت گردید حکام و عمال بر ولایات تابعه تعیین و در دوازدهم ماه مزبور بسیر بلخ و مزار
شاه مردان طبع زرین شاهزاده نامدار ... بعد چهل سال نظام از صد فرود ... بیک هزار
من بار رسیده است سردار بلخ تا بهبهمان ... دالان درب آب امر به امالک ... بود مقرر شد که کشتیها ساخته
از غله و ذخیره ... و الالو نیز نقل کشتیها نموده آن را ... ساخته با غله و ذخایر ... از رود
آب روان شوند و رایات نصرت آیات در هفدهم ماه مزبور حرکت نموده عازم کلیف
و کشتیها نیز از رود آب بمعبر کلیف رسیده قصبه ... کشتیها از آب عبور و مامور شدند
که همه را از آنجا ... رسانیده ... مقصد شدند و در بیست و ششم ماه نزول
... منزل ... معبر ... اتفاق افتاده ... ولد ... در زمان سابق

و در این اوقات امرای توران بود حاکم حصار و حکام قرشی و کش و اکثر روسای آن طرف آب آمویه والا رای معلی
رفته آستان بوسی را به تقبیل حضرت گشته بخلاع فاخره و نوازشات خصوص مخصوص شدند و از منزل مذکور
رضا قلی میرزا را با هشت هزار نفر از لشکر فیروزی اثر تعیین فرمودند که به رسم منقلای همه جا در منزل پیشتر رفته
در چارجو توقف نمایند تا موکب همایون داخل شود و علیقلی خان بیگلربیگی به سمت شرقی آمویه مامور گشته
مقرر داشتند که هر جا از عمارات معسکر شاهزاده مرحمت گشته از ایلات و الکا و سمت [illegible] کس را در
مقام ایلی و اطاعت [illegible] ساخته بادا بعد از عبور علیقلی خان از آب جمعی از ایلات
که در نقل [illegible] ساکن بودند از [illegible] آب انحراف ورزیده عازم فرار شده بودند [illegible]
[illegible] در آمده [illegible] فتح [illegible] موفور والا رای معلی گشتند و رضاقلی میرزا به سمت چارجو
مامور بود [illegible] به سمت خوارزم و [illegible] پانصد [illegible] ایلات
[illegible] معسکر [illegible] در [illegible] خارج چارجو مقرر رای [illegible] شده
بحکم والا در عرض سه روز جسر متین بر آب آمویه مرتب و [illegible] فاخره اعاظم [illegible]
چارجو و جسر و ضبط و جمع محصولات آن نواحی مامور شدند و در چهارم [illegible] ماه [illegible]
و [illegible] گشته [illegible] هندی [illegible] مشتمل بر [illegible] عمارات [illegible] صفت و [illegible]
[illegible] و مخصوص [illegible] مقدس [illegible] طرح [illegible] بود [illegible] گشته از آب عبور [illegible] حکم [illegible]
[illegible] کارخانه سلطنت [illegible] بود با جمعی [illegible] اعیان بخارا [illegible] و در باب [illegible]
[illegible] تسلیم [illegible] علیا مشرف و بخلاع فاخره و نوازشات خسروانه بهره‌مند گشته [illegible]
و روز دیگر [illegible] ابوالفیض خان [illegible]
به درگاه معلی [illegible] موکب همایون از [illegible] کوچ بکوچ عازم بخارا و یکشنبه [illegible] ماه [illegible]
بخارا مضرب سرادقات جلال گشته حضرت ابوالفیض خان [illegible]

ترکمانیه

به کارخانه وزارت که سالها در عهدهٔ ارادتی ممالک خود فراهم آورده بود در جنب چهره دستی سرکشت اهتمامی معلق
یافت چون التیام حالات بدین ما حکیم اتابیق دمامی محلاجه بلعکان انعقاد اشراف و قضاه و امرا و اعیان
جهت تحصیل تمام ارباب اطاعت و خدمت بدیری روی رسید به پیشگاه بهرجت ام آورده بنکر سخن اردو نزول و
روز دوشنبه سیم طرف حضرادن کورلش یافته تنقیق عتبه علیه با سروکلین و آن سلطنت سلاله که جمن از
خاندان چنگیزیه و جهان بر کارخانه بود جهت جلوس در مجلس مینو مال یافته تفصیل تعداد خداوندانه
امکنه فای تفرقه و لشکر اوقه

و بعد از او جمیع امرا و
تقبا بار یافته به پیشگاه حضور اقدس چهره سای آستان گردون شان متعدد گشته جهت انصراف یافته بجمیع و

ایلچی خان و اتباع او مرخص گشته بعد معاودت که در روز چهارشنبه بیست و دوم ماه موکب عز و جاه
از آن منزل کوچ که بهمه جهت نواب رحیم حشم امیر محتشم گشته ابوالفیض خان بخلاع خاص و بالاپوش طلاباف
و کمر خنجر مرصع و اسبهای تازی با ساخت و زین طلا سربلند و امرا و اعیان او نیز بعطایای خلعت و شمشیر و انعامات شایسته
بهره مند گشتند و در ایام توقف موکب جهانگشا ابوالفیض خان آنچه لازمه خدمت و فرمانبری بتقدیم رسانیده
جمعی کثیری از ایلات ترکمانیه داور بکه کار او بر سایر ممالک توران بسواره مسلح آوازه از نظر گذرانیده
هر طایفه با سرکردگان جمعی در سلک ملازمان رکاب نصرت انتساب انتظام یافتند و امرا و اعیان توران را
بیشتر از تیغه بیلاقات ملازمت گشته در آن سامان ساختند و چند نفر از بیگلربیگیان عظام و حکام را با فوجی روانه فرمودند
مقرر نمودند از ترکمانیه توران نیز جمعی بملازمت رکاب اختصاص یافته از راه چارجوی روانه جرجان شوند
احدی بلند رتبه که هنوز از سرحد انقیاد بیرون گشته و بهمه جهت بیست هزار نفر از ترکمانیه داور بکه کار را
داخل شده و فی ممالک توران از جمله کامیابان رکاب و شرف اندوزان ملازمت اردوی میمنت نصاب گشته
سمت جرجان مأمور شدند و در باب نیز بهم رحمت زکی بدو بخشش ابوالفیض خان بخلعت افتخار صلبیت
زینت و منتها رو عصاره فرق بزرگی با فسر گوهر نگار زر نور افتخار رفعت و حکومت ممالک سمت شمالی
رود آمویه و ما وراء النهر با او رحمت و چارجوی و ممالک جنوبی آمویه را ضمیمه ممالک محروسه مقرر نمودند
هندوستان و بلخ و ولایات تابعه آن بدولت علیه پایدار متعلق باشد و جمیع سلاطین سابقه توران اگرچه
بخطاب خانی مخصوص بوده اند از فرط مکرمت بارک ابوالفیض خان را با فسر خطاب شاهی سربلند ساخته
حکام نامی ولایات ترکستان نیز جمعی از اردوی انقیاد بدرگاه سپهر بنیاد آمده متعهد خدمات شایسته
بوده بار بدستیاری عنایات و رتبه حکومت ملکی دلخواه یافتند علیقلی خان شرف برادرزادگی اعلیحضرت
سربلندی یافته بعد از آن بشرف ازدواج و منسوب شدن بخدمت والا نیز در خاطر اقدس خطور کرده درج
از صدف ...جهان خالی در سلک ازدواج او درآمد و ابوالفیض خان ازین بابت پایه مباهات دانسته بقاعده وفا
نون

سلطنت ... ولیم

سلطنت و راه رسم سرکشی در پیش گرفته مقصود ایشان حصول نپیوسته و در صدد دیگر شدند در جمله
عفاف بود بحدث حرم محترم حضرت سلیمان عصمت بلقیس زکیه بوده در سفر خراسان مخدره جهانبان
جنت مکانی در ایالت کابل بیان حسب الحکم انتظام است حسن معروض شده خلاف شده بود
در صدد کابل بعضی از افاغنه انجا قدم از جاده صواب بیرون گذاشته اند لهذا طهماسب خان جلایر را
همراه کردیم الله یار بیگ سردار نعیم و نظام افشار ... ایل ارغون را از جهت تنبیه
و سپاه دلت و دولت بر انها و دست قطع دیدن جلالت در انها مشغول شده بود تا و تفویض
جمعی از کابل بیان حکام دفعی از عاریان سر اعلام انتقام برافراختند و با مسبوط پادشاه فرمودند هر از راه
حصار رفته قشون ترکمانیه و اوزبکیه حصار دیدار با سردار گرگان الطایفه معهد الحکام ایشان شده بود
ملازم که ... حضرت جهانبان دار انجا عازم مقصد گشته تنبیه سرکشان نموده برولایت ولایت تصویب دادن
کابل دست در احکام الوالات فراهم مطالعه صادر شده ... دستور یاب در شمل خود مستقر بوده
تابع امر والای سردار باشند و متعرض هم دیگر یا خان صوبه دار لاهور و ملتان از اطراف ایشان
سردار مذکور از اطراف با هم رسم اعانت و طریق موافقت مسلوک داشته متضمن خدمت
دولتخواهی بعمل آورند

حکم در ارزش مساله

سرحدات خراسان اکثر اوقات دست فرسود تطاول و پایمال تصادم جنود اوزبکیه و ترکمانیه خوارزم
شده ایلات خراسان که اکثر در صدد قصاص و انتقام از انجماعت مکنون ضمیر خدیو ذوالاشکوه
بود خصوص در این اوقات که ایلبارس والی خوارزم در غیبت موکب همایون سر از گریبان ... سرکشی بر آورده
لزوم دست درازی در قدم ... خراسان گذاشته بود همت والا نهمت بتسخیر و تنبیه ایشان
مالک ... تعلق گرفت بعد از انتظام مهام ترکستان در پانزدهم ماه رجب موکب فیروزی

حسب الظاهر انگار اکبج که منزل بمنزل عازم خوارزم و بعد از ورود قلعه مشهور بکجاوه قلعه ...
خبر دوازده فرسخ مسافت قطع نموده بهادر سمت حفظ جزو سامع علیه رسیده بهادر متوجه خوارزم
بسرکردگی محمد علی اوستاجلو باوزبکیه ایلغار که جمعیت و استعداد تمام داشت و فرسخی
چار جوی شده بود احمد تو بیند اخبار مجرد شنیدن این خبر و اعلام را امور شنیدند کوچ بر کوچ
متعاقب روانه شوند و بکوچ بافوجی منصور شش هزار و سیصد نفر و ایلغار گذشته یکعشت از روز
گذشته از جسر عبور و امروز بحفظ رکذشتن افواج قاهره در ناحیه چارجوی توقف در روز دیگر
هجدهم ... ماه مزبور ... بتوم نهضت انجاح اعلام ... خورشید ضیا که بعد از ظهر
امروز علامات ... سپاه جمعیت خوارزم معلوم قراولان گشته خبر رسانیدند مقرر شد
عساکر ... بر مقدمه الجیش ... نصرت اثر ... شکوه فتح اثر ... الحاقت
... ایشان ... از روی حرفه و حسم ... مشغول ... تا انحضرت ...
... رسیدند ... انگیزه ... انجامید ... گشته بافوجی ... یاران ...
و خاشاک ... طرفین بمقابله ... عرصه ... حصار
ثبات و قرار الطایفه مانند دیوار ... سیل ... بر صدمه ...
... بر ... شدند ... شاهنشاهی ... تعاقب ...
سر درجه جمعی از ایشان را از تیغ ... زنده ... و فوجی ... حلقه کمند
... بسیاری ... زنده ... بر ... بهشت ... که
تیغ ... الطایفه ... روز دیگر در همان منزل ... صبح
مسافت ... ملاحظه ... عطف عنان ... وارد ...
گشتند ... میرزا ... میرزا ... هندوستان آمده

در هرات بوقوف حقیقت غالب و ملاقات و ملاطفت بود لهذا مرخص گشته با علیقلیخان روانهٔ مشهد مقدس

در اثنای جهانگشا بانتظار عبور بقیهٔ افواج منصوره به داغوق در عقب مانده بود چون در دیگر در

آن مکان توقف صورت نپذیرفت بهزار صد کشتی که قبل ازین بحکم والا برای سفر خوارزم ترتیب یافته بود بدرگاه

با مالین و غله و ذخیره از صد افزون همراه کشتی و تحفه بود منحرف گشته از روی آب آمویه روانهٔ حدود

خوارزم و لنگر که والا روز پنجشنبه بیست هشتم ماه با بندر چهار جوی از کنار راه آمویه کوچ بر کوچ عازم مقصد گردید

و در سیزدهم ماه شعبان موضع مزبور بلده تونی که ابتدای معموره خوارزم است مضرب سرادقات

همراه گشته چون ایلبارس والی خوارزم پیش از وقت تمامی اوزبکیه و ترکمانیه و ثبت خوارزم را در ...

جمع و در قلعهٔ هزار اسب که تا دوه تونی سه فرسخ مسافت است مستعد جنگ و مهیای جدال گشته

بود در روز ورود به تونی جنگ واقع شده شاید ایلبارس از قلعه با توصیه جنگ کنداقوسی گرفت

دیده تونی را کشتیها در خاک سر زانده و داغوق از آن سلاد در آن منزل گذاشته روز شانزدهم بجانب

هزار اسب نهضت و ... قلعه ... از روی رزم ... معدوم ... والا امر نمود که ... جلادت

کشیده سر قلعه کشتی پیش آورده چون قلعه مزبوره مشتمل بر خاکریز محکم و حصار استوار مستحکم بود

آنحضرت اطراف آنرا احاطه داشته ... از روی ... لهذا ... کشور ... قلعه ... رخصت

روز ... جهانگشا ... ولایت خوارزم در وسط مملکت بود نهضت ...

پیشتر ... چنان حرکت ایلبارس که ... مسعود بمنزل حرکت که ایلبارس

نیز از هزار اسب برآمده از کنار آمویه عازم آن سمت ... از استیلای خوف از کنار آمویه

گذشته حرات ... طایفهٔ ترکمانیه ... از کم ...

... حرات ... گشتند آنحضرت ... میسره و قلب و قول

... اشتند ... جلادت ... و ...

سنگها را از درب انداخته بر پله‌ها بمحافظت گرفته تیرباران میکردند و بقیه از ضرب تیر دلیران
کشته از سر خویش بر گرفته با علیمردان بیرون شتافتند ابدالیان از همانجا ملاحظت و درنگ جسته بالای قلعه
خانقاه را از طلاع جسته بود و با بنی مازار رم ده هزار اسب و غیره واقع است سازنده لشکر خود را در
خارج قلعه فرود آورده بقصد ... اقامت نمودند که موکب همایون امروز در روز ... کاملیت
روز دیگر صبح بر سر قلعه خانقاه حرکت نمود که یکساعت از روز گذشته حوالی قلعه جلوگاه ظفر کشتار دلیران
گشته ابدالیان نیز با لشکری ... از صدر جمیع برخاسته و از تنگه و نوکخانه ... با چاپار در ... ادهم
درآمده غازیان موکب ظفر نشان ... اندرون جلو ریز ... الکروه ... و الکر گشته بعنایات
باری و الطاف ... جانداری از طایفه ارنیش ... جمعی از ایشان را بسلامتی ... تیر
روانه دیار رضا نموده و بقیه بمحافظت ... در اصل ایشان ... داخل قلعه ... از همانراه فرار و
نشیمن نصرت ... ایشان ... جمعی نیز در ارشادی ... عرصه تیغ هلاک ... سپرده بسیار
باسیر کرده بمحافظت او ... و بسته ... قرار ... و ... قلعه ... دیده سالکان
رکاب همایون از چهار طرف قلعه ... العزیز ... خانه و اموال و
اغنام او را ... و جمعی از سپاه ... ابن ... توقف نموده
بدست در آورده ... ترتیب ... از دور دهان و چهاره
ستاره زیر ... روز ... قلعه کشان ... ساختند
و نقبها از جانب ... از چند جانب ... دیوار قلعه ...
قلعه کوب ... برج و حصار ... غازیان ... قلعه ...
... اهالی قلعه ... در ورطه ...
از روی ... ارباب ... در آمده در بیست و چهارم ماه ... درگاه جهان ... و ابدالیان ...

دهفوانکه

وصف اینکه کشتی جهود تباه و روز زورق سپاه سپهدار با اعلای جهود چنان صلابت بی درآمدن تعلل
میورزیدند روز دیگر شاهزاده اقدس رفته او را بازوی زورقیه با اتفاق داخل شدند جوانی بخواهی ارمنیه
برآورده در برطرف این جنس شدند هر چند موجب ساختن‌های اقتضای عفو اغماض قوه اجرای شنیع سیاست را
در تنبیه آنان روا نینداشتند اما چون در حین برطرف مرکب همایون در کنار اشاه ابوالفضل خان شاه
امر اسباب جاه تران بحکم والا چند تن از معتمدین بلاد مامور گشته او را براه اطاعت
دعوت و در حین حرکت مرکب همایون بجانب خوارزم از جاده جوهر بغور رحلت کان انکار ایلچی انتسام
حکم بر والا مرز رفته نمود موجب الیه بکار اعرضه شمشیر تلاش برتافته لهذا فرمان قدرت بنیان الهی
بحکم عدل از درحز بجاهی درآمده او را بابت بغز از روی شرارت در جمیع ممالک که نیه از اراد فساد بوده اند
بجای رسانیدند و والی کری نظامر جان بقلعه ولیمحمد جان جنگی که با سلاطین توبلیقی عیسیم داز خدمت
کناره این جرأت ایه قوام نمو عنایات و اتالیقان داشتن موافق معمول با ممالک تعیین فرمودند
و از سوانح آنکه با حرفه حکم بهبهت قلعه درمیان ارده منتشر گشته بعضی از رجاله بیاه الناس
اردوی همایون که با نیت قصد نموده ساخته آهنگ بلخ خانقاه فکه بدامرات ملوم بطی جهان از گشته
نیز بفرار از درک شکی یا تعالی بحکم والا که در زده و جمیع بیان ساق بر این العبارس بعراق وارال
کس فرستاده استدلوکی نموده الفخرجان والی عراق توجه از قرار فیه داوزبکیه ایلاک قلعه جدید بوده
دار الملک ولایت خوارزم منتشر شد داللعنه حمن جان بدیهی زوال دیده بعرضه خلاص
امر مشعر براطاعت و انقیاد مصحوب ارتن صند بدرگاه معلی رساله دیدار ارباب عرایضه و
لوم فرستاده نوشتی نزد الجانب عراق مهمر نمود این حره السعی اقدس السرور امان جهان
کت ای بت حضره انهضت باشد چنین قلعه مرزر رشتات محفور رود در این حلبه اوزبکیه بلاد حره جمعیت موفور نمود اوزبکیه
الکاهن از وقت نزدیکی تموده اطراف و قلعه را السبب بسته تا خفقان خود راه بر غاربان حلادت برد و ره ارراهای بنش

رفتن تیر از آب و از آب بند مزار با متمکن نشده مسدود گشته بود لهذا ابواب مخالفت گشاده
پس خارج قلعه مضرب خیام سپاه ظفر انتظام گشته اطراف قلعه محصور و مقرر شد که نهرهای عظیم حفر کرده
آب را از کنار قلعه به صحرا جاری سازند مأمورین به انجام این امر و اتمام همت برگماشتند در عرض سه روز اطراف قلعه را
مانند کام قلعه گیان جنگ ساختند چون آبهای گرد قلعه خشک شده انجام یافته روز چهارم گلوله توپ و خمپاره بلا
از چهار سمت به قلعه فرو ریخته شد و چون از بهادران قلعه نشینان مستحفظین هر یک طایفه صحنه کار آب
در بحر آتش غوطه ور دیده هنگام عصر طالب امان شده با کلید قلعه وارد درگاه سپهر بنیان و مورد عفو و احسان
گشتند و حضرت ظل اللهی چهار هزار نفر از اوزبکیه کاری و جوانان معتبر قلاع خیوه و خوارزم را که ایشان
در دیده انتخاب و ملازم رکاب نصرت انتساب ساخته بخراسان مأمور و محصلان تعیین شده از اینکه جلال [illegible]
اسرا ایام در عهد سلف از ولایات خراسان که بوده بودند ذکور و اناث تا جمع و به هر یک از آنان
دادن زن ایشان که حاضر بودند سپردند و همچنین سابقا جمعی از طایفه روسیه گرفتار قید اسارت گشته بودند
ایشان نیز مستخلص و آزاد و راحله و مرخص که روانه مقصد خود شدند و عدد اسرای خراسان به همه جهت دوازده
هزار و متجاوز بود از آنجمله چهار هزار نفر در ایام در قلعه محبوس بودند بار کرده جواب که به ایشان اسیر انجام
وجوه و ماکول در مابین [illegible] خراسان ساخته در قلعه [illegible] چهار برج ایرد و در سمت
موسوم بخیوه خلیفه [illegible] به عمارت [illegible] ارجمند بحضرت اعلی [illegible] قلعه
بخیوه ایام موسوم بود و چند روز به نظم امور خوارزم و انجام مهام الولایت پرداخته ایش لشکر
زبانه بود و چون بحمیت سکنه خوارزم لهذا خوارزم متعهد تقدیم خدمات الولایات
و بنفصل ادای لوازم ایالت الولایات و اطاعت گشته سر والی معدود در ممالک گذاشته
در هفتم ماه مبارک صیام از خیوه صرف زمام نصرت فرجام که در چهارم شوال چهار چوب داخل از
ورود رایات منصور یکبار چو حکم و معتمد حضرت شاه ابوالفیض خان بود از جانب شاه والا جاه بر نور

باعزالفیر ملکی

بعرض رسید پیشکش والا بشرف اندوز تقبیل عتبه علیه شاهنشاهی العنایات خدیوانه مباهی
گشته رخصت انصراف یافت و از آنجا رایات جهانگشا بجانب مرو نهضت نموده
نیاز محمدخان حاکم بلخ را حاکم اندخود و کرکی و سرداری ایلات آن مملکت حسب الاشاره اقدس حسن سرای منصوب
و در باب ضبط و ربط امور ملکی اوامر علیه در بابالات لاهیه از مرو قرین اعلی الله گشته بر حضرت
کوبده و مرکب والا از راه کلات و متعاقب و کوکبان اسکن اعلی الحضرت بسمت متوجه مشهد
مقدس گشته بعد از ورود کلات هر چند سابقا بحکم همایون عمارات عالیه و ابنیه رفیعه در آنجا
ترتیب یافته مجددا طرح بازار و چهارسو و حمام و مسجد و رباط در این مکان بحکم حکم مطاع یافته شد
و کارکنان در اتمام آنها سعی جمیل بظهور رسانیدند و در آنجا گنجخانه و عمارات بکنوه ارباب فن
عملی هر یک از گنجخانه آنجا بهتر از آن حضور بود سرانجام نموده مبعث معین و امور الولایات را
منظم فرموده از راه عشرت و حضرت والده ارکان و چند روزی سیر نزهت سرای آن مکان
سر از چشمه در از حضر شد والنوارض اقدس شرف اندوز طواف آستان مقدس گشته چون
بعد از فتح هندوستان قندیل مرصع منبات در قبه منبات سپهر بندار قندیل طلای ماه و مهر طعنه میزد
و هم چنین از شمس ترکستان قفل طلای گوهر آگین مرصع بجواهر نفیس ترتیب یافته بود در روضه
علیه الف الثنا و التحیه گشته بود وضع هر یک در مکان سرخوش فرموده و از وقایع
ایام رفیق آنکه از دربار گردون والا فرستاده از جانب پادشاه والاجاه هندوستان با اخلاص نامه
کثرت هدایا و چند زنجیر فیل آمده در ارض اقدس بشرف طلعت بعد از چند روز در باریافته سکوک
حضور هدایا را از نظر اقدس گذرانیده رشته تفویض سرکارات و مهمات متعلقه بصوبه تهتها
و مصارف صوبه کابل را در سرکار جنوبی رشته ارباب انکس واقع و موافق عهدنامه بین الدولتین
بپادشاه والاجاه هند نامه مرحمت رسانید تفصیل آن در سرکارات واقعه در

سمت شرقی دریای اتک در ازمنه سابقه مصارف اخراجات کابل مقرر بود در حینی که ولایات طرفین رود

اتک متعلق به دولت هند بود همین سند برگنات الطرف آب چهن در سمت شرقی اتک در صوبه لاهور

واقع بود بسال بابت هر روز از فرین حواله شده بعد از مدت مزبوره باز بدولت علیه گورکانیه

متعلق شد همچنین بعضی برگنات الطرف آب متعلق بصوبه تهتهها و سند معین نادرخان ناظم صوبه کابل

در حین انصراف موکب همایون از هندوستان عرض داشته بود که برگنات متعلقه بمصارف

کابل مخصوص بود و استمرار بدولت علیه بازبه قرار گرد و مسئول در حضرت شاهنشاهی مرجع قبول شد که این

سخن تنها اعتمادان بعرض حضرت بادشاه والا جاه محمد شاه رسیده بود از انجام که حضرت لعاده حضر

ان بزرگ و جمیع شاهی بعد از ادای حقوق خدایی که از اعلیحضرت شاهنشاهی بدولت

ابد پیوند گورکانیه عمل آمده بود ایشان را مغتنم دانسته بلطف مزید ایشان نام بصوبه داران لاهور

و سند و تهتهها فرامین نوشته مقرر داشته بودند که برگنات مزبوره را بصدد حسب ابرار

نوابان متجاوز از مالیات داخل اینها همه از ممالک هندوستان وضع و بعلاوه تهتهها و سند

عرضه داشتی حرمه قدری شاهنشاهی و ضمیمه حوزه ملک ظل اللهی داشتند و همچنین از جانب قمرالدین

وزیر اعظم و امرای هندوستان و صوبه داران لاهور و ملتان پیشکشهای شایان بدربار فلک بنیان

آمده دستگاه ایشان بنوازشات خسروانه سرافراز و رخصت انصراف حاصل کرده بودند

از جانب طهماسب خان سردار کابل مامور گردید که بقیه قشون را که بلنجر بود عرضه ملحوظ نظر و اذعان

عنبر جلال گردیده او نیکه افغان سکنه کوهات اولا بهانه اطاعت از کلید باب ... و سر

رشته از در رصد در آمده بودند سردار به کمالات باطله ایشان ... ایشان را انشانه سنیع

جمعی عرضه تیغ بیدریغ رشته ملازمان رکابی رسید ... بقیه را بانجام نظم و انتظام دلعه روانه خدمت

والا شد و از راه باسیان روانه کابل گشت

حکم لیه

حسب قضیه مرحوم ابراهیم

خان بیست و یکم ... حارثه در داغستان منصور نظر [illegible] سمت نگارش یافت ازمادر

ابراهیم خان ابدال [illegible] ابدالی [illegible] در ساير اوقات [illegible]

از [illegible] فراغت [illegible] ساير داران [illegible] شده قبل از [illegible]

روانه [illegible] در [illegible] شده [illegible] اکرم [illegible] والا وارد شود

و [illegible] فراغت [illegible] الحکم والا فوج فوج

[illegible] روانه [illegible] ماه ارض [illegible] عزم [illegible] شد بعد از

انجام [illegible] و نظم [illegible] امور ممالک [illegible] شاهزاده [illegible] و روز چهار

شنبه [illegible] ذی الحجه [illegible] هنگام [illegible] رایات [illegible] ارض اقدس طلوع [illegible]

[illegible] پناه [illegible] دولت [illegible] و [illegible]

[illegible] رسید از افغانان [illegible] دولت [illegible] و [illegible]

[illegible] از [illegible] ماه

محرم سنه ۱۱۵۲ [illegible] نمودند

[illegible] شنبه سیم شهر محرم بعد از

انقضای [illegible] ساعت [illegible] بحکم مالک الملک [illegible] برای [illegible]

[illegible] افلاک [illegible] بعد از [illegible]

[illegible] جهان [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] از [illegible]

بود ابتسام و از خنده نو رسیده بعزم انتظام در گلستان لاله و شقایق برگ صرصر برانداخته را

از برگ شکوفه زینت تکه و رواج ربیع غنچه را بنده در سیاله درد دلها نمونه کرده اندر گذشته بود زایل نمود

شمعهای سرو سهی و برگ در گلستان چمن بود سنگینی قد سر افراشته برخاک کلک گل سرخ خار خار

خار از دامن بر افشانده دادی سیاه اندرون لاله را بنمای هر دردل بود کلک قضا جنس پروردنی

هر گذشته

از جهت ظفرنشان رسانند تونکه سلطان

بهار خیمه برون زد رکاب ظفر انتساب عازم مقصد شدند و بعد از ورود بسملقان الغلات در
مزارع همراه اله نیافته شروع بباریدن و آنچه در زمین خرمن بسته بود اغار برادش نجه هذان
ذخیره و علیق نیز علاوه علت باران و بیماری هوا گشته چون سبزه و علف از دامن صحرا گشته
مزارع از خلل جنود سلیمانی از جانب موروانه دام نیز گردد تا بنهرکه کرایلی تا پنج منزل بعید
دوازده روز طی و چهارپای بسیار از فرط گرسنگی از رفتار باز مانده تا شد و بسیاری از اسباب
اهالی اردو در حین عبور از آنجا بیابان افتاد از آنجا هر یک در بیابان قرین حزانی بهار
در ایشان سپرده شد بعد از ورود بشهر کرایلی که دامن صحرا چمن و دامن کلکین نیز سبزه بود از دی جان نو
یافته حاصل و ایام عشرت دو نیم را نیکو گشته هر روزه خدیو هفت اقلیم ستانی حرکت بایلغار
در منزل اینجا کمال گشته ستانی طی مسافت که چند روزی در بیابان سته از قبول کوکلان سمت
دشت نصف جناب ظفر جنان گشت آب از کار رفته کحال امده دو در زمین کلکان
عرصه خرابی و سر گوکلان بر ما سر کار رفته بودند بنظر اقدس رسید شور انگیز سر پنجه اقبال و بازوی
قوی سردی و سخت سرداران بیهمال الطایفه بکوه بلبع دلغه و الواب دیار رو به هلاک
حاوی سحاب و مانند معروف دلغاد انگری
بر زیر شان گشته
مرصوف و سمت ایشان از سمت جنوبا کوه البرز واقع گشته و این کوه از جبال مشهور جهان
در بلندی و رفعت سرکوب چرخ گردان است و جوانب سر گوکلان بعد از آنکه از بیم اعلی مرحص گشته
بوده در یازدهم ذی الحجه والوکنار رود تا پیش شده ذالطایفه موضع بلاد موسوم بکار حادث واغری
سربازان استحکام جاکه در هر یک سرباره سرغازیان رفته که کمک برد جنت شدند در لشکر اول جا بعد
غازیان روز را در گشته جمعی از الطایفه با جاه جسم موار جنگ ز جمعی سر شکری که در یک طرف
لکن به نو الطایفه با شفاوت بنا و در ده جا را خالی و کاروان رفته شیاهی سر جاش کند انستند

بعد از چند روز در خارج محاربات عظیم و جنگهای متوالی بوقوع پیوست جمعی از ایشان بقتل رسیدند

چون بالای سنگر بسیم هم در فراز کوه واقع و صعب المواضع بود کشیده مشغول جنگ شدند لیکن مکان

بسیار سخت و متین بود برخی نشسته و در جهت دیگر در عقب کوه اتفاق افتاده که دیگر راه بحصار [illegible] بود

بدهمنه اعراب نیز اگر سپاه که در مردی و جنگ شهره بودند از پیش امهات صعود نمیشد از سینه قدم بالا نهاده اگر بیک سرعت

السیر [illegible] آتش اغاز بالا روی کنند چون بالا از درجه اعتبار انداخته بود دلاوران ایران الم داده و طلب [illegible] شتافتند

[illegible] همین جنگ [illegible] طعام [illegible] شدند هنگام روز طرح جنگ انگنده تا شام از طرفین جمعی بعرض

تلف در آمده و نیم شب تا چند [illegible] که عالم بالا که [illegible] مردی و جلادت اغاز صعود قلعه ها

چند کنگره بتفرقه شدند سنگ و انداختن تیر تفنگ [illegible] شدند [illegible] باز [illegible] قلعه [illegible]

[illegible] شدند اگرچه چند از ابطال ایشان مقتول و مجروح گردیدند اما [illegible] سنگر را تصرف

و چون از سمت شمال کوه راه مسدود و طریق فرار ایشان بسته بود جمعی از الطایفه از [illegible] آتش

[illegible] اقدام [illegible] ایشان [illegible] و [illegible] ایشان از [illegible] شدند

[illegible] و مساکن الطایفه از صدمه [illegible] عالیها سافلها گشته اثری از آبادی

در آن [illegible] ماند [illegible] فتح [illegible] جمعی [illegible]

و [illegible] عنایت [illegible] عاطفت [illegible] اعلی [illegible]

[illegible] و صدور [illegible] جمعی از [illegible] رسید [illegible] الطایفه

[illegible] را [illegible] [illegible]

[illegible] از [illegible] عرصه [illegible] الطایفه [illegible] الطایفه

[illegible] از [illegible]

در میان [illegible] موکب جهانگشا از [illegible] حرکت [illegible] از خارج [illegible]

دلاوران

واله اشرف دو سه روز در آن مکان دلپذیر مهبط عز و شرف و از آنجا از راه سولوکره عازم مقصد گشتند

چون ولایت مازندران تمام جنگل و بیشه و در زمان سلاطین سلف

جنگل بار انبوه شده خیابانی احداث شده که اینک شارع منحصر بهمان خیابانات اعلیحضرت شاهنشاهی در اوائل

امر جنگ دکار را از بهر عبور جرم طی مسافت را فرمود جمعی از خلاصه سرایان و غلامان همه گشتگان

بعبور جنگل میسر و چندان راه را بطریق معهود طی کرده در محال سیاه کوه از پی سعید گذشته با این

زیراب و لهجان نزدیک قلعه اولاد ده از مواضع قدیم و در شاهنامه هم مذکور است روز یک

شنبه بیست و هشتم مطابق بیست و هفتم شمس در برج [illegible] واقع و هشت روز قبل از آن قبل مخصوص اتفاق افتاده بود روستایی

برگشته بخت در پشت درخت در کمین نشسته از حین عبور ذات اقدس شاهنشاهی را

هدف گلوله تفنگ ساخته از جائیکه تخت [illegible] قدم فاصله بود تفنگ خالی کرد و لطف ازلی که حفظ

الهی در همه حال حافظ و نگهبان وجود مبارک است گلوله رد گشته زیر بازوی [illegible] قدر

یک انگشت [illegible] رسیده بر پشت دست چپ وارد [illegible] آمده است در [illegible]

فی الفور از آن روز در سواری همراه بود خلاصه سرایان و غلامان [illegible] همه گشتگان را

چنار و [illegible] سر [illegible] و [illegible] سر کوه و کمر و بیشه و جنگل سواره و پیاده گرم جستجو گشته تا خر [illegible]

فدویان رکاب [illegible] بیشه زده بدر رفت [illegible] اسراه در درانه کوه و جنگل

بسیار انبوه بود اثری از او بظهور نرسید از آنکه امری دکار [illegible] کارخانه خداوند نگاه داشت

تا جان [illegible] کرد از [illegible] سهام حادثات [illegible] انوار [illegible] لطف ایزدی از

الحضرت [illegible] بهواداری [illegible] حمایت [illegible] غبار [illegible] شمع افروز

ذات مقدس شاهنشاهی یریدون لیطفؤا نور الله بافواههم والله متم نوره

القصه بعد از ورود بطهران [illegible] از رکاب اقدس مرخص و با مر [illegible] در طهران گشته

مالیات طهران با خراجات سرکار شاهزاده مقرر گردید پس موکب همایون در اواسط ربیع الاول از دار

السلطنه قزوین و بعد از یازده روز از بلده قراچه داغ و بروجرد و الوند و دار الخلافه از بلده شاه داغی منتهض معقصد

گشتند در عرض راه شاهی رود بسا دیگر گماشتند طوایف لشکریه هر دو رشته فتح جانب البرز را اماکن صعب

المسالک غرستان دره دی داشتند شرف بابی بسر افراز گشته در صدد اطاعت و فرمان بری در آمده

هر یک رسیده انجام ملازم نور چشمی الصبح بر دی مراجعت نمودند در غره جمادی الاخری عازم فیروزکوه مینهای

داغستان تو مقرر گرگ همایون گردید و از قضای آسمانی که در المکان بعرض رسید بود و الاکبر رسیده مقدمه انقلاب

خوارزم و قتل قطب الدین خان والی آنجا بود کیفیت الواقعه آنکه در حین مراجعت رایات جهانگشا از خوارزم توقف

دهشت جمعی از اشرار آن در بکه قطب الدین خان در بست سالی خوارزم متصدی عراق شدند از صدمات

جوش ظفر شعار فرار جستند بنمودند در این اوقات نیز ولد ابوالمحمد خان والعراق با قطب الدین خان انفاق

آمده قلعه خیوه را محصور و بعد از چندی قلعه مسلط و قطب الدین خان را با جمعی از رؤسا و عمده اهل خوارزم از این

گماشتند مبرزانه مقتول و متقلد قلاده و انتکیر گشته از استماع این خبر نایره غیرت جمعی از سرکشان و افواج

قاهره خسروان به تنبیه اشرار خوارزم و استرداد و تسخیر این ملک مامور و محمد علی خان قرخلو و حاجی سیف

الدین خان مهابت اردو با رفیع صاحب اختیار مهمات سرکار شاهزاده صاحب دستور المعلق معضل قانون

کشورگشائی سلاطین آفاق مقرر است بوده شان جاکه رواره حرز آن مرقوم شده بنهه دستارک سفر

بر دخته روز بروز رایات نصرت در رکاب شاهزاده ارجمند عازم سفر خوارزم شوند و موکب همایون

گماه در عازی فیروز کمند و محمد صفوللاد خان شمخالی و مرتضی قلی خان قوفی و الصمد خان اوسمی قراقیطاق

با جمیع عظما و اهالی داغستان باالویه و بیعت دشرف ابدی در تقبیل عتبه علیا گشته بهره یاب

عنایات شاهنشاهی و خلاع فاخره و اعطای اسبان بازین و اسباب طلا مسماهی گشتند و در ازاد ماه رجب

توجه شده برکشان اواره مساکن آن از رهنمائی داغستان واقع و کدو در حرکت القاب دلیر شد کوچیده

وصول راه

وصعوبت راه و تنگی اماکن المجاعت نه بحدی است که مجری آن شهر قسم طی و لوی توصیف آن
تواند رسید در تمام این مرز و بوم از ابتدای تا انتهای دوازده روز راه است قطعه زمینی مسطح نمیباشد
و راهی در نهر نساله چه بوی بسم تواند رفت بصعوبت سد آنچه و قطع نظر از این بحدی سنگلاخ است
دالوه در تابستان حالت حالیستان انجگاه از برف خالی نیست و دیگر اوقات تابستان تا زمستان
الکمه دیگر لاف مساوات میزنند تا پانزده روز دیگر از این برف بتهنیت مرکبان و اشتر از پرواز حسند
جمعی از چرا ایرجیان را بخانه فرقه از لکزیه با مور پادشاه بودند چون
چرا ایرجیان را با مددی بدرقه راه بود در تعام امناسب این کوه پر برف آغاز جنگ نکرده جمعی از
فریقین فی الجنة و فریق فی السعیر بعرض هلاک در آمد چون موسم عقرب و فصل حرف نفوذ
نزول برف و باران بشدت سر بر آورد این همه الطایفه او از وجه منبع نمعل آمده لهذا از این منزل
کوچ نکرده و بعطف عنان برگردیده سرحد شیراز بکوچ و بنه جمعی از قمری حرکت و در موکب همایون بنموت
ادوار از معرف با جمعی از غازیان مامور گردیده بدان خانواری و ملازم لکزیه بنطاق پادشاه روانه قریه بودند
امر همایون صادر شد که غازیان رسیده در چنین غازیان از غم انطاق است و جنگل و گروه کوه
و شروع شلیک تفنگ و غازیان در شکنای جنگل حسن حفظ یک جمع شدند که بهم بر آمده
بعضی از اسباب و دواب ایشان بتصرف لکزیه در آمده جمعی به تقتل رسیدند و وصول این خبر مرده
جنبان آتش غضب و داغ زن نایره سخط و خشم گردیده عزم جهانگشا تصمیم یافت
که چندی در صدد دربند و داغستان توقف و مادام که اشرار لکزیه [illegible] مطیع
و منقاد است نه بلان بقعه بسمت شیراز نه انکام همایون عزم صدور یافت محصلان لکزی که از
بعد نقش المی نرد جملگی دار دیل از قالیجات و [illegible] و ذخیره غله کهنه سنوات عاید بیاوری ماماده
و دواب جلدی که از آن مقامات نکرده باشند در آبادات نهضت ایات در پنجم ماه شعبان وارد دربند و در

چهاردهم شهر عروقی اردوی معلی را که از شماخی بتوجه صوب محال قراقیطاق گذشته از دربند خود

ولایت شمخال به جانب ... بر سنجق ... ترتیب و جمعی را برای تعیین فرمودند تمام آن محال

در تصرف غازیان بجهه هر جا ... از لکزیه ... در تنبیه ایشان کوشیدند و در دهم رمضان المبارک

مراجعت و در سمت دشت کافریه ... در بند راه جاری ... علف ... قشلاق ...

و در محرم ... بقیه ... دربند ... هر یک از روسا و

غازیان ... از ... ترتیب ... لکزستان ... از موبدات ایشان

در این ... جاه جلال ... ربقه ... یافته در جنگل ... بعضی

اقدس ... چند نفر از ... در همان اوقات فرار ... مرغت

... دستگیر ... تعیین و فراریان ... ملان گرفته بحضور

اقدس ... ملاوردی ... آقا میرزای ... دلاور و مصدر ...

شده بود آقا میرزا در ازای صدور این خیانت بعوض سیاست در آمده ... اقرار ... شده

بود او ... و ... محمد شاه پادشاه والاجاه هندوستان

با تحف ... تهنیت فتح ... گشته رخصت

انصراف حاصل نموده ... جناب لطف افندی نام از ... عثمانیه بسفارت مامور

باتفاق حاجی خان ایلچی روم ... رخصت انصراف حاصل نمود ... در ماه ذی القعده وارد

... نامه پادشاه والاجاه روم ... از ... مذهب جعفری ... رسانده

جواب بحضرت پادشاه ... روم ... برکمال اخلاص

داشت بعضی از ممالک روم ... داخل جزو مملکت این طبقه بعد از آنکه بانقضای تقدیر

سلطنت ایشان سلسله صفویه ... اتباع متصرف ... ذکال

و توابع به تصرف سلاطین [illegible] شد و عراق عرب و دیاربکر و بعضی از اذربایجان به تصرف دولت عثمانیه در آمد چنانکه بطون

سیرها مشحون است و صدر سنوری که فیما بین خاقان مغفور امیر تیمور و اجداد خلد مکین این پادشاه سلیمان

مکین قرار یافته معلوم نیست چنانچه در زمان [illegible] که جلوس [illegible] سلطنت ایران واقع شد

معنوی و معهود ضمیر گشت که ان شاء الله تعالی ممالک موروثی که در تصرف سلاطین اطراف است

انتزاع و استرداد نموده سوای ممالک محروسه روم که اولا آنحضرت را بقبول تکالیف جمیله تصدیع

دهیم هرگاه صدور وصول یابد فهو المطلوب و حسن غرض اصلاح نظم سررشته اهلیت الله در

باب مصالحه مضایقه و مبالغه نخواهد بود و ملک [illegible] فیما بین [illegible] نخواهد بود و هرگاه مقرون بقبول نگردد

ممکن است [illegible] بعد اعلان [illegible] در عالم [illegible] توقع داشتیم که امور جمیله [illegible]

اصلاح حال مسلمین بود و آنحضرت نیز سر خلیفه اسلام بودند بر وجه اتم و اکمل تفصیل یابد

لکن چون در عقده امتناع ماند [illegible] در روز [illegible] ناچار [illegible] عازم روم

و متوجه الی [illegible] امیدوار هستیم که ان شاء الله [illegible] در عالم [illegible]

از طرف [illegible] امور معهود [illegible] اجلال [illegible] محمد خان [illegible]

[illegible] نفاق [illegible] همه [illegible]

[illegible] تمام بودند [illegible] باجواب نامه روانه [illegible]

[illegible] الملک [illegible] سنت [illegible]

[illegible] لایتقطع [illegible]

[illegible] از اطراف ممالک محروسه [illegible] جمعی [illegible] زیاده از عدد

انجم و کواکب [illegible]

[illegible] ساعت [illegible] القلب

خریداران این کالای گرانبها نبوده اند اما از زبان ارباب ازینان بی تأکید بتحریر حکم موکد در نسخ شان بشرف خطاب
بهجت ایشان از صدور بند الامتنانها کاملیت در ابواب مضمون صادر گردیده بشکر بیکران عظام حکام کرام
سادات عالیمقام و علما و فضلای کرام گروهی با تمام و اهل شرع مبین و اعیان مسالک حق یقین
و کلانتران کدخدایان و رؤسا و دیگر گروهان قاطبه قاطنین و جمهور سکنه متوطنین ممالک محروسه شاهنشاهی
دست طلا سایه قدر قضا قصر دولت ابد مدت ظل اللهی بلکه از هم بیدریغ خاقانی و عنایات ارجمند افراد
تا اوان امیدوار بیعه بدانند که چون شاه اسمعیل صفوی در زمان نهصد و شش خروج کرده جمعی از اعوام
کالانعام را با خود متفق ساخته تا شعبها از عرضهای نفسانی و ریاست دنیاوی در میان اهل اسلام
قدح رنگ در سر شمشیر کرده بست در رفض کرده اند و با مسند اصحاب منصب عظیم بین المسلمین تفرقه
کلیه منازع و نفاق برافراشت بکدام کفره در عهد این پادشاهی گزین شده ترویج دین اسلام
بمعرض تلف در آمد لهذا در شورای کبرای صحابی در حضور جمهور انام و کافه خاص و عام اعلان از
ثواب همایون مسند عالی منزل بارهای سکوک بدیشان تکلیف فرموده ام بر حضور منزل
ایشان معروض بقبول خواهد که این استمرار عقاید فاسده و اعمال کاسده که از بدو ظهور شاه
اسمعیل رضوان الله علیهم در میان اهل ایران شیوع یافته تکول و حقیقت خلافت خلفای راشدین را
و مذاهب اهل همایون وارد منضمن تابعه بالکل و الاسلام از دعوی و قبول کرده از رفض و تبرای
ایشان تبرا و تولای ایشان تولا نمایند و بکلی باکبر ابی منیفی از علمای احبار و فضلای دین زاره
شرم کان طرف مسطر بر دیر بوابرو و را از حضور مجمعه انار کهو بند تحقیق استفسار فرموده ام که تورص
اهد رسل هذه بعد از رحلت حضرت خیر المرسلین صلی الله علیه و اصحابه جمعی بیک از اصحابه سیدین
در ترویج دین مبین بذل نفوس و اموال و هجرت از اهالی و عیال و اعلام و احوال اخبار دلوم از ام
انام و طعن تعن خاص و عام را از حجت قرار دهد با بهجت شرف صحبت جامع صحابت رسالت پناه اختصاص

ماثبته بلاغه بشرف تشریف بزلال آیه وافی هدایه والسابقون الاولون من المهاجرین
والانصار والذین اتبعوهم باحسان تقویه و بعد از رحلت حضرت سید الابرار رسالت
خلافت باجماع صحابه کبار و اهل حل و عقد کار است بعنوانه بر خلیفه اول ثانی اثنین اذهما فی الغار
صدرنشین مسند خلافت احمد مختار ابی بکر صدیق و بعد از او بنص لطف اصحاب بر فاروق اعظم زین المنبر و
المحراب عمر بن الخطاب و بعد از او بجناب ذی النورین عثمان بن عفان و بعد از او بحضرت اسد الله الغالب
مظهر العجایب و مظهر الغرایب علی ابن ابی طالب علیه الصلوة والسلام قرار یافت هر یک از خلفای
اربعه در مدت خلافت خود باتفاق سالک طریق وفاق و معرا از شوایب خلاف و نفاق بعد رسم اخوت
و ائتلاف مرعی و ملحوظ و حوزه دین مبین بلاد از طرف ترک و دکن شرک مصون و محفوظ بود اسمه ابد و بعد از
خلافت خلفای اربعه رضی الله عنهم با اهل اسلام در اصول عقاید متفق بودند اگرچه گهر در زمره تصانیف
اعوام و شهور بنا بر تفاوت اختلاف علمای اسلام در بعضی از فروعات از قبیل ادای صوم و صلوة و حج و غیره
اختلاف راه یافت لیکن در اصول مذهب و اخلاص بحضرت رسالت پناهی و اولاد و اصحاب او
نقص و قصور و خلل و فتوری راه نیافته بود تا زمان شاه اسمعیل صفوی طاب ثراه و خلل لطفه تا و بهمین
رسم مستمر بوده ایشان بنفس برهمن حکم اقدس و از راه امر مقدس ترک آثار مذهب سنت و رفض
بمذهب بدل محبت ولای آن چهار رکن الملة والدین مبیس شده در اراوائل تا سرور را
بکلی منسوب تا رئیس اقدس دلعه تعهد مرقوم ... معهود بلاد اعلیحضرت فلک رفعت
خاقان البرین و سلطان البحرین خادم الحرمین الشریفین ثانی سکندر ذو القرنین ارث اسلام
و برادر دادا احتشام سلطان ممالک روم اعلام والمطالب برای رفق معقول بر اسلام رسم
امعذرات مزوره بتایید الهی قریب الحصول در شرف انجاح و وصول است در همین وقت
ساحت در بند مطلع ما هیچه رایات فرود رسید و معلوم گشت ... بر مرز با کند از برای

استحکام این کار و ورود طمانینه خاطر حقایق مدار از علامة العلما مجتهد الزمانی ملا علی اکبر ملاباشی و باقی علماء کرام

که در رکاب نصرت نصاب حاضر و مقتبس انوار حضرت فیض مظاهر بودند در مجلس جلوه‌گاه استعلام

فرمودیم همان مراتب سابق معروض داشتند و به هیچ جهت جای شبهه و ابهام از پیشگاه ضمیر اقدس

مرتفع و ماده تشکیک و تردید منقطع گردیده که بعد از این چون پیوسته همگی رفض و مرجع اختلاف ... این فتنه

اکثری نواب اسمعیل بعد ... الا در صدور و اول الله بود ظهور و همگی اهل اسلام در بنا هیچ اصول بر خط طریقه ثابت

در اسلام بعد از این مشغول بعده المقال ثابت بود رهنمای اهل اسلام بسمی حکم اشرف اقدس اعلی از مرتفع و

علی الشرف صدور یافت که هیچ یک از بلاد اسلام هنگام ظهور شاه اسمعیل همگی از آن خلف بر قرار بوده سال

خلیفه علی التحقیق مبدا انسته اند به هیچ مذهب که اصلح حقی داشته از مرتبه رفض مجرد باشند و خطاب کرام

والقاب عظام در ... مناسب جای شامی و مناقب و جا به صفات کمالیه ایشان را نداده که در دربار ...

در تحریر و تقریر نام ایشان بلد مرضی یاد نمایند و علمای فخام خلاصة الفضلاء الکرام میرزا محمد علی نایب صدارت ممالک

محروسه را با قاطبه ممالک خاقانی روانه فرمودیم که مضامین حکم همایون را به ... ورز دیگر الفاظ ... و دل

نیز بسمع قبول در اذعان اصغا نمایند و تخلف از مدلول این حکم را موجب عتاب الهی و سخط و غضب

شاهنشاهی دانند

شب چهارشنبه چهاردهم شهر محرم الحرام تحویل آفتاب عالم تاب

به برج حمل واقع گشته و نسیم اسم ... رنگ صحن گلهای رنگارنگ ... اشتیاق کلکون ... کلهای ...

ار ... و بار ... ساخته بود از ظهور طلیعه سلطان بهار ... پر قوت از دامن گلستان

کرد ... فرار ... بود بلند ... و ... در ... رنگ ... عرصه بلا ... اش خرمی

کلهای ... از ... بود از هجوم کوکبه ... و داع ... در روز ... جشن نوروزی ... سعد ... در نقش ...

هماکین

همایون مجهم مهجور بوده بعد از فراغ امور روم و انتظام امور بالمره و لوم سلطنت ایران بنابر ارشاد ارکان کرام
تعویض وجود در کلات که مسکن قدیم همایون است بنا بر رسم نشیمن پادشاهی عالم مبنی عمارت از آن
مکدار نه لهذا استعمال بهار رسیده و مهندسان راست اندیشه و سرکاران سنجیده تحسین و کارگذاران
صاحب هنر تعیین فرموده در کلات عمارات عالیه دلپسند رفیعه در رفعت و اعتلا همدوش ایوان سپهر
برین و طاق مقرنس رواق چرخ همعنان است با عمارات و حمامات و دکاکین و خانات در انبارها
گوهر نسیم صفا پرور در کهسار نرم مزاج سیل از اصناف دار اطراف ممالک محروسه شاهنشاهی نقاشان
اسباب و لطایف اثواب و نوادر اقمشه و در واخر امتعه در انبار جنس بالکتاج و هر نوع جنس چنین که
عظیم القدر بان محتاج می گردد مهیا ساده بود که دنقل آن مرتبت برای جنت نزهت و امحب الاصلدا این
حصن حصین جهان و رکن رکین معموره عالم امکان است تا شنیده کرد تعریف اسمای روز پنجشنبه بیست و
پنجم شهر ربیع الاول از اواسط جوزای این سال و بعد از آن که اعتدال بعد اولا ... از طرف سران
معهد ساحت ارسمت دشت کافری حرکت و لیجه لازم بود از تادیب و نهب و نفی و احراق اماکن
و مساکن و هر انبدان محصول و مزارع آن طایفه بعمل آمده و در آن زمان رزمار و ارزباد آثاری باقی نگذاشتند
و از آنجا عطف عنان بجانب سرحد غرجستان که محل اللیل شتا اردهات و قراد سفقان و
قلاع آن طایفه کار آتش و نهب دیگر در رمه و سیل و اهشته تعویذ شیخات و سرحانی در اکثر اولیان از مهرمان
رکاب همایون بعد در مراسم خدمت تقصیری نکرده اما احمد او سمی بیت سرحد و رحمانت کلا از او در مقام
وحشت و در آن ... کرمانت ... و مکان صعوبت معابر مستظهر گشته تعلقه فرنس در بالای
کوه فلک شکوهی در موقع واطراف آن کوه ما نیز رسیده در حسب دشمن سرگراه بار تک سانیحت بعد
تحصن جست بعد از خسته اطاعت بالی سرکشان و اسرار گرانستی دا غرجستان و انتظام مهمات
آن ولایت و تشییت امر را و احمر متوجه قلع قلعه او کرشته سه روز دکلان سعی روز حضم الکلین و

و بهادران شیر صولت صف شکن در سر القلعه پای جلادت فشرده بحملات شدیده و صدمات عنیفه برای فتح
بلند قلعه سپهر مانند متوسل شده او نیز ناچار ترک قلعه و حصار داده و بدیار دیگر فرار اختیار و آوازه سمو اقتدار
و قدوم موکب جهان آرای اعادی بقیه قلعگیان و اهالی قرا انطاق روی نیاز بدرگاه خدیو آفاق آورده زبان
عذرخواهی جهت سپاهی موکب شاهنشاهی گشوده و بعد از آن ایشان بعفو مقرون شدند القلعه استوار بلاد ارگنج و
اجرا ... بعد ... دیلمان با کوه ... کوپال ... آن ... بعد از تسخیر ممالک
خوارزم و ... ایلبارس ... الملک ... طاهرخان جنگی ... گشته موکب همایون عازم خراسان
شده بعد از ایام توقف ... مسعود ... بعرض اقدس رسیده ... ارال و خوارزم بنظام ... داوطلبی
الله وردی خان ... الملوک ... طاهرخان
واله را معقول ... الله وردی خان ... صدور ... خوارزم و ارال با وصف
مروت ... ایام ... ایشان ... علی
... الملک ممالک خراسان ... فلاح خراسان ... مستعد
کامل ... خوارزم ... بعد از ... عازم ... ارتق
اسباق ... خوارزم و ارال از ... شاهزاده ... روانه
... اضطرار ... خالف
... عازم ... شاهزاده ... عفو ... خدمت
بقیه ... ملازم ... شاهزاده ... حصول ... در
شاه سلیمان حشمت ... خوارزم ... مشغول
... حقوق
... ملاحظه ... مقرون ... را

برطبق مسئول الجماعت بابو محمد خان ولد ابهارس از رسانیده کرمان بخت قولی نصرت مدار و مرکب عالیمقدار
شاهزاده نامدار نیز عنایت و التفات والا منظور ساخته بارقی اشاق مرحمت و ایالت مزبور برادر او با جمعی از
روسا روانه رکاب نصرت انتساب شده مقرر شد که شاهزاده والامقام نیز بالمجمع رخصه روانه مجددا
قبض شاید بعلی ملازمت رکاب همایون از خراسان کارآمدار ال و خوارزم گرفته روانه رکاب و بقیه امرا را
نیز مستخلص ساخته به جا دادی که و دیگر بیلا در ولایات بر مع الوقت گذرانیده اند تمام کوچانیده
روانه خراسان سازد و روسای آن طایفه برونق فرمان همایون تعهد و رخصت انصراف بخوارزم حاصل نمود
روانه خوارزم و شاهزاده نیز بجانب خراسان منصرف در بیست دوم جمادی الاخری والعارض اقدس

گفته بد

از سوانح امور که بعرض اقدس رسید هرزه درا سلطنت با خیال شخص مجهول الحال

از اوباش و فاقات اوبه شالان در لباس درویشی و العافیه و از انجا بخوارزم قبة الاسلام بلخ با عصمت گشته
در آستانه مسعود شاه مردان شیرزنگ بلخ است ادعای امامت و اظهار معجزه کرامت نمود جمعی کثیری از
ترک تاجیک بلخ با عصمت انبه قپچاق و سعد شیعه و اکثری از سر جیلان اوزبک با و گرویده در اندک
روزی ده دوازده هزار لشکر بر سر خود جمع و از اطراف با نام اوزبکیه حتی نیاز خان والی از عقل حاکم بلخ از رو
بیت و زیارت درویش مزبور رفته و خاک قدمش را بجاروب مژگان رفته بعد از انکه رفته رفته
کار درویش مزبور بالا گرفت و الحاق یافته جمعی از عازبان سرحدات خراسان بر سر او فرستاده هنگامه
بین جنگ دافع و قتل انطرف شکست یافته و کتی بلخ با جمعی در مسابه مقتول و قتل از وکت سر دست لشکر
بر آشفته در بیرون و اندرون شهر هر یک از مردم خراسان را که دیدند بقتل رسانیده و الماره از مستخلص شده
بعد از رسیدن این خبر بعرض اقدس جمعی از عازبان سرحدات خراسان بسرداری محمد حسین خان
جمشیدگزک تکمیل جهود بنان واله ودردی بیک و محمد قاسم بیک قرقلو با جمعی از جزایر بعجب دفع این فتنه

ذی الحجة الحرام ماه چهاردهم جمعه یوم تاریخ این مقارن و صلح امور بسعی و استعداد و توپخانه با مزبور درویش از شده

سرکشان باشی یاغی درویش از عنایت مزبور عصمت الله کرده مدد و اردو و درویش باطن از مجادله اثنای در آن رسیده خبر

پاره اعتقاد سست مردم این احوال از شرایل اشخاص ملاحظه از خودداری تفنگ بکلوله بود شده او دو مرد

خواص بسته عقب سفر کماکان روز هر در بلکه الله عصمت منحص دلان شاهجهان آستانه در مزبور درویش و فرار

جمعی او به الله و نمود مقید شده مسقط بلاد باقی درویش از غازیان از جمعی باقیه رفت مزبور آستانه متولی شمس

ایام درآنها ساخت مموص بنده شکسته جمعی بودند امیدوار فنا محرک شرارت از داد متفرق بودند او بسیار باطل بی حملی

بیست والا فی مالک و مقصد عازم مقرره ضابطه بهمان مدتها است دست از گلار سته مزبور ایالت امرا ارسالدار همانجا

باد بلا کرده انگیز و مشغول ابد انگیخته بسر شد تسته طلب به انگیزه بهانه امر چنین از ایام بعضی از جمعی و اشرار

ایل کار نا و رو کی سیا ملحقات گشته اداره و ادار جانب بی ادیمی محمد بایست دیگر بستوق بههی چنین نماید مطیع

حکمران ما بود ترکمان غازیان دل و نظر موقوف درست دولت این و ستو اسم با که چمگلی محل بقریه قریه غیستان از عمال و

حکام پای شده اطاعت از مت خدمت بترتم و رکاب آن شتسگ از سران جمیع با بودند غیستان از بزرگ سرخای و

ایل آن ضلال در بسر و نشسته بسر انقیاد قلاده بیهوده دانی و سران مطیع عهد هیچ در کس هر چی دولت واعاظم سران

آنجناب صحیح نصایح قبول از انکه بر مشعر رسید نامه روم الاجاه والا پادشاه خان محمود سلطان جانب از حال

مطلب این ابراز در بوده همه اظهار متعه خواهی عذر باشد غبت انجی عمار محصوص معظمه کعبه رکن ولعین و حضرت

معنی این از چند صاحب عثمانی رجال از زیان افندی صحبت گذشته بلاد در متعهد خواهش آنحضرت از دیگر

ایران و عسکریان امور تمام را بحدود مستعدین مهیا شده نوشته روم الاجاه والا پادشاه بیان که حضرت سلطانت چندی آمده بود

اعلان و تصریح قلم کشته که بزرگ هجان مزبوره نامه جواب در شرف در ابراهیم خواهیم عزم روم بالفعل عازم و روم متوجه

باشت را مذکور قیمتی جان علی محمد رئیس نبند و مکاتب آگاهی شکسته مبارک به مزبور والاجاه شد با شبه

در سنه تلک جمعی از غازیان بلاد ما عت اولیا مأمور ساخته در یوم دوشنبه پانزدهم ذی الحجه سنه ۱۱۵۸

ازکجا

از سمت دشتستان بوشهر لعقه کوهی بیرون منان ابر اخضر شدند چون از روز دیگر کوکب اطلس کوه منان چرخ بر خلاف
ایام رفته هواها از رعب ماه خوش آتش میکردند برف و باران شده شروع که لاینقطع از ابر و درون آسمان
آب بر سر ساکنان عرصه غبرا میریخت و قطرات سحاب بر رشته ابریشم ساحل از باران از کف نمیگسست کوه
کوه‌های شمالی سالیانه که سبزه و جوی محتاج حسنات ابر بود و در رفع خشک سالی ملک یلدا نکند است گوش
در کار از شدت باران ابر سبل بکار رسیده در انهار آثار بر جنبیدن از کوکب سحابی ورد جهان آن مبدل
رحمت حالت عالم آراستند لطف آتش بهوا بر بحر و جزر چرخ اخضر شده اسباب سیاری از کثرت آن دگل و
نزول برف و باران و شدت سرما از عرصه سقاط و اطراف برآمدند و از دربند تا کنار رکرده منزل بعد از عرض
چهل روز طی گشته در اطراف حرکت در دهکنار از تر واقع شد

سه شنبه بیست و چهارم محرم بعد از العصر

یک ساعت و چهل و دو دقیقه حلقه ثابت مشکفام عنابی در سر را اکلیل فرقدان ابلق در برج حوت سلطان آن
سرمست سلطان سیارگان ما از شدت که در ضمه نوبی سر نوبی فلک منزل نمود اما برشده از سر که
حوت بعضی جهان حرکت گشیده شعر برابع ابر النسیم از جانب گشته را اللهی بهار در دار الملک گلدار مار
گلبن بنفشه و هوا ابر با نغمات عطر بار گشته مرغان نغمات چمن به قرار اطاق گل سوری بلبل در چمن سرافراز
و دلنشگر حالتگری سیر و بهشت بتسخیر ممالک باغ و راغ در آمده مجمره و حصول لطف و قلاع کهسار
سر بر جسته و بیابان شاهان بدایع نقش رفیع عالیه بر دوست و صحابی جدوال سبز گشت صباط دارا
سکندر حشمت امارنغو حاضر و پیامی صبا و نامی بلبل از النجم شدند و امیدواران اعلام سرو صنوبر
بقیع تجلی صلاف و پشمی ریحان حرکت بر کرم آشنید و سرابستان سرایش شمشاد و نارون دو قضات محاسن سعد برگزیدند
و نسترن اهل انصار رشیدی بلبلان نستابند در روضه خالق الانوار گلزار سیحی نزهت وصفا نامه
بدیگر نگار رسانند و چون بساط بر خاشیه گلهای سوری و نرگس و شاه نشان را بدست سالک گلشن بیند

موکب کیتی ستان موکب گیتی ستان جشن نوروزی را بر گذاشته بعد از انقضای ایام عید در نه فرسخی از جسر حله و عبور
صحرای میمنت را قرارگاه موکب منصور ساختند بیست روز در آن مکان خیام توقف افراشته شد تا آب
بکنار آمده از راه هشترود و قراچمن نهضت و از چهار فرسخی سر تبریز عبور ... عاشور خان پاپالو با پانصد
نفر و سرداری او را با یکهزار سرافراز و شش هزار نفر از لشکر قزوینی و ابدالی در حوزه اختیار
او مقرر فرموده بود بسکنای سکنیان از سرحد و سرداران تفلیس و اردلان و سایر اتباع و انصار هر یک با قزلباشیه
خود و حکام تا این مهام مستعد بوده باتفاق سردار در حین ضرورت اعانت نمایند سردار و حکام تعاقب
نصرالله میرزا از ارض اقدس توقف داشت نامزد شده بود شاهزاده کامکار شاهرخ میرزا و امامقلی میرزا
نوم بسط بهبهانی والی و در یازدهم شهر ربیع الاول در منزل مربوط والی شرف اندوز خدمت
اقدس شده در ساله ... والاجاه هندوستان ... اطاعت که از انجمله یکباب قزل اطاق چوب
صندل بوده باصطلاح هند ... که بنده و استادان ماهر در کار و نقاری ... بصنعت و مهارت
بکار برده بودند در موکب شاهزادگان والا و در بزرگ بشارت شاهنشاهی بهره مند گردیده در منزل منزل اعلام
گیتی ستان ... چهار فرسخی سنندج ... عزیمت جانب روم از راه بغداد
در خاطر اقدس تصمیم یافت مقرر شده بود که بناحیه قلعه گشا از راه همدان و از آن راه ... گشته در
رهایت سرحد ... بملک ... احمد پاشای والی بغداد ... اراده ضمیر اقدس و محمد آقای کدخدا
... باستان ... بدرگاه ... جاه فرستاده ... اطاعت ... در باب
سپردن اصل قلعه ... انجام کار ... از دولت عثمانی ... شده ... جهانگشا
... از عساکر نصرت ... ضبط ... دجله ... کربلای معلی ... در
... کنار ... بندر ... سرداری جانب
بصره ... سرافرازی ... حکام ... اعراب ... بصره ...

فرمودند تا علمای ... در ساحل جزیره ... شده از شط العرب عبور و بانجام امر مقرر پرداختند و در هجدهم شهر
جمادی الاولی نصرالله میرزا با باقی شاهزادگان کامکار وارد اردو گردیدند و اشغال برکار رجاله هندی ... پیاده
با رنگ والاجاه هند را نیز مشغول بکارشان ساختند و در جهت اطراف ارزانی داشته مبادی ربیع ... که
ده هر یک باصطلاح اهل عصر چهار ترمان باشد جواهر نفیسه مرصع آلات از جواهرخانه خاص جدا و با صد
یکنفر بیحد ... اندام ... ... جمشید احتشام مصحوب میرزا محسن نیشابوری ... بلاد سیادت
خان روانه و جمعی از ارباب ... هندی در سلک ... انتظام داشتند چون جمعی را تا ...
ساز نده ... بطریق هند ... در رقص و رامشگری ... خوانندند ایشان را
مرخص ساخته فرستادند ... شمس ... فضلای ... صد و ... آید فرمان جهانبان نفاذ پذیرفت
که علامت ... پس اعلام جهانگشا از راه ... روز ... قلعه ... ارده
خانه های حاکم ... روز ... قرار ... خانه ... رو ... عظمای الکاء
و الود ... گشته بخطاب خانی ... سربلندی یافت و ... ایمن ... بود
و کرد ... رادم ... اطاعت ... آمد ... کرکوک ... در چهاردهم جمادی الآخر
کرکوک ... قلعه ... شده ... اطاعت
... کرمانشاهان ... بدان ... روی
... جهانبان ...
قلعه ... از چهار طرف ... گلوله توپ و خمپاره ... شام ... آتش بلا ... قلعه
گشت ... عصر ... روز ... شنبه ... قلعه ...
از ... آتش ... آمده ارباب ... قلعه ... خمپاره های ... بیت الله ...
گفتن ... اهل ... عفو خطا ... ارباب ... آمده ... ایشان را ... آتش

قلعه معمور و تحصین ساخته و در نقطه قلعه اربیل که از قلعه‌های معتبر آن سمت بود تعیین فرمودند این نیز در یکدو روز
بضرب گلوله توپ قلعه‌کوب و آتش اژدری خمپاره‌های خارا گداز بحیطه تسخیر درآمد

چون مهمات اردوی بزرگ از جانب احمد پاشا بالکلیه مرکوز شده و انجام
مطالب معهوده بنابر مصلحت روانه استنبول شده بود منظور نظر اقدس بود که از اردوی بزرگ تجاوز نموده
در آنجا سلوک فرمایند که ارباب شرع والاجاه روم هم بر طبق فتوای شیخ الاسلام و افندیان عظام صادر
شده بود از خارج سطر رسید مضمون آنکه قتل و اسیر طایفه ایران مباح و مذهب شان از حیطه اسلام
و انعقاد حمایت عثمانی ایشان فرمان نموده بود مصحوب عبدالله افندی بموصل نزد حسین پاشا و الحاج بیلر
نیز جمعی از پاشایان و عسکر عثمانی بمعیت حسین پاشای والی موصل مامور محافظه اند لهذا بتحریک عزم پادشاه گشته
روز چهاردهم رجب لیلی نهضت بجانب موصل و کلک نشسته و در بیست و یکم ماه مذکور ورود
موکب ظفر کوکب بچهار فرسخی موصل واقع شده فتحعلی پاشا حاکم کوی و از محصنان قلعه بود با فوجی از عساکر روم
مرکب تهور بمیدان رزم مقابله رانده باستقبال موکب منصور درآمده جمعی از ایشان عرضه شمشیر گشته بقید قرار
و دامان فرار چنگ زدند روز سه شنبه بیست و هفتم مطلع طلیعه شوکت و اقتدار مزار حضرت
یونس نبی علیه السلام مضرب سرادقات اقامت گردید اولا یکدو نفر از علمای موصل را بجانب القاء و تفهیم
مدعا بدربار معلی طلب فرمودند ایشان را در فرستادن آنجا که [illegible] تعهد داری ... حکم بآیین
محاصره قلعه نافذ شد فرمان پذیران از هر جانب قلعه چنگ کشان آمده برج و خاره موصل رسیده بکناره‌ها
ارکان اساس برج ایمن و حوار خندق اقدام کمال جلادت جمیع فوج فوج افواج بعضی بکنگره سر
انجام اسباب قلعه‌گیری و کندن سیبه و حفر نقب اشتغال ورزیدند بعد از آنکه دریای آتش محیط قلعه گشته
در شب جمعه هشتم شعبان هنگام سحر آتشگیران توپ و تفنگ و شراره‌ریزی خمپاره‌های آسمان
آهنگ روز معرکه قیامت بر قلعه‌گیان آشکار کردند و گلوله توپ و خمپاره از بهادران و دلیران

براوردند

برآوردند

و چند روز بر همین نهج سرای جلوه قلعه‌گیان شعله
جوالهٔ خمپاره و گلولهٔ توپ خانه زرافشان سبک تا اینکه پاشایان دیدند که عزم ملک ستان احسن شاهی از سر این مطلب بی
نیل مطلب باز نخواهد گشت جمعی از علمای اعلام و افندیان کرام و ردیای اوجاق را با ایلچیان تازی

نشأه گرده چه گر پیشکشهای لایق بدربار سپهر رواق فرستاده متعهد گشته جمعی را بدربار قیصری فرستاده
امور متعهد بانحوی که دلخواه اقدس شاهنشاهی باشد بهین الدولتین صورت انجام پذیرند از آنجایی که اطفاء نایره سرکشی شعله
خیر مطمح نظر انور بود قبول این مسئول فرموده ایشان را با ابراء پیشکش کوت ایشان شرف ایشان امر و تشریف
عفو و احسان و اطمینان رخصت شده پاشای سرحد و مفتی موصل با چند نفر از رسل عثمانی برای استقبال نعش
نعش حالی برادر جیش شده مقارن این محمد آغا از جانب احمد پاشا بدربار عثمانی رفته بود وارد و فرمان آورده
پادشاه اسلام پناه روم او را طلبیده با مبلغ خطیر مرخص نموده اینکه توقع بلاد امتثال انتصاب بارگاه
از حدود و ثغور تجاوز ننمایند هرگاه مدعای ایشان انجام مدعا است در راس الحد مملکت گفتگوی مطلب
نمایند امور متعهده معروض کرده حاصل [illegible] نوع تحمیل مذهب جعفر [illegible] حدوث [illegible] خاتم و منع
استقلال این حرکت امر در حاکم است مجدد از لفظ خاص در کنند و احمد پاشا را در باب امر مصالحه با ایران
و محبت رخصت نموده بودند از رحم و رخصان عطف عنان بیگ کرکوک فرمودند چون زیارت اماکن
مقدسه مکنون ضمیر بود از روی تعزیه در حوالی [illegible] بلاد کلنه با فوج عازم عتبات عالیات
گردیده بود در منزل شهروان سلیمان پاشا کدخدای بغداد با محمد آغا و جمعی از جانب احمد پاشا با پیشکشهای
لایق وارد با عطاهای [illegible] خنجر مرصع و خلاع فاخره و انعامات وافر [illegible] سرافراز گشته و محمد آغا نیز با ابلاغ
خبر انصراف موکب همایون و قبول امر مصالحه از جانب احمد پاشا مجدداً روانه دربار قیصری گردید اعلیحضرت
شاهنشاهی بعد از آنکه از زیارت مراقد منوره کاظمین علیهما السلام سعادت اندوز شدند پیشکشهای احمد پاشا
در [illegible] در کنار دجله [illegible] عبور داده در اکثر [illegible] معرض
عرض [illegible] عازم نجف اشرف شدند و چون [illegible] علمای [illegible] اهل نجف
و [illegible] در درگاه حضرت اقدس حاضر بوده [illegible] همت علیا معروف [illegible]
اسلام در رفع [illegible] حضرت سید الانام [illegible] بعض بلاد و [illegible] توابع بغداد

نسر حصار

نیز حصار دور آستانه علویه و عتبه بهیه غزویه مجلس مذاکره و انجمن محاوره انعقاد دلعوند طرفین باید که هیچکونه
مجال منافرت نیابند و رفع و حل منافرت و مباحث یابند منقطع سازند لهذا اعلی حضرت در این درگاه عرش
اشتباه گشته بعد از مقاوله و مشرب عذب ملت محمدیه را از زلال شکوک و شبهات تصفیه دلعویه و شفقه
مشعر بر کیفیت ماجرا مفصله باسم الحروف مرقوم و مهر بهکان افاضل و حضار مختوم گشته نقلی از آن در حضرت
معدلت غزویه ضبط و به بعضی از بلاد ممالک محروسه ارسال افتاد و شرح و نسخه مزبوره این است
عرض انکه مراد این نسخه و تحریر این منغضه است انکه بعد از بعثت حضرت
حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله اجمعین هر یک از صحابه راشدین در ترویج دین مبین سیر العرش
و اموال اشاعه مساعی مشکوره و هدایت سرور نامه بر این منهج آنسه واقف بهدایه السابقون
الاولون من المهاجرین والانصار گویند بعد از رحلت جناب سید الابرار رسالت پناهی
خلافت باجماع صحابه کبار اهل حل و عقد کاردانت بوند بر خلیفه اول ثانی اثنین اذ هما فی الغار
صدرنشین خلافت احمد مختار ابی بکر صدیق و بعد از او بنص و نصب اصحاب مر فاروق
اعظم زینت المنبر والمحراب عمر بن الخطاب علیه اللعنه والعذاب و بعده بتوارد اتفاق کبار
ذو النورین عثمان بن عفان و بعد از و اسد الله الغالب مظهر العجایب و مظهر الغرایب السهات
ثانی علی بن ابی طالب علیه الصلوه و السلام قرار یافت و هر یک از خلفای اربعه در مدت
خلافت خود مانع مناهیج اهتمام و اسلاف و سهرار کوشاید اخلاف بعد رسم مصادقت ملحوظ
و حوزه ملت محمدیه را از طرق شرک و کین مصون و محفوظ داشته اند و بعد از انقضای مدت که
خلافت بنی امیه و بنی عباس انتقال یافت نیز همین ملت و عقیده باقی و بخلافت خلفای اربعه
قائل بوده اند تا انکه در سال نهصد و شش خاقان الاعظم و سلطان المعظم برازنده مسند شاهی
فرازنده کشت فرور کشت جهان آرای ساحت مکان رضوان پالمکان شاه اسمعیل صفوی

آثار اراده بر آنکه خروج و در معارج سلطنت عروج کند بتعظیم علمای آذربایجان و گیلان و اردبیل سیف نقد حقیقت
خلفای راشدین را باطل و ابواب قلوب عوام از مطاوعت و متابعت ایشان بعد بعلاوه این بدعت در رفض سال ۹۰۶
را سلسله الشیطان از سمت ذکر این نشان صرصر در کام خامه بی نیک نشده شایع و در زمان سرور ساعد ایران
گوره انقلاب اعلان انواع قبایح و فضایح کردند بعد از شیوع ابتغی اهل سنت و جماعت نیز از
طرف اعادی متعادی و ترک مصافات کرده قتل و نهب و اسر این فرقه را مباح دانستند
بکدیگر استیلای حشر الوری از فرنگ و مابقی ولایات عرضه بیع و شری گشتند و این حادثه تا ایام
مغفرت شعار سلطان حسین شایع و متداول می بود تا آنکه رفته رفته ترکمانه و دشت و بعد از آن افاغنه
بعنف بار و همچنین روسیه و روم نیز از اطراف رخنه در بنیان ممالک ایران و اساس سلطنت آن
مملکت نموده بنای تحمل تبع و استیصال ابرامان بلاد را لازم دانسته چنین مشیت مالک
الملک لم یزل بان تعلق گرد و اسباب آن از پرده مکنون حجت ظهور و بروز می آید اعلی کوکب
ذات همایون ... ساحات آسمان اعلیحضرت قدر قدرت کیوان مهابت مریخ صلابت
ملجا السلاطین و مرجع الخواقین ... تبع افشان ترکمانه رنج خسروی سر کشان
جهان ... سلطانه تاج بخش ملوک ممالک هند و توران ... ایشان در برابلی ... ملکه و
سلطانه بنحویکه در تاریخ نادری تفصیل حال خجسته مآلش مذکور و مسطور است از مطلع ملک ابیورد
آغاز طلوع و ضیاء سطوع کرده ظلمت ردای ... ایران گشته ممالک ایران را که باقتضای انقلاب دهر
متصرف غیر در آمده بود بزور بازوی تایید الهی و دولت سرپنجه اقبال ظل اللهی از انتزاع و کسر سنان
شوکت ارباب عناد و نزاع نموده تا آنکه در سال یکهزار و صد و چهل هجرت در ... ری
صحرای مغان ... عموم وضیع و شریف اعیان بلاد احضار ... مشورت انعقاد دولت ... الخاتمه
هر کس ... سلطنت اختیار نموده بنای ... ارکان ...

نقد عزمی فرمودند

آنکه غرض کلیه از برپایی سلطنت که خداوند عالم بآنحضرت و بحضرت ما کرامت کرده آنکه بار اختیاری در حریم حکم

الهی است و این سلطنت جلیل الجناب بنحوی که از روز ازل صیانت احوال باکلیه عرض و نفوس

مسلمانان را از جنگ دشمنان قوی رهایی داده‌اند بار در مقام محاربت ایشان نباشند و ستمدیدگان ایران را

بامید دستگیری نگذارند اعلیحضرت شاهنشاهی فرمودند اهالی ایران هرگاه سلطنت ما را عنف و ایالتش خیر طلب

باشند در صورتی این مسئول بقبول و مقرون بحصول خواهد شد اما از جمله آنچه مخالف مذاهب

اسلاف کرام و امنای عظام لوازم [illegible] است تارک و در منهج حقیقت خلفای راشدین

سالک شوند ایشان نیز از راه حقانیت بدون شائبه ریا متعلق آثار این حکم قدسی را بسمع

دعاگویان اصفیا [illegible] رسانیدند اعلیحضرت شاهنشاهی در ابراز

این معنی ایلچی روانه دولت علیه عثمانیه نمودند که از اعلیحضرت سلیمان حشمت باسط امان باشر که ان الله یأمر

بالعدل والاحسان سلطان البرین وخاقان البحرین خادم الحرمین الشریفین ثانی اسکندر ذوالقرنین

داور دارا رایت کیخسرو غلام و خدیو فریدون شکوه انجم احتشام پادشاه اسلام پناه روم ابد الله ایام سلطنته

طالب پنج مطلب شدند   اول آنکه اهالی ایران از عقاید سابقه نکول و بمذهب جعفری راه از مذاهب

حقه است قبول نموده‌اند قضاة و علمای دولت علیه عثمانیه اذعان کنند که او را خامس مذاهب شمارند

دوم آنکه چون در کعبه معظمه ارکان اربعه مسجد الحرام بائمه مذاهب اربعه تعلق دارد ائمه این مذهب در آن سه رکن با ایشان

شریک بوده بعد از ایشان با امام خود بآیین جعفری نماز بگذارند   سیم آنکه هر ساله از طرف ایران

امیر حاجی تعیین شود بطریق امیر حاج مصر و شام در کمال اعزاز و احترام حجاج ایران را بکعبه معظمه رسانیده

در دولت علیه عثمانیه امیر حاج ایران مانند امیر حاج مصر و شام باشد   چهارم آنکه اسرای جانبین

ممالک نموده هر کس بوده باشد مطلق العنان دارند و بیع و شری ایشان رد نمایند

پنجم آنکه وکیلی از دو دولت در پای تخت [illegible] که امور مملکتین را در رفق مصلحت فیصل میداده باشند

رفع اختلاط صوری و معنوی از میانه امت محمدیه گشته من بعد بمقتضای انما المؤمنون اخوة رسم
الفت و برادری فیمابین اهالی روم و ایران مسلوک و بنای دولتین ابد مدت علیتین مطلب را عبارت
از تعیین امیر حاج و اطلاق اسرای جانبین و تعیین وکیل در مقر دولتین بین قبول مذهب جعفری بالتصدیق که
بی قبول آن بانعقاد شرعیه و معاهد ملکیه موقوف ساخته بودند برایشان در شأن مخصوص استطلب از طرفین ابدا
که از الطاف اقامه عذر و از این طرف براهین ساطعه و حجج قاطعه القا و افهام جواب میشد تا در عرض هفت
سال انعقادات با مدعی سفرا صورت انجام نیافت و در این سال خجسته فال که مشکو رسل مطابق
سنه ۱۱۵۶ این کوکبه جهانگیر قاآنی از طرف معروض حقائق با غازیان بکام صحاب دنیا بعزم ابهتی در خاک روم
بالکلیه سلوک مخلی از جمله تعیین الشی نموده امنطقی داینه فساد و نزاع را از میانه اهل اسلام مرتفع گرداند
حرکت و از تمامی ممالک ایران در بلغ دیار الشیخ الاسلام و قضاة کرام و علمای اعلام را بمجلس مذاکره و مقاوله
این امور بلوک منصور احضار و در سیم جمادی الاولی سنه مزبور در تخریب مطالب مبعثه را با معتقدات ملک
موروثی طی نمایند در همان وقت هم در نجف اشرف و کربلای معلی نیست توبه و تقبیل عتبات روضه علیه غروی و حائر
و شرف تقویت جمعی از علمای نجف اشرف و کربلای معلی و حله و جوامع تابع بغداد را در حوزه گفتگو حاضر ساخته
مجدد امر جهانگیر بتصدد ربوبیت در مذهب اسلام هیچگونه قصوری واقع نشده الا افضلی که از مید دلها
صفوتیه در میانه امت نبویه بتشریع یافته علمای کرام که در عالم اسلام هستند باتفاق کرمجلس محاوره و مذاکره آراسته
منهدم ملت نبویه ما را از هجوم انواع اختلافات امم اسلامیه لاریب گرد و شبهات گشته اصفاد زلال حق
و ما در انجام مطلب صفوتیه و ابداء مناره قسائم الطاف و مهد ابد اینهم مقرر در درگاه عرش اشتباه حضرت یعسوب
الدین و امام المتقین علیه السلام لطف مقالات و اظهار رغبات بر دارجه حقیقت ناصری بنهج نیست در مشاهد
شریف شهادات الحضرت نگارش نیاید الاسلامیه را اعیان جماعه درست
فتاوی ماوردیه علمای ممالک ایران آنکه تا از زمان حضرت سید المرسلین صلوات تا اجماع امت بر رضایت خلیفه

اول ابابکر

اول بابابکر صدیق و بعد از او منصب الخلافت و القضا بفاروق اعظم عمر بن خطاب و بعده بشوری القاب
اصحاب بذی النورین عثمان بن عفان و بعد بامیر المومنین علی ابن ابی طالب علیه السلام قرار و ثبوت یافته و آیه
هدایه والسابقون الاولون من المهاجرین والانصار والذین اتبعوهم
باحسان رضی الله عنهم ورضوا عنه و بفحوای آیه شریفه لقد رضی الله عن
المومنین اذ یبایعونک تحت الشجره فعلم ما فی قلوبهم و حدیث شریف اصحابی
کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم خلفه برحق و رابط مرصعت فیمابین ایشان محقق
بعضه هم با یکدیگر رسم موافقت بمرتبه مصاحبت و مسافرت سلوک مسلوک میداشته اند و یکدیگر رسم
مراعات فیمابین ایشان مرعی بعضه بعد از رحلت خلیفه اول و ثانی از دار دنیا از جناب مرتضوی سوال
حال ایشان کرده اند آنحضرت فرموده اند اماما ن سلطان عادلان کانا علی الحق و خلیفه اول منبر در شان
خلیفه رابع سفر موده است لست بخیرکم و علی فیکم و خلیفه ثانی نیز در حق آنجناب سفرموده
لولا علی لهلک عمر و نظر بر این نکات رضه بندی ایشان از یکدیگر دلالت دارد
بسیار و متعنی ازیشان زنده کار است و در ربان نهصد و شش هجری شاه اسمعیل صفوی خروج
نموده شاع [illegible] رفض نسبت بخلفای ثلث بعد اسمعیل بسیار ظهور رسید و نهب اموال عباد
کرده به مورد [illegible] و معادات فیمابین اهل اسلام تا آنکه بمقتضای قل اللهم مالک
الملک تؤتی الملک من تشاء شاهنشاه عالم پناه بمرتبه سلطنت و جهانداری فایز گشته
نموده در روق مذکور در شوالهای کبرا [illegible] اهل داعیان [illegible] تفتیش عقاید اسلامیه
حوی [illegible] بعون [illegible] در روضه مقدسه علیه علویه [illegible] استفسار فرموده
عقاید اسلامیه داعیان نهج مسطور است و خلفای راشدین بلا ترتیب مذکور خلیفه علی التحقیق
حضرت سید المرسلین [illegible] العلیاء

والاعلام شیخ الاسلام و افندیان آن علیه عثمانیه تصدیق مذهب جعفری کرده اند معتقد طریقه آنحضرت

در این عقیده راسخ و ثابت میباشیم و آنچه بسمت تحریر رفته محض از خلوص قلب و صمیم قلب و بعد این ادعا

مصطفی ارشاد عجز نقل نیست و هرگاه خلاف این عقیده ازما بظهور رسد از دین مکتاره و مورد غضب

خداوند یگانه و سخط شاهنشاه زمانه باشیم   اتباع و اعیان دولتی علیین علمای کفر

اشرف ذکر علمای مع وصله و تابع بنده لعل انکه امام جعفر صادق علیه السلام ذریه رسول اکرم و ممدوح

امم و نزد ائمه ملل مقبول و مسلم است و از مراتب علمای ایلی عرض و تحریر کرده اند و نزد دو جهان تحقیق یافته

عقاید اسلامیه اهالی ایران صحیح و فرقه مزبور قابل تحقیق خلفای کرام و از اهل اسلام و امت حضرت

سید الانام علیه الصلوة والسلام میباشند و هر کس باظهار عداوت و دین کند او از دین خدا و

رسول اکابر دین از دور بعید در دار الدنیا محاکم او با سلطان عصر و در عقبی با جبار رسیده البطش و الغدر حرام

بود   انکه الدعاه علمای بلخ و بخارا از انکه عقاید صحیحه اسلامیه اهالی ایران بتحقیق رسیده علمای فرق

بیان نموده اند و این فرقه را اهل اسلام و امت حضرت سید الانام میدانند و هر کس با ایشان خلاف و بنا

اظهار عداوت نماید خارج از دین و محروم از شفاعت سید المرسلین بود در دنیا با رجحانیت ایشان پادشاه عصر

و در عقبی با حضرت علی الاطلاق حق جزا به بود و اصناف متعددین عقاید مسطوره ملاحظه و فروعات نمایند

و اسلامیت ایشان منافی و مغایر اسلام نیست و صاحبان این اعتقاد از اهالی اسلام و قتل و نهب

و اسیر و فروختن مسلمان و اموال محترمه و مراد ایشان بر تکرار حرام است

سخن چند زین حکم همانست به

تذهیب کنند عرض بنان مبارک نامه رسانیده بود فرمان بدیران و ما مورین بر وفق مضمون طلا کار زینت نمایان

نموده با طلای سرخ منقش سرزده در کمال زینت و در انجام حال بوده ... منقش کنند ... جهت

الف مذهب کنند ... پیوند شده بود از ... حضرت ... است که هر ... بیگم والده شاه

زلعه کان کامکه رضوانه میرزا و اما مقیم میرزا نیز صد هزار روپیه تحویل داد که بمصرف کاشی کاری دیوار صحن مقدس نمایند و شمامه مرصع بجواهر ثمین و مجمر طلای گرانبها وقف آستانه مقدسه ساخته و از آنجا عازم کربلای معلی گشته در غره ماه شوال شرف اندوز طواف روضه ملائک مطاف و از سرکار نواب مهد علیا و ستر کبری بانی حرم سرای عفاف رضیه سلطان بیگم بنت خاقان شهید شاه سلطان حسین نیز بیست هزار روپیه برای مسجد جامع پیش مبارک تحویل کارکنان گردید و بعد از پنج روز دیگر رایات نصرت آیات از سمت ... نهضت لواء الطاف نهضت و احرام ارباب استحقاق اماکن ثلاثه ائمه اربعه علیهم الالاف التحیه و امام ابوحنیفه یک الف حصه نذر و جواهر از خزانه احسان عطا فرمودند و احمد پاشا کمر را استانکره پیشکش گرانبها و اسبان و شمشیرهای لایق بدربار سپهر احتشام فرستاده و فرستادگان او هر جا خاطر بخدمت و آداب تقدیم رسانیدند و از شرف قرب اشرف شاهنشاهی سرافراز گردیده حق احسان ... برادری لازمه مرحمت و عنایت گشتند بعد از ... فرستادگان او بظهور آمده چون سردار الکن جانب عربستان بصره بلاد رجحان نشانت محصور دقوقریه بلاد ... توقف نموده معروض حضرت جهانبانی شده که سردار الکن دست یابی از محاصره بازداشته روانه اردو شده معروض شده چون گرگوک و اردبیل و قریه و ... ولایات بالا متصرف درآمده بود حالیه متصرف ... مشغول ... پاشا ... بیش موکب همایون از ظهر نهضت و از جسر ... که بر دجله بسته شده بود عبور و شهر ... حضرت عزم ... ساخته شد

در حینی که موکب همایون از دربند کاشت ... رد ... محمد علی خان ... ثابت ... و ... بنای ... و ... حیدر بیگ ... حاجی ... ایالت ... و خطاب خانی سرافراز شدند و در هشتم شعبان در ... ساحت موصل ...

انتساب عزوجاه بود خبر انقلاب شروان رسید بود از سنوح قضیه

ظهیر الدوله ابراهیم خان بن محمد علی بیک ولد شیخ علی بیک ولد شیخ با سام موسوم به ایالت آذربایجان مأمور گردید سام نامی

مجهول الحال مجهول النسب سام نام خسرو وزیری بشمار گشته در حدود آذربایجان ادعای شاهزادگی

و پسری خاقان مغفور شاه سلطان حسین نموده ابراهیم خان بینی او را قطع کرده او را مرخص ساخت

و او بجانب داغستان رفته با سرداران جمال لکزیه بسر برد و محمد ولد سرخای بر در ایام رفتن موکب منصور

در داغستان سر از اطاعت پیچیده در ولایت او در رعیتها و کوه و جنگل متواری گردیده در نوبت دویم که

فلک قرین رایات متوجه روم و به سام نبی سپرده بلاد بعنوان گرفت در داغ و جنگل از بلاد کوتاه مبنی

شاخص نشسته اکثری که جمعیتی نموده منعقد رفته در مقام مکرنک اهل طبرسران و دربند در آمد از آنجا عوام کالانعام

بلا از که امور ضرور و فرق از نیز ضرور شده دفع ضرر نمی شد ما غوایی او بعضی از اهالی طبرسران ابدار

و رفته گشته و شنیدن مالها بشروان از جانب ایشان آمده و شده شکر ده انکه ابن مراتب محمد علی خان سردار

دربند بعرض اقدس رسانید چنین قلعه دربند بر حدت ... حیدر خان سردار موقف اشتغال معاونت او مأمور گشته

بنابر آنکه حالت اهالی داغستان و دربند باعث بر قرب جوار بمردم شروان سراب که بعد از

شاخص و بنا بر آن حیدر خان را که به محرکی و بعد از چند روز مقتول و اموال او غارت کرده و محمد ولد سرخان را

با سام بشروان آورده قلعه آق‌سو را مقر حکومت بوده تصرف ایشان داده بعضی امر شده و اهالی

شابران و طبرسران طوعاً و کرهاً متعلق قلاده اطاعت ایشان شده و ابن خبر به دربند رسید و در

زن آتش نفاق اسرار جبینه در سینه این جماعت دالالوده در شیده کردیده از روی بی کاررا

بکرد و حصار الحجاج جاعت معانی و غیره که مأمور بمحافظت بتوم اعمال دربندی بودند جمعی از اوشاری با بیان

مأمور بوده کشته قلعه را متصرف لکزیه و لاو سام و محمد بیکی کشته محمد علی خان بعد از این واقعه جمعی از

دربند را با ملازمان معانی ... جزو قشاقان ها مرفت از حدود من و جمعی را بنیزه جشم از حقوق ... نرسیده

نوشته بود

پوشیده نبود که [illegible] رساله موافقت [illegible] و نظر با استحکام قلعه و بروج دربند [illegible] حقیقت حال را بعرض کارکنان

سپهر جلال رسانید اگرچه عاشور خان افغان [illegible] سردار [illegible] در ایروان [illegible] بعد رسیدند این خبر [illegible]

[illegible] انتظار و [illegible] حاجی خان [illegible] لشکر [illegible] در کنار [illegible]

و مشغول بستن جسر شده ولیکن بعد از آنکه [illegible] بعرض اقدس رسید کریم خان [illegible] اردوی را برای

[illegible] ملاقات [illegible] از [illegible] عاشور خان [illegible] همراه

با حضار [illegible] در ییلاق همدان توقف [illegible] تا [illegible] رمضان [illegible] منزل

ییلاق [illegible] موکب همایون از کرکوک عبور و عازم سمت بغداد [illegible] تقلیل [illegible]

فتحعلی خان [illegible] جمعی از [illegible] پانزده هزار نفر از غازیان رکابی را ملازم موکب [illegible]

[illegible] تا [illegible] الحکم همایون [illegible] فتحعلی خان [illegible]

[illegible] عاشور خان [illegible] مقصد [illegible] فتحعلی خان روز چهارم

ذی القعده [illegible] نقاره خانه و فوجی عظیم از لشکر [illegible]

[illegible] آمده [illegible] فتحعلی خان و عاشور خان [illegible]

[illegible]

[illegible] هزار نفر [illegible] با علم و نقاره خانه ایشان [illegible]

محمد ولد [illegible] السیف [illegible] کردستان [illegible]

قلعه [illegible] محافظت قلعه [illegible]

[illegible] در میان [illegible]

[illegible]

موکب [illegible] فتحعلی خان [illegible]

تعیین و روانه چون سنه المهام ارسال به کار پاشا محمدی بود لهذا محمد حسین خان قرخلو امیراخور باشی

بلاد ارض قدس سعادت روانه گشته در درگاه معلی به سرداری تعیین و کاپاری تعیین و روانه و کلبعلی خان

و تقی خان بلد بر بار رسید اقتدار طلب قوم نمودند بعد از ورود محمد حسین خان بعمان جمعی تقی خان قشونهای فارس را جمع

متفق ساخته خیالات باطل پیشنهاد خاطر خود بود جمعی لشکر که با خود آمده بود با او همعهد او گشته کلبعلی خان را کشته او

مقتول ساخته در صدد گرفتن محمد حسین خان درآمده محمد حسین خان از این معنی واقف و خائف گشته

بر کشتی نشسته خود را به جانب عرب رسانیده از آنجا به شیراز آمد تقی خان نیز با جمعیت خود عازم شیراز گشت

محمد حسین خان خود را به لنگر کشیده حقیقت حال را معروض ساخته چند سپاه بنای ساخت تقی خان داخل شیراز شده

رایت عصیان برافراخت از موکب همایون نیز جمعی با اعانت محمد حسین خان فرستاده تقی خان مامور گشته

تقی خان بعد از آنکه چندی قلعه داری پرداخت دستگیر شده شیراز به تصرف اعلی او مولد ... داسرو

مقرر شد او را جمعی از آنجا گرفته به درگاه معلی آوردند برادر او شیخ بلاد در اصفهان مقیم بودند نقل

رسانیده به مامورین برطبق فرمان علی نقی او را مقید به نیکی به حضور درآوردند

رایات نصرت

رایات در بیست نهم ذی الحجه از طهران نهضت نموده از بیکان حرکت کرده بعد از ورود به کرمانشاهان دشت

کرمانشاهان به عرض اقدس رسید که بعضی از جهات داغستان با جار بسته سلوک محمد حسین خان

حاکم آنجا با طایفه نوت متفق و داخل شهر استرآباد گشته ولد محمد حسین خان از جانب ... ریاب

بود فرار و در زابجو خان حاضر شده سردار آنکه رفته حکم معلی در باب ناقب شهر استرآباد رسیده مهدی خان

عرض رسیده محمد حسین نیز از اردوی همایون با من امرا مامور گردید مامورین با جمعیت و استعداد و بر سر استراباد

رفته براهالی آن ولایت مسلط و بنابراینکه همه اهالی بعضی از قاجاریه و محمد حسین خان عداوت دارند تحقیق

داشتند لوازم تنبیه و تعرض و نهب و یغما از محمد حسین خان نسبت به گناه کار و بیگناه به ظهور رسید آن ولایت

نیز با بای

مقرر مالیات دست انداز او کرده بعد از ورود موکب همایون بکرمانشاهان ابراهیم خان الله ابراهیم خان را

نسبت برادرزادگی با حضرت سپهسالاری حدود کردستان و لرستان فتحعلی و بعضی از غایبان را

با وجه مرسوم مقرر فرموده در حدود کرمانشاهان توقف دارد چند نفر از انتهای ولایت هم از افواج منصوره

مشغول اسلامی و اسلامی بجهه بابا شاهی بود لو مراسم قرب و جوار منظور میداشته باشند و بنجه کرتقا

مذکورین نصرالله میرزا در باب متوجه خوارزم بود بعد از ورود بمرو در رساد کردگان خوارزم و

دارال وارزق اتاق نزد شاهزاده آمده متعهد دلعی ملازم دکوچ بندن طایفه تمیرت شده بودند

نصرالله میرزا ابوالنصر خان والله ابیار رسن الموجب امر اقدس بلشکری تکمن وارزق اتاق را صاحب

اختیار کار اوگه ایشان را روانه خوارزم بجهه معاونت کردند بعد از چندی بعضی از اشرار

خوارزم با تمیرت متفق شده وارزق اتاق را مقتول ساختند اینها بعرض اقدس رسیده عالیجاه

سپهسالاری مامور و روانه خراسان شده اند ارکان حضرت دیده در باب دیگر بیرم نبیه

تمرت متوجه خوارزم وارمانی شدت بجانب قشون و ملک و لشکر اقرار شدند

منزل چهارم
سلطان طارم

روز جمعه پنجم ماه صفر بعد از انقضای شش ساعت شش دقیقه از منزل ماهی دشت حرکت بقلم و حمل نقل

کوکبه جلال که سر عسکری حضرت عزیمت بلوی برکت رسیده و سپاه شاهی شب رو بخط

کرده اشته اظهار رنگ رکو حد و نوبت راز لرد صور رات لطف افزوده و خاقان جهان

اولای ربیع از رعد ابرار او را طنطنه کوس خصم افکن و زنگوله بلند ادا حضرت و افواج ماهره

سا و نوبرگ دان که نوم دفع الهی مرحوم شده و صف اشجار از غنچه داده ها رو موج انتشار سر و

سر بلند معطر و خوش برار شده در منزل گنگاه در بستر و ممکن جشن و ادای ما هزار ان زمی در زینت العقار

و جشن نوروزی بفر فیروزی انقضا بافت جشن در این اطلس احد یا شاهی که اوضاع را از اول عضد بسر

عسکری منصوب و در قارص میبود از جانب محمد علی نام ایشیک آقاسی باشی اصفی میرزا استظهار داشت و اعیان
دولت عثمانی او را شخص اعتبار کرده بمعیت سرعسکر روانه کرده بودند نوشتجات بعضی از ولایات
آذربایجان فرستاده عبارات آن بر اینکه هر جهت او بود را بهادر جنگ القدر جلادت سالار کارخانه خرج نکه بود نوشتجات
مزبور بنظر رسید مهیج مایه عطف و محرک سلسله نهضت موکب همایون گشته وارد جر الداله شدند و در
آنجا اخبار مع علیه رسید که سرعسکر علیه ربیع مزبور از دولت عثمانی معزول و احمد پاشا وزیر اعظم سابق
بسرعسکری منصوب گشته چنین محمد آغا نامی فرستاده و اعلام نموده که برای انجام امر صلح بدربار عثمانی رفته بود در استنبول
توقف داشت تا منتظر وصول خبر از جانب مشار الیه مراجعت مقصود تا بانی طی میشد و حکم همایون خطاب بسردار
امر دولتین صدور یافته که متعرض رعایای حدود سنور نگشته اعرابی که از طرف روم بدین آمده باشند
مرخص شاه به سرعسکر قارص رسید و باد از زر ارتباط درآید سردار مزبور بعرض رسانیده فرمان عالی نگاشته
عسکر مزبور در جواب نوشته بود که از مقدمات صلح در پیش نا ضروریست و من از دولت عثمانی مأمورم
اصفی میرزا ایلچی در ایران متمکن سازم بود از آنکه جانب سرعسکر معروض نمود خلاف گشتند اعلام شده آمدن
آمدن ایشان موجب تصدیع است مهمان عزیز باشند که عنقریب رایات همایون بشوق ملاقات او
و اصفی میرزا وا گذارند و خواهد رسید پس با تقرب بلای نهضت بجانب قارص امر شد که از حضور ساره صرکر قشلاق ری
سام رسید تپش انعکاس آنکه بعضی از طی عبارات باب تسلیم به گوشش نام بود از واقعه سنگ شده اول
منهدم شد و البته داشت و اکنون بکنا استلاجر کرجی مای گرجستان رعد و طهورث خان والی مطلع شده در
دره چلقلک سر راه بر او گرفته از بیست و چهارم ذی القعده او را با چند تن زنده دستگیر کرده مقید نقل قلعه قرا
قلیان فرستاده انمرات بعرض اقدس با رسیده متواری شد و نیز خلجیم سام مأمور گشته او را با چند نفر از گرفتاران
روانه نزد احمد پاشای سرعسکر بقارص حقیقت نوشته که اصفی میرزا ناخواسته برادران مجهول بگر را
در این نمایند و لیوار از در دو لایات همایون که دو گوری گرجستان مقدمه بنگ روانه میرزا سه والا شده

وحقیقت

وحقیقت این مراتب آنکه بعد از آنکه امنای دولت علیه عثمانی محمد عطا افندی معروف بصنیع
میرزا باشی قرار یافت از جمله تدابیری در کار او بکار بردند آنکه خزانه داد اما بجهت احمدخان ادیمی و محمد ولد سرکار
و حکام او از جنگجویان دیگر صدراعظم طهماسب خان ارسال در بند ارسال و نامه مشتمل بر اینکه بنوشته
ایشان را ترغیب بانقیاد واداشته او صغیر میرزا محمود به ادلیف پاشای والی اخسقه از جانب عثمانی امور را بصلاح
خزانه دار اطلاع فرامین گشته بعد از وقوع او که الملک کوکری طهمورث خان و در این اوان والی کاخت بدع باد علی
علی قلیخان [illegible] تقلب در این باطری در صدد کمین بودند به ادلیف پاشا از راه احتیاط نشسته
گروه دلاوری حکمی را شفاف که اقامت و عطایا و همراه و فرامین با جمعی از براهمه روانه دار تفلیس
نموده خزانه نیز به بلدلاه در رسم سپاهگری و حرم ابو هند بیش از وقت فوجی را در سر راه مهیا داشته
مامورین فرصت عبور را الطف به لعه جمعی از ایشان را از تیغ گذرانده و فوجی را نیز گرفتار نمودند
اسارت ساحه تمامی هدایا و فرامین را مدت آورده به ادلیف پاشا از استماع این خبر فرمان خشم و هیبت
گشته فرار و از رعایت حرف در عرض راه چنین نقش قدم از پا درآمده و فات یافت و بعد از آنکه
جلد یکا تفرض این خبر رسید طهمورث خان در امرا و اعیان شکوه صدمتی بو الکبری کارتیل و از کنج میرزای ولد شیخ الکیا
کاخت سرافراز شده چنین لیدار انجام مهام سمت سرداران امر نمایان با حضار لوازم میرزا اصدار شده
لوشاهزاده نیز نموکت داد به تربیت لشکر اردات همانگشت از حدود نخجوان عازم مقصد گشته
از سلاق [illegible] عبور و در بیش فرسنخی اوپه چای در موضع موسوم بکانقرینه واغروق را گذاشته از روز
پنجشنبه جمادی الاخری موکب همایون بلدکه بنسب عارض الخصت بلوئه و در خارج قلعه عارض ماهچه رایات
نصرت آیات را با دوج کما دات برافراشته چند دفعه سر عسکر و پاشایان از دحام تمام شکست یافته از قلعه
رو نمود که صف آورده هر دفعه جمعی از ایشان تنق و دستگیر گشته بقیه فراری و مشغول قلعه داری شدند و اردوی
و ضرغام نیز بموجب امر همایون در دوازدهم رجب وارد اردوی ظفر قرین گردید و بس در اطراف عارض تعیین

وسنگرهای محکم ترتیب داده جمعی از غازیان را که به هر طرف تعیین گشته چون احمد خان بیگلربیگی حکمدار بر حسب

امر و فرمان پادشاه والا جاه روم با فوجی از لشکر به معاونت سر عسکر به تارص آمده بودند بیگلربیگی کار را بد معمول

دیده به سبب بهمات اجتماعی از عبور بردن آمده آهنگ گریز کرد جمعی از طلایه داران معسکر نصرت اثر

از فرار ایشان مطلع و با خبر و سبقت با میر و متوارگشته جمعی از ایشان عرصه هلاک ساختند چون امام

استعداد و اختلال احوال سر عسکر شدند لوبات بسیاری از لشکر روم به آغاز فرار نمودند سر عسکر

از راه اضطرار عبدالرحمن پاشا با احمد افندی کرپلو در هنگام گستری معدلت نقطه کتابت مراسم دار

مصالحه روم بود و چند نفر از سرکردگان اوجاق ینگچریهای لایق مدد بار گیران روانه فرستاده

متعهد شد که مقصود انعطاف بلاد در رعایت عثمانی معاودت دهند بعد از آمد و رفت بسیار امر مسئول

در حضرت خسروی تیر دفع قبول یافت حضرت سر عسکر احمد کرپلو با چند نفر از روسا روانه دربار عثمانی

نمود چون مراسم مشایان تبریک و تهنیت برای تارص معلوم و توقف مستقر بود غله واداده در جانب

اخسقه داخلک و فرصت لهذا موکب همایون در دوم رمضان المبارک از تارص به جانب اربع جای

نهضت نموده از آنجا متوجه اخسقه داخلک گشته این مکان دلپذیر را محل اقامت ساخته شدند تا تمامی حاصل

و علامات این بلاد بمصرف سپاه ظفر مظاهر این بوده در مراتع قشلاق واقع شود که تمامی با مور

گشته در حوالی مراتع در مکانی از جهت آب و علف مستعار چون شد چند از آن شجاعانه

دسته از رعب اردوی جوانب ترتیب داده جمعی از آن اخسقه و قراق عازم گنجه و مراتع کرده به

و در ابتدای ذی القعده وارد موقع جرلاق قشلاق اختیار کرده بود کرده بعد از چند روز به اراب

ارامی گرفته چون شنیده که آن گنجه داغستان نصف اللیل عنبر بوی با صف اکثر زمستان شدند و ارس

در بیست و هم ذی القعده با فوجی از غازیان بصحرای کابنه داغستان گرفته فرموده از جهت حراد عبور به ها

در منزل گنجه از بیست و ششم ذی الحجه از دربند گرفته شدند و غازیان چهار دسته کنگره کنار جانب جناب اول انداخته

تمامی الطایفه بلاد با طمینان خاطر در آن نواحی ساکن بودند در موکب والا از در ضمان فضیحتهای تعقب تصدیر
میگردیدند تاخت و غارت کرده دواب و اغنام فزون از حساب بدست آوردند بعد از آنکه سه چهار روز
مشغول کسب و تاخت و تاراج اسباب بودند تمامی رؤسا و سرکردگان داغستان وارد درگاه سپهر بنیان
و پیرایه پیش خلاع عفو و احسان گشتند و روز عید اضحی صرف زمام کتایب دربند کرده امور آنجا را نیز
انتظام داده از راه طبرسران عازم بردع و در پنجم محرم وارد مقوه لتی شده بیست روز نیز آن مکان
مضرب سرادقات عز و شأن گشته چون اسب علف سبز شماخی رو و کردن گماشته و در بیست
پنجم ماه مزبور رایات اغرق حرکت داده از عبور رعن وارد حوالی ارس گشتند

جشن اردوی بار سلطان

قضا سپهدار اسفندار و حقوق شتا عزم ایلان رفتن چون که اظهار صولت بهمن و عسکر رومی
شکوه برف اعلان داد به روبهن بنی سبیمی و داور فلک سر بر بستن مهر منیر بر اشهب گردون
برآمده بدانوی عسکر بهار گرم حمله بجای وی در شانزدهم ماه صفر با افواج ریاحین در نقطه اعتدال ربیعی متلاقی
گشته جیوش قوای نامیه بیدار گرد و فرح جنبش باز پاس لوکن برد و سر عسکری رایت های یلداورتش
خفقان در نشست و سیف تموز رستن مسلول به حرارت عزیزی فانی شده بر جای جنبش سرد گردید
در روز یکشنبه مجلس جشن در آن بارگاه سلیمانی نظم و ترتیب داد و سران و سروران بخلاع زرنگار زیب
و زینت یافتند و در بیست و نهم ماه سلاقات مقرون حضرت سپهدار جشنم بدرد از ارض خوزی بار صد و دستکی
عطف عنان فرموده از رود کر و ارس عبور از راه مسیان کوه عازم ییلاق گوگچه ایروان گشتند
و در عرض راه عارضه تندی عارض ذات همایون گشته چند منزل بالتخت روان طی فرمودند تا رغبات
حکیم علی الاطلاق شفای عاجل کرامت گشته معالج اندرونی صحت و بهبودی قرب و روز دوازدهم
جمادی الاخری حلقه ی گوگچه مضرب خیام ظفر فرجام عز نکلس گردید

حسب مقرر از

خبر متواتر رسید که از دولت عثمانیه یکن محمد پاشا وزیر اعظم سابق بسرعسکری منصوب و با چلیک پاشا

والی ادنه و ده پانزده نفر از پاشایان دیگر جمعیت و ازدحام بی‌حد و مر از سمت ارزن الروم و قارص

و عبدالله پاشای جبه‌جی با احمد خان ولد سبحان ویردی خان بیگ بعسکر اکراد اردلان از راه ولایت

روانه بصوب ایروان شده بود و جمعی دیگر از پاشایان و افواج رومیه از راه دیار بکر و موصل بعزم

دمقابله تعیین شده هر یک از سمتی مأمور بجانب الکای ایران آیند لهذا نظر به تدبیر از اراده عراق و دارالملک

سپهر رواق طلبیده بودند که سه روز به از سمت دیار بکر و موصل می‌آیند تعیین بیرق نصرت

روانه و افواج منصوره بلاد در حدود کرمانشاهان و در سنان دکرستان مشغول تلاش بوده بمعسکر

زنده مأمور شده چون تمکین خاطر اقدس لازم بود که اطلاع از چند امر حاصل شد و ابراهیم خان و

ابراهیم خان ولد ابراهیم خان بلاه بعد از قضیه والدش با آن نامی و خطاب اعتماد سر

افراز بود مهیا شد لهذا حکم جهانمطاع شرف صدور یافت که در فرستادن خدمت چند روز در

بساط نشاط و بزم انبساط در ییلاق کرمانشاه اراده شده بعد از انجام کار تدبیر امور

جمله با ماهان از عراق با ابراهیم خان تفویض و مصروف گذرانیده کار شاه تشنه

در هنگام ماه رجب رحلة مقصد و اعرق مأمور توقف در ییلاقات حدود همدان در بیرق رایت

خود نیز در درگاه نوروز مقابله سرعسکر و پاشایان طرفین گشته و در کوه ضبط کوه لین بوده از آن

قارص و ارزن الروم بر سمت ایروان جمعیت سرعسکر یکن محمد و از این خبر رسیده که سرحد

سرعسکر و امرای او نزد تخت خاقان سپهر می‌آید لهذا اگر با همان روز دهم ماه مذکور از ایروان

عبور مراد از تعیین سرداری یافته بمقام عبدالله پاشا و سرگرد تصرف پاشایان

محمد پاشای سرعسکر با صد هزار سوار و چهل هزار پیاده یکی از چرخچیان و استعداد تمام روز دهم به از طهران آمد در

ورنجی

درسحن اردوی همایون آهسته کوچ را مصمم بر نزول ساحت خیام اتباع امر شنیده با تکام تکامل و اصناف لشکر و
مطالیس بر پا ساخت پس روز چهارشنبه از طرفین تسویه صفوف و تهیه الوف گشته نایره جدال
و آتش طعن رمح و ضرب بالا گرفت

بعد از حملات متواتر شعد سر صدا

تا در هنگامی که لشکر عثمانی ایناله جمعی کثیر از اجماعت تفنگچی مستعد در عسکر لشکر نمودند تحصن و طلیعت
ن رایات ظفر آیات شیر مغفر جلال منصور گشته جمعی از ضرورتی در بامدادی بمحافظت طرق و سمت
تارصد محاربت اردوی عسکر با نمو نیزه را که فصل عله دو دخیره عسکر عثمانی بودند و هر روز جمعی
از قشون روسیه در حوالی اردوی او عرصه تضییع گشته و در همه جهت عرصه بر عسکر تنگ گشته را
هیبت زنان او مردان میدان جنگ نشستند بنا را آنجنگ طرز فرنگ گذاشته هر روز بقدر ربع
فرسنگ با سواره و پیاده سنگرها طی بیش مترتب طرح کرده پیش می آمد تا آنکه بحد یک نیم فرسنگی
اردوی همایون سپهر رایات ترقف مراتب رسید همان شب جمعی از شبانه گبسته خواه سواره و الا سه
فرسنگی محاصره اردوی روسیه رفته دولت و انقلاب حال ایشان افکنده بر سبیل تاراج حالت سیر
عسکر ارایله یافته جمعی سنگر بر عسکر جهانی ساله قیداول و هم از ایشان عسکر عثمانی طرح مشار تر
اندخته بنا گذاشته همان با سواره و پیاده بقدر بر سبیل تحصن زنند عصار بر دره روز جمعه ست و تسم ماه
مرکوز بهمن ما ما روعه نصف از جانب نصرانه سر زند ترسته شعر برانگیخته عسکر جانب دیار بکر او لا حاکم بسمت بابان
رسیده بر روز بتساکه بستم جان حاکم بابان او را بامداد منیدا لعن کرد و سنه جمعه بلاد تنبه سور از تشخص ساخته خود با
رد سالی اکبر اوکنده شاهزاده بیوسته از اطراف عسکر بزور با لعمد اردلان طوایف اکراد علیاس را
جمع و با جمعی بمو فور عازم مرمسی گشته از طرف نیز شاهزاده بقصد مقابله رایات عزیمت افراخته
در حوالی مرصد تلاقی فریقین بوقوع پیوست و بحکم جانان صولت مسعود شکست بر عسکر روسیه افتاده جمعی کثیر از اجماعت
مقتول و دستگیر گشته عسکر با لغنیمه السیف ساحل گسستن فرار رکگرد بسمت جلد و سپاه الی اکمال لشکر
القو منعال بر دست شاهزاده بلامحرب سیک از گرد بالی روسیه که جانب اردوی عسکر دشمنانه
هنوز از شخص داخل اردو شده بود که سپهدار اردوی روز یعنی عالم فنده عزیمت ملک
شام نمود مقارن انقلاب و الوف در سال اردوی روسیه نام رسید دیگر دستگاه تیز کرد آغاز صعود

ذکر سیوم

که معلوم شد همان روز بحکم قضا سر عسکر جلیل الشأن هم در حالت قدرت و توانائی بود با لشکر شکسته ملک هستی
وداع و با دو هزار تن از اتباع نموده عسکر رومیه چون چهل هزار اسیر دیده و دست و پا گشته به همه با تیر بر روی گشته
قشونهای ایران در اطراف معسکر رومیه بعون الله العزیز پاشایان در آن اردو که چهل هزار نفر مقتول و تمام توپخانه و خیام
و اسباب ایشان غنیمت و هر جا مانده بود بحیطهٔ ضبط و تصرف در آوردند و فوجی از جنود نصرت نمود سوار از جانب اردوی
همایون بعزم تعاقب سپاه جلادت برانگیخته تا ارزنة الروم همه جا بکشتن سپاه فوج فوج مشغول گردیده بودند و عرصه
شمشیر برنده از ده و دوازده هزار نفر از ایشان را طعمه هلاک ساختند چهار هزار نفر متجاوز را با چند نفر از پاشایان
دو پاشا زنده دستگیر کردند پس چون پاشایان اشتغال ... جمعی از سرداران لشکر با مجروح و ناتوان بودند سر خیص
رخصه بودند با اتفاق چاپارش حسن آقا ... سر لشکر ... ایماق و عظمای سرداران رومیه بود روانه فارس و چهار هزار
نفر بلد روانه طهران و جمعی با اهتمام روانه سر بر ... شدند و چون قبل از این در باب رکن و مذهب حضرت امام جعفر
صادق علیه السلام به دولت علیه عثمانیه تکلیف و اظهار و بعد از ابرام و اصرار معلوم شد که اعیان آن دولت از قبول
انکار در مقام حکایتی و لکن ... نشدند لهذا بعد از وقوع سر عسکر و انهدام عسکر روم با نامه حسته با علیحضرت
پادشاه سکندر جاه روم نوشته مصحوب چاپاری از بلده بغداد روانه دربار عثمانی فرمودند مبنی بر اینکه هر چند
ایماقات ترکمان و طوایف عجم که در ایران سکنی دارند فرمان قدر قدرت شاهنشاهی ایران با جماعتی ...
تابع مذهب ... طریق ... ساخته جعلی و تعدی ... بلده ... اما ... بعضی از
جانب ... غنیمت ... علماء اعلام و اعیان ... از قبول ...
بر چیده ... و اصرار ... مینمایند ... تکلیف ...
انها که مقصود ... دولت عثمانی ... انزاع ... از انطرف ...
بین الحضرتین استمرار و استقرار ... موکب همایون روز ... هفتم ماه ...
استقرار صلح ... نفر ... معتبر از جانب ...

والاجاه خان به تحف و هدایا و الو درگاه معلی گذشته نامه و هدایا را از نظر اقدس گذرانید

به نفر از اولاد چنگیزیه میستسعد به ما سلطنت چند دیگر به سلطنت چین منسوب و والیان چین

همین اوزاره عظمت و صولت و صیت قدرت ساحت های آن نواحی اشتهار داشته در مقام مجالست و

مؤانست در آمده به نفر از معتبرین آن جا با عریضه به درگاه جهان پناه که مضمون نامه آنکه از امر سلطنت

و بادشاهی به حکم الهی اتفاق افتاده بسیار خوشحال و مستبشر شدیم در عالم اتحاد و ایلی و رابطه یکدلی از ایلات به در حوزه

اقتدار ما هستند هر قدر در کار خانه ایلی افزود مهیا و حاضر بوده و نیز التماس شده که ایلچی اقدس رسانیده به

بعضی ممالک ما بین چین و ایران واقع است به ایلات به در آن سامان هستند طریقه خدمت به عمل آید

همین اجناس بسیار به مملکت توران حضرت ظل اللهی است از جانب اعتبار بعض ایشان شده که ایلی و ممکنی

به تعلق به ایران این حضرت و متعلقات با این دولت ابد طرف دانسته اند که کمال اشتباه حدود سرحد

در آن سامان همین حکم مرکب همایون عازم خراسان بود مدعای التماس این قرار گرفت که بعد از ورود بخراسان

جمعی با ایلچی که در این امر مامور و روانه گردانند لهذا حسب الحکم اشفاق اثر به والاجاه مرکز قدم و به توقیر

از اسب و شمشیر و یراق و تاج با نفایس تحفه شاهانه مرکز زر ارسال و ایلچیان را رخصت انصراف عنایت

فرمودند و سابق نگارش یافته که علیقلی خان به سبب صدور ناملایمی از طایفه یموت خوارزم مامور به تنبیه

آن جماعت شده بود حقیقت احوال خان مشارالیه آنکه بعد از ورود به خوارزم ابوالغازی خان و عموم ریش سفیدان

و اشراف خوارزم و ازبک طریق استقبال پیموده مراسم خدمت تقدیم رسانیدند لیکن جماعت یموت با ایلات ترکمان

اتفاق و جمعیت نموده در حوالی اورگنج بمقابله آمده بجنگ پرداختند جمعی کثیر از ایشان مقتول و اسیر بسیار

از آن جماعت به دست غازیان در آمد چون آن طایفه دیگر مجال توقف در آن مملکت سابقه نداشتند خود را عرصه نهب

و تاراج دیده به کوچ خود را بر داشته بسمت کوه بلخان که در حوالی استراباد واقع است فرار نمودند علیقلی خان چندی

به نظم امور آن نواحی پرداخته والی خوارزم را در مملکت خوارزم تمکین داده موجب امر همایون عطف عنان و در اواخر ماه به مرکب فیروزی نشان

در سیاه‌چال لاغ توقف حضرت والا در ارض اقدس بنیان نگهبانی پس حکم جهان‌مطاع بطایفه غرض صدور یافته تحصیل

نشده ... از ایشان بیرون آمده بود هزار نفر از جلالان کار آمد ایشان را بسم ملازمت رکاب فرستاده

خود بسر برده ... در زمره ایلات بلوازم ... والقیام تمام نمایند والا سعد ... محکوم باشند

و رایات نصرت آیات از سمت ... عبور و ... عازم فراهان و ... منزل از

راه ... و استرآباد و ... ارض اقدس ... متوجه اصفهان و در چهارم ذی الحجه والا ... خط جلد

... شدند تا ... شاهزاده ... استرآباد طایفه ... عمل و ملازمان

... تسلیم ... ولایات ... در ... محرم الحرام ۱۱۵۹ ... از اصفهان حضرت

وارد ... اردوکان ... کوچ بکوچ عازم ارض اقدس و در بیست و سیم ماه صفر وارد مشهد مقدس ...

شب دوشنبه بیست و ششم ماه صفر ... مر فاخلع

نعلیک انک بالواد المقدس ... بهار ... زرین و سیمین

در بزم ... خدمتگذاران ... بساط ... گلدوزی ... شدند داور

جهاندار ... از ... رقعه ... سنگر ... خزانه‌داران

... در کلات جهان ... از گوهرهای غلطان ... اندار قطرات سحاب

... منظوم ... عرض ... طبایع ... و ... در

... از مقام ... گلدار ... از گلهای ... و

مرصع ... ریزه ... دست ... خار

بر صفحات ... از ... گلک ... اسرار ... لطف

... ارض اقدس منقضی شد

چمن سیر نزهت کلات و عمارات جنت آباد که در آن قلعه خداآفرین بر رنگ معموره روی زمین احداث شده بود
بکلفت ضمیر انور بی تعویق در بیست و پنجم ربیع الاول از ارض اقدس خلدنشان عازم آن مکان و چند روز بجشن
سرور و سرور آراسته بود و بعیش و عشرت و تماشای آن سرحات [illegible] و انتظام امور آنجا گرد رهای
نقد با وجود صلی بحر و کان و نفایس بیکران که بمرور از شهرها و اقالیم جهان در آن مکان جمع آمده بود
بمعرض عرض در آمده بمهمات [illegible] ستار و معتمدان [illegible] الاقتدار سفر دار کلات عازم عراق گردیدند و بقی
سمت ذکر در صحرای [illegible] بود از تکلف امر سلطنت مودت [illegible] و غیره بلا از اعلیحضرت [illegible] اسلام
پناه روم خواهش شده بود [illegible] که میان ایران [illegible] کعبه [illegible] ایلچی
امد و رفت ایلچیان بکلی دعوی و سد خلاف انقطاع یافت بعد از قضیه [illegible] محمد پاشا [illegible] صلاح جو
سعی و خلوص نیت [illegible] ارباب [illegible] حلقه [illegible] گذشته امپراطور [illegible] بمقول و شرط
چاپار [illegible] رسالت بدولت علیه عثمانیه اعلام [illegible] شاه والاجاه [illegible] ملتمس [illegible] لطف افندی بلد
[illegible] در باب [illegible] آمده بود [illegible] بنای تحریر صلح نامه [illegible] شروط و مسالمه
روانه خدمت اقدس [illegible] ابلاغ [illegible] عرض سال بود با نامه [illegible] واله
اردوی همایون [illegible] دار [illegible] شاه [illegible] نیز [illegible] محل [illegible] بارگاه
شد و لطف افندی [illegible] رخصت انصراف [illegible] شد بعد از ورود افندی [illegible] عثمانی اعیان [illegible]
احمد افندی [illegible] در [illegible] بخدمت اقدس آمده بود با به [illegible] سفارت ایران
دار طرف شاهنشاهی نیز مصطفی خان [illegible] حسب [illegible] سفارت [illegible] تخت طلای مرصع بلا
[illegible] عثمان [illegible] با [illegible] و غرایب [illegible]
بود [illegible] شاه والاجاه با نامه [illegible] صلح نامه [illegible] نامه همایون و صلح نامه [illegible]
همراه او مصطفی خان تسلیم [illegible] در دهم محرم الحرام سنه ۱۱۶۱ موکب جهانگشا از اصفهان حرکت [illegible]

ساخته [illegible]

سواد نامه محمد افغان که از ... سردار کرمان عطف عنان بجانب هرات فرمودند بحضرت صفحه

هزار نظر ... بسعی اسم الحروف مرقوم گشته است   الحمد لله الذی

انام عیون الفتن بایقاظ قلوب السلاطین واجری عیون الامن

بین الانام بالطماس انهار المسافره من بین الخواقین والاساطین و

اصلح بمصالحتهم ما فسد من امور المسلمین واذهب غیظ قلوبهم لیشفی

صدور قوم مومنین ونزع ما فی صدورهم من غل وحقود وامرهم بانفاد

العهود کما ورد فی کتابه المجید یا ایها الذین امنوا

اوفوا بالعقود وصلی الله علی رسوله محمد صاحب المقام المحمود وعلی

اله واصحابه ولاسیما الخلفاء الراشدین الذین بذلوا فی اصلاح الدین

غایه المجهود   حمد درستوری کلیات صحاری معانی را ...

از ... بعد ... سلطنت ... که از بدو خروج شاه اسمعیل صفوی ... رفض ...

شرع ... منقصت میانه روم و ایران ظهور و وقوع ... مذهب حنفی اهل سنت

و جماعت ... سلاطین ... سلطنت ... الحاح مکرر ... گروه

... شدند ... الطاف ... عنان ... خلافت ...

... حکم اقدس ... حالات سالفه ... اعلیحضرت

قدر قدرت اعظم السلاطین ... خواقین ... سلیمان حشمت خسرو ... ناصر الاسلام

والمسلمین قامع الکفره والمشرکین خاقان البرین وسلطان البحرین ... اسکندر ذو القرنین خادم الحرمین

الشریفین ... اسلام ... محمود خان ... ظلال خلافته

علی رؤس ... اهل اسلام ... العفت بین الحضرتین ... رفع

عوایل شورشیر از میانه برفعیق نواب همایون با مطالب حسنه ارساله ارد و جمع تا این سابقه مسطور است از نامه
سکندر جاه با مولی آنحضرت نیز بعد از آنکه تکرار امدن سفرا شد رساله با استعجال قبول و در ساله بعد از نیز
شرعیه و مجلس ملکه مرکول شد برحسب تاریخ تاریخ حسنات مراتب خاتمه نسخ انبرام فقد شد
اگرچه نواب همایون به ارساله محبت عجله شتابی از ما اظهار این مطالب کشتیم بطلب رفع ما غرض و رفع
مناقض و ازاحه حبس و ازاحه اثار رعایای منظوری نشستیم لکن بنا بر خلاف اینکه بایشان سلمان مقام حفظ
نامیس اسلام تکالیف معهوده را متروک و طریق سالمت مسلوک داشته اینچ بوده لذا تمامی را الجد بر
ملک رحمت اعلام نمودیم اما حمل بعضی از ممالک عراق و اذربایجان در ازمنه سالفه بسلاطین ترکان تعلق
داشته است بر اصناف الکلی شاه اسمعیل بدولت علیه عثمانیه اظهار نموده مهر کاه بر طبع اقدس شاه
اسلام پناه شاق و مخالف رسم و فاق باشد ترک ازان ممالک را بر رسم عطیه از حضرت علیه بحدود ممالک
محروسه ان طرف انضمام دادن حضرت را از راه برادری اراده و قبول مختار است بوده در بابه همایون ایران
والا مصحوب ایلچی را الله حضرت بدان دادن عروج وصول الحضرت داد با شایسته لذا اگر چه نظر بامر مذکوره مساعی
مشروعه از حضرت اینجا در ابواب ارساله اثار بدیع بظهور رسیده بشتن خیلی بالتشدید نمودیم لکن بنا بر بعضی جهات
خاطر اقدس متعلق است که مهم مولد بیان شفقت شده از این رو بمطلب نیز ببرای زبده الف الف دایم
اعراض را عمده مصالح ایام حد وحد حمایت سلطان مراد خان را بیع محمود و مرضی شوق تا کنون محبت در میانه
محمود ایران عظمی و اصلاف کرام را عقاب عظام نسل البند بشین از عرصه روزگار باقی و پایدار بماند از اینجا علیحضرت
پادشاه اسلام پناه و عهده اینکه نه از این محدود و حدود محبت نقض و رد و مرتفع شد نو و فرعی کرده اند با نظر مراعات
سنن محبتی را برذمه خود واجب و رضای خاطر آنحضرت را از انهمه بالاتر داشته با اهم مطالب والاعظم
مبادرت نمودیم لهذا بعد از وصول نامه مسکنه الختامه با اسول شاهی این خدیو اسلام بلا حساس از قضایا وقوع ان
و متعهدین بشاهی امر مصالحه را بورود نختم فمایند مشتمل بر ششی امر صلح و ترک پا پیش شرط و سه ماه که دیندیشی بر بابیح

صلحی که در زمان خاقان جنت مکان سلطان مراد خان رابع واقع شده فیمابین مرعی بوده

و سنوری که در میانه مقرر گشته بهمان دستور استقرار داشته تغییر و تبدیل در ارکان آن راه نیابد

بین الدولتین همیشه مراسم ودنت و شیع و در بین ... آنکه اولیای طرفین و تقریبات نصب صلاح در بین معمول و از امور که

باعث تهییج کدورت و منافی مصالحه صالحه و مسالمه تامه باشند اجتناب شده است الی انقراض الایام سببی

و محبت در میانه دو دولت عظمی و اتحاد این دو خاندان کبری الی یوم القیام قائم و دائم و برقرار باشند

حجاج ایران که از راه بغداد و شام عازم بیت الله الحرام باشند حکام سر راه ایشان را

منزل بمنزل سالما امنا برسانند و صیانت حال و مراعات احوال ایشان را لازم دانند

از برای تاکید ثبوت و تزئید محبت در هر سه سال یکنفر از این دولت در ایران و از ایران در این دولت بعد

اخراجات ایشان از طرفین داده شود اسرای طرفین مرخص و بیع و شرای ایشان

رد و آنچه هر یک که خواهند بوطن خود بروند ممانعت ایشان نشوند حکام سرحدات از حرکات

منافی دوستی احتراز کنند و کلیه اعمالی و اقوال ناشایسته که در زمان صفویه احداث شده

تارک و در اصول عقاید بمذهب اهل سنت سالک و خلفای راشدین را بخیر و رضی یاد کنند و اگر عجم

مکه معظمه و مدینه مشرفه و سایر ممالک اسلام آمد و شد کنند از طرف روم بدستور حجاج روم داخل

بر بلاد اسلامیه با ایشان سلوک شده از ایشان در مدینه و سایر وجوه خلاف شرع و حساب گرفته نشود

همچنین در عتبات عالیات هم مادام که از جانب این دولت عظمی امری مخالف عهد نشود ... و دقایق

از این طرف هر گاه ... تجارت ... حکام و ... که خواهند و هر یک

های ... زیاده مطالبه نشود و از این طرف ... روانه ...

عهدنامه ... الیوم از اهالی ایران ... روم ... شده ... تسلیم شود

... مسطوره را ... عهد ... مصالحه مذکوره ... شروط ... بین الدولتین

و اعقاب و اخلاف حضرتین موبد و برقرار و محکم و پایدار بعد الایام از جانب دولت عظمی امری مخالف عهد

میثاق و وفاق بظهور رسد از آنطرف نقض و خللی در قواعد این پیمان شود فمن نکث فانما ینکث

علی نفسه ومن اوفی بما عاهد علیه فسیؤتیه اجرا عظیما حرره ذلک فی شهر

محرم الحرام سنه ۱۰۶۱ من الهجرة النبویه علی مهاجرها الف سلام و تحیه

شب سه شنبه نهم ربیع

الاول بعد از انقضاء یازده ساعت و بیست و دو دقیقه خسرو زرین کلاه آفتاب بدار الامان حمل نقل موکب جلال

و عدول از حالت اعتدال نموده اعتدال ربیعی تحویل و موسم جوش عروس بهار گشته سیر مجلس بهشت آیین رسیده بگو

برآورد و زمین خط زاغ بیت نشستم از نسیم برگ گل عرق فشانده گشته گلبن بلبل گردید ربیع بلبل

هزار رنگ ریخت و جهان بستان روی بهارستان الوان تقریر بجای نسیم و اطلس شکوفه و نسترن گشودند

و سنجر بلند هزار دستان از زر اوراق الفبا باسم غنچه نوشته و ارباب قلم نرگس دستی از روی اوراق

دفتر گل سنجیدن خلاف سپید بلاد حضرت سلطان ربیع از شاخ درگه سپهر بنهادند و بیدلان خشت راه

گلها را بابت غنچه تحت عرض شده عرعر ... بر درگاه کل صبا ریاحین گشته بود و سنبلستان اوراز

تیم غنچه های حزن تنها که بلاد از دار او بخشیده بود طوق ترا النغمات تحفه آمیختن بود و فاخته بلاد یکی سنجش است

در خرمی شاخ بلاد شاخ و قهقهه و چشم نرگس بلاد از حدقه حدیقه برآورده آتش نی زطرف جویبار از سلاسل موج

زنجیر برپا نهاد و از بنفشه های یار دار و کل سار نهاد از رسته صبا جون ترتیب و لعبت های دسته گل بلاد چوب

در بستان اسپند بلبل گلهای آتش بار آتش بوده شده منتجان گل بزم بلا جهان زر ناز از گلها گشته بود صحن

گلگشت بستانها از گلهای محمدی آتشکده نوبهار گشت و شعله نازبوی گل بلبل آتش بار آمده صبا در دست

لطافت دل بر افروخته دل نسیم کلاه گوشه را بلاد بلعه برخست بلاد بکلاه گذاشت گل در گلهای جدا برای

چون لعبه زر از چوب او بجستن و چمن لاله و شقایق در هر کنار زمین رنگین اندام شگفته از چوب چنار چمن گشوده
و حبیب از طاقت از شکست بیدرا خلاف گزید و گل رعنا دو روی برگزید گلبن فراوان باغ باغی
کشته بر رنگ شیر بر آورده و دو رحمتیان صحت با اسباب گلی با سمن بردند چنانکه گوئی کان گلشن از سبزه
به برگ داشته و شجر بر روی یکدیگر کشیده و چمن ارغوان بین بستان ... و چمن سپهر ... نوار لعل کان
گلها بابدی حال شیرین سیر بهره نه چنین روزی در خارج شهر کرمان با حرکت و اقبال انقضا یافته از آنجا موکب والا
عازم مشهد مقدس چون چمن تخت را از این واقعه یاد گرفتند بعد از یک سال نصرالله میرزا را با شاهرخ میرزا و تاج
شاهزادگان و جواهرخانه و نفایس اسباب سلطنت از غضب تاراج نجات لا یمسنا فیها نصب
ولا یمسنا فیها لغوب روانه کلات کرد ... و العوارض ... بر تخت ...
جلادت ... با یکدیگر ... برآمد

خبر سپاه ... اردو

حال ... از سفر خوارزم برگشته عازم داغستان شد در ایام سلطنت و جهانداری یک نه و در راه
اسم معدلت و عدالت ... میرزا ... از خرد و بزرگ ... و نارنگ و ترک ... نقد جان
در ... داغستان ... خلاف ... استقلال ... شرط ... ذریات
... جهانداری و جهانبانی شاهزاده رضاقلی میرزا فرزند ... و ولیعهد ... اولاد ... از نظر ...
... جهان ... اولاد ... از غم ... در احوال ... مراتب ... در خلال
این حال ... برآمد ... اند دولت ... ظهور آمده ... عقیدت
الحضرت ... و ... سلوک ... انداز ... در ... سلامات ... نصیحت ... ایام
فارس ... تقی خان شیرازی ... الحضرت از ... به رتبه ... کل فارس
و عمان ... شده ... ایالت ... احمد ... شاهزاده کامکار ... رسانیده

نوکری مخالفت برافراشته و همچنین اهالی شروان حیدرخان فرزند حاکم خود را مقتول و محمد ولد کریم خانی

به سلطنت برداشتند و ناچار به استرداد هم با ترکمانیه مشغول گشته سر به سر گردی برآوردند

ظهور این بی‌شمر سنت شد و از طرفی اسباب وحشت و تفرقه اهالی گشته چراکه آتش از نظم

طبیعی ابنای آن دیار مروت بسته باب ابواب گشاده این طریق اعمال ممالک بلاد در محکمه حساب حاضر

نمی‌کردند بلا اندیشه روز حساب در مقام مؤاخذه ایام ماضیه دعاوی درآمده بدین دیگر از جانب احدی تقریر و حکایتی

ما دام که بستی بلا وقع شود این جماعت بلاد در ولایات روسی بلکه با جمیع پیدا شدند اتفاق سر خود بلاد نهند چرا از هر

ارباب سرطان کشیده از جانب پدر نمی‌کردند تا بی دوست بازگشته هرکدام ده الف بیت الف هزار الف هجده‌هزار

تومان این از زر نقد جواب با قلعه‌ها بیگ نشسته به جای خود متوطن شده اند قوه ضرب دینار بلاد ایران شیر به

نرسیدکی به تا دست یافتن و اعمال خود بلاد تعلیم داشتند ایشان نیز با جماعت آنچه از خویش بیک نه و

هم شهری داهیه نه دهر در ریک دیگر با چنگ بلاد دیده اند به آن شنیده بودند تیز کمر خود نقد می

دادند و کارهای مبتحر به جاها بی‌حد برابر این شیاطین که اهالی ایران به نام هر دو برابر غرامت گیر بود

الالف والالف اگر اوراق از ایشان رد زینت شد مقابل یا عشر عشر این نکرد و حیله می‌گویند نفری

نفری در بساط ... است و زر بهای دینار ... شده الهم الفقها برهم زیر ... و مسکن ... اسم

رسیت در سفر بعوض آن چنگ نگاه چه جمع ... در حضور ایشان تا غرض جهان چشم بقیه ... بند

مسلوها اسم ترس می‌کردند و اگر ایشان با احدی در مقام انکار درآمده در منزل آن کهف ... القدر

طنات تکفین می‌کردند و اکثر بعضی استشهاد و استمداد واسئل القریة التی کنا فیها

دم میزد در دم شهادت که عدد چشمی شمار ... است از طرف خان در صدد تسلیم

و رضا و معترف بگناهان خویش باشند بعد از آنکه تقصیر ایشان در دار الملک ثابت ... نرسند

... الحاکمین ... از قطع ... خشم ایشان ...

ساخته محصول

سرحلقه محصلان نیز از کوچه و شهر ان دیگر به هر جا میرفتند در او کجه زر خطا به جمع کردند سیم شان بالابلند
خام طمعان بیت ازین بار میکشیدند و چند شنبه طلبیدن بلا به بهانه زرداری نمایند آفتاب به فلک میکشیدند هر کس که
چون غنچه منت زری نو میبردند به رنگ گل جامه جان شکافته چاک میزدند و جمعی از بستان سرو ساله‌ها به رنگ قبای
سنبر مدار میکردند بخت کشش اره جفا بر پایش درمی آوردند اکثر کینه‌ها ان نقد جان بلا بعلاوه مال تسلیم
می‌نمودند بازی بی نوایان ایشان هم گذشته این حال از درویشان بلا جهت و از جهت مجمله دار مملکت
دار ملک بولایت هر دو دست مدت سرایت میکرد الحق گستاخی این در سالها بند بسلسل بلای
دولت به کجه می‌رسید و ما زنجیر خانه حبس باش بالاش بعده بیکرد زنجیر عدل تو نشر و لیکن بلا فهمیده از جهة
سلسله ابهامات این دو گروه محال از کجا وصول و مقصود تازشتکی چه حصول می‌بوست
زعشق ما بصد بخیزرا در سنگ است بعد از آنکه لاوصول گشتی این دو گروه معلوم بلکی موجب ابتلای بلکه‌ها همه
بلاد بلکه بمن بر دانگ از الف بگذرد ده هزار جاب حرفی نعوذ بتقصیر آنکه حوالات اصل و منافی بیجا حاصل
و حقوق بانه و دواوین معطل گشته با بهای بخروج رحمتهای تا بهنا برخر دعقوبت بلاه عدم
ردا انه خشند ای دفعه محصلان بهمت طمع کاری واحد مهلتانه و اعماض معرض مصادره برآید نوبت ابواب
در فراز نام ایشان کوفته گشته این وضع بلا از ایشان صحو شدند و ایشان هم به همین حال از زر حرب
در حدت نیز آزادانه بهای خلو بزرگ بصد شاخ برگ می ارا شدند و سه هزار نفر ارضاد اینجر بنیابه او جاق
کمولان شان بر چهار رکن الملک دولت منت جان باشد بود آنچه بر زبان الهام بیان باکی طرد گیتی تر
حواشی میکند ثبت غ الفور زبان بلا تصدیق تحسین و مدح و آفرین این بار در کار سحر آفرین نغمه سرا و نوا سردار
وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی شده شدند و درگاه البنا زمانه قصور رنج
و منقضی زر ادام علیه دفع می‌شد ایشان می اید حیشتند و گو بلا تا به ترنغه نمود و خط حال و
جمال دل اهلی اعتقادی انرغه هک آمیزی و نیرنگ سازی و وقوع جرم بلا جرم بیا صشند مع هذا

از این تعدیات بیحوصله اطفاء حرارت غضب [illegible] کشته بودند ابواب [illegible] شده او چند نفر منسوب [illegible] در سلک
در میدان نقش جهان اصفهان آتش زده بودند و در دهم محرم سنه ۱۱۶۰ از اصفهان حرکت نموده بجانب خراسان شتافته در بهر ملکی
وارد میشد که منازل [illegible] از آتش [illegible] ضعیفان [illegible] ترتیب می یافت در این اثنا اهالی سیستان سر از اطاعت باز
زده علیقلی خان برادرزاده و پرورده [illegible] ترتیب او بود باتفاق طهماسب خان جلایر [illegible] ارکان [illegible]
بتنبیه ایشان [illegible] مقدار [illegible] عمال [illegible] سرکار [illegible] حساب آمده بودند [illegible]
نادری [illegible] هم [illegible] شده [illegible] علیقلی خان [illegible] طهماسب خان [illegible] شدند و تحصیل
تحصیل آن وجه مامور [illegible] برف [illegible] کشتند علیقلی خان [illegible] عذر [illegible] خاطر
نادری [illegible] اولاد [illegible] تحقیق صدق و کذب [illegible] مخالفت بوده
طهماسب خان [illegible] همراه [illegible] خاطرش [illegible]
بود [illegible] اولاد [illegible] علیقلی خان [illegible] مطلع [illegible]
تخلف نموده در صدد منع [illegible] در آمد علیقلی خان [illegible] ممالک
منتشر ساخت جمعی از بیم سطوت [illegible] کناره [illegible] کلات [illegible] اعلان نموده [illegible]
در مقام طغیان [illegible] کناره [illegible] ایلخانان
خاصه [illegible] قورچی [illegible] بودند [illegible]
اکثر [illegible] مصمم گشت در شب یکشنبه یازدهم جمادی الاخر سال ۱۱۶۰ در منزل فتح آباد [illegible] فرسخی
خبوشان محمد خان [illegible] ایروانی و موسی بیک ایرلوی افشار طارمی و قوجه بیک [illegible] اردو
باشاره علیقلی خان و بمعاهده محمد صالح خان قرخلوی ابیوردی و محمد علی خان قاجار [illegible] اردو [illegible] و جمعی از
همراهیان [illegible] سرایچه [illegible] بودند [illegible] داخل سرایچه گشته [illegible] مقتول
ساختند [illegible] از سر بزرگی در عرصه جهان نمی‌گنجید در میدان [illegible] طفلان [illegible] صبحگاهان

همراهیان ضمن

به این خبر اشارت رفت از روی همایون بهم برآمده طایفه افغان و اوزبک باتفاق احمدخان ابدالی به همراهی اخراه
دولت یاری ننمودند پاس حقوق نمک ایشان از حقوق ایشان رعیتی نداشته با افشاریه و لشکریان از در اعتزاز پیش آمدند

افشاریه نیز جمعی جمعی از غلامان معتمد خود را با اغتنام کمال اقتدار بردند از ایشان مال از پیش جلو رفته پیش شاه آمده
احمدخان چون شیر دلیر پیش از سپهر خود دیره و دستگاه افغان را برداشته روانه قندهار گردید و افشاریه از حقیقت
حال با اطلاع علیقلی خان از بغداد بنوعی عرض نمود علیقلی خان چون منتظر مطلوب بود در ریز بردران ده ساعت دروازه
دا ... متعدد ... سرداران غلام خود را با طایفه بختیاری و جمعی دیگر به کلات فرستاده از الفغات مستحفظین

بعضی از برج کلات سرازیر شده در خارج حصار که نشسته از آنجا از بالای برج بر دره انداخته شده سر بر بالای ان از اینهمان

اهل مکان که اهل اشنه از بشنید فرار اتفاق منجر بود که امور بین با همیشه بوجه علی الغفله با مردمی خارج هست سر سرهات

مقصود صحیح بوده از اهل کلات و اهل حصار حصین بل بقیه خدا از این بلاها از عواقب آنکه از زمان بلاست

تصرف نموده نصرالله میرزا و امامقلی میرزا با لقب شاهزادگان کامکار شاهرخ میرزا اهر سبک سر بر سبیل دوی

مرو فرستاد نموده کاظم بیگ برادر علیقلی خان که در آنوقت در کلات مقیم بود با خارج کلات تعاقب شاهزادگان

برادر شده جمعی با شان رسیده بود مرحمت محمد حسین اقوامی نصرالله میرزا بود توقف و امامقلی میرزا با دارنده

در سبیل بر گرداینده و قرما تقی را حراست جو با تعاقب نصرالله میرزا روانه و قرما تقی دژخیم سنگ نصرالله میرزا را سپرده

نصرالله میرزا التماس کاری بقرما تقی نموده از اردو در اندخته خود بدر رفت جمعی از فرزندان مردی در ساله

نصرالله میرزا را هر خورده ادراک گرفته بکلات آوردند رضاقلی میرزا با شانزده نفر از اولاد و احفاد خورد

و بزرگ که در کلات بودند برادر به عدم فرستاده نصرالله میرزا و امامقلی میرزا و شاهرخ میرزا الدین برادر را

در مشهد مقدس مقتول و شاهرخ میرزا را که در آن چهارده ساله بود مخفی در ارک مشهد مقدس محبوس ساخته

خبر قتل او منتشر گردانید منتظر شر آنکه اگر در باب شاهی استقلال با شاهزاده را طرف و اکرام ایل آن

با رب هی او را قبول نکنند از اولاد خاقان مغفور جوانی باشند شاهزاده سروری در دست باشد

علیقلی خان چون

از انجام کار شاهزادگان دل فروغ و فراغ بخشید در بیست هفتم جمادی الاخر همان سال در ارض اقدس

جلوس کرده خود را علیشاه نامید و سکه و خطبه بنام خود کرده در این تاریخ بالغ گرد نقد مسکوک شاهی گرد

پانصد هزار تومان نقد در خزانه کلات مرکوز بود جواهرخانه و باقی نفایس قرن از حساب

و مدتی جهانداران علیشاه تمام نقود و اسباب و الوان و جواهرخانه با سلاطین کلات

حمل و نقل مشهد مقدس نموده بذل و اسراف که بمصرف رسانید ضبط و نقره خانه

بسپاهیان

به جهانشاه سلیم تحفه و گوهر شاهوار با یکی از [illegible] حسنعلی بیک معیرالممالک با مهراب بیک غلام
نظام بخشی کارخانه سلطنت رخصت و جهت بعضی عرض به بیرون رفت و ابراهیم خان برادرش که از دو چهره
دار برادر اولی دیگر بزرگتر بود سردار و صاحب اختیار اصفهان گشته با یکدیگر ساخته و تمامی الوارات ارض روم
و سایر طوایف عراق دارا با یکجا و جمعی کثیر بسیاری خاقان مغفور که مانده در محال خراسان [illegible] صحبت
[illegible] که رحیده در جاه اوطان خود شده و اکراد خراسان که مطالبات حرص و آز از ایران بر رفاه نموده‌اند
روا داروی برپا نمایند مخالف که اشتهار عادلشاه بر سر خراسان رفته ایشان را مطلع ساخت به سبب شدت
قحط و غلای خراسان از انجا عازم خراسان گشته هفت ماه در مازندران توقف نمود و در اینکه اللهیار خان [illegible]
سرکرده افاغنه و عظیم خان سرکرده ازبکیه با توپهای خود در شهر [illegible] به اصفهان آمده توپهای خود را نزد ابراهیم
خان گذاشته خود را به رکاب عادلشاه رسانیده [illegible] اختیار کرده سهراب خان غلام [illegible] معتمد علیه دولت
عادلشاه و حسنعلی بیک [illegible] او را در کارخانه سلطنت محل کار خود [illegible] تمهید [illegible] او را مامور به اصفهان
رخصت داده در [illegible] اقتدار ابراهیم خان [illegible] ابراهیم خان [illegible] او را به قتل رسانیده
افاغنه و ازبکیه [illegible] سال [illegible] احسان [illegible] گشته با خود متعلق ساخت و [illegible] بلند برداشت
که سکه بنام خود [illegible] و [illegible] به اصفهان [illegible] کار خود ساخت دران
اوان امیر اصلان خان قرقلو افشار که از جانب خاقان مغفور سردار آذربایجان مامور [illegible] عثمانی
از [illegible] ابراهیم خان از باب ملاطفت در آمده او را با خود یکجهت [illegible] کار [illegible] گذاشته
از [illegible] افاغنه [illegible] در اصفهان [illegible] کرمانشاهان [illegible] امیرخان ولد مهراب خان [illegible]
[illegible] کرمانشاهان مامور بود با [illegible] ابراهیم خان جنگ کرده مغلوب [illegible] لشکر [illegible]
تمام کرمانشاهان را با [illegible] غارت [illegible] ابراهیم خان از اصفهان
آهنگ آذربایجان [illegible] از [illegible] گشته از مازندران [illegible] برادر [illegible] ابراهیم خان امیر اصلان خان را

از آذربایجان احضار نموده سپاه مسعود جمعیت خود را متفرق ساخته به سلطان زنجانی علیقلی خان [illegible] واقع شده

فعلی را لشکریان علیشاه طریق نفاق پیش گرفته در همان جنگ از علیشاه جدا گشته به ابراهیم خان ملحق شدند بعد از قرون

علیشاه شکست یافته هریک سر خود گرفته متفرق گشتند علیشاه با نفر از برادران محمدقلی از راه طهران گریخت

ابراهیم خان کس فرستاده علیشاه را با برادران در طهران گرفته علیشاه را کور کرده امیر اصلان خان بعد از انجام کار علیشاه

با جمعیت خود روانه تبریز و ابراهیم خان روانه همدان شد چون امیر اصلان خان بلده را بتصرف درآورد و اقتدار کامل بهم رسیده بود

ابراهیم خان بفکر دفع او افتاده از همدان حرکت و در حوالی مراغه با امیر اصلان خان جنگ در پیوست امیر اصلان خان

برادر حاجی کاظم خان قراباغی از عزیمت خود با لشکر [illegible] قراباغ را [illegible] کشیده در آنجا کاظم خان او را به بهانه دستگیر کرده نزد

ابراهیم آورد ابراهیم خان او را با [illegible] برادرش بقتل رسانید بعد از این مقدمات دور اقتدار که تمام

رسیده جمعیت به نهایت انجامید [illegible] که عدد لشکر یاش یکصد هزار کس رسید [illegible] آن

علیشاهی از ظهور صبح کاذب ابراهیم خانی [illegible] گشته چراغ اقبال ابراهیم خان اعتبار [illegible]

که گردش [illegible] مانند ستاره سحری [illegible] محمد حسن بیک برادر خود را سردار [illegible]

خراسان که باتفاق علیقلی خان [illegible] محمد رضا خان قراجه [illegible] و [illegible]

و استحقاق متعلق بحضرت شاهرخ [illegible] و انتقام [illegible] آن حضرت [illegible]

شاهرخ [illegible] عراق [illegible] سلطنت [illegible] انگشت [illegible]

خراسان مشهد مقدس [illegible] عراق [illegible] سلطنت را

[illegible] در حوالی [illegible] و عموم [illegible] خراسان [illegible] جواب [illegible]

آن حضرت [illegible] عراق [illegible] عقده [illegible]

[illegible] شاهرخ [illegible] شاهزاده [illegible] سلطنت [illegible] در آن [illegible]

روضه رضویه جمعیت [illegible] شاهزاده [illegible]

دو [illegible]

در بیست و نهم شهر شوال سنه ۱۱۶۱ در ارض فیض مستقیمه بر تخت سلطنت موروثی جلوس نموده سلطان اعظم تاریخ
جلوس آمد ابراهیم خان بعد از استماع این خبر در دهم ذی حجه این سال در تبریز بمحفل برآراسته رو بسلطنت
نشسته و بعد قلب سکه شاهی بنام خود نمود و برادرش با سد بیست هزار سواران ابراهیم خان بلقب سلطان الوف
با جسر و پل بلاد چناب ... این مالکه ... در تبریز گسترده ... لشکر ...
حسب جلوس ابراهیم خان و صد هزار سپاه بر ... عسکر ... شد و پایه ... داین تاریخ
قدوس گذشت و ... با جمعیت بیرون ... بعزم محارب عازم خراسان گشته واقع ... تا تنبیه ... مقید
همراه ... بلشکر ... شاهرخ شاه ... نمودند
... شاهرخ شاه ... ابراهیم خان با طایفه افغان ...
... قم ... محفوظ ... شهر ...
... بر ... شدند ...
... شاهرخ ... گشته ...
... شاهزاده
... شاهرخ شاه ... سلطنت ...
... شاهزاده
... شده ... محمد
... سلطان
کشور ... رضا علیه ...
... سلطنت ... ابراهیم شاه ...
... سلطنت جلوس شاهرخ شاه ... صفوی

محمد حسن وارث ملک نادری و سلیمانی بخزینه سلطنت و جهانبانی بوده هر چند که از راه استحقاق دار الملک دولت از

ابتدا خانه زنجیر ایران او بود لیکن در بارهٔ سلطنت بود تا انکه هر بدی کرده به بدیها رسید هم

بد جوانی کرفتار شد کرفتار بلای خود کردید و خلاص خود را بقبضه تخشم خود دید تا توانی بلطف علی جلال برادر و خسرو آشنا

و عبرت للناظرین کشته هر کس ضمان کند چنین است ... تاریخ ... سلطنت جلوس ... خسته

احوال ... بار ... اوبود ... ظهور ... کردید ... اساس عظام ...

فساد ... هر یک از ... استقلال ... غرور ... نمودار

... شخص ... نفاق ... نشان ...

... سلطنت ... مردم ...

خواب ... شد ... الحمد لله رب العالمین ... آن

سعادت ... خان والا مکان ... سکندر ...

سردار ... عالم ... شوکت ... سلیمان ... شکر ... کمین

دایره ... لطف ... محمد حسن خان ... مرتفع الرفعه السموات ...

السموات والافلاک ... دعای ... عمر ... نعمت ... عمر

جمهور انام لازم ... درکاه حضرت ... روزکار مساعدت

و فراغ حاصل کشته که کذارش معدلت ملوک طوایف ... و ... احداث

و وقایع ... سنه ۱۱ ... هجری ... خاقان ... الی

حالی ... سنه ۱۱۷۱ ... الله ...

نامی نکارنده کلک بیان کشته

تمت الکتاب بعون الله ملک الوهاب

... [illegible] ...

... [illegible] ...

Ms

Histoire de Nadir Schah
(Thamas Kouli Khan)

en Persan

4° maroq.

donné par le Roi de Perse
à M. J. en 1806

MOHAMMAD MAHDI. History of the life of Kuli Khan, Nadir Shah, tyrant of Persia, *in Persian,* 8vo. *MS. written within gold lines in a beautiful Shikasta-amiz character; bound in smooth black Persian morocco, varnished red inside, presented by the Persian monarch Fat'h Ali to M. Jaubert in* 1806 A.H. 1187

46



John Frederick Lewis

istoir.

Nadir

Schah